شاپا: ۴۶۴۱ - ۲۰۰۸

۷۲ فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی ـ دوره ۱۸، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۵
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

ردیابی زیرساخت‌های عاطفی ایرانی در حماسه فارسی: خوانشی پساانسان‌گرایانه
محمدسعید ذکائی

طبقات اجتماعی در آیینه لباس:
بازنمایی تمایزات طبقاتی در رمان‌های «شازده احتجاب» و «همسایه‌ها»
علیرضا مرادی، المیرا رضایی

میان‌رشتگی و معادلهٔ سکولاریزاسیون
مرتضی بحرانی

نگرش اقتصادی یک ادیب مسلمان چینی در دوره میانه: صورتبندی وانگ دی‌یو، از مفهوم تعهد فرزندی در چارچوب باورهای فرهنگی کنفوسیوسی
کوهسار نظری، سیدهاشم آقاجری

فرایند نهادینه‌شدن نوآوری در صنایع خلاق: مطالعه موردی سبک‌های موسیقی در ایران معاصر
امیرحسین کریمان، مسعود شادنام

تحلیل میان‌رشته‌ای نگرش‌ها و ارزش‌ها در قوانین «آب و ملی‌شدن» و «توزیع عادلانه آب» با رویکرد نظریهٔ ارزیابی
محسن نوبخت

مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

بسم الله الرحمن الرحیم

مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی | پیاپی ۷۲، دوره ۱۸، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۵
امتیاز: ۳/۱۱/۱۴۵۲ ـ ۱۳۸۸/۰۹/۰۳ کمیسیون نشریات وزارت عتف

هیئت تحریریه

حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **اکارت اهلرز**، استاد جغرافیا دانشگاه بن؛ **مرتضی بحرانی**، دانشیار اندیشه سیاسی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **سعید بهشتی**، استاد فلسفهٔ تعلیم وتربیت اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس؛ **هادی خانیکی**، استاد علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی؛ **داریوش رحمانیان**، دانشیار تاریخ دانشگاه تهران؛ **محمد روشن**، دانشیار حقوق خصوصی، مدرسه عالی شهید مطهری؛ **محمدتقی رهنمایی**، استاد جغرافیا دانشگاه تهران؛ **محمدهادی زاهدی‌وفا**، دانشیار اقتصاد دانشگاه امام صادق(ع)؛ **مقصود فراستخواه**، استاد برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی؛ **مایکل کوک**، استاد اسلام‌شناسی دانشگاه پرینستون؛ **رضا ماحوزی**، دانشیار فلسفه علم مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **فتح‌الله مجتبایی**، استاد ادیان و عرفان دانشگاه تهران؛ **محمدعلی مظاهری**، استاد روان‌شناسی دانشگاه شهیدبهشتی؛ **عباس منوچهری**، استاد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس؛ **محمود مهرمحمدی**، استاد برنامه‌ریزی درسی، دانشگاه تربیت مدرس؛ **حسین میرزایی**، دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

داوران این شماره

عباس احمدوند، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی؛ **فرج‌اله احمدی**، دانشیار دانشگاه تهران؛ **ابراهیم اخلاصی**، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی؛ **کیوان آقامحسنی**، کیوان آقامحسنی، استادیار دانشگاه گیلان؛ **عبدالله بیچرانلو**، استادیار دانشگاه تهران؛ **مسعود دهقان**، استادیار دانشگاه کردستان؛ **یونس عزیزیان**، استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز؛ **علی‌اکبر علیخانی**، استاد دانشگاه تهران؛ **عبدالله کریم‌زاده**، استادیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ **مسعود کوثری**، استاد دانشگاه تهران؛ **علیرضا مرادی**، استادیار مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- مقالات منتشرشده در فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان آن است و ضرورتاً مورد تأیید پژوهشکده نیست.
- دریافت مقاله صرفاً از طریق سایت (www.isih.ir) امکان‌پذیر است.

پایگاه‌های نمایه‌کننده

ISC SID magiran noormags CIVILICA
DOAJ DIRECTORY OF OPEN ACCESS JOURNALS ResearchBib Academic Resource Index COPE Committee on Publication Ethics ResearchGate Google Scholar
EBSCO

صاحب امتیاز
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

مدیر مسئول
دکتر محمدتقی کرمی

سردبیر
دکتر حسین ابراهیم‌آبادی

مدیر اجرایی
مهناز شاه‌علی‌زاده

چاپ و صحافی
چاپ ایران‌کهن

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن‌نژاد (گلستان یکم) شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۱۹
پست الکترونیکی: info@isih.ir / journalsoffice@iscs.ac.ir وب‌گاه: www.isih.ir

قیمت: ۳۰۰،۰۰۰ تومان

شیوه‌نامه نگارش و شرایط پذیرش مقاله

۱. مقاله، میان‌رشته‌ای و دارای ویژگی‌های پژوهشی باشد و میان‌رشتگی، در چکیده و متن مقاله به‌خوبی تبیین و توضیح داده شود؛

۲. در راستای اولویت‌های پژوهشی فصلنامه باشد و پیش‌تر در نشریه‌های داخلی و خارجی یا مجموعه مقالات سمینارها و مجامع علمی چاپ نشده یا به‌طور همزمان برای انتشار به جایی دیگر واگذار نشده باشند؛

۳. نثر مقاله و شیوایی نگارش از جمله معیارهای مهم داوری مقاله است.

۴. چکیده فارسی و انگلیسی مقاله بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ کلمه باشد که در آن خلاصه‌ای از موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌های مقاله قید شود.

۵. کل مقاله بین ۷هزار تا ۹ هزار کلمه باشد و دارای نوآوری باشد.

۶. مشخصات نویسندگان به این ترتیب ذکر شود: مرتبه علمی، رشته تحصیلی، گروه، دانشکده، دانشگاه و یا سازمان (پژوهشکده، پژوهشگاه) و پست الکترونیکی آکادمیک.

۷. معادل غیرفارسی اسامی و مفاهیم مهم در پاورقی هر صفحه آورده شود.

۸. ارجاعات درون متنی به صورت (نام مؤلف، سال انتشار، شماره صفحه) نگارش شود. برای مثال: (علوی و عبدالله‌زاده، ۲۰۰۳، ۲۵).

۹. تهیه چکیده گسترده به زبان انگلیسی برای مقاله‌های پذیرفته شده ضروری است.

۱۰. مقاله دارای فهرست منابع و مأخذ مستند و کامل و اطلاعات کتاب‌شناختی معتبر باشند و به سبک APA نگارش شود؛ برخی موارد در ذیل آمده است. برای دریافت کامل شیوه‌نامه به سایت مراجعه نمایید.

کتاب	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). *عنوان کتاب* (شماره چاپ). محل انتشار: نام انتشارات.
	آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی* (چاپ اول). تهران: انتشارات علمی _ فرهنگی. Morreale, S. P., Spitzberg, B. H., & Barge, J. K. (2007). Human communication: Motivation, knowledge and skills (2nd ed). Belmont, CA: Thonson Wadsworth.
مقاله در نشریه	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال انتشار). عنوان مقاله. *نام نشریه*، دوره یا سال (شماره)، صفحه پایان-صفحه آغاز.
	ایمان، محمدتقی (۱۳۸۰). نقد روش‌های کمی و لزوم توجه به روش‌های کیفی در پژوهش رسانه‌ها در ایران. *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ۱۶(۲)، ۱۴۷-۱۳۱. Lynch, J. (2006). It's not easy being interdisciplinary. *International Journal of Epidemiology*, 35, 1119-1122.
مقاله در کنفرانس	الگوی کلی: نام‌خانوادگی، نام (سال). عنوان مقاله. نام و نام‌خانوادگی (ویراستار)، *نام اثری که مقاله در آن چاپ شده است*. مقاله منتشر شده در عنوان کنفرانس، محل برگزاری (صفحه پایان - صفحه آغاز). محل نشر: نام ناشر.
	جمالی، حمیدرضا (۱۳۹۰). تولید علم ایران. در محمدصادق حسینی (ویراستار)، *مجموعه مقالات علم در ایران*. مقاله منتشرشده در کنفرانس علوم اجتماعی ایران، تالار قدس (صص۲۸-۲۵). تهران: انجمن جیحون. Rowling, L. (1993, September). Schools and grief: how does Australia compare to the United States. In Wandarna coowar: Hidden grief. paper presented at the proeedings of the 8th National Conference of the National Association for Loss and Grief (Australia). Yeppoon, Queensland (pp. 196-201). Turramurra, NSW: National Association for Loss and Grief.
پایان نامه	الگوی کلی: نام‌خانوادگی نویسنده، نام (تاریخ). عنوان پایان‌نامه (پایان‌نامه منتشرنشده ...). دانشکده، دانشگاه، شهر، کشور.
	جهانگشای رضایی، مصطفی (۱۳۸۴). *طراحی و بکارگیری نرم افزار ارزیابی عملکرد واحدهای خودروسازی* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران، ایران. Kassover, A. (1987). Treatment of abusive males: Voluntary vs. court-mandated referrals (Unpublished doctoral dissertation). Nova University, Fort Lauderdale, FL.

۱۰. دریافت مقاله به صورت الکترونیکی و از طریق سایت www.isih.ir می‌باشد.

۱۱. مقاله‌های ارسالی مورد ارزیابی داوران تعیین‌شده از طرف هیئت تحریریه قرار خواهند گرفت و پذیرش نهایی آنها منوط به تأیید هیئت تحریریه است؛

۱۲. مسئولیت مطالب، نظریات و اطلاعات ارائه شده در مقاله‌ها و صحت و سقم آنها برعهده مؤلف یا مؤلفان است.

فهرست مقالات

ردیابی زیرساخت‌های عاطفی ایرانی در حماسه فارسی: خوانشی پساانسان‌گرایانه
محمدسعید ذکائی / ۵

طبقات اجتماعی در آیینه لباس: بازنمایی تمایزات طبقاتی در رمان‌های «شازده احتجاب» و «همسایه‌ها»
علیرضا مرادی، المیرا رضایی / ۳۹

میان‌رشتگی و معادلهٔ سکولاریزاسیون
مرتضی بحرانی / ۷۳

نگرش اقتصادی یک ادیب مسلمان چینی در دوره میانه: صورتبندی وانگ دی‌یو، از مفهوم تعهد فرزندی در چارچوب باورهای فرهنگی کنفوسیوسی
کوهسار نظری، سیدهاشم آقاجری / ۹۳

فرایند نهادینه‌شدن نوآوری در صنایع خلاق: مطالعه موردی سبک‌های موسیقی در ایران معاصر
امیرحسین کریمان، مسعود شادنام / ۱۲۷

تحلیل میان‌رشته‌ای نگرش‌ها و ارزش‌ها در قوانین «آب و ملی‌شدن» و «توزیع عادلانه آب» با رویکرد نظریهٔ ارزیابی
محسن نوبخت / ۱۶۱

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۳۷-۵، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

ذکائی، محمدسعید(۱۴۰۵). ردیابی زیرساخت‌های عاطفی ایرانی در حماسه فارسی: خوانشی پساانسان‌گرایانه. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۳۷-۵. doi: 10.22035/isih.2026.5940.5430

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_585.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5940.5430

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

ردیابی زیرساخت‌های عاطفی ایرانی در حماسه فارسی: خوانشی پساانسان‌گرایانه

محمدسعید ذکائی[۱]

دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۰

چکیده

مفاهیم هسته‌ای چرخش پساانسان‌گرا همچون عاملیت توزیع‌شده، پیوندی‌بودن، فردیت غیرانسانی، مونتاژ و مانند، آن اغلب به‌مثابه مفهوم‌سازی‌های جدید برآمده از سنت‌های نظری غربی اواخر قرن بیست معرفی و بازنمایی می‌شوند. استدلال اصلی مقاله حاضر این است که رد این سازه‌های مفهومی را به‌مثابه زیرساخت‌هایی عاطفی به وضوح در شاهنامه اثر حماسی فردوسی در سده چهارم و پنجم هجری قمری (مصادف با قرن دهم و یازدهم میلادی) می‌توان یافت. خوانش نزدیک شخصیت افسانه‌ای سیمرغ در تربیت ماکیانی زال، پیوند همزیستانه رستم با اسب خود رخش، و سپس پرنده سیمرغ شده، نشان می‌دهد که شعر حماسی و اسطوره‌ای فارسی حاوی مفصل بندی اولیه‌ای از سنت پساانسان‌گرایی است که آثار عمیقی بر زیرساخت‌های عاطفی ایرانیان و از جمله تاب‌آوری آنها بر جای گذاشته است. با الهام از شارحین اندیشه‌های پساانسان‌گرایانه (مانند لاتور، هاراوی و بنت) استدلال خواهم کرد که چگونه عناصر ناهمگن انسانی و غیرانسانی آثار حماسی ایرانی (به‌ویژه شاهنامه)، عاملیت را در صور مختلف آن به نمایش می‌گذارند. فراخواندن چهره‌هایی چون رستم و سیمرغ به‌عنوان منبعی برای ایستادگی و انسجام ملی در جنگ اخیر، بیانگر حیات همیشگی چهارچوب‌های پساانسان‌گرایانه پیشامدرن در ایران است. نتایج پژوهش با معکوس ساختن سلسله‌مراتب زمانی و جغرافیایی نظریه غربی و نقد برتر پنداشتن آنها، متنوع بودن تبارشناسی‌های اندیشه‌های پساانسان‌گریانه را از منظری پسااستعماری آشکار می‌سازد. استدلال من بر این است که خوانش شاهنامه به‌مثابه یک نظریه مستقل، بیش از آنکه صرفاً داده خامی در تأیید چهارچوب‌های غربی فراهم سازد، فرصت‌های جدیدی هم برای مطالعات فرهنگی ایرانی و هم کاربست اندیشه‌های پساانسان‌گرایانه در ایران می‌گشاید. توجه‌کردن به فراموشی مفصل‌بندی‌های پیشامدرن و غیرغربی پساانسان‌گرایی و تأکید بر سوژگی مستقل، عاطفه‌مند و زنده شاهنامه، مدعای اصلی مقاله حاضر است.

کلیدواژه‌ها: پساانسان‌گرایی، شاهنامه، زیرساخت عاطفی، عاملیت توزیع‌شده، فردیت غیرانسانی، پیوندی‌بودن

---

۱. استاد جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
zokaei@atu.ac.ir ✉

۱. مقدمه

چرخش پساانسان‌گرا ابزارهای مفهومی قدرتمندی را در اختیار مطالعات فرهنگی قرار داده است. در این منظر عاملیت در انحصار انسان نیست و غیرانسان‌ها و طبیعت در آن سهیم هستند. این نوع عاملیت توزیع‌شده، اقتدار سوژگی انسان را از مرکزیت انداخته و سهمی برابر به او می‌بخشد. ماهیت پیوندی مورد تأکید برای سوژگی انسانی در این نگاه، دوتایی‌سازی‌های طبیعت و فرهنگ را کنار زده و هستی‌شناسی مسطحی را پیش روی انسان قرار می‌دهد. فردیت غیرانسانی مفروض، عاملیت حیوانات، ابژه‌ها و محیط‌ها را به رسمیت می‌شناسد. پساانسان‌گرایی تجربه‌ای است که هم قبل و هم بعد از انسان‌گرایی رقم می‌خورد. از سویی تکامل‌گونه انسانی همواره در تلاقی با محیط زیست و تکنیک‌ها و فنون و ابزارهای مورد استفاده انسان بوده است و از سوی دیگر «پساانسان‌گرایی بیانگر لحظه‌ای تاریخی است که در آن دیگر نمی‌توان از مرکزیت افتادن انسان و درهم‌آمیختگی فزاینده او در شبکه‌های فناورانه، اطلاعاتی و اقتصادی را نادیده گرفت» (ولف، ۲۰۱۰، XV).

فارغ از قلمرو موضوعی و ابعاد، مفهوم‌سازی‌های پساانسان‌گرایانه بدون استثناء همیشه با اتکا به سنت‌های نظری غربی و متون همبسته با آن معرفی می‌شوند و در مقابل ادبیات پیشامدرن غیرغربی تنها به منزله متونی پیشامدرن و یا مطالعات موردی و یا داده‌هایی که به‌ندرت واجد هرگونه اهمیت نظری هستند تلقی می‌شوند.

در مقاله حاضر با نقد این غرب‌محوری و با اتکا به برخی مفاهیم کلیدی سنت پساانسان‌گرایانه (مانند عاملیت توزیع‌شده، پیوندی‌بودن، فردیت غیرانسانی و مونتاژ) خوانشی از شاهنامه به‌عنوان صورتی پیشامدرن از اندیشه پساانسان‌گرا خواهم داشت. استدلال من بر این است که شاهنامه فردوسی، که نگارش آن به قرن چهارم هجری قمری مربوط است، و تا اندازه‌ای داستان سیمرغ عطار (قرن ششم هجری قمری)، مصادیق آشکاری از شالوده‌شکنی رادیکال سوژگی انسان‌گرا را فراهم ساخته‌اند. این آثار نه‌تنها مفاهیم پساانسانی را به زیبایی ترسیم می‌کنند، بلکه آنها را قابل‌انتظار و پیچیده می‌سازند. با خوانش سیمرغ، زال، رستم و سی‌پرندهٔ عطار، در امتداد مفهوم‌سازی‌های مدرن هاراوی، لاتور و دلوز، روشی را پیش‌بینی

مـی‌کنم کـه آن را پساانسـان‌گرایی پـیش از انسـان‌گرایی می‌خـوانم. دلالـت ایـن خـوانش پسااستعماری، بومی‌سازی خود مفهوم چرخش پساانسانی است.

از سـوی دیگـر، ناانسـان‌های اسـطوره‌ای ترسیم‌شـده در شـاهنامه در شـکل‌دهی و فعال‌سازی ساخت‌های عاطفی در ایران معاصر به‌ویژه در شرایط بحرانی چون جنگ اخیر، نقش مهمی داشته‌اند. در مطالعات مرسوم و بر پایه مفرضات انسان‌گرایانه، عواطف صـرفاً تجربه‌ای روان‌شناختی و یا مربوط به انسان‌ها و یا جمعیت‌هـای انسـانی دیـده می‌شـوند و جایگاهی برای ناانسان‌های اسطوره‌ای (مثلاً رستم و سیمرغ) در سازماندهی، هدایت و یـا حفظ و تداوم هیجانات در اجتماعات انسانی در نظر گرفته نمی‌شود. علاوه بر این، در مدل غالب روایت‌پردازی‌ها در پارادایم انسان‌گرایانه، تصور بر این است که راوی انسـانی (مـثلاً در روایت رنج‌ها، ترس‌ها و یا امیدواری‌ها در مواجهۀ با تروما‌ی جنـگ)، خـود بـه‌تنهایی روایت خود از ترس، امید، ایستادگی و یا دیگر تجارب عاطفی را می‌سازد و به‌تنهایی مالک این روایت‌های عاطفی اسـت. بـه بیـان دیگـر، تلقـی انسـان‌گرایانه از روایت‌پردازی‌هـای عاطفی، میدان عمل بزرگ‌تر تاریخی و فرهنگی و اکولوژیکی و فرافردی که راوی پیشـاپیش در آن قرار دارد و تا اندازه‌ای بر اساس نسخه‌های آن عمل می‌کند را اغلب کم‌اهمیـت و یـا نادیده می‌انگارد. در خوانش پساانسان‌گرایانه، روایت دیگر نه متعلق به فرد، بلکه متعلق بـه جمع و میراث یک دوره تاریخی طولانی است و فارغ از داستان‌گویی‌های انفرادی هر یـک از شاهدین تروما، ذخیره‌ای برای سرمایه عاطفی و تاب‌آوری یک جامعه است.

در حـوادث تروماتیـک جنـگ در ماه‌هـای اخیـر ایـن شخصـیت‌های اسـطوره‌های بـه کـرات الهام‌بخش و تنظیم‌کننده عواطـف ایرانیـان و منبعـی بـرای تـاب‌آوری، امیـد و انسـجام آنهـا بوده‌انـد. جنگ‌های شاهنامه اغلب با هدف دفاع از وطن، دفـع شـرارت‌ها و خشـونت و طـرد بیگانگـان بـوده و همگی مبتنی بر منطقی اخلاقی و عقلانی بوده‌اند. وطن‌خواهی، بدی‌ستیزی، آزسـتیزی، کین‌خـواهی و دفاع از دین و عدالت، فلسـفه جنگ‌هـای ایـران در شـاهنامه هسـتند (همـایی و همکـاران، ۱۴۰۳، ۲۲۵) و بشارت به ناپایداری ظلم و تزویر و سیاهی در داستان‌های آن موج می‌زند.[۱]

۱. نویسندگان با تحلیل محتوای اثر نشان می‌دهند که از مجموع ۲۰۰ جنگ شناخته‌شده در شاهنامه، ۱۳۸ مـورد آن مربـوط بـه جنـگ بـا بیگانگان بوده و حتی جنگ با اهریمنان، دیوان، و جانوران نیز به نوعی در پاسداشت وطن برابر بدخواهان است.

به‌رغم عمق و غنای روایت‌ها و شخصیت‌پردازی‌های قهرمانان شاهنامه، سنت مطالعات فرهنگی به‌صورت غالب اندیشه‌ها و مضامین عاطفی آن را تنها از بعد نمادین (مثلاً خوانش سیمرغ تنها به‌مثابه استعاره‌ای برای امید و وحدت) مورد توجه قرار داده است و کمتر به نقش عمل‌کننده و زیرساختی آنها (یعنی عاملین غیرانسانی که واقعاً مجری نقشی عاطفی هستند) در زندگی روزمره ایرانیان پرداخته است.

بر اساس آنچه استدلال شد سؤال‌محوری مقاله حاضر این است که چه سازه‌ها و مفاهیم پساانسان‌گرایانه‌ای را در اثر حماسی شاهنامه می‌توان بازشناسی کرد و شخصیت‌پردازی ناانسان‌های اسطوره‌ای این اثر چگونه به‌مثابه زیرساختی عاطفی، الگوها و چهارچوب‌هایی را برای تجربیات حسی و تاب‌آوری ایرانیان شکل می‌دهند؟

برای پاسخگویی به سؤالات فوق، در بخش نظری چهار سازه محوری از دستگاه مفهومی پساانسان‌گرایانه (عاملیت توزیع‌شده، پیوندی‌بودن، فردیت غیرانسانی و حیوان‌شدن و مونتاژ)، را به‌مثابه مؤلفه‌هایی مهم در شکل‌دهی زیرساخت عاطفی ایرانیان مورد بحث قرار می‌دهیم. در ادامه با استفاده از خوانش نزدیک برخی داستان‌های شاهنامه و نیز داستان پرندگان عطار، مصادیق سازه‌های فوق در این روایت‌ها و دلالت‌های آن را برای زیرساخت عاطفی جامعه ایرانی نشان خواهیم داد. بخش پایانی مقاله حاضر معطوف به نقد و ارزیابی مفروضات نظری سنت پساانسان‌گرایانه و کاربردهای آن در سنت مطالعات فرهنگی ایرانی خواهد بود.

۲. چارچوب مفهومی

بر اساس صورت‌بندی ارائه‌شده از موضوع پژوهش و سؤالات آن، بنیان‌های مفهومی-نظری چندگانه‌ای را می‌توان برای پشتیبانی مفهومی و دستیابی به حساسیت‌های نظری مورد استفاده قرار داد.

در وهله نخست سنت پساانسان‌گرایانه پیوند نزدیکی با چهارچوب‌های نظریه کنشگر - شبکه دارد؛ آنچنان‌که در آرای افرادی چون لاتور، ۲۰۰۵؛ کالون و لاو، ۱۹۹۵) شرح داده

شده است. شارحین این سنت در پی آن هستند که با انسان و غیرانسان بـه شـکلی متقـارن برخورد کنند و نقش و عاملیت هیچکدام را حذف یا کم نکنند و یا به دیگـری فـرو نکاهنـد (شـریف‌زاده، ۱۳۹۷، ۱۳). شـبکه‌های نـاهمجنس، اساسـا مرزهـای جامعـه، طبیعـت و تکنولوژی را درنوردیده و کنشگران موازی را در پیوند با هم قـرار می‌دهـد. بـر اسـاس ایـن رویکرد، شاهنامه را نمی‌توان صرفاً به‌مثابه یک اثر ادبی و یک میراث فرهنگـی برخـوردار از اهمیت نمادین (هنری، حماسی) تلقی کرد بلکـه اساسـاً آن را بایـد شـبکه‌ای از کنشـگران غیرانسانی (از جمله شامل نقالان، شنوندگان، متن کتـاب، صـفحات دیجیتـال، وزن‌هـای شعری و مانند آن) دانست که همگـی در هم‌افزایـی بـا هـم و بـدون هرگونـه مزیتـی بـرای نیت‌مندی عامل انسانی، این میراث را می‌سازند. تقلیل انسان‌گرایانه شاهنامه به روایت‌های فردی و جمعی و میل سوژه‌های فـردی و جمعـی بـه مصـادره پیام‌هـا و مضـامین آن بـرای الهام‌بخشی، آشکارا تقلیل‌دهنده است و امکانی برای توجه به پیچیدگی منظومـه بـازیگران فعال در آن را فراهم نمی‌سازد. به همان‌سان، برای فهم چگـونگی تأثیرگـذاری صـورت‌های مادی شاهنامه (همچون کتاب کاغـذی، صـورت‌های نمـایش دیجیتـال و یـا مجسـمه‌ها و نقاشـی‌های دیـواری از شخصـیت‌های آن) خـوانش مادی‌گرایانـه جدیـد (بـرای مثـال مفهوم‌سازی ماده زنده[1] بنت (۲۰۱۰) الهام‌بخش است. قدرت مـادی اشـیاء فـوق، آنهـا را علاوه بر کالاهایی فرهنگی یا مصرفی مورد استفاده برای نمایش‌های ایسـتا و مقطعـی، بـه نیروهای مادی تأثیرگذاری در هنگام جنگ و فجایع تبدیل می‌سازد.

مفهوم مرتبط دیگر با سنت پساانسان‌گرایانه غالب در تحلیل این مقاله «نظریه مونتاژ»[2] است که استفاده‌های کلاسیک از آن را در اندیشه‌های دلوز و گاتاری و دلاندا می‌توان یافت. همه مونتاژها منظومه‌هایی تکینه، تاریخی و منحصربه‌فرد هستند و نمی‌توان آنها را گونه‌های خاصی از یک مقوله کلـی به‌شـمار آورد (دلانتـی، ۲۰۰۶، ۶). هستی‌شناسـی مـادی‌گرا و مسطح جدیدی که دلاندا (۲۰۱۶) ملهم از سنت کنشگر شبکه ارائه می‌کند، امکان بررسی

1. Vibrant matter
2. Assemblage theory

نقش کنشگران غیرمادی بر مجموعه‌های انسانی در چارچوب‌های مختلف سازمانی و نهادین را فراهم می‌کند. دلاندا تنها عنصر وحدت‌بخش در یک مونتاژ را یک کار مشترک، یک همزیستی[1] و یک همسویگی[2] می‌داند (دلاندا، ۲۰۱۶، ۱). یک مونتاژ، هستی‌های اجتماعی و غیراجتماعی را از همه سطوح فردی، طبیعی و اسطوره‌ای دربرمی‌گیرد. به‌علاوه، این منظومه‌ها ایستا و بدون تغییر نیستند و ترکیب عناصر ناهمگون و سلسله‌مراتبی آن از شرایط تاریخی تأثیر می‌پذیرند (دلاندا، ۲۰۱۶، ۱۹-۲۲). در مونتاژ شاهنامه نقش‌ها و مؤلفه‌های مختلفی قابل‌تمایز است. مادیت شاهنامه به کتاب‌های چاپ‌شده، نقاشی‌ها، ویدئوها، مجسمه‌ها و تصاویر تولیدشده از شخصیت‌های آن مربوط است. نقش ابرازی[3] شاهنامه مربوط به حالات، عادات، توصیف‌ها و ویژگی‌هایی است که فردوسی برای شخصیت‌های داستان ترسیم کرده است، وجه قلمروسازانه مربوط به حوادث تاریخی و یا تخیلی و نیز پیرنگ داستان و هر آن چیزی است که روابط، هویت و بقای عناصر شاهنامه را پایدار می‌سازد، وجه قلمروزدایانه[4] مربوط به تهاجمات، دسیسه‌ها، شکست و یا مرگ قهرمانان، تروماها و حوادث دیگری است که در مسیر فعالیت شخصیت‌های اصلی داستان اختلال ایجاد کرده و نظم و پایداری آن را بر هم می‌زنند، و سرانجام وجه گفتمانی ناظر به اهمیت حفظ این اسطوره‌ها در تقویت انسجام ملی و یا ناچیز شمردن و بی‌اعتنایی به آن در مقاطع مختلف تاریخی است. بر این اساس، شاهنامه نه به‌عنوان متنی ثابت، بلکه کثرتی است که در ائتلاف موقت با دیگر مونتاژها (دولت، خانواده و میدان نبرد) قرار می‌گیرد.

در سطحی دیگر برای تحلیل زیرساخت‌های عاطفی در سنت پساانسان‌گرایانه نیز از طیفی از نظریه‌های اخیر عاطفه بهره خواهم برد. برای نمونه مفهوم‌سازی سارا احمد (۲۰۱۴) از اقتصاد فرهنگی عاطفه، مبتنی بر خوانشی پساانسان‌گرایانه از عواطف است. به‌زعم او، عواطف وجهی مادی نیز می‌یابند و به‌مثابه ابژه‌هایی بین بدن‌ها به گردش

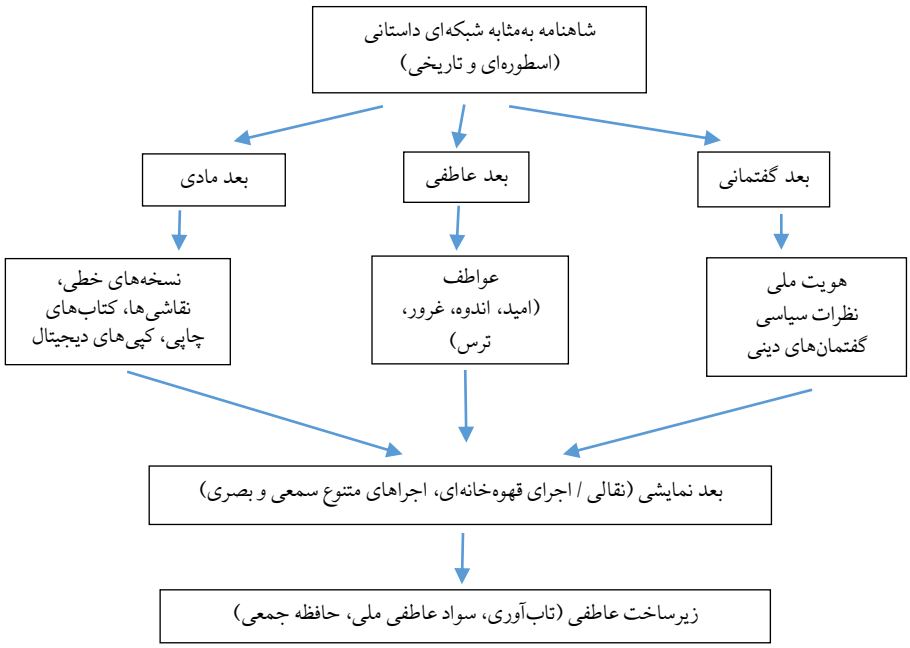
1. symbiosis
2. sympathy
3. expressive
4. deterritorializing

درمی‌آیند. در تحلیلی نسبتاً مشابه، مفهوم استقلال عمل عاطفه[1] از برایان ماسومی نیز عاطفه‌ها را به‌منزله مقولاتی پیشافردی و غیرانسانی می‌نگرد. وجوه پیشافردی، مادیت و گردش مستمر و پایدار عواطف، مفهوم‌سازی از آنها را به‌مثابه «یک زیرساخت»[2] که در آرای افرادی چون برلانت (۲۰۱۶) و استار (۱۹۹۹) منعکس است، موجه می‌سازد. استار، رابطه‌مندی[3] و اکولوژیک‌بودن[4] را دو خصلت مهم زیرساخت می‌داند. زیرساخت‌ها برای گروه‌های مختلف افراد معنادارند و به همان‌سان در شکل‌دهی توازن میان کنش‌ها، ابزارها و محیط مصنوع ما سهیم و از آن جدایی‌ناپذیر و برای فعالیت‌های ما ضروری هستند (استار، ۱۹۹۹، ۳۷۷).

در سنت مطالعات فرهنگی، مفهوم مرتبط دیگر «اقتصاد عاطفه»[5] گراسبرگ است. گراسبرگ (۱۹۸۸) نشان می‌دهد که چگونه از طریق سرمایه‌گذاری‌های عاطفی، ایدئولوژی‌ها درونی و طبیعی می‌شوند و چگونه ساختارهای قدرت ممکن است از انرژی‌های عاطفی در جهت استفاده و یا مصادره این زیرساخت‌های بهره ببرند. عاطفه از نظر او «بخشی از روابط قدرت دخیل در حکمرانی بر رفتار مردم را شکل می‌دهد» و پیشنهاد او افزودن آن به روابط پیش از این متراکمی است که بین سه عنصر دلالت‌مندی (معنا، بازنمایی، زبان) اقتصاد (تولید و توزیع مادی، مصرف) و لیبیدو (میل و جنسیت) برقرار است (گراسبرگ، ۱۹۸۸، ۲۸۲). علاوه بر این، تحلیل گراسبرگ از اقتصاد عواطف، آنها را ابزاری مناسب برای خوانشی انتقادی و سیاست‌گذارانه از فرهنگ می‌داند. با الهام از او، میراث‌های فرهنگی عامه‌پسند و نخبه‌پسند (که شاهنامه هم مصداق بارزی از آنها در فرهنگ ایرانی است)، هم استراتژی‌هایی برای قدرت‌بخشی عاطفی به‌شمار می‌آیند و هم‌زمان مکان آن را می‌سازد. شاهنامه جغرافیای عاطفی مشترکی به ایرانیان می‌دهد و عواطف شکل‌گرفته حول آن‌بخشی مهمی از فرهنگ عامه‌پسند ایرانی را می‌سازند.

1. Autonomy of affect
2. infrastructure
3. relational
4. ecological
5. Economy of affect

با بسط این مفهوم‌سازی‌ها به قلمرو عواطف برانگیخته‌شده از متون حماسی و اسطوره‌های ملی می‌توان استدلال کرد که قهرمانان اسطوره‌ای (مانند رستم، آرش و سیمرغ) در هنگامه مصیبت‌ها و تروماهای ملی (از جمله در جنگ‌های اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران)، به‌سان زیرساخت‌هایی عاطفی فراخوانده شده و در خدمت انسجام و تسلی‌بخشی قرار می‌گیرند. این شخصیت‌های شاهنامه بیشتر از آنکه موجوداتی خیالی و یا استعاره‌هایی برای اثرگذاری و یا جذابیت‌بخشی به روایت‌ها باشند، واجد «فردیت‌های غیرانسانی» هستند. بر این اساس، سیمرغ نه صرفاً تمثیل و نمادی فرهنگی و عنصری برخوردار از جذابیت‌های روایتی، بلکه آن را باید دیگریِ ناب و (با وام‌گیری از وبر)، آرمانی خواند که انسان‌ها در دوره‌ها و نسل‌های مختلف با آن ارتباط برقرار می‌کنند. الهام‌بخشی آنها در حوادث تاریخی معاصر ایران برای گروه‌های هدف متفاوت و با انگیزه‌های متفاوت (سیاسی، اعتراضی، التیام‌بخشی به تروماهای جنگ و امیدبخشی برای آینده) بر این اساس قابل‌فهم است. قائل‌شدن فردیت غیرانسانی برای شخصیت‌های اسطوره‌ای داستان‌ها، لاجرم منطق روایت‌گری را به فضایی پساانسانی امتداد می‌دهد. در این فضا و پارادایم، انسان‌ها و روایت‌ها هم‌زمان تکامل می‌یابند. داستان‌ها و روایت‌ها پدیده‌هایی منفعل و صرف مورد تصرف مقطعی انسان‌ها نیستند بلکه هم‌صدا با کاراچیولو (۲۰۲۱) بخشی از بدنمندی ما را شکل می‌دهند. انسان‌ها صرفاً داستان‌ها را تفسیر نمی‌کنند بلکه به‌لحاظ جسمانی در آنها سکونت می‌کنند. جذابیت‌های روایت شفاهی داستان‌های شاهنامه توسط نقالان قدیمی برای جماعت مستمع و بیننده این نمایش‌های حماسی در قهوه خانه‌ها، لااقل تا اندازه‌ای برآمده از قالب‌های وزنی، حرکتی و آهنگین شعر شاهنامه و رسوخ عمیق روایت‌ها در جسم و جان آنها بود. شرح گرافیکی از شاهنامه و مونتاژ عناصر انسانی و غیرانسانی متنوع آن در نمودار زیر بیان شده است:



شکل ۱. شاهنامه به منزله مونتاژی چند وجهی

چنانکه ملاحظه می‌شود ترکیبی از ابعاد درهم‌تنیده مادی، عاطفی و گفتمانی، شکل‌دهنده تجسم ما نسبت به شاهنامه و واقعیت آن در زندگی روزمرۀ ماست. میراث مادی، انسانی و غیرانسانی شاهنامه با فراخوانده‌شدن و فعال‌شدن مکرر، رسوبات عمیقی در پیکرۀ عاطفی جامعه ایرانی بر جای گذاشته و در کنار منظومه‌های عاطفی دیگر (دینی و ملی)، سپری حمایتی در برابر بحران‌ها، حوادث تاریخی و تاب‌آوری آنها ایجاد کرده‌اند.

۳. روش‌شناسی

روش مورد استفاده در این پژوهش به‌صورت غالب، تحلیل متنی بر اساس خوانش نزدیک[1] است. خوانش نزدیک تحلیل دقیق و ریزبینانه‌بخشی از متن است. در این روش «با هدف کشف آنچه قدرت اقناعی متن خاصی را شکل می‌دهد، رابطه بین کارکردهای درونی

1. Close reading

گفتمان مورد بررسی قرار می‌گیرد» (آلن، ۲۰۱۷). در خوانش نزدیک، تأکید محقق ممکن است بر اهمیت واژه‌های منفرد، الگوهای تکرار یا تعارض، علم نحو و یا ویژگی‌های فرمالی همچون وزن و قافیه قرار گیرد. در مقاله حاضر با هدف تحلیل پساانسان‌گرایانه متن شاهنامه، تمرکز بر مضامینی هم‌خوان با هستی‌شناسی و منطق تحلیلی این رویکرد (مثلاً پیوند انسان و حیوان، پیکرگردانی‌ها، پیوندزنی‌ها و مانند آن) قرار داشته و بر این اساس داستان‌ها و شخصیت‌های منتخبی (مانند زال و سیمرغ، مجمع مرغان عطار) مورد توجه قرار گرفته است. بدیهی است که فراتر از نمونه‌های داستانی فوق، مضامین پساانسان‌گرایانه را در بخش‌های زیادی از متن گسترده و حجیم شاهنامه می‌توان یافت که پوشش و تحلیل مستقل آنها بسیار فراتر از ظرفیت مقاله حاضر است. علاوه بر این، چنانکه قبلاً اشاره شد، تحلیل‌ها بر نمونه‌های منتخبی از مضامین پساانسان‌گرایانه چون عاملیت توزیعی، پیوندی‌بودن، مونتاژ و حیوان‌شدن متمرکز خواهد بود. بدیهی است که علاوه بر موارد فوق، امکان طرح مستقل و مبسوط مضامین مهم دیگری مانند عاملیت مادی، زمان و مکان (زمان‌مندی)، پیوندهای محیط زیستی، فرابدنمندی و مفاهیم مشابه دیگر در سنت پساانسان‌گرایانه وجود دارد. با این حال با توجه به محدودیت کلمات، از طرح مستقل این مضامین پرهیز کرده و به‌جای آن به‌صورت ضمنی و فشرده اشاراتی به مفاهیم فوق در خلال بحث و ذکر مصادیق خواهیم کرد.

به این ترتیب، مطالعه حاضر را می‌توان مصداقی از یک پژوهش نظریه‌محور دانست که با کمک انتخاب برش‌هایی هدفمند[1] از متن شاهنامه، به‌دنبال ارائه روشنگری‌هایی در توصیف و ترسیم روابط بین‌زمینه‌ای مفهومی است.[2] علاوه بر خوانش نزدیک، برای افزایش اعتبار تحلیل‌های ارائه‌شده، یافته‌های حاصل از پژوهش‌های نزدیک و مرتبط (با داده‌های متنی یا تصویری) مرور خواهند شد.

---

۱. اگر چه مصادیق برخوردار از ظرفیت خوانش پساانسان‌گرایانه در شاهنامه تنوع زیادی دارند، با این حال موارد انتخاب‌شده (زال و سیمرغ، رخش و رستم و موارد مشابه) ظرفیت بیشتری را به نمایش می‌گذارند و از این حیث آنها را می‌توان با منطق روش نمونه‌گیری حاد intensity sampling نزدیک دانست.

۲ پاتن (۲۰۰۳، ۶۱۷-۶۰۰) در بحثی مبسوط، علیت در فضای پژوهش کیفی را واجد معانی متنوعی می‌داند که از جمله آنها «پژوهش کیفی نظریه‌محور» است. در این قالب تبیینی، همراه ساختن تحلیل کیفی با نظریه، امکان دستیابی به تبیین‌های علّی معتبر را فراهم می‌سازد.

ملاحظه دیگر در انتخاب داستان‌های فوق، امتداد یافتن آنها به تجربیات معاصر (به‌طور مشخص حوادث مربوط به جنگ اخیر) است. بدیهی است که با توجه به محدودیت نمونه‌ها و تنوع مضامین پساانسان‌گرایانه، تحلیل‌های ارائه‌شده را باید با احتیاط تفسیر کرد. ترسیم کامل و عمیق تر اندیشه‌های پساانسان‌گرایانه در متون ادب فارسی به‌طور قطع مستلزم بررسی دیگر متون کلاسیک و غنی نظم و نثر فارسی است. به‌همان‌سان، برای فهم دقیق‌تر پیوند ساختار عاطفی امروز ایرانیان با میراث فرهنگی ایرانی کهن آنها، بررسی گسترده و نظام‌مند برش‌های متنوعی از متون عامه‌پسند ضروری است.

۴. یافته‌ها

۴-۱. عاملیت توزیع‌شده: پر سیمرغ

عاملیت توزیع‌شده (لاتور، ۲۰۰۵؛ بنت ۲۰۱۰)، این اندیشه که خاستگاه کنش در یک سوژه واحد نیت‌مند انسانی است را رد می‌کند و در مقابل استدلال می‌کند که عاملیت از طریق شبکه‌ای از کنشگران انسانی و غیرانسانی (ابژه‌ها، حیوانات، محیط‌های زیست؛ تکنولوژی‌ها و مانند آن) به گردش درمی‌آید. یک سرباز، یک اسلحه، یک الگوی آب‌وهوایی، یک سرود و یک نوشیدنی همگی می‌توانند در کنار انسان‌ها عمل کنند.

برخلاف نظریهٔ غربی که کانون تأکید خود را بر علم و هستی‌شناسی جدید قرار می‌دهد، شاهنامه نشان می‌دهد که عاملیت توزیع‌شده باستانی، عادی، و روایتی است (خود داستان‌ها در نقش کنشگران عمل می‌کنند). در داستان‌های شاهنامه، تصمیم‌گیری‌ها و اراده‌ها فراتر از کنشگر انسانی، دربرگیرنده موجودات نیمه‌انسانی، غیرانسانی و حتی طبیعت و عناصر مادی نیز می‌باشد. به‌علاوه، در همنشینی این نیروهای انسانی، غیرانسانی و فرا انسانی، هیچ‌گونه برتری و امتیاز ویژه‌ای برای عامل انسانی در نظر گرفته نمی‌شود و جهان کنشگران چندگانه تصویر شده در این حماسه، در نهایت درگیر جدال بر سر دفع شرارت و ظلم و مطالبهٔ دادخواهی است.

داستان زال و سیمرغ در شاهنامه مصداق خوبی از این همزیستی است. زال با بیماری

زالی به‌دنیا می‌آید. پدرش سام به گمان آنکه فرزندش دیوزاد است او را در رشته‌کوه البـرز رهـا می‌سازد. سیمرغ پرندهٔ افسانه‌ای او را می‌یابد، از او پرستاری می‌کند و او را نزد خویش تربیت می‌کند. سال‌ها بعد سام پشیمان می‌شود و به جسـت‌وجوی فرزنـد برمی‌آیـد. زال می‌بایسـت بین خویشاوندی انسانی خود و مادرخوانده ماکیانی‌اش یکی را برگزیند. سیمرغ او را با عـزّت آزاد می‌کند اما یکی از پرهای خویش را به او می‌دهد تا هنگام نیاز به او کمک کند.

بـا خویشـتن بـر یکـی پَـرّ مـن — همـی بـاش در سـایه فـرّ مـن
گـرت هـیچ سـختی بـه روی آورنـد — ز نیـک و ز بـد گفـت‌وگوی آورنـد
بـر آتش برافکـن یکی پـرّ من — ببینـی هـم انـدر زمـان فـرّ من

سال‌ها بعد هنگامی که رودابه همسر زال در وضع حمل دچار مشکل می‌شـود، زال پـر سیمرغ را می‌سوزاند. سیمرغ ظاهر می‌شود و به او یاد می‌دهد که با برشی از پهلو (که خود شیوه‌ای اولیه از عمل زایمان است) فرزنـد (رسـتم) را بـه‌دنیا آورد و در ادامـه از بـال خـود سیمرغ برای التیام زخم استفاده می‌کند.

روشن است که در این بخش از داستان عاملیت را در سام نمی‌تـوان جسـت‌وجو کـرد. حتی زال نیز که پر را به آتش می‌کشاند اما اطلاعی از جراحی نـدارد نیـز بـه معنـای کامـل عامل نیست. عاملیت به‌صورت کامل در اختیار سیمرغ که برای سوزاندن پر نیاز به زال دارد هم نیست. در این داستان عاملیت اشتراکی و توزیع‌شده است. به بیان دقیق‌تر، عاملیـت در میان اجزای زیر توزیع‌شده است:

پر: ابژه‌ای غیرانسانی که واجد قدرت فراخواندن است؛

آتش: کنشگری به‌عنوان یک عنصر؛

دانش سیمرغ: تخصصی غیرانسانی؛

بال سیمرغ: ماده‌ای شفابخش؛

تصمیم زال: تصمیمی انسانی است اما مشروط به شیوهٔ تربیت توسط زال؛

بدن رودابه: مکان عمل

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ جزء واحدی پیامد عمل را در کنترل نـدارد. ایـن ترکیـب دقیقا یادآور آن چیزی است که لاتور از آن به شبکه کنشگر یاد می‌کند. «کنشگران انسانی و غیرانسانی، متغیر و برخاسته از میدان‌های عاملانه‌ای هستند که نیت‌مندی شبکه ای[1] دارند» (لاتور، ۱۹۹۳، ۲۶۱). بدین‌ترتیب، شاهنامه مدلی پیشامدرن از عاملیت توزیع‌یافتـه ارائـه می‌کند که فانتزی انسان‌گرایانه قهرمان مستقل و خودساخته را به چالش می‌کشاند. به قـول کزازی، شاهنامه «سپاه واژگان»[2] است؛ نیرویی است که از طریق انسان‌ها و نه صرفاً توسط آنها به حرکت درمی‌آید.

کردارهای جادویی و نیروهای فراطبیعی در میان بسیاری از قهرمانان دیگر شاهنامه نیـز دیده می‌شود و اساساً فرّه کیانی شاهان با این نیروها پیوند می‌یابند. به‌عنوان نمونـه‌ای دیگـر می‌توان به کیخسرو اشاره کرد کـه عناصـر طبیعـی همچـون رودخانـه را بـه تسـخیر خـود درمی‌آورد، از توانایی غیب‌گویی برخوردار اسـت و ضـمیر مردمـان بـر او آگـاه اسـت. در داستان سیاوش، کیخسرو، که در میان جانوران در جنگل و کوهستان پرورش یافتـه، وقتـی گیو، پهلوان ایرانی را برای نخستین بار می‌بیند، به شکلی توضیح‌ناپذیر هویت و مأموریـت او را درمی‌یابد (نقل از سوشیانس):[3]

چـو کیخسـرو از چشـمه او را بدیـد — بخندیـد و شـادان دلـش بردمیـد
به دل گفت کاین گرد جز گیـو نیسـت — بدین مرز خود زیـن نشـان نیونیسـت
مرا کـرد خواهـد همی خواستار — به ایـران برد تا کنـد شـهریار

سویه دیگر در این عاملیت توزیع‌شـده را ایـن بـار نـه در خـود شـاهنامه و قهرمانـان و شخصیت‌های آن کـه در شـیوهٔ نقـل آن می‌تـوان یافـت. شـنیدن داسـتان‌های شـاهنامه در قهوه‌خانه‌ها از سرگرمی‌های رایج گروه‌های مختلف اجتماعی در ایران در چند سـدهٔ اخیـر

1. Networked intentionality

۲. در همایش بزرگداشت فردوسی در ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۵ کزازی می‌گوید: «فردوسی با سپاهی در برابر تـازش دشـمنان ایـران ایستاد؛ دشمنانی که چشم طمع به این سرزمین دوخته بودند. این سپاه، سپاهی شگفت‌انگیز و نیرومند بود که حتی نیرومندترین ارتش‌های جهان نیز توان ایستادگی در برابر آن را نداشتند. این سپاه چیزی نیست جز سپاه واژگان».

۳. برای شرح مبسوط داستان کیخسرو و تحلیل اسطوره‌شناختی پهلوانان ایرانی شـاهنامه، نگـاه کنیـد بـه: سوشـیانس (تارنمـای رسمی شروین وکیلی) https://www.soshians.net/fa/

بوده است و نقالان چیره‌دست بازیگر مهمی در انتقال عواطف و ایجاد شور و هیجان جمعی حول این داستان‌ها بوده‌اند. تأثر شدید از نقل صحنه‌های تروماتیک شاهنامه، به‌ویژه مرگ سهراب، توسط نقالان، گاه حوادث و تجربیات منحصربه‌فردی را رقم می‌زده است که ابعاد حماسی شاهنامه را با متن زندگی روزمره عمیقاً پیوند می‌زده است. برای نمونه آیدنلو به نقل از تودوآ می‌نویسد: «یکی از صاحب‌منصبان، نقال را به زخم‌زدن با خنجر تهدید می‌کند و می‌گوید رستم فرزند خویش را ناشناخته کشت؛ اما تو که می‌دانستی او پسر جهان‌پهلوان است، چرا جوان را در برابر دیدگان ما ناجوانمردانه و بی‌رحمانه کشتی؟» (ایدنلو، ۱۳۸۸، ۴۱). علاقه مردم به زنده‌ماندن سهراب حتی به عرصهٔ نگاره‌های شاهنامه نیز کشیده شده بود و از حسین قوللر آقاسی، نقاش برجسته پرده‌های قهوه خانه نقل است که گاهی مردم از او می‌خواستند در مجلس رستم و سهراب، خنجر تهمتن را بر پهلوی پسرش فرو نکند (ایدنلو، ۱۳۸۸، ۴۱).

بدین‌ترتیب، لحظه مصرف نمایش شاهنامه نیز میدانی برای دخالت بازیگران انسانی و ناانسانی (نقاشی دیوار قهوه‌خانه، صدای نقال، افراد بیرون از صحنهٔ نمایش) مختلف و وساطت نقال در گردش و انتقال عواطف از طریق بدن خویش و مخاطبانش هستیم. میدان فیزیکی قهوه‌خانه در کنار بازیگران چندگانه آن (نقال و شیوه اجرای نمایش او، مخاطبان و بدن‌هایشان، عکس‌ها و نقاشی‌ها) عاملانی مشترک در تولید عواطف و رفتارهای انسانی هستند. تکثر عاملان انسانی در شرح و فهم شاهنامه و توزیع‌شدن نقش‌ها میان آنها ضامن اثربخشی عمیق و رسوب آن در سامانه عاطفی ایرانیان است.

۴-۲. پیوندی‌بودن: فراسوی گونه و ماده

سنت پساانسان‌گرایانه، هاراوی (۱۹۹۱ و ۲۰۱۶)، مرزبندی‌های ثابت میان انسان و حیوان، فرهنگ و طبیعت، ارگانیک و تکنولوژیک را رد می‌کند. هاراوی چهره تمثالی خود را «سایبورگ» نام می‌گذارد. موجودی که نه کاملاً انسان است و نه کاملاً ماشین، نه کاملاً طبیعی است و نه کاملاً ساخته شده است. پیوندی‌بودن از منظر او نه یک استثناء، که وضعیت گزیرناپذیر انسان مدرن است. برخلاف خوانش طعنه‌آمیز و سیاسی هاراوی از سایبورگ و نیز

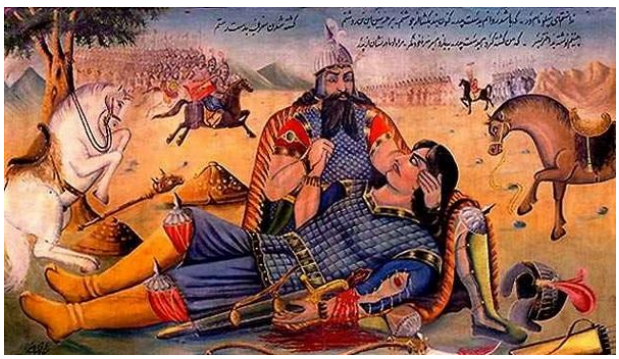
منظر نوعاً بدبینانه رایجی که شکسته‌شدن مرزهای بدنی و ذهنی انسان در متن فرامدرن را با نگرانی و تردید تحلیل می‌کنند، چهره‌های پیوندی شاهنامه واقعیتی ملموس در زندگی روزمره‌اند. قهرمانان پیوندی در بسیاری موارد دوست‌داشتنی و مورد اعتمادند. برای نمونه، سیمرغ در شاهنامه چهره‌ای مقدس و عزادار است و حس مراقبت و دلسوزی او برای ایران‌زمین الهام بخش است. خوانش پساانسان‌گرایانه فردوسی تجسمی از ترس و آشفتگی و تضاد با زیست انسانی نیست، بلکه غیرانسان‌های اسرارآمیز را نیز دربرمی‌گیرد.

در سراسر حماسهٔ شاهنامه موجودیت‌های پیوندی حضور دارند. برای نمونه، خود زال با آن‌که صورتی انسانی دارد، اما وجه مشخصه‌اش موی سفید است (نشانه‌ای که با سن، غیریت و تفاوت داشتن و فراطبیعی‌بودن پیوند دارد). زال توسط یک پرنده بزرگ می‌شود و با زبان او آشناست. او پری را با خود حمل می‌کند که نه برای طلسم و مصونیت از خطر است و نه یک ابزار؛ بلکه چیزی بینابین آنهاست. زال ترکیبی انسانی، ماکیانی است، بدون امتزاج فیزیکی آنها و در حقیقت پیوندی رابطه‌ای است.

سیمرغ نیز نمونه دیگری از این موجودیت‌های پیوندی است. او پرنده‌ای است که فارسی صحبت می‌کند، استدلال‌های اخلاقی می‌کند، جراحی انجام می‌دهد و غصه‌دار می‌شود. سیمرغ در معنای زیست‌شناختیِ مدرن کلمه نه یک حیوان است، نه یک خداست و نه یک انسان. سیمرغ فردی غیرانسانی است؛ پیوندی از حیوان، شفادهنده، مادر و عاملی خدایی (قدسی).

سرانجام می‌توان به رستم و رخش اشاره کرد. قهرمان شاهنامه و اسب او آن‌چنان با هم امتزاج یافته‌اند که یک واحد جنگی واحد را شکل می‌دهند و اساساً هیچ‌کدام را بدون دیگری نمی‌توان فرض کرد. رخش کلام انسانی را می‌فهمد، در کنار رستم می‌جنگد و بعد از مرگ صاحب خویش، از اندوه می‌میرد. مفهوم‌سازی «حیوان‌شدن» دلوز و گاتاری (۱۹۸۷) در اینجا کاملاً مصداق می‌یابد. به بیان دیگر، هویت رستم بدون رخش کامل نیست. زمانی که اسب دزدیده می‌شود، رستم عاجز می‌شود و هنگامی که رخش می‌میرد انرژی حماسه به‌سوی پایانی تراژیک فرو می‌پاشد.

پیوند رستم و رخش در حماسه فردوسی کاملاً تداعی‌کننده ایدهٔ گونه‌های همراه[1] هاراوی است. بر این اساس، گونه‌ها با هم تکامل می‌یابند و یکدیگر را شکل می‌دهند. مصداق باستانی دوتایی رستم و رخش زیباترین مصداق گونه‌های همراه است.[2] چنین پیوندی در شاهنامه نه به‌عنوان تجربه‌ای حیرت‌انگیز و غریب، بلکه در قالب صورتی هنجاری از یک زیست قهرمانانه روایت می‌شود. در برخی نقاشی‌های موسوم به قهوه خانه‌ای عصر قاجار نیز امتزاج عواطف انسانی و حیوانی و وابستگی عمیق عاطفی رخش و رستم را می‌توان یافت. در کتاب «نقاشی قهوه‌خانه»، تصویری از مرگ سهراب توسط حسین قوللر آقاسی نقش بسته است که به اعتقاد گردآورندگان بسیار عمیق و عاطفی است.



شکل ۱. مرگ سهراب (برگرفته از عبدالحسینی و حامدی ۱۳۹۹)

در این تابلو می‌بینیم که سهراب با پهلویی دریده و خونین سر بر زانوی رستم دارد و با چشمانی درشت و بی‌حال به رستم می‌نگرند. رستم، دستی به زیر سر سهراب گرفته و با دست دیگر، پنجه‌های یخ‌کرده او را می‌فشارد. در پس صحنه اول تراژدی، سواران ایران با تشویشی محسوس به پدر و پسر می‌نگرند و سرد و ساکت و افسرده بر جای ایستاده‌اند. این همه سکون در کنار هیاهوی روح خستهٔ رستم و خون داغی که از تن سهراب می‌رود، بیانگر یک پیروزی و

1. Companion species

۲. رخش هم‌زمان واجد خصوصیات حیوانی و انسانی برتر است. زرقانی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به تفصیل به بررسی این صفات پرداخته است. به نظر او در وجه انسانی، رخش بسیاری از صفات رستم را همچون برخورداری از جسارت و بی‌پروایی، فرّ و شکوه، آزادگی، تیزبینی، حرف‌شنوی و سخن‌فهمی، وفاداری و احساس مسئولیت داراست و متعهد به محافظت از رستم است. در وصف حرف‌شنوی او فردوسی می‌گوید: تهمتن به رخش سراینده گفت که با کس مکوش و مشو نیز جفت/اگر دشمن آید سوی من بپوی/... (۱-۲۵۹).

شکست بی‌ثمر است. به فاصله کمی از رستم و سهراب، رخش و سمند -که از تخمه رخش است- بازی غم‌انگیز دیگری دارند: سمند که گویی همه‌چیز را فهمیده یکه میخش را از جا کنده، سر به زیر انداخته و به‌سوی رخش روان است. رخش بر سر سم ایستاده، خشمگین است و به سختی شیهه می‌کشد (عبدالحسینی و حامدی، ۱۳۹۹، ۴۰). توجه به نمایش توأم عواطف برای انسان‌ها و حیوانات در ادامهٔ سنت نقاشی ایرانی که معمولاً اشتیاقی به ترسیم تظاهرات عاطفی سوژه‌های عکاسی ندارد (شمسی، ۱۴۰۵)، در تصویر فوق چشم‌گیر است.[۱] گفت‌وگوی انسان با حیوان و یا حیوان با انسان برای انتقال آموزه‌های اخلاقی و دینی سنتی رایج در شعر فارسی و نقاشی‌های مربوط به نسخه‌های خطی آنها از ابتدای دورهٔ اسلامی تا عصر قاجار بوده است و آثار سنایی، عطار و نظامی نمونه‌های بارزی از آن را نشان می‌دهند.[۲]

۴-۳. فردیت غیرانسانی و حیوان‌شدن

فردیت غیرانسانی (کوهن، ۲۰۱۳؛ ولف، ۲۰۱۰) اشاره بر این دارد که فردیت (یعنی برخورداری از ظرفیت نیت‌مندی، زیست اجتماعی و جایگاه اخلاقی) در انحصار انسان خردمند نیست؛ بلکه بسیاری از هستی‌شناسی‌های بومی‌نگر و پیشامدرن، حیوانات، جنگل‌ها و حتی چشم‌اندازها را باید به‌عنوان افراد به رسمیت شناخت. چرخش پساانسانی، برخلاف دوتاانگاری دکارتی حیوان و ماشین، چنین بصیرتی را احیاء می‌کند. ایدهٔ حیوان‌شدن در آرای دولوز و گاتاری (۱۹۸۷)، فرایندی است که به موجب آن انسان در نقطه مجاورت با یک حیوان، نه از طریق تقلید بلکه از طریق عواطف مشترک، قلمروها و هیجانات قرار می‌گیرد. حیوان‌شدن نوعی تحول در پیکربندی و شخصیت فرد است.

درحالی‌که پساانسان‌گرایی غربی اغلب وامدار هستی‌شناسی‌های بومی و درون‌زاد خویش است، شاهنامه نوعی آرشیو متنی از فردیت غیرانسانی بر مبنای یک بستر فرهیخته، سلطنتی و اسلامی و یک تبارشناسی متفاوت ارائه می‌کند. ریشه داستان‌های شاهنامه در

---

۱. برای آشنایی با خوانش‌های نشانه‌شناسانه و بیش متنی از جایگاه حیوانات در تصاویر و نگاره‌های مربوط به شاهنامه و به‌ویژه داستان مشهور «نبرد رخش و شیر»، نگاه کنید به افضلی طوسی و مهاجری، ۱۴۰۰ و علی پور و شیخ‌زاده، ۱۳۹۵.

۲. برای نمونه ریچارد (۲۰۱۳) به زیبایی به تحلیل تأثیرگذاری شعر سنایی بر نقاشی ترکیبی (ترسیم پیکره‌های انسانی بر تصاویراسب، فیل، شتر، لباس و مانند آن)، بر نسخه‌های خطی از آثار وی و نیز دیگر شعرا در محدوده ایران فرهنگی (به‌ویژه هند) تا قرن شانزدهم می‌پردازد.

اندیشه‌های دینی اوستایی، اسطوره‌های تاریخی فلات ایران و همراهی آنها با حوادث تاریخی بعدی است که با ورود اسلام به ایران رقم می‌خورد. این پیوند چندگانهٔ و تاریخی، اندیشه‌های پساانسان‌گرایانهٔ ایرانی را در همسویی و تعادل کامل با جهان بینی توحیدی ساکنان فلات ایران قرار می‌دهد.

در شاهنامه، سیمرغ را می‌توان بارزترین مصداق فردیت دانست. سیمرغ صاحب زبان است و مستقیماً با زال و سام گفت‌وگو می‌کند، عاملیت اخلاقی دارد و با آنکه می تواند زال را همچنان نزد خود نگاه دارد، تصمیم می‌گیرد او را برگرداند، از عمق عاطفی برخوردارست. مثلاً با ترک زال غمگین می‌شود و برای حفظ دوستی و وابستگی پری از خویش به او هدیه می‌دهد و بالاخره دارای پیوندی اجتماعی است و درکی از پیوندهای خویشاوندی در میان گونه‌های مختلف دارد.

سیمرغ شاهنامه نمادی از عشق مادرانه نیست، او مادر نیست. خوانش‌های تمثیلی غربی که او را به موجودی انتزاعی تقلیل می‌دهند برداشتی دقیقی از متن شاهنامه ندارند. فردوسی سیمرغ را به‌مثابهٔ فردی بال‌دار تلقی می‌کند. همچنین، حیوان‌شدن در تربیت زال هویداست. زال مانند یک پرنده عمل نمی‌کند؛ بلکه عادات، زبان و وفاداری او ماهیتی ماکیانی به خود می‌گیرد. بعدها، زمانی که به جامعهٔ انسانی بازمی‌گردد، رسوبات پایداری از این حیوان‌شدن را با خود حمل می‌کند. برای مثال اخلاق مراقبت و توجه پیوندی او در تقابل با شأن جنگاورانه سام است.

در شاهنامه حتی دیوها (دیگری شیطانی) نیز گاهی فردیت می‌یابند. فردیت غیرانسانی و عاملیت توزیع‌شده دیوان شاهنامه در اشکال مختلفی نمایان می‌گردد. برای نمونه ضحاک دیوی است در پیکر انسانی یا انسانی به پیکرهٔ دیوان درآمده که در شاهنامه در آغاز به شکل انسانی ظاهر می‌شود. به همان سان، در داستان کاووس، دیوی در شکارگاه خود را به شکل جوانی سخندان درمی‌آورد و به کاووس که دیوان را اسیر کرده است، دسته گلی هدیه می‌دهد و دیوی دیگر در سیمای آدمیان درمی‌آید و کاووس را به رفتن به آسمان وسوسه و تشویق می‌کند و یکی از دیوان درحالی‌که در سیمای خنیاگری هنرمند درآمده است،

کاووس را به حمله به مازندران برمی‌انگیزد[1] (رستگار فسایی، ۱۴۰۰، ۳۹۶). در برخی برش‌های این حماسه، دیوها مذاکره می‌کنند، خیانت می‌کنند و یا وفاداری نشان می‌دهند؛ در نتیجه، تصویری پیچیده‌تر از دوگانه خیر و شر بروز می‌دهند. دیوها حتی گاه در پوشش پدیده‌های طبیعی (مثلاً کوه و دریا) قرار می‌گیرند. این پیچیدگی و چندلایگی، تداعی‌کننده فاصله گرفتن از سلسله‌مراتب هستی‌شناختی ساده در نگاه پساانسان‌گرایانه است.

عاملیت غیرانسان‌ها (مثلاً دیوان و یا حیوانات در شاهنامه)، فارغ از اینکه مستقلاً به خود آنها مربوط است، از مجاورت و یا استفاده از اشیاء نیز تأثیر می‌پذیرد. حسن‌زاده و یاحقی (۱۴۰۳)، در تحلیلی ریزبینانه از قدرت جادویی اشیاء در شاهنامه، واسطه‌های ارتباط اشیاء با نیروهای جادویی (شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی، زمان و مکان) را نشان می‌دهند. «برخی اشیا در تسلسلی تاریخی قدرت خود را وامدار ارتباط با نیاکان بوده و داشتن آنها اسبابی برای تفاخر و احساس قدرت تلقی شده‌اند. تخت، گرز و کمربند هفت گوهر فریدون، زره آسیب‌ناپذیر، کمربند جواهر نشان سیاوش، درفش رستم، مهره‌های درمانگر هوشنگ، تهمورث و جمشید و گرز سام مصادیقی از این نوع هستند (حسن‌زاده و یاحقی، ۱۴۰۳، ۴۴).



تصویر ۲. تصویری از نبرد رستم با اکوان دیو

۱. بیامد بر او زمین بوس داد / یکی دسته گل به کاووس داد
چنین گفت کاین فر زیبای تو / همه چرخ گردان سزد جای تو
یکی کار ماندست کاندر جهان / نشان تو هرگز نگردد نهان
چگونه است ماه و شب و روز چیست / بر این گردش چرخ، سالار کیست
فردوسی

۴-۴. مونتاژ و زیرساخت‌های عاطفی

مفهوم‌پردازی «ساختار عواطف» را به‌صورت کلاسیک می‌توان نخستین‌بار در آرای ریموند ویلیامز (۱۹۷۷)، پژوهشگر مارکسیست مطالعات فرهنگی، یافت. ویلیامز با صورت‌بندی سه‌گانه‌ای از عواطفِ رسوب‌یافته، مسلط و درحال‌ظهور، تحولات عاطفی را در دوره‌های تاریخی مشخص و در پیوند با دگرگونی‌های ساختاری تحلیل می‌کند.[۱] بااین‌حال، این مفهوم‌پردازی عمدتاً کنشگران و مخاطبان این تحولات را در چارچوب سویه‌های انسانی و اجتماعی آن‌ها بررسی می‌کند.

در ۲۰ سال گذشته ادبیات پژوهشی غنی با الهام از ویلیامز و با استفاده از مفهوم زیرساخت، به مفصل‌بندی مجددی از آرای او پرداخته‌اند. زیرساخت، مفهومی برگرفته از مطالعات شهری، مطالعات علم و تکنولوژی و اندیشه پساانسان‌گرایانه است و چرخش حوزه مطالعات عاطفه به‌سوی آن برگرفته از میل به امتداد مباحث این سنت از بیانگری‌های فردی و یا متنی به نظام‌های مادی و اغلب غیرانسانی است. اثر لورن برلانت (۲۰۱۶) در زمینه زیرساخت حسی را احتمالاً می‌توان نسخه جدید پساانسانی و منعطفی از ایده ساختار عواطف ویلیامز در نظر گرفت. برلانت زیرساخت حسی[۲] را الگومندی فعال برخوردار از بافت‌های ارتباطی هنجارهای اجتماعی می‌داند که تفاوت‌ها و تنوعات را در خود جای می‌دهند و به ما امکان همزیستی مشترک می‌دهند (برلانت، ۲۰۱۶، ۳۹۵). بر اساس این ایده، عادت‌واره‌ها، هنجارها، الگوها و مونتاژهای عاطفی ما را به یکدیگر و به خود جهان متصل می‌کند و انسان‌ها در میان اشتراکات خود (در عواطف، تمنیات و عادات) به‌مثابهٔ زیرساخت‌هایی عاطفی مانور می‌کنند. برلانت، زیرساخت‌های عاطفی را زیرساخت‌هایی پایدار، هر چند اغلب غیرقابل تشخیص، در زندگی روزمره ما تلقی می‌کند. برای نمونه، در تجربه اخیر جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، ساختارهای عاطفی ریشه‌دار در اسطوره‌ها و فرهنگ ایرانی، چارچوبی نسبتاً پایدار و الگومند برای معناسازی،

۱. برای مطالعه نمونه‌هایی تجربی از به‌کارگیری و بسط مفهوم‌سازی ویلیامزاز از نظریه ساختار عواطف، نگاه کنید به ذکایی و ویسی (۱۴۰۰).

2. Affective infrastructure

حفظ امید و تفسیر تجربه جنگ فراهم کردند و از این طریق، در تقویت تاب‌آوری ایرانیان نقش داشتند. این ساختارهای عاطفی با فعال‌کردن حافظه تاریخی و فرهنگی و با یادآوری فراز و فرودهای تاریخی، غیرخطی‌بودن مسیر تاریخ، چرخه‌ای‌بودن حوادث و تجربه تاریخی جذب و استحاله نیروهای مهاجم در فرهنگ ایرانی، امکان تفسیر وضعیت موجود در امتداد یک روایت تاریخی گسترده‌تر را فراهم کردند. افزون بر این، بازخوانی رشادت‌ها و مقاومت‌های قهرمانان اسطوره‌ای و تاریخی، منابعی نمادین برای تقویت احساس امنیت وجودی و بازتولید انگیزه ایستادگی و امید در شرایط جنگی فراهم آورد. استقبال مردم از برخی سرودهای تولیدشده در ایام جنگ، که از شخصیت‌ها و اسطوره‌های حماسی و به‌ویژه شاهنامه و یا ترکیب اسطوره‌های دینی و ملی در آنها استفاده شده، را در امتداد اهمیت و جایگاه زیرساخت‌های عاطفی می‌توان فهم کرد.[1]

شاهنامه دربرگیرندهٔ مجموعه کاملی از صورت‌بندی‌های عاطفی همچون خشم، کینه، نفرت و انتقام، غرور، عشق، امید، بخشش و نوع‌دوستی است که اگر چه اغلب ذیل داستان جنگ‌های پرشمار روایت‌پردازی می‌شوند، اما هدف اصلی از این جنگ‌ها، نه فتوحات سرزمینی و ارضای حس غرور و زیاده‌خواهی، بلکه تحقق عدالت است. اسلامی ندوشن در مقدمه اثر خود به درستی استدلال می‌کند که «در جنگ‌های این کتاب، یک هستهٔ مرکزی و یک فهم گم‌شده وجود دارد که باید برای دستیابی به آن خود را به هر آب و آتشی زد و آن «داد» است.....داد در شاهنامه به منزلهٔ شیشه عمر قوم ایرانی است و اندیشه و اعتقادی است در دل مردم ایران که نباید گذاشت فرومیرد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، ۲۴).

جنگ اخیر همچنین نشانه‌های زیادی از درهم‌آمیزی سامانه‌های عاطفی ملی و دینی را نیز آشکار ساخت. در ماه‌های اخیر سرودهای زیادی با الهام از شخصیت‌های حماسی شاهنامه و شخصیت‌های دینی به تهییج عواطف میهن‌دوستی و همبستگی ملی

۱. تنها در اپلیکیشن موبایلی کاشوب (که مختص مداحی است و مخاطب آن عموما گروه‌های مذهبی هستند)، تا تاریخ ۱۶ اسفند ۱۴۰۴، ۴ میلیون بازدید از نسخه صوتی سرود «بزن که خوب می‌زنی» صورت گرفته است. به‌علاوه، مجموع بازدید از کانال‌های مختلفی که این سرود را در همان تاریخ در آپارات بارگذاری کرده‌اند، به‌راحتی از یک میلیون بازدید تجاوز می‌کند. کلیپ کامل سرود در یوتیوب نیز در اسفند همان سال ۴۰۰ هزار بازدید داشته است. سرودهای دیگر مهدی رسولی نیز مانند «برخیزید» و «خط پایان» تا اردیبهشت امسال به ترتیب ۹۹۴ و ۵۲۷ هزار بازدید داشته‌اند.

پرداخته‌اند.[1] سامانهٔ عاطفی قدرتمند تاریخی جامعه ایرانی در برهه های مختلف امکان جابجایی و پیوند عناصر تاریخی و اسطوره‌ای دینی و ملی مختلف را فراهم ساخته است. برای نمونه راوندی با اشاره به رونق مجالس نقالی در دوره قاجار در شب‌های ماه رمضان و بعد از افطار می‌نویسد: «نقالان گاه از اختلاط مضامین ملی و مذهبی نیز استفاده می‌کردند و در سوگ سهراب، اسفندیار یا سیاوش، راه سخن به صحرای کربلا می‌زدند و از تشنگی و معصومیت اهل بیت و مظلومیت شهیدان کربلا مویه می‌کردند و رثا می‌خواندند. مثلاً در صحنه مرگ سهراب در آغوش رستم، از شهادت حضرت علی‌اکبر بر دامان پدر می‌گفتند تا سوگواری به اوج برسد (راوندی، ۱۳۸۲، ۶۸۹).

فارغ از عناصر و کنشگران روایی، زمان روایتی خود شاهنامه نیز با فاصله‌گرفتن از یک تقویم‌شناسی خطی و با اتکا به یک منطقی چرخشی، اسطوره‌ای و تکراری، درک ایرانیان از تروما و ناملایمات را در حوادث تاریخی تعدیل کرده و همواره آنها را به آینده و تحقق عدالت امیدوار می‌سازد. زمان‌مندی غیرانسانی شاهنامه، تاب‌آوری مردم را از سطح فردی و روان‌شناختی فراتر برده و آن را به منطق و الگویی تاریخی تبدیل می‌سازد. چرخش‌های قدرت و ظهور و افول مستمر چهره‌های عادل و یا ستمگر در این متن، تاب‌آوری آنها در برابر رنج را تقویت می‌کند. زیرساخت‌های عاطفی در تروماهای تاریخی ایران همواره تضمینی برای دفاع از میهن و طرد بیگانگان بوده‌اند. این منظومه‌ها، زیستن و تاب‌آوری در شرایط سخت و مبهم را تسهیل و حیات فردی و اجتماعی و سیاسی را سامان می‌دهند. به‌علاوه، این زیرساخت‌ها مبنایی اساسی را برای شکل‌گیری آنچه من آن را «سواد عاطفی ملی» می‌خوانم فراهم می‌سازند. سواد عاطفی ملی، رسوبات تاریخی دستگاه عاطفی یک

---

۱. مثلاً این نمونه از محمد ابراهیمی اصل:
ما زخمی سربلند هر بحرانیم
ما کشور سرفراز هر بحرانیم
ما پای علی الی‌الابد می‌مانیم
ما ایرانیم، ما ایرانیم ما ایرانیم
سرو سربداریم، موج اقتداریم
چون رسام دلیر و چون کوه استواریم
از جان دادن در راهت ترسی نداریم...

جامعه یا یک دولت ملت است و ماحصل ذخیره‌های شناختی، حسی، رفتاری، هنجاری و بدنمندانه‌ای است که یک جامعه در مسیر تحولات تاریخی و وقـایع و حـوادث تروماتیـک خود تجربه کرده است. سواد عاطفی ملـی نقطـه ذوب هیجانـات گروه‌هـای اجتمـاعی در بزنگاه‌های تاریخی است و نوعی آمادگی عمل (حسـی، شـناختی، رفتـاری، بـدنی) بـرای اعضای یک دولت ملت و گروه‌بندی‌های مختلف آن فراهم می‌کند. سواد عـاطفی ملـی در تداومی تاریخی حافظه ارتباطی ایرانیان را در پهنهٔ زمانی و مکانی گسترده جغرافیایی شـکل داده و نمایش و ابرازگری‌های هیجانی خاصی را در واکنش به شرایط و موقعیت‌های پیچیده (عموماً تروماتیک) قابل انتظار می‌سازد. بر این اسـاس، تـاب‌آوری و تحمـل دشـواری‌ها، ایثار، سکوت، انزوا، تعلیق بیانگری‌های عاطفی و یا درشکل دیگر نمایش رادیکـال آنهـا را تنها می‌توان نمونه‌هایی از صورت‌های سواد عاطفی ملی در دوره‌های مختلف تلقـی کـرد. بدیهی است که تجسم تصویری ذاتی، عام و پایدار از زیرساخت‌های عاطفی ملی و رخنـه آن در حافظه و عمل نسل‌های مختلف در یک نظـام سیاسـی (دولـت-ملـت) گمراه‌کننـده است. سواد عاطفی ملی بر خلاف سیاست‌های حال نگـر از حافظـه، کـه در پـی مصـادره میراث ملی با ملاحظات عمل‌گرایانه سیاسی هستند، بـه بدنـه جامعـه و افکـار عمـومی آن متصل و نقطهٔ تلاقی حساسیت‌ها، اولویت‌ها و انتخاب‌هـای فرهنگـی مردم‌انـد. در کتـابِ فارس شیدایی: فرهنگ فارسی در صحنه جهانی، دباشی با اشاره به اینکه «شاهنامه میـراث عصر سلطنتی فراملیتـی بـوده کـه در آن بسـیاری از ملت‌هـای پسـا اسـتعماری (از جملـه افغانستان، تاجیکستان) سهمی منصفانه داشتند» (دباشی، ۲۰۱۵، ۱۵۲)، تقلیل‌های قومی ملی‌گرایانه از این میراث و گفتمان‌هـای انحصـارگرایانه و نیـز پادگفتمان‌هـای شـکل‌گرفته پیرامون آن در تاریخ معاصر ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. با این‌حال و فارغ از مناقشات مربوط به برتربینی فارسی‌گرایانه، شاهنامه همچنان بزرگترین میراث حماسی وحدت‌دهنـده گروه‌ها و اقوام مختلف ایرانی و تنظیم‌کننده بخش مهمی از عواطف ایرانیان بوده است.[1]

۱. دباشی البته معتقد است که اقبال و توجه اروپائیان به شاهنامه از قرن ۱۸ به بعد در اهمیت‌بخشـی آن بـرای سیاسـت فرهنگـی ملی‌گرایانه و به‌ویژه بسط علاقه در حوزه عمومی و پایان‌یافتن انحصار توجه گروه‌های نخبه به این اثر تعیین‌کننده بوده است. ایـن

استقلال عواطف و زیرساخت‌های مرتبط با آن از مناظر دیگر هم مورد توجه بوده است. برای نمونه سارا احمد (۲۰۰۷)، در کتاب اقتصاد فرهنگی عواطف، به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه عواطف در سوژه‌ها متوقف نمی‌شوند بلکه به‌مثابهٔ ابژه‌هایی بین آنها به گردش درمی‌آیند و به بدن‌ها یا نشانه‌های خاصی اتصال می‌یابند. چهره‌ای مانند سیمرغ را می‌توان به‌مثابه مکانی در این اقتصاد در نظر گرفت؛ ابژه‌ای که عاطفه را انباشت می‌کند و چهارچوبی برای احساس جمعی ایجاد می‌کند. شاهنامه در حقیقت سند و میراثی برای سواد عاطفی جمعی (ملی) ایرانیان است.

در مجموع چرخش پساانسان‌گرایانه به عواطف، کنشگران غیرانسانی، نظام‌ها، ابژه‌ها و روایت‌ها را کنشگران اصلی زیرساخت‌های عاطفی می‌داند و نهادینه‌شدن و کاملاً کدگذاری‌شدن شعائر و مناسک را قالب‌هایی از پیش موجود[1] برای جهت‌دهی و بیانگری عواطف می‌شناسد. متن حماسی شاهنامه با بسط مفهوم زیرساخت از قلمرویی اجتماعی انسانی، آن را به قلمرو فراانسانی اسطوره و روایت بسط می‌دهد. در این معنا شاهنامه تنها یک مخزن دانایی نیست بلکه زیرساختی روایتی تر از عواطف است. وزن شاهنامه، شخصیت‌ها و شیوه‌های نشر و ازبرکردن آن، ساختار بادوامی را ایجاد می‌کند که شیوه احساس ایرانیان و واکنش آنها به فجایع و حوادث تروماتیک را پیشاپیش شکل می‌دهد.

شاهنامه غیر از بسط مفهوم زیرساخت‌های عاطفی، واجد عنصر بدیع و جذاب دیگری نیز هست و آن مونتاژ است که خود یک زیرساخت عاطفی دیگر است. در سنت پسامدرن (دلوز، گاتاری و دلاندا، ۲۰۰۶)، مونتاژ نوعی خوشه‌بندی پویا و سیال از عناصر ناهمگون انسانی، غیرانسانی، گفتمانی، مادی و عاطفی است که در کنار هم به تولید آثاری می‌انجامند. مونتاژها مرکزیتی ندارند و منطقی پیشامدی، متغیر و درحال‌ظهور دارند. برلانت (۲۰۱۶) و کلمن (۲۰۱۸) با بسط مفهوم زیرساخت عاطفی استدلال می‌کنند که

استدلال اگرچه در وجه سیاست حافظه‌ای رسمی آن کاملاً موجه است، اما در توضیح اشتیاق تاریخی ایرانیان به شاهنامه و سنت داستان‌گویی و نقالی شکل‌گرفته حول آن قانع‌کننده نیست.

۱. به‌عنوان نمونه‌ای مذهبی و کاملاً گویا و قدرتمند از این زیرساخت‌های عاطفی، سنت عزاداری در روز عاشورا قابل ذکر است.

برخی مونتاژها به نظام‌های پایدار و بدیهی فرض شده‌ای تبدیل می‌شوند کـه احساسـات را سازماندهی می‌کند. این سامانه‌های عاطفی چهارچوب و الگومندی شورانگیزی برای نحوهٔ امیدورزی، عزاداری و یا تاب‌آوری یک اجتماع فراهم می‌سازند. در شاهنامه کل حماسه را می‌توان به‌مثابهٔ یک مونتاژ روایتی خواند که بـرای هـزار سـال زیرسـاخت عـاطفی مردمـان فارسی زبان را شکل داده است. برای نمونه، حتی وزن شعری شاهنامه نیز الگوی آهنگینـی را به نمایش می‌گذارد که صرفاً جلوهٔ فرمال ندارد. وزن اشعار، بـدن را مشـروط و بـه خـود وابسته می‌سازد. شاهنامه‌خوانی با صدای بلنـد، نفس‌کشـیدن را نظـم می‌دهـد، گروه‌هـا را هماهنگ می‌کند و عاطفـه را قبـل از معنـا بـا صـدا منتقـل می‌کنـد. کـاراچیولو و کـاکونن (۲۰۲۱) در کتاب با بدن‌ها: نظریه روایت و شناخت بدنمند، نشان می‌دهنـد کـه خوانـدن کنشی است که کل بدن را دربرمی‌گیرد و خوانندگان را دعوت به یـک مـدل روایت‌شناسـی چند حسی[1] می‌کنند. نویسندگان با کاربست مدلی فعال‌گرایانـه[2] معتقدنـد کـه در خـوانش متون ادبی، ذهن‌ها از بـدن‌ها جدایی‌ناپذیرنـد. درک بدنمنـد از کنش‌هـای شخصـیت‌های شاهنامه، شبیه‌سازی‌های قدرتمندی را در میان مخاطبـان آن (مـثلاً هنگـام برخـی شـنیدن سرودهای جنگی) ایجـاد می‌کنـد. وزن، ریـتم، شـعر سـاختار و پیرنـگ شـعر فردوسـی، به‌صورت ناخودآگاه و عمیق فرصت بی‌بدیلی را برای خواننـدگان جهـت بازسـازی ذهنـی حادثه و همدلی (شادی و غرور در پیروزی و اندوه و حسـرت در شکسـت‌ها و خیانت‌هـا) ایجاد می‌کند. به‌طور یقـین، کسـانی کـه مسـتقیماً مخاطـب نمایش‌هـای شـاهنامه‌خوانی بوده‌اند، تصویر واضح‌تری از این واکنش‌های بدنمندانه را گـواهی می‌دهنـد.[3] تـأثر شـدید مخاطبان از داستان‌ها و حوادث علاوه بر وابسـته‌بودن بـه مهـارت داسـتان‌گو (نقـال) و یـا حضور عناصر دیگر بصری در میدان (نقاشی‌های دیواری و یا صفحه نمایش)، به سـاختار خود داستان‌ها و هنر شعری فردوسی نیز مربوط است. بر این اسـاس، تفسـیر روایـت یـک

1. multisensory
2. enactivistic

۳. عطاءالله مهاجرانی در یادداشتی درباره سرود «تو رستم تهمتنی» مهدی رسولی، خاطرات خود را از مشـاهده ایـن جلسـات در روستای مهاجران و فضای عاطفی بسیار عمیق و بدنمندانه آن نشان می‌دهد. این سرود و سرودهای مشابه، مصادیق آشکاری از ظرفیت «مونتاژ» شخصیت‌ها و روایت‌های شاهنامه است.

فرایند پیچیده بدنمندانه است که دربرگیرنده سرنخ‌های حسی به هم وابسته و واکنش‌هایی است که واقعاً مجزا نیستند (کاراچیولو و کاکونن، ۲۰۲۱، ۱۷).

در سال‌های جنگ ایران و عراق سربازان در جبهه به همخوانی‌های شعری می‌پرداختند تا بر ترس خود غلبه کنند و انسجام خود را به‌عنوان یک واحد حفظ کنند. وزن شعری را بدین‌ترتیب می‌توان یک کنشگر غیرانسانی در یک مونتاژ در نظر گرفت که ریه‌ها، حافظه، دست‌خط عربی و ترومای جمعی دیگر عناصر آن را شکل می‌دهند. بر همین قیاس، پر سیمرغ یک گره مادی-نشانه‌شناختی در یک مونتاژ امید است. پر یک ابژه قابل اشتراک است که برای قرن‌ها عواطف را سازمان می‌دهد.

منطق‌الطیر، یا مجمع مرغان عطار، احتمالا بارزترین مصداق یک مونتاژ است. سی پرنده پس از سفری طولانی متوجه می‌شوند که خودشان سیمرغ هستند. در اینجا خواننده خود یک مونتاژ است. پیام نهایی شاعر این است که جست‌وجوگر (انسان) و موضوع جست‌وجو (غیرانسانی اسطوره‌ای) یک شبکه توزیع‌شده را می‌سازند. این همان پساانسان‌گرایی به‌مثابهٔ یک عمل غیرمادی است.[1] درحالی‌که سیمرغ شاهنامه به‌رغم پیوند با انسان‌ها، ماهیت حیوانی خود را حفظ می‌کند، در سیمرغ عطار اوج اندیشهٔ پساانسان‌گرایانه را در یکی‌شدن جست‌وجوگر و جست‌وجوکننده (به منزلهٔ یک شبکهٔ توزیع‌شده) و امتزاج هویت‌ها می‌یابیم. از سوی دیگر سیمرغ شاهنامه واجد عاملیتی مادی

۱. چون نگه کردند آن سی مرغ زود / بی‌شک آن سیمرغ آن سی مرغ بود
خویش را دیدند سی مرغ تمام / بود خود سیمرغ سی مرغ تمام
چون به سوی سیمرغ کردندی نگاه / بود این سیمرغ این کاین جایگاه
ور به سوی خویش کردندی نظر / بود این سیمرغ ایشان آن دگر
ور نظر در هر دو کردندی به هم / هر دو یك سیمرغ بودی بیش و کم
بود این یك و آن یك بود این / در همه عالم کسی نشنود این
آن همه غرق تحیر ماندند / بی تفکر و ز تفکر ماندند
چون ندانستند هیچ از هیچ حال / بی زفان کردند از حضرت سؤال
کشف این سر قوی درخواستند / حال مایی و تویی درخواستند
بی زفان آمد از آن حضرت خطاب / کاینه است این حضرت چون آفتاب
هر که آید خویشتن بیند در او / جان و تن هم جان و تن بیند در او
محو او گشتند آخر بر دوام / سایه در خورسید گم شد و السلام
لاجرم این جا سخن کوتاه شد / رهرو و رهبر نماند و راه شد

عطار

است. پر سیمرغ علاوه بر اینکه اهمیت نمادین دارد، شفابخش است و عواطف انسانی- حیوانی سیمرغ را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف منتقل می‌کند.

مجمع مرغان عطار، فراسوی شبکه‌های مسطح لاتور حرکت می‌کند و بر این اشاره دارد که هدف مونتاژ، تحقق ماهیت توزیع‌شده خویش و نه صرفاً توصیف آن است. به بیان دیگر، موجودیت‌های برآمده از پیوند هویت‌های انسانی و غیرانسانی واجد ظرفیت‌های قدرت بخش و آزادکننده بیشتری است. هستی‌شناسی فراانسان‌گرایانه عطار روش و امکانی برای استعلای اخلاقی و عبور از محدودیت‌های تجربی، حسی، زمانی و مکانی سوژه‌های انسانی است.

خوانش شاهنامه به‌عنوان یک نظریه، نقدی بر ضرورت متن‌مندکردن و بومی‌ساختن پساانسان‌گرایی و تشخیص این نکته است که هسته‌های محوری این سنت، تبارشناسی‌هایی غیرغربی و پیشامدرن دارند که عموماً مورد غفلت قرار گرفته‌اند. این نقد اگر چه خللی به جایگاه این سنت وارد نمی‌سازد با این حال فرصتی برای تقویت و تصحیح زمان محوری مستتر در آن و در نهایت ارتقای نظریه پساانسان‌گرایانه فراهم می‌سازد.

۵. نتیجه‌گیری: پساانسان‌گرایی پیش از انسان‌گرایی

استدلال من در این مقاله بر این بود که شاهکار اسطوره‌ای شاهنامه و عطار نوعی صورت‌بندی پیشامدرن از پساانسان‌گرایی است. عناصر تحلیلی چون عاملیت توزیع‌شده، پیوندی‌بودن، فردیت غیرانسانی و مونتاژ عاطفی، پیش از تثبیت سوژه انسان‌گرایانه غربی در این آثار منعکس شده‌اند. این یافته به معنای رویکرد پساانسانی فردوسی در معنای معاصر آن نیست بلکه اشاره بر این دارد که مفاهیم پساانسان‌گرایانه جدید نیستند و آنچه جدید است فراموشی مدرن این هستی‌شناسی‌های پیشامدرن است. فردوسی نظریهٔ پساانسانی ننوشت اما مفاهیم پساانسانی به ما کمک می‌کنند آنچه قرن‌ها پیش در شاهنامه روایت شده را ببینیم. شاهنامه پساانسان‌گرایی را پیش‌بینی نمی‌کند، بلکه تجارب و حکایاتی در اختیار ما می‌گذارد که مصادیقی آشکار از هستی‌شناسی غیردوگانه فعال در حماسهٔ فارسی است. ممکن است

این سؤال پیش آید که ناهمخوانی زمانی و محتوایی اساساً به‌کارگیری نظریهٔ مدرن برای شعر پیشامدرن فردوسی را بلاموضوع می‌کند. با این حال واقعیت این است که در استدلال‌های خود پساانسان‌گرایی، دوگانه انسانی و غیرانسانی، به‌مثابهٔ برساخته‌ای از مدرنیته غربی نقد شده است. از آنجایی که متن‌های پیشامدرن و متون غیر غربی غالباً فاقد چنین دوگانه‌سازی‌هایی هستند، خوانش پساانسان‌گرایانه از آنها اتفاقاً مشروعیت بیشتری می‌یابد.

مطالعه موردی شاهنامه، نمونهٔ گویا و ایدئالی را برای ترسیم عاملیت روایت توزیع‌شده و نقد حال‌گرایی مطالعات فرهنگی فراهم ساخته و به وضوح نشان می‌دهد چگونه می‌توان متون ادبی شاخص و مرجعی همانند شاهنامه را بیش از آنکه به‌عنوان مجموعه‌ای از نمادها بدانیم، به منزلهٔ کنشگرانی حاضر در متن زندگی روزمرهٔ ایرانیان ببینیم. بازخوانی پساانسان‌گرایانه روایت‌های شاهنامه امکانی ارزشمند برای ترسیم اضلاع اقتصاد عاطفی جامعهٔ ایرانی و فراخوانده‌شدن آن در هنگام بروز بحران‌ها فراهم می‌کند. به‌علاوه، این حساسیت به تقدم مفاهیم پساانسان‌گرا بر مفاهیم انسان‌گرایانه در این آثار، خود فرصت بی بدیلی برای خوانشی تازه از میراث ادبی و هنری ایرانی (شعر، خطاطی، نقاشی، موسیقی و مانند آن) فراهم می‌سازد.

دلالت روش‌شناختی دیگر یافته‌های این پژوهش برای مطالعات فرهنگی آن است که نباید متون غیرغربی را صرفاً به‌مثابه داده‌های خام برای آزمون یا بسط نظریه‌های غربی به کار گرفت. شاهنامه، افزون بر ارزش ادبی و زیبایی‌شناختی، می‌تواند چارچوبی برای نظریه‌پردازی درباره فرهنگ ایرانی فراهم کند. درک ایرانیان از بحران‌های تاریخی، ارزش‌های اخلاقی، رنج و شیوه‌های مواجهه با آن، تاب‌آوری و تفسیر تجربه‌های جمعی، و نیز فهم آنان از نظام آفرینش، تعادل و همزیستی میان ارکان مادی و غیرمادی هستی و بنیان‌های عاطفی فرهنگ ایرانی، عمیقاً از شاهنامه و بازنمایی‌های آن تأثیر پذیرفته است.

با توجه به این جایگاه، منطق و مضامین شاهنامه‌ای می‌توانند امکانی برای مواجهه انتقادی با مفاهیم پساانسان‌گرایانه غربی و طرح پرسش‌هایی فراهم کنند که در چارچوب‌های موجود کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. برای نمونه، هنگامی که کنشگر

غیرانسانی در قالب پرنده‌ای مقدس و برخوردار از احترام تاریخی و فرهنگی ظاهر می‌شود، مفهوم «عاملیت توزیع‌شده» چگونه باید صورت‌بندی شود؟ یا پیوند میان انسان و موجودات غیرانسانی در چارچوبی یکتاپرستانه که خالق هستی را فراتر از گونه‌های آفریده او قرار می‌دهد، چگونه عمل می‌کند؟

سنت پساانسان‌گرایی غربی، از جمله در آثار برونو لاتور و دونا هاراوی، ابزارهای مفهومی مهمی برای فهم عاملیت غیرانسانی و روابط میان انسان و غیرانسان فراهم کرده است؛ بااین‌حال، پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم گفت‌وگویی اصیل با حماسه فارسی و بازاندیشی در مفاهیم پساانسانی بر اساس زمینه فرهنگی ایرانی است. از این منظر، بومی‌سازی امر پساانسانی نه به معنای کنارگذاشتن نظریه‌های موجود، بلکه به معنای گشودن امکان گفت‌وگویی دوسویه میان نظریه پساانسان‌گرایانه و سنت‌های فکری و فرهنگی غیرغربی است.

در سطحی دیگر، این مقاله اهمیت عاملیت رابطه‌ای و موقعیت مند شاهنامه را برای زیرساخت‌های عاطفی و تاب‌آوری ایرانیان مورد بحث قرار داد. فراخواندن اسطوره‌های شاهنامه و تخیل و بینش عاطفی که شاهنامه، همچون نمونه‌های مهم دیگری ملی و دینی، برای ایرانیان (با ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های متفاوت سیاسی) به ارمغان آورده، تأییدی بر اهمیت چرخش‌های فرهنگی و پساانسان‌گرایانه در فهم میراث فرهنگی است. شاهنامه غیر از متن مادی و کالایی آن، راهنمایی برای عمل، احساس و اندیشه ایرانیان و عنصری پویا و زنده در متن زندگی روزمره آنهاست. ایرانیان به‌طور مستمر در متن زندگی روزمره با شخصیت‌ها و روایت‌های آن زیست می‌کنند و از این گنجینه پویا در گفت‌وگو، انتخاب‌ها، قضاوت‌ها، مقاومت‌ها و تاب آوری‌های خویش بهره می‌جویند.

عاملیت توزیعی پساانسانی و مادی شاهنامه به ایرانیان امکان می‌دهد تا به سادگی و مشتاقانه جذب ساختارهای (الگوهای) حماسی آن شوند بدون آنکه عاملیت خویش را از دست بدهند. در زمانه‌ای که ایرانیان به‌واسطه جنگ و تحریم‌ها برای زنده نگاه داشتن امید و پایداری در برابر رنج‌ها، به قهرمانان شاهنامه (رستم، سیمرغ و سیاوش) متوسل می‌شوند،

دیگر نمی‌توان این اسطوره‌ها و نمادها را سازه‌هایی متعلق به عهد عتیق تلقی کرد. شاهنامه مونتاژی زنده و سپاهی از واژگان است که همچنان تهییج‌کننده احساس و عمل ایرانیان است. به‌رسمیت‌شناختن این منطق پساانسانی به ما کمک می‌کند بفهمیم چرا اثری هزارساله همچنان پری را در تاریکی به آتش می‌کشاند.

تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که هیچ‌گونه تعارض منافعی در ارتباط با این پژوهش وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش هیچ‌گونه حمایت مالی برای انجام پژوهش، نگارش یا انتشار مقاله دریافت نکرده است.

استفاده از هوش مصنوعی

در این پژوهش، از ChatGPT برای شناسایی برخی منابع نظری غیر فارسی (به ویژه نظریه مونتاژ) و همچنین ترجمه چکیده تفصیلی به زبان انگلیسی استفاده شده است. مسئولیت کامل محتوای مقاله، صحت مطالب و نسخه نهایی آن بر عهده نویسنده است.

منابع

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰). نامه نامور، گزیده شاهنامه فردوسی. تهران: نشر سخن.

افضل طوسی، عفت‌السادات؛ مهاجری، مهدیس (۱۴۰۰). خوانش بیش‌متنی از جایگاه حیوانات در نگاره‌های نبرد رخش و شیر در قرن دهم هجری. دوفصلنامه علمی نگارینه هنر اسلامی، ۸(۲۱)، ۳۶-۵۱. https://doi.org/10.22077/nia.2021.4295.1455

آیدنلو. سجاد (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر نقالی در ایران. پژوهش‌های ادب عرفانی، ۳(۴)، ۳۵-۶۴.

آیدنلو. سجاد (۱۳۹۰). ویژگی‌های روایات و طومارهای نقالی. شعرپژوهی (بوستان ادب)، ۳(۱)، ۱-۲۸. https://doi.org/10.22099/jba.2012.287

تاج‌بخش، احمد (۱۳۸۲). تاریخ تمدن و فرهنگ ایران (دوره قاجاریه). شیراز: نوید شیراز.

حسن‌زاده، المیرا؛ و یاحقی، محمدجعفر (۱۴۰۳). قدرت جادویی اشیاء در شاهنامه: طبقه‌بندی و تحلیل. پژوهشنامه ادب حماسی، ۲۰(۱)، ۵۶-۳۳.

ذکایی، محمدسعید؛ و ویسی، سیمین (۱۴۰۰). فهم ساختار عاطفی جامعه ایرانی از دریچه فضای مجازی: به‌سوی ارائه یک نظریه. جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۱۳(۱)، ۵۹-۲۹. https://doi.org/10.30465/scs.2022.39137.2492

راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران (چاپ سوم). تهران: انتشارات نگاه.

رستگار فسایی، منصور (۱۴۰۰). پیکرگردانی در اساطیر. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی.

زرقانی، ابراهیم (۱۳۸۸). رخش و ویژگی‌های او در شاهنامه فردوسی. فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ۱۹، ۱۸۶-۱۶۶.

شریف‌زاده، رحمان (۱۳۹۷). مذاکره با اشیاء: بروند لاتور و نظریه کنشگر-شبکه. تهران: نی.

شمسی، میثم (۱۴۰۵). نقاشی، سوژه، انقیاد: دلالت‌های سیاسی نقاشی‌های قاجار (رساله منتشرنشده جامعه‌شناسی). دانشگاه علامه طباطبایی.

عبدالحسینی. امیر؛ و حامدی. محمدحسن (۱۳۹۹). نقاشی قهوه‌خانه (گزیده مقالات و گفت‌وگوها). تهران: کتاب آبان.

علی‌پور، رضا؛ و شیخ‌زاده، مرجان (۱۳۹۵). نمادشناسی نگاه رستم خفته و نبرد رخش و شیر از منظر خرد و اسطوره. پیکره، ۵ (۱۰)، ۱۵-۵.

قائمی. فرزاد (۱۳۹۵). بررسی سنت‌های قصه‌خوانی-نقالی و ساختار روایی دایره‌ای در حماسه‌های شفاهی بنیاد. کهن‌نامه ادب فارسی، ۷(۴)، ۱۰۱-۱۳۲.

کیانی‌بیدگلی. سمانه؛ و فاتحی. اقدس (۱۳۹۸). مقایسه عناصر اجرایی در نقالی و تعزیه‌خوانی. علوم ادبی، ۱۵، ۱۹۳-۲۲۹.

همایی، سیدجلال؛ یوزباشی، مریم؛ و سرمد، زهره (۱۴۰۳). فلسفه جنگ و ضدجنگ در شاهنامه فردوسی با نگاهی دیگر. سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، ۱۷ (۹)، ۲۲۸-۱۹۷. http://10.0.86.18/bahareadab.2024.17.7552

Ahmed, S. (2014). *The cultural politics of emotion* (2nd ed.). Edinburgh University Press.

Allen, M. (2017). *The SAGE encyclopedia of communication research methods*. SAGE.

Bennett, J. (2010). *Vibrant matter: A political ecology of things*. Duke University Press.

Berlant, L. (2016). The commons: Infrastructures for troubling times. *Environment and Planning D: Society and Space, 34*(3), 393–419.

Callon, M., & Law, J. (1995). Agency and the hybrid “collectif.” *South Atlantic Quarterly, 94*(2), 481–507.

Caracciolo, M. (2014). *The experientiality of narrative: An enactivist approach*. De Gruyter.

Caracciolo, M., & Kukkonen, K. (2021). *With bodies: Narrative theory and embodied cognition*. Ohio State University Press.

Coleman, R. (2018). Infrastructures of feeling: The materiality of affect in digital spaces. *Theory, Culture & Society, 35*(4–5), 100–122.

Dabashi, H. (2015). *Persophilia: Persian culture on the global scene*. Harvard University Press.

Davis, D. (Trans.). (2016). *Shahnameh: The Persian book of kings*. Penguin.

DeLanda, M. (2006). *A new philosophy of society: Assemblage theory and social complexity*. Continuum.

DeLanda, M. (2016). *Assemblage theory*. Edinburgh University Press.

Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus* (B. Massumi, Trans.). University of Minnesota Press.

Grossberg, L. (1988). Postmodernity and affect: All dressed up with no place to go. *Communications, 10*(3–4), 271–293.

Haraway, D. (1991). A cyborg manifesto. In *Simians, cyborgs, and women* (pp. 149–181). Routledge.

Haraway, D. (2016). *Staying with the trouble: Making kin in the Chthulucene*. Duke University Press.

Kohn, E. (2013). *How forests think: Toward an anthropology beyond the human*. University of California Press.

Latour, B. (1993). *We have never been modern* (C. Porter, Trans.). Simon & Schuster.

Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network-theory*. Oxford University Press.

Patton, M. Q. (2003). *Qualitative research & evaluation methods* (3rd ed.). SAGE.

Richard, F. (2013). Composite figures in the *Hadīqat al-haqīqa va sharīʿat al-tarīqa* of Sanāʾī. In R. Hillenbrand, A. C. S. Peacock, & F. Abdullaeva (Eds.), *Ferdowsi, the Mongols and the history of Iran: Art, literature and culture from early Islam to Qajar Persia*. I. B. Tauris.

Star, S. L. (1999). The ethnography of infrastructure. *American Behavioral Scientist,* 43(3), 377–391.

Wolfe, C. (2010). *What is posthumanism?* University of Minnesota Press.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۷۲-۳۹، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

مرادی، علیرضا؛ رضایی، المیرا (۱۴۰۵). طبقات اجتماعی در آیینه لباس: نقش لباس در بازنمایی تمایزات طبقاتی در رمان‌های «شازده احتجاب» و «همسایه‌ها». مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۷۲-۳۹. doi: 10.22035/isih.2026.5696.5265

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_582.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5696.5265

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

طبقات اجتماعی در آیینه لباس: بازنمایی تمایزات طبقاتی در رمان‌های «شازده احتجاب» و «همسایه‌ها»

علیرضا مرادی[۱]*، المیرا رضایی[۲]

دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۴؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۰

چکیده

این پژوهش با تمرکز بر دو رمان شازده احتجاب و همسایه‌ها، به بررسی نقش لباس در بازتاب ساختارهای طبقاتی جامعه ایران در این داستان‌ها می‌پردازد. هدف اصلی پژوهش، تحلیل چگونگی استفاده از لباس برای نمایش تفاوت‌های طبقاتی، تقویت یا به چالش کشیدن هنجارهای اجتماعی و درک بهتر ساختارهای قدرت در جامعه است. در این مطالعه، برای بررسی ارتباط میان زبان، قدرت و ساختارهای اجتماعی در رمان‌ها، از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی استفاده شده است. نتایج نشان داد که لباس نه فقط عنصری ظاهری، بلکه ابزاری قدرتمند برای بازنمایی و نقد ساختارهای طبقاتی است. در هر دو رمان، لباس برای تمایز میان طبقات مختلف، تقویت هنجارهای اجتماعی و نشان دادن تحولات تاریخی ـ اجتماعی به کار رفته است. برای مثال، در شازده احتجاب، لباس‌ها تفاوت میان اشراف و فرودستان را به‌وضوح نشان می‌دهند، در حالی که در همسایه‌ها، لباس به‌عنوان نمادی از فقر و محرومیت به کار رفته است. این پژوهش نشان داد که هر دو رمان از طریق لباس به بازنمایی ساختارهای اجتماعی ـ طبقاتی موجود پرداخته‌اند، هرچند با شدت و روش‌های متفاوت. به‌طور کلی، مطالعه حاضر اهمیت لباس را به‌عنوان ابزاری نمادین برای درک بهتر ساختارهای اجتماعی و طبقاتی در ادبیات نوین فارسی نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان انتقادی، شازده احتجاب، همسایه‌ها، لباس، طبقات اجتماعی

۱. استادیار جامعه‌شناسی گروه مطالعات فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران
iscs.ac.ir@moradi ✉
* نویسنده مسئول
۲. کارشناس ارشد طراحی پارچه و لباس، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران
rezaei.elmira@gmail.com ✉

۱. مقدمه

مطالعات رمان دربرگیرنده طیف وسیعی از رویکردها و مضامین است که هر یک، بینش‌های منحصربه‌فردی درباره زمینه‌های ادبی و اجتماعی شکل‌های بیانی مختلف ارائه می‌دهند. در حالی که شماری از این‌گونه مطالعات بر ویژگی‌های ساختاری ـ زبانی، مانند تکنیک‌های روایی، زبان و شخصیت‌پردازی تمرکز می‌کنند، برخی دیگر به محتوای فرهنگی ـ اجتماعی و ایدئولوژیک آن‌ها می‌پردازند. هر دو سویه چنین مطالعاتی، امکان بازاندیشی در «قابلیت‌های فنی» و «پیامدهای فرهنگی» رمان‌ها را فراهم می‌کنند.

کاوش در محتوای اجتماعی رمان‌ها، به‌ویژه برای درک این نکته که چگونه چنین آثاری هنجارها، باورها و تعارض‌های اجتماعی را منعکس می‌کنند یا به گفتمان‌های اجتماعی ـ فرهنگی شکل می‌دهند، ضروری است. چنین مطالعاتی ممکن است بر مضامین سنت در برابر مدرنیته، بازنمایی کهن‌الگوها، مناسک مذهبی، طبقات اجتماعی و آیین‌های فرهنگی متمرکز شوند. هدف چنین مطالعاتی، فهم این نکته است که چگونه آثار ادبی منعکس‌کننده تجربه‌های زیسته و ارزش‌های دوره‌های خاص هستند و دریچه‌ای به ساختارهای اجتماعی ـ تاریخی و معاصر می‌گشایند.

لباس همچون نمادی قدرتمند در روایت‌های داستانی نقش ایفا می‌کند. لباس شخصیت‌ها با نمایش شأن و جایگاه اجتماعی افراد، بیانگر سلسله‌مراتب اجتماعی و فرهنگی حاکم بر رمان است و از این طریق نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای عمیق‌تر اجتماعی در ساختار و زبان رمان رسوخ می‌کنند. در رمان فارسی، لباس چیزی بیش از پوشش و زینت است و دلالت‌گر طبقه اجتماعی و نیز وابستگی‌های فرهنگی و هویت فرد است. لباس نه‌تنها ابزار ملموس بیان طبقاتی است، بلکه چگونگی استفاده از آن در شخصیت‌پردازی یک رمان، شاخصی برای بازنمایی تمایزات اجتماعی هر دوره به شمار می‌آید. به‌عبارت‌دیگر، ساختار پوشش در یک رمان، نمایانگر پویایی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه است. با توجه به چنین قابلیت‌هایی، توجه به

ساختار پوشش در روایت داستان‌ها ضروری است. این در حالی است که شناخت چندانی از وضعیت و مسائل مربوط به پوشش طبقات اجتماعی ایران در سنت رمان فارسی در دست نیست. این پژوهش به مطالعه لباس به‌عنوان نشانگر طبقه اجتماعی در دو رمان برجسته فارسی، شازده احتجاب اثر هوشنگ گلشیری و همسایه‌ها اثر احمد محمود، می‌پردازد. اهمیت این دو رمان به دلیل بازنمایی‌های ظریف آن‌ها از جامعه ایران است که تلاقی‌های پیچیده قدرت، سنت و مدرنیته را آشکار می‌کنند.

شازده احتجاب گلشیری مضامین انحطاط و نوستالژی را از دریچه اشرافیت در حال زوال ایرانی بررسی می‌کند؛ جایی که لباس با میراث و اعتبار از دست رفته درآمیخته است. در مقابل، همسایه‌ها اثر احمد محمود، پرتره‌ای زنده از زندگی طبقه کارگر ارائه می‌کند و لباس به‌عنوان ابزاری در خدمت مبارزه اجتماعی در اواسط قرن بیستم ایران به تصویر می‌آید. این پژوهش با کنار هم قرار دادن این دو رمان، به‌دنبال فهم چگونگی استفاده از لباس به‌عنوان ابزاری روایی برای نشان دادن تمایزات اجتماعی و برجسته کردن پویایی‌های در حال تغییر ساختارهای اجتماعی ایرانی است. به‌عبارتی، بررسی خواهد کرد که چگونه لباس در این رمان‌ها تمایزات طبقاتی را نشان می‌دهد و این تمایزات تا چه اندازه چشم‌انداز اجتماعی ـ سیاسی گسترده‌تر جامعه ایران را نشان می‌دهند. چنین مطالعه‌ای به درک عمیق‌تر اهمیت لباس در روایت‌های داستانی کمک می‌کند و از این رهگذر، بحث‌های مربوط به تمایزات طبقاتی، بازنمایی و نسبت آن‌ها با تحلیل‌های فرهنگی و ادبی را غنی‌تر می‌کند.

رمان نه‌تنها بازتابی از داستان‌های شخصی، بلکه آینه‌ای است که شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی زمان خود را به تصویر می‌کشد. در ادبیات نوین فارسی، رمان‌ها اغلب روایتگر پویایی‌های چندوجهی جامعه ایران، از جمله ساختارهای عمیقاً ریشه‌دار طبقاتی هستند. بازنمایی طبقه اجتماعی در رمان‌ها را می‌توان از طریق عناصر روایی مختلف ردیابی کرد. شخصیت‌پردازی با تکیه بر قابلیت‌های نشانه‌شناسانه لباس، یک رویه متداول در رمان است که از طریق آن، اطلاعاتی نمادین درباره هویت، قدرت و موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی شخصیت‌ها منتقل می‌شود. این در حالی است که تاکنون توجه اندکی به

بازاندیشی درباره لباس به‌عنوان عاملی در بازنمایی ظریف تمایزات طبقاتی در رمان‌های فارسی صورت گرفته است. خاستگاه مسئله مورد توجه در مطالعه حاضر، مربوط به همین توجه ناکافی به قابلیت‌های لباس در بازنمایی ساخت اجتماعی طبقات است.

رمان‌های شازده احتجاب و همسایه‌ها در شمار آثاری هستند که به وضعیت سلسله‌مراتبی و دگرگونی اجتماعی در جامعه ایرانی توجه کرده‌اند. فضای روایت هرکدام از این دو رمان، نشانگر بافت طبقاتی متمایزی از جامعه است. در حالی که این دو اثر تاکنون از نقطه‌نظر تکنیک‌های روایی، توسعه شخصیت و محتوای موضوعی مورد تجزیه‌وتحلیل‌های مختلفی قرار گرفته‌اند، نقش لباس و بازتاب شکاف‌های اجتماعی ـ اقتصادی آن از رهگذر پوشش شخصیت‌ها کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است.

این پژوهش با هدف بررسی چگونگی عملکرد لباس به‌عنوان شاخص طبقه اجتماعی در این دو رمان انجام می‌گیرد. درک چگونگی استفاده از لباس برای ترسیم طبقه اجتماعی در این رمان‌ها، زاویه دیدی را فراهم می‌کند که از طریق آن بتوان به ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر در ایران قرن بیستم نگاه انداخت؛ ساختارهایی که در آن‌ها نقش‌های اجتماعی، پویایی‌های قدرت و هویت‌های فرهنگی به‌صورت غیرکلامی در زندگی روزمره و ساختار پوشش تنیده شده‌اند.

مسئله مورد توجه مطالعه حاضر چندوجه دارد: نخست، تحلیلی از نقش لباس به‌عنوان ابزاری برای نمایش ویژگی‌های طبقاتی افراد، خانواده‌ها و گروه‌های اجتماعی خواهد بود. به‌عبارتی، شخصیت‌های مختلف در موقعیت‌های توصیف‌شده، چگونه نمایانگر تمایزات طبقاتی و ساختارهای سلسله‌مراتبی هستند؟ دوم، چگونه لباس شخصیت‌های این رمان‌ها به‌عنوان ابزاری روایی برای «تقویت» یا «به چالش کشیدن هنجارهای اجتماعی» به تصویر کشیده شده است؟ چنین مسئله‌ای مستلزم وارسی عمیق داستان از نقطه‌نظر چگونگی ترسیم لباس در روایت‌ها، به‌ویژه نحوه عملکرد لباس‌ها و لوازم جانبی آن‌ها به‌عنوان نشانگرهای بصری است (منظور نشانگرهایی است که طبقه اجتماعی، سبک زندگی و هویت را نشان می‌دهند). و سرانجام، این تحقیق به

این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا این دو رمان در مواجهه بـا تمـایزات طبقـاتی، لبـاس را به‌صورت بازتاب به کار گرفته‌اند یا در نقد واقعیت اجتماعی نقش داشته‌اند؟ بـه‌عبارتی، آیا این رمان‌ها هنجارهای اجتماعی سنتی را تقویت می‌کننـد یـا در خـدمت بـه چـالش کشیدن و واژگون کردن آن‌ها بوده‌اند؟

با توجه به مسئله یادشده، هدف ایـن پـژوهش بررسـی شـیوه‌های اسـتفاده از لبـاس به‌عنوان ابزاری روایی برای بازنمایی و نقد نظـام طبقـاتی اجتمـاعی در دو رمـان شـازده احتجاب و همسایه‌ها است. هدف این اسـت کـه روشـن شـود چگونـه لبـاس، نـه‌فقط به‌عنوان بازتابی از هویت فـردی، بلکـه بـه‌عنوان ابـزار بازنمـایی نمـادین سلسـله‌مراتب گسترده‌تر اجتماعی ـ سیاسی و هنجارهای فرهنگی در ایران عمل می‌کند.

اهمیت چنین مطالعه‌ای این است کـه روشـنگری در عرصـه نقـش لبـاس بـرای بیـان تمایزات طبقاتی در ادبیات نوین، مطالعات رمان را در گفتمان گسترده‌تر نقـد اجتمـاعی و مقاومت قرار می‌دهد. این پژوهش با تمرکز بر مطالعه نقش لباس در دو اثر یادشده، نشـان خواهد داد که رمان چگونه می‌تواند ادراک طبقاتی را تقویت، واژگون یا پیچیده کند.

۲. چارچوب نظری

مطالعه حاضر با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف[1] انجام می‌شود؛ رویکردی که به دلیل ماهیت بین‌رشته‌ای آن برای تحلیل آثار ادبی مناسب است. این رویکرد نه‌تنها به بررسی رابطه زبان، قدرت و جامعه می‌پردازد، بلکه امکان تحلیـل عمیـق‌تر روش‌هـایی را فراهم می‌کند که از طریق آن‌ها، متون ادبی می‌توانند ساختارهای اجتماعی را تقویت یا بـه چالش بکشند. به‌طور خاص، فرکلاف تأکید دارد که متن‌ها، از طریق لایه‌های ایدئولوژیک خود، بازتاب‌دهنده روابط قدرت و ساختارهای اجتماعی هستند و در عین حال، می‌تواننـد به بازتفسیر یا تقویت این ساختارها کمک کنند (فرکلاف، ۱۹۸۹، ۲و۳). به‌عبارتی، متـون ادبی در دو چشم‌انداز قابل فهم‌اند: از یک سو به گفتمان‌ها شکل می‌دهند و از سوی دیگر،

1. Norman Fairclough

از آن‌ها شکل می‌پذیرند. به گفته فرکلاف و وداک (۱۹۹۷، ۲۵۸)، «گفتمان‌ها به وسیله موقعیت‌ها، نهادها و ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرند، ولی به آن‌ها نیز شکل می‌دهند». برای ادراک عینی این مسئله، به‌ویژه در رمان‌هایی که نمایانگر زندگی طبقات مختلف اجتماعی‌اند، نباید از نظر دور داشت که نوع پوشش، نحوه صحبت کردن و تعاملات میان شخصیت‌ها، بازتاب‌دهنده سلسله‌مراتب اجتماعی و ایدئولوژی‌های موجود خواهد بود. افزون بر این، «از آنجا که زبان می‌تواند حیات اجتماعی را بازتولید کند، بنابراین باید به این نکته توجه داشت که چه نوع جهانی به کمک متن برساخته می‌شود و کدام نابرابری‌ها و منافع ممکن است تولید شود. در این معنا، زبان صرفاً یک وسیله ارتباطی یا ابزار اقناع نیست، بلکه وسیله‌ای برای سلطه و برساخت اجتماعی است. بنابراین گفتمان صرفاً بازتاب ساختارها و فرایندهای اجتماعی نیست، بلکه سهمی در بازتولید آن‌ها نیز دارد» (ماشین و میر[1]، ۲۰۱۲، ۲۴). با چنین منطقی می‌توان چنین برنهاد که متون ادبی می‌توانند گفتمان‌های جدیدی را شکل دهند که به تغییر نگرش‌های عمومی نسبت به مسائلی مانند عدالت اجتماعی یا نقش‌های جنسیتی منجر شود.

اگر پرسش از قدرت را هسته اصلی تحلیل گفتمان انتقادی برشماریم، بنا به منطق فرکلاف، زبان (از جمله در روایت‌های ادبی) خنثی نیست، بلکه به‌عنوان ابزاری برای بازنمایی و در مواردی مقاومت در برابر قدرت عمل می‌کند. بنابراین نباید غفلت شود که استفاده از اصطلاحات خاص یا تغییر لحن در دیالوگ‌ها می‌تواند قدرت شخصیت‌ها یا موقعیت اجتماعی آن‌ها را برجسته یا تضعیف کند. آنچه «زاویه گفتن را ایجاد می‌کند»، «نظام زبانی نویسندگان» و به‌ویژه شیوه‌هایی از نوشتن که معنا را شکل می‌دهند، در واقع همان قواعدی هستند که از طریق آن‌ها ایدئولوژی در متن رمزگذاری می‌شود (سیمپسون[2]، ۱۹۹۳، ۱۶۸-۱۶۵). چنین قابلیتی را در زبان باید به‌عنوان توان ایجاد/نفی مشروعیت قلمداد کرد.

1. David Machin & Andrea Mayr
2. Paul Simpson

ماشین و مِیر یادآور می‌شوند که «باید به این نکته توجه شود که قدرت می‌تواند چیزی فراتر از سلطه از بالا باشد. قدرت می‌تواند تولید شود در زمانی که مردم به آن باور پیدا می‌کنند یا هدایت می‌شوند که باور پیدا کنند که چنان سلطه‌ای مشروعیت دارد. به‌عنوان مثال، باور ما به پزشکان برای درمان خود، این مشروعیت را فراهم می‌کند. نکته اصلی این است که قدرت نیاز دارد که مشروع قلمداد شود و این مشروعیت از طریق زبان و سایر نظام‌های ارتباطی فراهم می‌شود» (ماشین و مِیر، ۲۰۱۲، ۲۴). بنابراین، استفاده از چنین رویکردی برای تحلیل متونی که به مسائل اجتماعی و طبقاتی می‌پردازند، چارچوبی مؤثر فراهم می‌کند.

۳. پیشینه پژوهش

مطالعه حاضر به دنبال بررسی نقش لباس در بازنمایی نظام طبقاتی در دو رمان شاخص ادبیات معاصر ایران، یعنی شازده احتجاب و همسایه‌ها، است. برای این منظور، بر نمادشناسی لباس تمرکز می‌کند تا نقش آن را به‌عنوان یک عنصر داستانی در بازنمایی ساختارهای طبقاتی برملا سازد. علی‌رغم اهمیت کارکرد لباس در داستان، مطالعاتی که به‌طور مستقیم به تحلیل نقش لباس در بازنمایی طبقات اجتماعی در رمان‌های فارسی پرداخته باشند، اندک است. پژوهش‌های موجود عمدتاً به جنبه‌های دیگری از رمان، مانند ساختار روایی، شخصیت‌پردازی و مضامین اجتماعی، توجه کرده‌اند. پژوهش‌های مرتبط با موضوع پژوهش حاضر را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. مطالعات کلی در حوزه ادبیات و جامعه: این دسته از مطالعات به بررسی رابطه کلی بین ادبیات و جامعه پرداخته و نقش نمادها را در انتقال مفاهیم فرهنگی و اجتماعی مورد بررسی قرار داده‌اند. چنین مطالعاتی دامنه وسیعی را دربرمی‌گیرند. برخی مطالعات به بررسی نقش/کارکرد پوشاک در ادبیات فارسی می‌پردازند. برای مثال، زارعی (۱۳۹۲) با تمرکز بر دیوان حافظ، به بررسی نمادهای پوشاک در شعر کلاسیک فارسی پرداخته است. همچنین، گروهی دیگر به ارتباط بین طبقه اجتماعی و ادبیات

توجه کرده‌اند. مثلاً اسدی (۱۴۰۱) با بررسی آثار شاعرانی مانند ملک‌الشعرای بهار و ایرج میرزا، به ارتباط بین طبقه اجتماعی و نحوه آفرینش ادبی پرداخته است.

۲. مطالعات مرتبط با دو رمانِ «*شازده احتجاب*» و «*همسایه‌ها*»: این دسته از مطالعات به‌طور اختصاصی به تحلیل رمان‌های شازده احتجاب و همسایه‌ها پرداخته و بر بررسی مسائلی چون ساختار روایی، شخصیت‌پردازی، مضامین اجتماعی و تحلیل گفتمانی این رمان‌ها تمرکز داشته‌اند. برای مثال، نجفی عرب و بهمنی مطلق (۱۳۹۳) به بررسی زبان و جنسیت در رمان شازده احتجاب پرداخته‌اند. همچنین، اشرافی و همکاران (۱۴۰۱) بررسی هویت زنانه را در این رمان مورد توجه قرار داده‌اند. علاوه بر این، مظفری و طبیعی (۱۴۰۲) به تحلیل گفتمان و ایدئولوژی نهفته در رمان شازده احتجاب پرداخته‌اند. در مورد رمان همسایه‌ها، مطالعاتی مانند حیدری و البرزی (۱۳۹۶) به تحلیل این رمان با رویکرد پسااستعماری پرداخته‌اند و ابراهیم‌زاده و دیگران (۱۳۹۵) بر بررسی ویژگی‌های فنی این رمان تمرکز داشته‌اند. همچنین، مطالعات خطیب و یعقوبی (۱۳۹۹)، باقی‌نژاد (۱۳۹۸) و زینالی (۱۳۹۷) نیز به‌طور خاص به رمان همسایه‌ها پرداخته‌اند و به‌ترتیب زبان روایت، ارتباط رمان با رویدادهای تاریخی و تطبیق رمان با ساختار رئالیسم سوسیالیستی را بررسی کرده‌اند.

چنان‌که آشکار است، هیچ‌یک از مطالعات یادشده به‌طور مستقیم به تحلیل نقش لباس در بازنمایی طبقات اجتماعی در رمان‌های مورد نظر نپرداخته‌اند. این مسئله نشان می‌دهد که پژوهش حاضر از موضوعی نوآورانه برخوردار است و می‌تواند به گسترش دانش در این حوزه کمک کند.

۴. روش تحقیق

رویکرد فرکلاف در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، جنبه‌های زبانی و اجتماعی متن را وارسی می‌کند (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵، ۱۲۹). این رویکرد در قالبی چندلایه، روند تجزیه‌وتحلیل متن را با بافت اجتماعی ترکیب کرده و امکان درکی عمیق‌تر از چگونگی

شکل‌دهی و بازتاب ساختارهای اجتماعی زبان و عناصر ادبی فراهم می‌کند. چنین رویکردی برای واکاوی پرسش‌های مطالعه حاضر نقشی کارآمد دارد. داده‌های مورد نظر از طریق بررسی دقیق متن رمان‌ها جمع‌آوری خواهند شد. برای این منظور، بخش‌هایی از دو اثر که به‌طور صریح یا ضمنی به لباس، ظاهر و تمایزات اجتماعی مربوط هستند، انتخاب می‌شوند. افزون بر این، صحنه‌ها و دیالوگ‌های مهم، توصیف‌ها و تعاملات شخصیت‌ها در جایی که به لباس‌ها یا نشانه‌های اجتماعی اشاره می‌کنند، برای تحلیل بیشتر ثبت خواهند شد.

روند تجزیه‌وتحلیل داده‌ها با استفاده از الگوی سه‌مرحله‌ای فرکلاف (۱۹۸۹، ۲۶) به‌گونه‌ای عملیاتی در قالب گام‌های زیر صورت می‌گیرد:

۱. خواندن اولیه و انتخاب متن: هر دو رمان از منظر لباس و نشانگرهای اجتماعی طبقات اجتماعی مورد بازخوانی قرار می‌گیرند تا نکات مورد نظر شناسایی و گزیده شوند. به‌ویژه بخش‌هایی که نشان‌دهنده ادراک طبقاتی یا موقعیتی هستند که لباس به‌عنوان یک تمایز اجتماعی عمل می‌کند، ثبت می‌شوند.

۲. تحلیل زبانی (سطح توصیفی): تحلیل زبانی مرحله‌ای است که به ویژگی‌های شکلی متن می‌پردازد» (فرکلاف، ۱۹۸۹، ۲۶). در این مرحله، ویژگی‌های خاص زبانی متن‌های انتخاب‌شده از طریق کدگذاری الگوهای زبانی که بر لباس و طبقه تأکید دارند، تحلیل می‌شوند. برای این منظور، نحوه انتخاب کلمات، تصاویر و سایر امکانات ادبی مورد استفاده برای توصیف لباس وارسی می‌شود. تلاش می‌شود اصطلاحات یا استعاره‌های تکرارشونده‌ای که لباس را با امتیازات اجتماعی یا فرودستی مرتبط می‌کنند، شناسایی شوند.

۳. تفسیر متنی (سطح تفسیری): تفسیر متنی مرحله‌ای است که به رابطه بین متن و تعامل می‌پردازد، یعنی مشاهده متن به‌عنوان محصولی از فرایند تولید و منبعی در فرایند تفسیر» (فرکلاف، ۱۹۸۹، ۲۶). در این گام، کوشش می‌شود تفسیری از چگونگی ارتباط انتخاب‌های زبانی این دو رمان با بافت تاریخی ـ اجتماعی ایران ارائه شود. در

این تفسیر، کوشش بر آن خواهد بود که توضیحات مربوط به لباس با موضوعات گسترده‌تر قدرت و تمایزات طبقاتی پیوند داده شوند. چنین توضیحی روشن خواهد ساخت که چگونه لباس شخصیت‌های این دو رمان، هنجارهای اجتماعی را منعکس می‌کنند یا در برابر آن‌ها مقاومت می‌کنند.

۴. تبیین فرهنگی-اجتماعی (سطح توضیحی): این مرحله به رابطه بین کنش‌های زبانی و زمینه اجتماعی می‌پردازد و رابطه بین آنچه در متن گفته یا نوشته شده است با زمینه اجتماعی آن را بررسی می‌کند. تلاش می‌شود نشان داده شود که چگونه شرایط اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بر تولید و تفسیر متن تأثیر می‌گذارند و متن چه نقشی در بازتولید یا تغییر این شرایط دارد. برای این منظور، تمرکز بحث از یک سو بر این خواهد بود که لباس چگونه نشان‌دهنده قدرت و لایه‌بندی‌های طبقاتی است و از سوی دیگر، ارتباط این روایت‌ها از لباس‌ها با مسئله‌های تاریخی - فرهنگی آن دوره توضیح داده می‌شود تا روشن گردد که ادبیات چگونه دیدگاه‌های اجتماعی حاکم را منعکس می‌کند یا آن‌ها را به چالش می‌کشد.

۵. یافته‌ها

۵-۱. تحلیل رمان شازده احتجاب

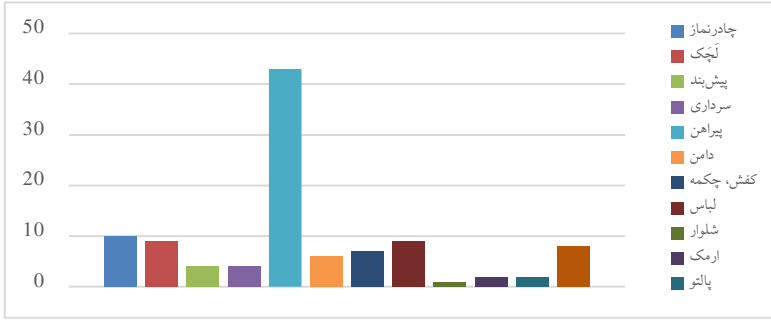
شازده احتجاب روایت آخرین بازمانده از خانواده‌ای اشرافی است که به مرگ نزدیک می‌شود. داستان به شیوه جریان سیال ذهن و در قالب ساختاری تو در تو روایت می‌شود. شازده سالخورده در خانه‌ای که یادآور شکوه گذشته است بین واقعیت و توهم در رفت و آمد است. رفت‌وبرگشت ذهنیت شازده به گذشته و خاطرات او از نیاکانش، از طریق عکس‌های قاب شده بر دیوار روایت می‌شود. عکس‌هایی که یکی‌یکی با خاطرات شازده از قاب عکس بیرون می‌آیند و داستان را پیش می‌برند. رمان نوعی واکاوی عمیق در لایه‌های فرهنگ و تاریخ ایران است و نمایانگر گذار تدریجی ساخت اجتماعی به ویژه هنجارها و ارزش‌هایی است که نشان‌دهنده تنش‌های طبقات مختلف اجتماعی است.

۵-۱-۱. تحلیل شازده احتجاب در سطح توصیف

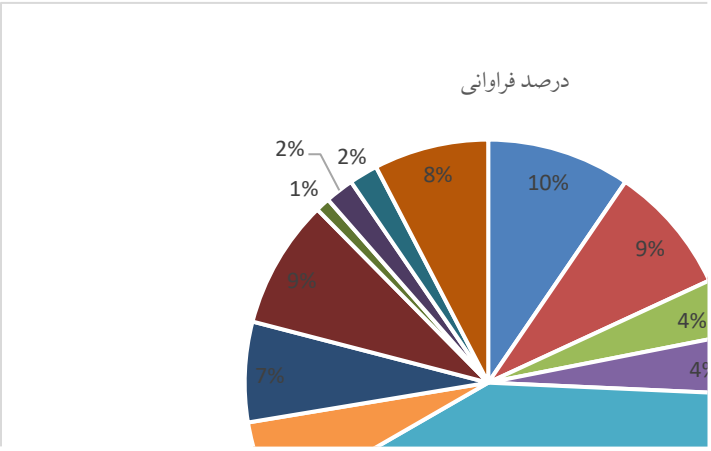
این مرحله با تکیه بر واژه‌ها صورت گرفت. ابتدا با شیوه کدگذاری آزاد، بخش‌های مرتبط با لباس و مفاهیم طبقات اجتماعی از متن رمان شازده احتجاب استخراج شد. پس از آن، فراوانی واژگان مرتبط با پوشش و طبقات اجتماعی شمارش شد که نتایج آن به‌صورت جداگانه در جداول و نمودارهای زیر ارائه می‌شوند.

جدول ۱. فراوانی واژگان پوشش در رمان *شازده‌احتجاب*

واژگان مرتبط با پوشش	فراوانی	درصدفراوانی
چادر نماز	۱۰	۱۰٪
لَچک	۹	۹٪
پیش‌بند	۴	۴٪
سرداری	۴	۴٪
پیراهن	۴۳	۴۱٪
دامن	۶	۶٪
کفش، چکمه	۷	۷٪
لباس	۹	۹٪
شلوار	۱	۱٪
ارمک	۲	۲٪
پالتو	۲	۳٪
کلاه	۸	۸٪
مجموع	۱۰۵	۱۰۰٪



نمودار ۱. فراوانی واژگان پوشش رمان شازده احتجاب

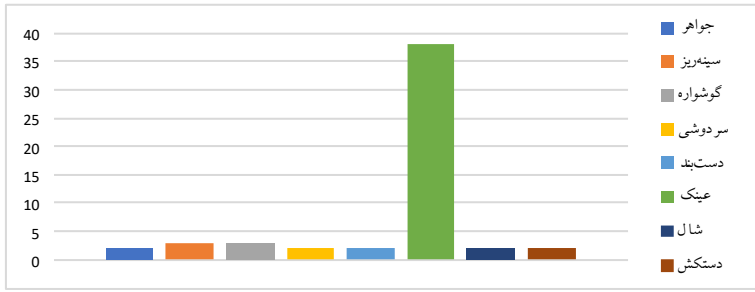


نمودار ۲. درصد فراوانی واژگان پوشش رمان *شازده‌احتجاب*

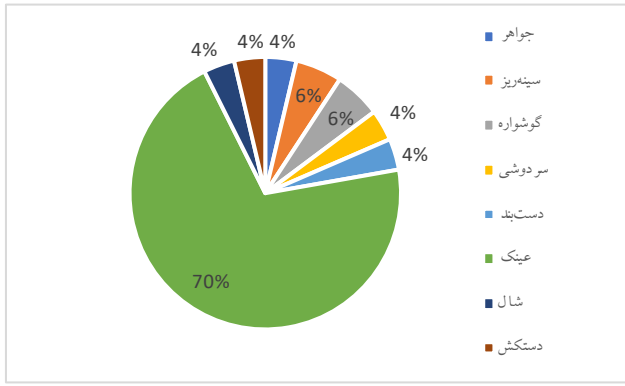
همان‌طور که در جدول شماره (۱) مشاهده می‌شود، از مجموع ۱۰۵ واژه‌ی مربوط به حوزه لباس، بیشترین فراوانی مربوط به پیراهن با ۴۳ بار و در جدول شماره (۲) بیشترین فراوانی مربوط به عینک با ۳۸ واژه است. هردو واژه یعنی پیراهن و عینک در توصیف فخرالنساء زن قجری و ثروتمند به‌کار برده شده‌اند.

جدول ۲. فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی پوشش در رمان شازده‌احتجاب

واژگان مرتبط با زیورآلات و لوازم جانبی پوشش	فراوانی	درصد فراوانی
جواهر	۲	۴٪
سینه‌ریز	۳	۶٪
سردوشی	۲	۴٪
دست‌بند	۳	۴٪
عینک	۳۸	۷۰٪
شال	۲	۴٪
دستکش	۲	۴٪
مجموع	۵۴	۱۰۰٪



نمودار ۳. فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی پوشش در رمان شازده‌احتجاب



نمودار ۴. درصد فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی پوشش در رمان شازده احتجاب

درخصوص جایگاه طبقات اجتماعی، چنان‌که از جدول شماره (۳) برمی‌آید، بیشترین فراوانی واژگان مرتبط با طبقه، متعلق به طبقات بالا و ثروتمند است و بیشترین شخصیت‌های رمان را شاهزادگان قاجاری تشکیل می‌دهند؛ چراکه داستان به خانواده‌ای از نسل شاهزادگان و سیر فروپاشی آن می‌پردازد. در نقطه مقابل این طبقات، مستخدمان قرار دارند که در توصیف پوشش آن‌ها از واژه‌هایی مانند لچک، چادرنماز و پیش‌بند استفاده شده است. ازاین‌رو، با وجود اینکه در این رمان به پوشش مستخدمان نیز پرداخته شده است، بیشترین فراوانی واژگان به‌کاررفته مربوط به طبقات بالاست.

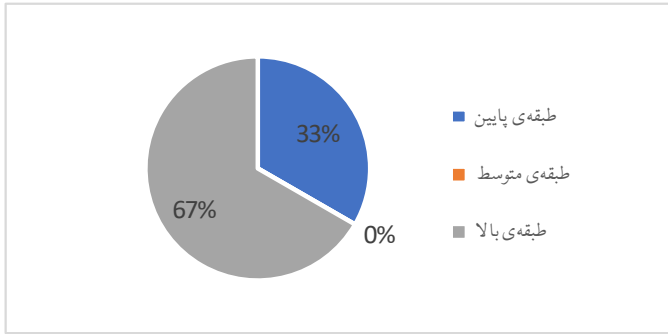
رمان شازده احتجاب در سطح توصیف ظاهری، با به‌کار بردن ۴۳ واژه مربوط به پیراهن و ۳۸ واژه مربوط به عینک، عمدتاً بازتابی از طبقات اجتماعی بالاست. فراوانی واژگان توصیفی مربوط به جایگاه طبقاتی شخصیت‌های داستانی نیز، چنان‌که در جدول شماره (۳) مشاهده می‌شود، طبقات بالا را برجسته‌تر می‌سازد؛ چنان‌که در نمودار شماره ۶، رقمی برابر با ۶۷ درصد را نشان می‌دهد. عبارت‌های مورد استفاده در شازده احتجاب نیز مؤید نسبت سطح ظاهری واژگان با خصلت‌های طبقات فرادست است. شازده با عبارت‌بندی‌هایی نظیر «فرمایش بفرمایم»، «قدغن می‌فرمودیم»، «ما فرموده‌ایم»، «سر مبارک را تکان می‌دهیم»، «جبروت قدرقدرتی» و ...، اولاً به‌نوعی این زبانِ از موضع قدرت را به استهزا می‌گیرد و ثانیاً می‌خواهد، با وجود اینکه قدرت و اختیارات شاهی را ندارد، خود را به جمع اجدادش متصل کند (صابرپور و غلامی‌نژاد، ۱۳۸۸، ۱۶).

جدول ۳. فراوانی طبقات اجتماعی رمان شازده احتجاب (برگرفته‌شده از مفاهیم پوشش در شخصیت‌ها)

شخصیت‌ها / طبقه اجتماعی	اسامی	فراوانی	درصد فراوانی
طبقه پایین	فخری مراد	۲	۳۳٪
طبقه متوسط	-	۰	-
طبقه بالا	فخرالنساء خسرو (شازده) پدربزرگ عمه‌ها	۴	۶۷٪



نمودار ۵. فراوانی طبقات اجتماعی رمان شازده احتجاب (برگرفته‌شده از مفاهیم پوشش در شخصیت‌ها)



نمودار ۶. درصد فراوانی طبقات‌اجتماعی رمان شازده‌احتجاب
(برگرفته از مفاهیم پوشش در شخصیت‌ها)

۵-۱-۲. تحلیل شازده احتجاب در سطح تفسیر

رمان شازده احتجاب در سطح تفسیر، ماجرایی سیاسی و اجتماعی را روایت می‌کند. در این رمان از قدرت و زوال خاندانی سخن گفته می‌شود که سال‌ها به‌صورت جابرانه بر ایران حکومت کرده‌اند و فرزندان آن‌ها، با از دست دادن پایگاه حکومت اجدادی، تنها، منزوی و رنجور از بیماری‌های جسمی و روحی، بارِ احساس گناه و بیزاری از فجایع اجداد را بر دوش می‌برند. در حالی که حوزه اقتدار و زورگویی آنان به خانه‌ای قدیمی با دیوارهای بلند و حوض آبی گندیده با ماهی‌های مرده محدود شده است و حرم‌سرایشان زنی است که در عین حال، کلفت و خانم خانه است (میرصادقی، ۱۳۹۴، ۱۷۳).

داستان در قالب سه شخصیت، خسرو، شازده قاجار؛ فخرالنساء، دخترعمه و همسر شازده احتجاب؛ و فخری، کلفت شازده، بیان می‌شود. فخری و فخرالنساء دو شخصیت مقابل یکدیگرند که شازده باعث اتصال آن‌ها به یکدیگر می‌شود. فخری زنی کلفت و از خانواده‌ای فقیر و فخرالنساء از خانواده‌ای قجری است.

در تیپ‌شناسی این دو زن، فخرالنساء دائماً با عینک و پیراهن توری سفید توصیف شده است که نشان‌دهنده اصیل بودن و کتاب‌خوان بودن اوست. حتی شاید بتوان گفت رنگ سفید، نشانه پاکی و بی‌گناهی او در برابر آنچه بر سرش آورده‌اند و نیز نفرتی است که در دلش به جای گذاشته‌اند. از جهتی، تأکید بر رنگ سفید و جنس تور در پوشش و

پیراهن‌های فخرالنساء، معنایی طبقاتی دارد. رنگ سفید عموماً در اختیار طبقات ثروتمند است؛ طبقات ثروتمندی که دارایی آن‌ها به یک لباس منحصر نمی‌شود و به محض اینکه لباسشان با لکه‌ای کثیف شود، می‌توانند سریع آن را تعویض کرده و لباس دیگری بپوشند. در اینجا، فخرالنساء خانم خانه است و کارهایش را مستخدم، فخری، انجام می‌دهد. او صبح تا شب کنار پنجره نشسته و کتاب می‌خواند؛ پس بدون بروز مشکلاتی از قبیل کثیفی و لکه، می‌تواند پیراهن‌های سفید و توری بپوشد. رنگ، جنس و مدل پوششی که به محض اینکه شازده از فخری می‌خواهد آن‌ها را بپوشد، کارکردش تغییر می‌کند. فخری به این دلیل در لباس‌های خانمش احساس راحتی ندارد که گذشته از تفاوت اندامی آن دو، مدام درگیر کار خانه و رفت‌وروب است؛ پس اصلاً استفاده از رنگ سفید در ذهنش جایی ندارد و هنگامی که در مقام مقایسه با خانمش قرار می‌گیرد، تفاوت طبقه اجتماعی آن دو به‌وسیله پوشش در ظاهرشان بازنمود می‌یابد.

عینک برای توصیف ریزبینی و نکته‌سنجی فخرالنساء استفاده شده است؛ زنی که چیزی از چشمش پنهان نمی‌ماند، اما عینک مانند پوششی بر روی چشمانش است که هیچ‌گاه نمی‌توان از حالت چشمانش به اعماق وجودی او پی برد. او در عین حال ظریف و شکننده است. در توصیفش می‌خوانیم:

فخرالنساء ایستاده بود کنار کالسکه چهاراسبه، با همان پیراهن تور سفید که روی سینه‌اش چین‌دار بود، با همان چشم‌هایی که از پشت شیشه‌های درشت عینک نگاه می‌کرد یا نمی‌کرد» (گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۰).

> چشم‌هایش پیدا نبود، هیچ‌وقت درست پیدا نبود. شعله‌ها توی شیشه عینکش می‌لرزید. کتاب زیر بغلش را گذاشت روی طاقچه. دامنش را به دست گرفته بود. از روی خرده‌ریزها رد شد و ساعت جد کبیر را برداشت و کوک کرد (گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۱).

اما متقابلاً، در توصیف فخری می‌خوانیم:

> فخری پیش‌بند بسته بود. جارو دستش بود. با همان روسری گلدار و همان چشم‌های سیاه و زنده و آن دهان باز. ردیف دندان‌هایش درشت بود، سفید بود (گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۰).

در سطح توصیف مشخص شد که لباس‌هایی از قبیل لچک، پیش‌بند و چادرنماز برای پوشش فخری استفاده شده است؛ چیزی که کاملاً با پوشش فخرالنساء تفاوت دارد. اصرارهای شازده برای تبدیل ظاهر فخری به فخرالنساء کم‌کم در درون او تأثیر می‌گذارد و شاید بتوان گفت استفاده از لوازم آرایشی و جواهرات خانم، نوعی بازی روانی در او ایجاد کرده است؛ به‌گونه‌ای که هر شب، پیش از آمدن شازده، جلوی آینه می‌ایستد و خودش را با فخرالنساء مقایسه می‌کند، در حالی که این دو شخصیت در همه‌چیز با یکدیگر متفاوت‌اند. نه‌تنها آن‌ها در پوشاک، سواد و اندام تفاوت دارند، بلکه خندیدن آن‌ها نیز با یکدیگر متفاوت است و با تمام تلاشی که شازده می‌کند، فخری هیچ‌گاه نمی‌تواند حتی ذره‌ای به فخرالنساء شبیه شود:

> پیش‌بندش را باز کرد و گذاشت توی جیب پیراهنش. لچکش توی جیب پیش‌بند بود: «اگه کمرم یه کم لاغرتر می‌شد... هرکاری می‌کنم باز هم نمیشه. این چشم‌ها... کاش خالم هیچ‌وقت پاک نمی‌شد. وقتی خانم کتاب می‌خوند، بلندبلند می‌خندید. شازده گفت: بخون. گفتم: من که سواد ندارم. گفت: من یادت می‌دم (گلشیری، ۱۳۸۴، ۶۳).

> بلند شد رفت سر قفسه لباس‌ها. به پیراهن‌ها دست کشید. تمام پیراهن‌ها از تور سفید بود: چرا یه جور دیگه لباس برام نمی‌خره؟ من که دیگه خسته شدم. یکی از پیراهن‌ها را برداشت، رفت جلوی آینه، آن را گرفت جلوی سینه‌اش و توی آینه نگاه کرد. خم شد، به عکس هم نگاه کرد: همه‌اش یقه دالبری، مث لباس خانم (گلشیری، ۱۳۸۴، ۶۳).

در جایی دیگر می‌خوانیم:

> دستبندها را برداشت و یکی‌یکی دستش کرد: هنوز تنگه. این انگشت‌ها! انگشت‌های خانم کشیده و سفید بودند. ناخن‌هایش... «آخر وقتی آدم، از صبح تا شب، با این همه ظرف (گلشیری، ۱۳۸۴، ۶۹).

نمونه‌ای دیگر:

> گفتم: شازده‌جان، پیراهنم! گفت: به جهنم، یکی دیگر... گفتم: من نمی‌خواهم این پیراهن‌ها را بپوشم. اقلاً یک پیراهن دیگر، یک‌طور دیگر برایم بخر. گفت: می‌توانی پیراهن فخری را بپوشی و لچکش را به سرت ببندی. گفتم: نه، من نمی‌توانم. دستم طاقت این همه کار را ندارد (گلشیری، ۱۳۸۴، ۷۳).

در داستان، از پوشش‌هایی مانند سرداری خز، سردوشی، کلاه پهلوی، تکمه‌های براق سردوشی، پیراهن‌های سیاه بلند و عصا نام برده شده است که همگی بازنمودی از

لباس شاهان و شاهزادگان هستند. البته لباس سیاه بلند، اگرچه در مجلس ختم پدربزرگ برای عمه‌های تنی و ناتنی استفاده شده است، در مقابل لباس فخرالنساء که توری، سفید و بلند است، نشانی از تقابل سیاهی و سفیدی و پاکی و ناپاکی آنان است.

۵-۱-۳. تحلیل شازده احتجاب در سطح تبیین

برای تبیین جایگاه شازده احتجاب در تاریخ سیاسی ـ اجتماعی ایران، باید این نکته را به یاد داشت که رمان، به دلیل ارائه تصویری از دوره‌ای خاص، دارای ابعاد تاریخی قابل توجهی است؛ اگرچه رمان نه‌تنها تاریخ نیست، بلکه مرزهای خاص خود را با روایت تاریخی دارد. بااین‌همه، «هر رمان، مستقیم یا غیرمستقیم، توصیفی از جامعه‌ای خاص در زمانه‌ای معین است» (میرعابدینی، ۱۳۷۷، ۴۷۲). نسبت رمان با تاریخ، همواره یکی از مناقشه‌برانگیزترین موضوعات در نظریه ادبی بوده است.

برخلاف نگاه سنتی که تاریخ را روایتی مبتنی بر «واقعیت‌های عینی» و رمان را روایتی مبتنی بر «تخیل شخصی» می‌دانست، بسیاری از نظریه‌پردازان پساساختارگرا، از جمله هایدن وایت در کتاب فراتاریخ، بر این باورند که خود روایت تاریخی نیز، همچون رمان، برساخته‌ای زبانی و گفتمانی است که بر اساس الگوهای روایی و استعاره‌های بنیادین فرهنگ خود شکل می‌گیرد. او تاریخ را «نه ذیل حکمت یا فلسفه یا علم، بلکه ذیل ادب، روایت، نظریه ادبی و سیاست قرار می‌دهد» (آقاجری، ۱۳۹۶، ۲۱). از این رو، در باب نسبت رمان با تاریخ و مستندات تاریخی، میان منتقدان یا نویسندگان اجماع چندانی وجود ندارد.

سیمین دانشور، با نگاهی هستی‌شناختی به کنش روایت، گفته است که «هر نویسنده‌ای یک‌پا مورخ است، منتها تاریخ‌نویس دل آدمی در روزگاری خاص» (میرعابدینی، ۱۳۷۷، ۴۷۲). در چنین منظری، رمان با تکیه بر امکان‌های شرطی روایت، می‌تواند ابعادی از واقعیت تاریخی را بازنمایی کند که در اسناد رسمی و روایت‌های کلان تاریخ‌نگارانه مغفول می‌مانند. رمان‌نویس می‌تواند پرسش‌هایی مربوط به زندگی روزمره، ذهنیت سوژه‌ها، ترس‌ها و آرزوهای افراد و خشونت‌های پنهان

مناسبات قدرت را در قالب داستان خود روایت کند. از این منظر، رمان نه‌تنها در مقابل تاریخ، مرزی نامشخص دارد، بلکه در بهترین نمونه‌های خود، به تاریخ ناممکن راه می‌یابد؛ یعنی روایت آنچه در تاریخ رسمی، به دلیل فقدان مدارک یا حذف عمدی گفتمان‌های فرودست، مجال ظهور نمی‌یابد. به عبارتی، رمان را می‌توان تاریخ امکان‌ها و تاریخ را رمان اجبارها نامید.

گئورگ لوکاچ، نسبت ادبیات و تاریخ را نه در شباهت صوری رویدادها، بلکه در انعکاس مناسبات تولیدی مسلط و کشمکش‌های طبقاتی نهفته در بستر داستان می‌داند. او با اشاره به آثار ارنست تئودور هوفمان می‌گوید: «دنیای هوفمان، با همه آن فضای شبح‌آلود و پری‌وارش، انعکاس کاملاً دقیقی از اوضاع آلمان زمان اوست، یعنی کشوری که از یک مطلق‌گرایی فئودالی منحط به یک سرمایه‌داری به همان اندازه منحط سیر می‌کند» (به‌نقل‌از: میرعابدینی، ۱۳۷۷، ۴۷۳).

بدیهی است که پایگاه طبقاتی مؤلف و طیف مخاطبان مفروض هر اثر، بر محتوای کتاب تأثیر ویژه‌ای دارد. از این رو، طبیعی است که شازده احتجاب را به‌عنوان اثری گفتمانی، محصول بافت اجتماعی تولیدش بدانیم و آن را نوعی واکنش نسبت به شرایط زمانه خودش به حساب آوریم.

اما مسئله اصلی در سطح تبیین پژوهش حاضر، چگونگی استفاده از پوشش برای بازتاب تمایزات طبقاتی است. رمان شازده احتجاب استبداد حاکم بر ایران را به تصویر می‌کشد و خانه شازده می‌تواند نمونه‌ای از جامعه‌ای کوچک قلمداد شود که توسط خودخواهی و بی‌درایتی‌های شازده اداره می‌شود. آنچه بر سر زن و مستخدم خود می‌آورد، نمونه کاملی از رنج دادن انسان‌هاست که در اینجا به‌وسیله پوشاندن لباس‌های اعیانی بر تن مستخدم خود و وادار کردن او به انجام آنچه نمی‌خواهد، تصویر شده است. کسی که در خانواده‌ای از طبقات پایین و فقیر به دنیا آمده است، هنگامی که در پوشش‌های اعیانی خانمش ظاهر می‌شود، دچار نوعی تضاد روحی با خود می‌شود. مدام در ذهنش کارهای خانه را که باید انجام شوند به یاد می‌آورد و دست‌هایش را که از

زیادی کار زمخت شده‌اند، با دست‌های ظریف خانمش مقایسه می‌کند. زیورآلاتی که اصلاً برازنده او نیستند، ولی به اجبار از آن‌ها استفاده می‌کند، نشان از تمایز طبقاتی دارند؛ اما در نهایت، او درگیر جبر و قدرت‌نمایی شازده است و اختیاری از خود ندارد تا به این روند خاتمه دهد؛ زیرا دنیایش در همان خانه شازده و رسیدگی به امور خانه خلاصه شده است و تنها چاره کارش، مرگ شازده است.

۵-۲. تحلیل رمان همسایه‌ها

رمان همسایه‌ها با زاویه دید درونی و به شیوه راوی ـ قهرمان روایت می‌شود. داستان، روایت مسائل گوناگون زندگی ساکنان خانه‌ای اجاره‌ای است؛ مستأجرانی که زندگی را با فقر، بیماری، جهل، خرافات، فساد اخلاقی، کینه‌ورزی‌ها و، در عین حال، مهربانی‌ها و همراهی‌ها سپری می‌کنند. داستان، سیر رشد روحی و تحول فکری نوجوانی به نام «خالد» از طبقه پایین و فرودست جامعه است. خالد وارد جریان‌هایی می‌شود که رفته‌رفته او را به جوانی مبارز و انقلابی تبدیل می‌کند.

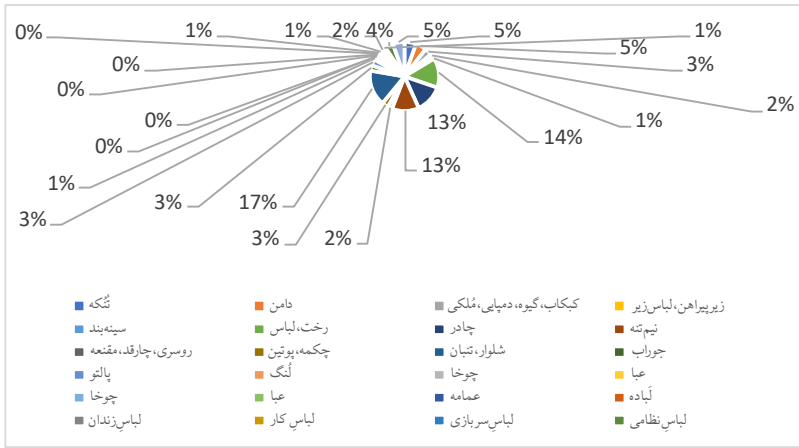
۵-۲-۱. تحلیل همسایه‌ها در سطح توصیف

مرحله توصیف با تکیه بر واژه‌ها صورت می‌گیرد. ابتدا با شیوه کدگذاری آزاد از متن، بخش‌های مرتبط با پوشش و مفاهیم طبقات اجتماعی در رمان همسایه‌ها استخراج شد و پس از آن، فراوانی واژگان با محوریت پوشش و طبقات اجتماعی مورد شمارش قرار گرفت که به‌صورت جداگانه در جدول‌ها و نمودارها نمایش داده می‌شوند.

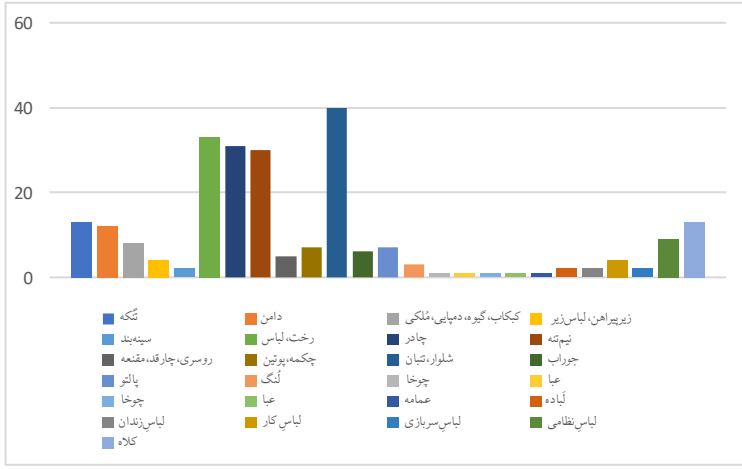
جدول۴. فراوانی واژگان پوشش در رمان همسایه‌ها

واژگان مرتبط با پوشش	فراوانی	درصدفراوانی	واژگان مرتبط با پوشش	فراوانی	درصد فراوانی
تُنکه	۱۳	۵٪	پالتو	۷	۳٪
دامن	۱۲	۵٪	لُنگ	۳	۱٪
کبکاب، گیوه، دمپایی، مُلکی	۸	۳٪	چوخا	۱	۰٪
زیرپیراهن، لباس‌زیر	۴	۲٪	عبا	۱	۰٪
سینه‌بند	۲	۱٪	عمامه	۱	۰٪
رخت، لباس	۳۳	%۱۴	لباده	۲	۱٪

واژگان مرتبط با پوشش	فراوانی	درصدفراوانی	واژگان مرتبط با پوشش	فراوانی	درصد فراوانی
چادر	۳۱	%۱۳	لباس زندان	۲	۱٪
نیم‌تنه	۳۰	%۱۳	لباس کار	۴	۲٪
روسری، چارقد، مقنعه	۵	%۲	لباس سربازی	۲	۱٪
چکمه، پوتین	۷	%۳	لباس نظامی	۹	۵٪
شلوار، تنبان	۴۰	%۱۷	کلاه	۱۳	۵٪
جوراب	۶	%۳	مجموع	۲۳۸	۱۰۰٪



نمودار ۷. فراوانی واژگان پوشش در رمان همسایه‌ها



نمودار ۸. درصد فراوانی واژگان پوشش در رمان همسایه‌ها

همان‌طور که در جدول شماره (۴) مشاهده می‌کنیم، از مجموع ۲۳۸ واژه، بیشترین مقدار فراوانی لغات مرتبط با پوشش در رمانِ همسایه‌ها متعلق به شلوار و تنبان (۴۰ مورد) است. همچنین واژگانی از قبیل چادر، نیم‌تنه و گیوه در سطح توصیف وجود دارند و علاوه بر اینکه بازتابی از پوشش طبقات پایین هستند، جزو معمولی‌ترین و کاربردی‌ترین پوشش‌ها در اختیار قشر پایین قرار دارند، اشخاص آن‌ها را مورد استفاده قرار داده و در بسیاری از موارد مانند نیم‌تنه، صرفاً جنبه محافظت در برابر سرما را دارند(بدون هرگونه کارکرد زیبایی‌شناسی). در تمامی موارد چادر به عنوان پوششی سنتی استفاده شده است و در بخش‌هایی از کتاب می‌خوانیم که بیشترین استفاده‌اش مربوط به مادر خالد، نمونه یک زنِ دانا و سنتی است. بلورخانم دائماً از امان‌آقا، همسرش کتک می‌خورد و در حالی که پوشش مناسبی ندارد از اتاقشان بیرون انداخته می‌شود و خاله‌گُل چادرش را دورِ او می‌پیچد تا در برابر نگاه همسایه‌ها از او محافظت کند:

بلورخانم چادر مادرم را دور خودش می‌پیچد و می‌نشیند سه کنج اتاق و هق‌هق می‌کند. حلقه‌های تابدار مویِ بلورخانم از زیر چادر نماز مادرم بیرون زده است. چشم‌هایش قرمز شده است. حالا دیگر زنجموره نمی‌کند. قنداغ می‌خورد و خودش را بیشتر لایِ چادر می‌پیچد(محمود، ۱۳۷۵، ۴).

نیم‌تنه با فراوانی ۳۰ لباسی است که حالتی روپوش مانند دارد. شلوار و تنبان ابتدایی‌ترین پوششی است که هر فردی می‌تواند از آن استفاده کند و در بسیاری از بخش‌ها می‌خوانیم که شخصیت‌ها از فقرِ زیاد دائماً در حال وصله و پینه کردن شلوارهایشان، نیم‌تنه‌هایشان و لباس‌هایشان هستند زیرا از مصرف زیاد تمامی آن‌ها دچار پارگی یا ساییدگی شده است:

پدرم کنار منقل چندک می‌زند و سیگار می‌پیچد. مادرم چای می‌ریزد و بعد آستین نیم تنه پدرم را که از بالا جدا شده‌است پس‌دوزی می‌کند (محمود، ۱۳۷۵، ۵).

در جایی دیگر می‌خوانیم:

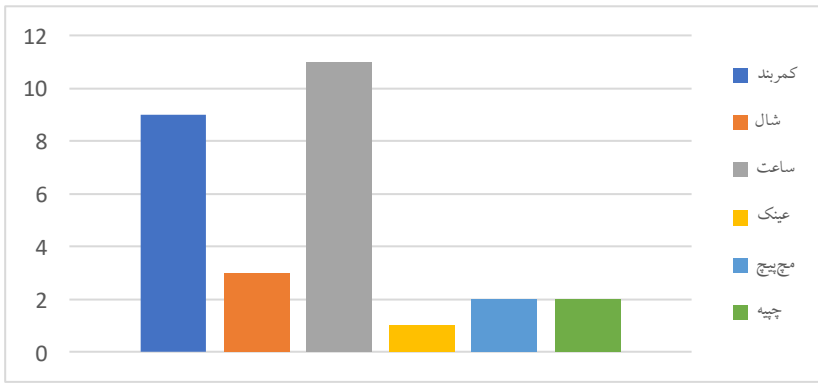
عموبندر تمام سال را، چه تابستان و چه زمستان، با یك فرنج نظامیِ کهنه و یك شلوار نظامی کهنه و یک پوتین اخرایی‌رنگ که خودش وصله‌پینه‌شان می‌کند، سر می‌کند.

– عمو بندر، چرا برای خودت لباس نمی‌خری؟
ـ صغیرای دختر واجب‌ترن پسرم.» (محمود، ۱۳۷۵، ۱۰)

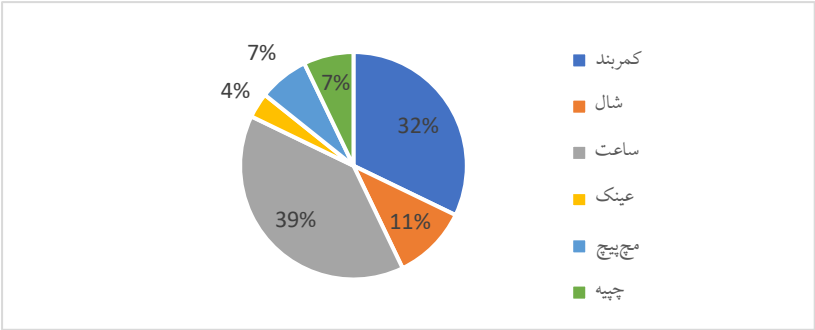
در حوزه توصیف و واژگان مرتبط با زیورآلات و لوازم جانبی چنان که جدول شماره(۵) نشان می‌دهد، بیشترین فراوانی مربوط به «ساعت» است. پدر خالد با فروش ساعتش که تنها دارایی ارزشمند اوست، پول رفتن به سفر کویت را جور می‌کند بدین ترتیب ساعت در دوره روایتِ داستان جزئی از زیورآلات قیمتی به حساب می‌آمده است.

جدول ۵. فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی پوشش در رمان همسایه‌ها

واژگان مرتبط با زیورآلات و لوازم جانبی پوشش	فراوانی	درصد فراوانی
کمربند	۹	۳۳٪
شال	۳	۱۱٪
ساعت	۱۱	۳۹٪
عینک	۱	۴٪
مچ‌پیچ	۲	۷٪
چپیه	۲	۷٪
مجموع	۲۸	۱۰۰٪



نمودار ۹. فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی پوشش در رمان همسایه‌ها

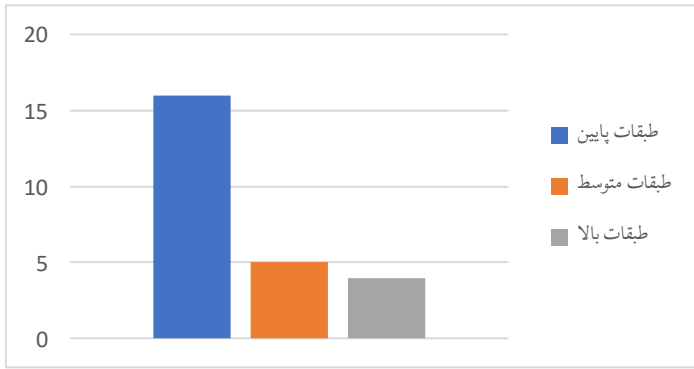


نمودار ۱۰. درصد فراوانی واژگان زیورآلات و لوازم جانبی در رمان همسایه‌ها

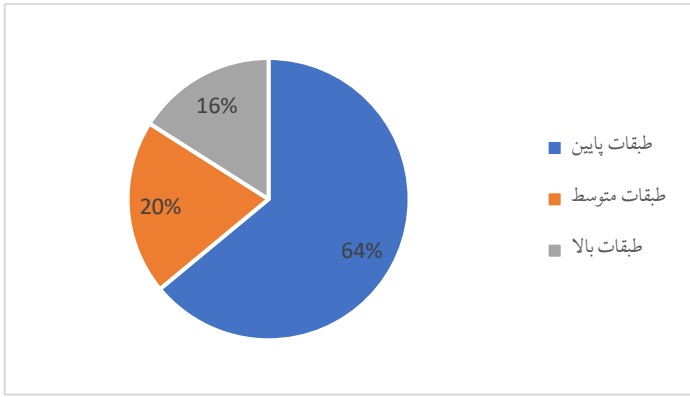
در جدول شماره (۶) که نمایانگر وضعیت طبقات اجتماعی است، بیشترین فراوانی مربوط به طبقات اجتماعی پایین است. می‌توان گفت کـه تمـام داسـتان، روایـتِ فقـر و نداری همسایه‌ها است. شخصیت‌هایی که در این موقعیت طبقـاتی قـرار دارنـد، بـا ۶۴ درصد بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند

جدول ۶. فراوانی طبقات‌اجتماعی(برگرفته شده از مفاهیم پوشش در شخصیت‌ها)

شخصیت‌ها / طبقه اجتماعی	رمان همسایه‌ها			
	اسامی		فراوانی	درصد فراوانی
طبقه پایین	خالد(راوی) اوستا حداد جمیله عموبندر رحیم خرکچی حسنی رضوان خاله گل	صنم خاله رعنا غلام دختر خاله خواج توفیق بانو کرم زندانی‌ها	۱۶	%۶۴
طبقه متوسط	امان‌آقا بلور خانم شفق	بیدار پندار	۵	%۲۰
طبقه بالا	سیه‌چشم مادرِ سیه چشم	بهرام رئیس سربازی	۴	%۱۶



نمودار ۱۱. فراوانی طبقات‌اجتماعی(مستخرج از تحلیل پوشش شخصیت‌ها)



نمودار ۱۲. درصد فراوانی طبقات‌اجتماعی(مستخرج از تحلیل پوشش شخصیت‌ها)

۵-۲-۲. تحلیل همسایه‌ها در سطح تفسیر

همسایه‌ها ماجرایی اجتماعی و سیاسی را روایت می‌کند. حوادث داستان حدود سال ۱۳۳۰ در خوزستان می‌گذرد. داستان در یک خانهٔ همسایه‌داری با نمونه‌هایی از اقشار فرودست جامعه، مانند قهوه‌چی، قاچاقچی، مکانیک، کارگران فصلی و... شکل می‌گیرد. خالد، قهرمان داستان، فرزند یکی از این خانواده‌هاست که به سن بلوغ رسیده است. گرچه «بلورخانوم»، زن عشوه‌گر قهوه‌چی، چشم او را به دنیای جسم گشوده

است، اما اگر اتفاقی روی نمی‌داد و پای او به بازداشتگاه و سپس به کتاب‌فروشی مجاهد باز نمی‌شد، شاید عاقبت او نیز چیزی مشابه سایر همسایه‌ها می‌شد.

در این رمان، تیپ‌های گوناگونی در قالب شخصیت‌هایی با لباس نظامی، لباس کار، لباس زندان و... توصیف شده‌اند؛ نمونه‌های فراوانی که با توجه به موضوع رمان، بازنمودی از اقشار مختلف جامعه در سال‌های ۱۳۳۰ به شمار می‌روند.

زنان به‌طور مشخص به دو گروه تقسیم شده‌اند. گروه نخست، زنانی عشوه‌گر مانند بلورخانم هستند که با دامن، سینه‌بند، بلوز دکمه‌دار و تنکه توصیف می‌شوند؛ یا زنانی مانند رضوان که پیوسته چادر از سر می‌اندازند و با سرِ باز و پیراهنِ چسبان در برابر مردان غریبه می‌چرخند و عشوه‌گری می‌کنند و سرانجام مورد شماتت همسر قرار می‌گیرند. حرف‌های بسیار پشت سر آن‌ها دهان‌به‌دهان می‌چرخد و عاقبت نیز توسط همسرشان در یک دعوای ناموسی به قتل می‌رسند. در متن، با تذکرات پیاپی همسر دربارهٔ سر کردن چادر مواجه هستیم.

گروه دوم، زنانی خانه‌دار و همراه مانند خاله‌گل و صنم هستند که برای تأمین هزینهٔ زندگی و همراهی با همسر و فرزندشان، پیوسته در تلاش‌اند. تمام توصیفی که از خاله‌گل در سطح داستان می‌شود، این است که در حال وصله و پینه کردن و پس‌دوزی لباس‌های خالد و جمیله و اوساحداد است یا برای خالد پلیور می‌بافد:

> مادرم دارد برایم لباس گرم می‌بافد. پول پدرم که رسید، چند کلاف پشم خرید و دست به‌کار شد. جلو و پشت را تمام کرده‌است. مانده آستین‌ها که همین دو سه روزه تمام است. شلوار تازه‌ام را که از خیاط بگیرم، درست و حسابی نونوار می‌شوم. رنگ عنابی به رنگ سیاه می‌آید. تنِ یکی از بچه‌های بالای شهر دیده‌ام. مادرم چقدر دکان به دکان گشت تا کلاف عنابی‌رنگ پیدا کرد (محمود، ۱۳۷۵، ۵۶).

و یا:

> جمیله خودش را می‌کشد کنار سفره. شامش را می‌خورد و می‌خوابد. مادرم سفره را جمع می‌کند و می‌نشیند پای لباس گرم من (محمود،۱۳۷۵، ۵۷).

داستان به مردها بیش از زنان می‌پردازد. مردان داستان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول، مردانی مانند امان‌آقا، اوساحداد، عموبندر، رحیم خرکچی و باقی همسایه‌ها

که هرکدام به نوبهٔ خود دارای شغلی بسیار سطح پایین در جامعه هستند و در همسایگی یکدیگر زندگی می‌کنند. گروه دوم، مردانی مانند شفق، بیدار و پندار که آدم‌های روشن‌فکر جامعهٔ آن دوران‌اند، کتاب‌فروشی دارند، به مخالفت با جامعه و فقر پرداخته‌اند، خواهان برابری اجتماعی‌اند و تا حدی تأثیرگذارند که از خالد، همان پسری که در قهوه‌خانه کار می‌کند و پدرش آهنگر است و در همسایگی مردان گروه اول زندگی می‌کند، شخصیتی انقلابی و مبارز می‌سازند:

> شب از نیمه گذشته است که به خانه می‌رسم. درِ خانه همیشه باز است. هیچ‌وقت در خانه را نمی‌بندیم. لولاها زنگ زده است و یکی از لنگه‌های پوسیدهٔ در به زمین نشسته است. با تک‌پا می‌روم تو اتاق. لباسم را بیرون می‌آورم. از اتاق می‌زنم بیرون و جلو اتاق پدرم دراز می‌کشم. آسمان بلند است. ستاره‌ها پرنور و درخشانند. صدای جیرجیر تخت بلورخانم به گوشم می‌نشیند. لباس کار می‌پوشم و قاطی بچه‌ها می‌روم تو ریسندگی (محمود، ۱۳۷۵، ۷۸).

باقی مردان نیز در بسیاری از موارد با لباس کار، لباس راه‌راه زندان و لباس نظامی توصیف شده‌اند.

۵-۲-۳. تحلیل همسایه‌ها در سطح تبیین

احمد محمود مشاهده‌گری توانا در به‌تصویرکشیدنِ زندگی جنوب است. «بندر» طرحی جامع از جلوه‌های گوناگون فقر، بیکاری و بی‌فرهنگی باربران و کارگران بندر است؛ بندری که درونی تیره دارد و ظاهری رنگ‌گرفته از سیل اتومبیل‌های وارداتی و صف نفتکش‌هایی که ثروت ملی را به یغما می‌برند. عناصر رنگینی چون دریا، آفتاب و نخلستان، سازندهٔ فضای داستان و تعیین‌کنندهٔ درون‌مایهٔ آن هستند و، مثل بسیاری دیگر از داستان‌های بومی، عاملی تزئینی نیستند (میرعابدینی، ۱۳۷۷، ۵۶۶). مضمون غالب در همسایه‌ها، نابرابری اجتماعی است. از این رو، بازنماییِ اختلاف‌های طبقاتی، فقر و سیاست، گفتمان غالب متن می‌باشد:

> مرد میانسال، پیراهنِ لاجوردی‌رنگ به تن دارد. موی سرش نرم است. شعار که می‌دهد و دستش را که تکان می‌دهد، موی بلندش پخش می‌شود تو صورت سبزه‌اش. تو میدان همه‌جور آدم هست. کارگران آبی‌پوش نفت، کارگران راه‌آهن با اندام‌های ورزیده و چهره‌های تیره. کارگران ریسندگی با رنگ‌های پریده، شاگردان مدرسه، کارمند، کاسب، زنِ پیر، جوان و همه قاطی هم (محمود، ۱۳۷۵، ۶۱).

برای برقرار کردن نسبت میان این مضامین با وضعیت سیاسی ـ اجتماعی آن سال‌ها، به‌روشنی می‌توان از کارکرد اجتماعی پوشش در این رمان سخن گفت؛ چه آنجا که مبارزه در لباس‌هایی مانند لباس زندان، لباس کار و لباس نظامی بازتاب یافته است و چه آنجا که فقر در لباس‌هایی بازنمود دارد که همسایه‌ها هر شب، برای روز بعدشان وصله می‌زنند و رفو می‌کنند.

۵-۳. تحلیل تطبیقیِ پایانی

از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، خوانش هم‌زمان این دو رمان نشان می‌دهد که هر دو اثر، باوجود تفاوت در سبک روایت، در یک نقطه همگرا هستند: هر دو، «لباس» را به‌عنوان میدان نبرد طبقاتی به تصویر می‌کشند، اما با دو راهبرد متفاوت. در شازده احتجاب، لباس نه برای مبارزه، بلکه برای بازنمایی زوال و ناتوانی طبقهٔ اشراف در بازتولید هژمونی خود به کار می‌رود. پوشش‌های اعیانی در این رمان دیگر نماد قدرت نیستند، بلکه تابوت‌های خالی‌اند که یادآور مرگ تدریجی یک طبقهٔ تاریخی‌اند. تلاش شازده برای پوشاندن لباس‌های اشرافی بر تن فخری، نه‌تنها تحمیل سلطه، بلکه اقدامی واپس‌گرایانه برای انکار مرگ طبقاتی خویش است.

در نقطهٔ مقابل، همسایه‌ها لباس را در خدمت نقد ساختاری نظام سرمایه‌داری وابسته به تصویر می‌کشد. در این رمان، لباس نه‌تنها فقر را بازنمایی می‌کند، بلکه ابزاری برای نشان‌دادن چرخهٔ بازتولید محرومیت و نقش ایدئولوژی در طبیعی‌سازی نابرابری است. وصله‌های پی‌درپی لباس‌ها در شب، استعاره‌ای از بازتولید روزانهٔ فقر در چرخه‌ای است که نه‌تنها فرد، بلکه نسل‌ها را دربرمی‌گیرد. در این میان، لباس‌های نظامی و زندان، نماد سرکوب ساختاری طبقهٔ کارگر به‌دست دولت وابسته‌اند.

به‌عبارت دیگر، در حالی که گلشیری، به‌مثابهٔ یک روشنفکر مدرن، بحران مشروعیت ذهنی طبقهٔ مسلط را روایت می‌کند، احمد محمود، به‌مثابهٔ یک نویسندهٔ متعهد، بحران مادی بازتولید زندگی را به تصویر می‌کشد. در نتیجه، این دو رمان در کنار هم، تصویر نسبتاً کاملی از دیالکتیک قدرت و فرودستی در جامعهٔ ایرانِ دوران

گذار ارائه می‌دهند. یکی از بالا به پایین به زوال قدرت می‌نگرد و دیگری از پایین به بالا به رنج ناشی از سلطه. آنچه این دو را به هم پیوند می‌دهد، این است که هر دو، پوشش را نه عنصری تزئینی، بلکه بخشی از زیرساخت نمادین مناسبات تولید می‌دانند؛ جایی که لباس، نه‌فقط بر تن، بلکه بر بدنهٔ روابط اجتماعی دوخته می‌شود و به‌مثابهٔ شکلی از سرمایهٔ نمادین، مرزهای طبقاتی را نه‌فقط بازنمایی، بلکه بازتولید می‌کند. این دو رمان، در نهایت، دو روی یک سکه‌اند: یکی فروپاشی سلطه از درون و دیگری مقاومت فرودستان از بیرون؛ و هر دو، لباس را به‌عنوان مؤلفه‌ای جدایی‌ناپذیر از مناسبات تولید و بازتولید نابرابری به تصویر می‌کشند.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی چگونگی عملکرد لباس به‌عنوان حاملی برای بازنمایی طبقهٔ اجتماعی در شازده احتجاب گلشیری و همسایه‌ها انجام شد. یافته‌های تحقیق، با در نظر داشتن سه سؤال اصلی، ارائه‌دهندهٔ بینش‌های مهمی در مورد نقش نمادین و روایتگر لباس در به‌تصویرکشیدن ساختارهای طبقاتی، تحرک اجتماعی و سلسله‌مراتب فرهنگی در این دو رمان بود.

دربارهٔ نخستین پرسش، یعنی بررسی لباس به‌عنوان ابزاری برای نمایش ویژگی‌های طبقاتی افراد، خانواده‌ها و گروه‌های اجتماعی، داده‌های قابل‌توجهی به دست آمد. در شازده احتجاب، تصویر چادرنماز، استفادهٔ ظریف از لباس را برای نشان‌دادن اطاعت و اختیار اجتماعی محدود برجسته می‌کند. این لباس در تضاد آشکار با لباس‌های تزیین‌شدهٔ چهره‌های اشرافی است و نمادی از شکاف عمیق میان افراد اشراف و فرودستان است. در رمان همسایه‌ها نیز الگوهای مشابهی ظاهر می‌شوند؛ جایی که لباس شخصیت‌های مختلف، موقعیت‌های اجتماعی آن‌ها را تقویت می‌کند و بر استحکام مرزهای طبقاتی تأکید می‌کند. در این رمان، چادر مشخصاً مورد استفادهٔ زنان فقیری مانند مادر خالد است. استفاده از سایر قطعات پوشش نیز همین نقش‌ها را ایفا

کرده است. به‌عنوان مثال، در رمان شازده احتجاب، چکمه بازنمودی از ثروت و یادآور شاهان و شاهزادگان است. اما در رمان همسایه‌ها، چکمه و پوتین، پوششی مخصوص نظامیان، و «کبکاب، گیوه، دمپایی، ملکی» بازنمودی از طبقات پایین و فقیر است.

یافته‌های مربوط به پرسش دوم، که لباس شخصیت‌ها را به‌مثابهٔ ابزاری روایی برای همنوایی یا چالش با جامعه بررسی می‌کرد، نشان می‌دهد که در هر دو رمان، نشانگرهای بصری طبقهٔ اجتماعی، فراتر از خودِ لباس مورد توجه بوده‌اند. یافته‌ها نشان داد که عناصر سبک زندگی، مانند «مسکن»، «دارایی‌ها» و نیز «نشانگرهای رفتاری»، در نشان‌دادن پویایی طبقات، جزء جدایی‌ناپذیرند. در هر دو رمان، لباس با این عناصر در تعامل است تا تصویری منسجم از هنجارهای اجتماعی و واقعیت‌های اقتصادی ایجاد کند. برای نمونه، در همسایه‌ها، لباس سادهٔ شخصیت‌های طبقهٔ پایین، همراه با خانه‌های محقر و دارایی‌های اندک آن‌ها، تصویری یکپارچه از وضعیت تنگدستانهٔشان ارائه می‌دهد، در حالی که ترکیبی از لباس و سبک زندگی شخصیت‌های مرفه، موقعیت برتر آن‌ها را بازنمایی می‌کند. به‌عنوان مثال، زن ثروتمند شازده احتجاب، یعنی فخرالنساء، مزین به جواهراتی مانند سینه‌ریز، گوشواره و دستبند است و دامن و پیراهن بلند می‌پوشد.

دربارهٔ پرسش سوم، که به دنبال فهم تفاوت میان نوع روایت دو نویسنده از طبقات، با توجه به بازنمایی آن در پوشش بود، یافته‌ها نشان می‌دهد که در شازده احتجاب، برای نشان‌دادن لباس به‌عنوان بازنمودی از طبقات اجتماعی، دو شخصیت کاملاً متضاد روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند. فخرالنساء، زنی اصیل و ثروتمند با لباس‌ها و زیورآلاتی که برازندهٔ اصالت قجری اوست، در برابر فخری، کلفت شازده، با چادر، لچک و پیراهن‌های نخی و گلدار ارزان‌قیمت قرار می‌گیرد. گلشیری با پوشاندن لباس یک زن طبقهٔ بالا بر تن فخری، تفاوت میان ثروتمندان و فقرا را به نمایش می‌گذارد. به‌ویژه اینکه لباس‌ها برازندهٔ تن فخری نیستند و نامناسب و غیرطبیعی جلوه می‌کنند و این امر همچون نمادی از تسلط و تحمیل طبقهٔ بالا بر طبقهٔ پایین است. احمد محمود در همسایه‌ها با روایت از همسایه‌هایی که هر شب لباس، کفش و شلوار خود را وصله

می‌کنند، فقر را به تصویر می‌کشد. ورود دختری از طبقهٔ بالاتر بـه روایـت، تفاوت‌هـای فاحش طبقاتی را برجسته می‌کند. عشق پسری از طبقهٔ پایین به دختری اعیان، جلوه‌های فقر را نمایان‌تر و فاصله‌های اجتماعی ـ اقتصـادی را عمیـق‌تر بازنمـایی می‌کنـد. وقتـی خالد از مادرش می‌خواهد برای او کاموای عنابی بگیرد (نشانه‌ای از لباس جوانان طبقـهٔ بالا)، از رنگ برای بازنمایی فواصل طبقاتی اسـتفاده می‌شـود و ایـن تمـایزات را بیشـتر برجسته می‌کند. یا هنگامی که تمام پولش را بابت خرید کفش نو می‌دهد (کـه بـاز هـم پایش را می‌زند)، تمام این‌ها بازتاب‌هایی از آمیختگی پوشش با امر طبقاتی است.

به‌طور کلی، همسایه‌ها عمدتاً با تکیه بر طبقات پـایین و شـازده احتجـاب در قالـب طبقات بالا بازنمایی شده است. هرچند هر دو رمان با زبان و شکل‌های بیـانی متفـاوتی به نقد اجتماعی پرداخته‌اند، امـا در مجمـوع، مضـمون همسـایه‌ها بـرای نقـد واقعیـت اجتماعی از صراحت بیشتری برخوردار است، در حالی که شازده احتجاب، با وجود نـو بودن شکل بیان، از چنین صراحتی بی‌بهره است و کارکرد رمان در مواجهـه بـا تمـایزات طبقاتی عمدتاً وجههٔ بازتاب دارد. به عبارتی، این رمان صـرفاً نمایشـگر رونـد تـدریجی فروپاشی هنجارهای سنتی است، اما در قبـال واژگـونی هنجارهـای طبقـاتی تـا حـدی ساکت‌تر به نظر می‌رسد. نتایج بررسی در سطح تبیین، نشان از حاکمیت روابط ارباب ـ رعیتی (و حضور افرادی از نسل شاهزادگان) دارد. در این دو اثر، استفاده از پوشش‌هایی چون چکمه، جواهرات، پیراهن‌های بلند و... برای طبقات بالا و تکیـه بـر پوشـش‌هایی مانند گیوه، چارقد، لچک و... هنگام روایت طبقـات پـایین، تـا حـد زیـادی بازتـابی از واقعیت جامعهٔ ایرانی در آن دوره است.

یافته‌های مطالعهٔ حاضر اهمیت لبـاس را بـه‌عنوان ابـزاری بـرای رمزگـذاری وضـعیت اجتماعی ـ اقتصـادی و سـاختار قـدرت در متـون ادبـی آشـکار می‌سـازد. ایـن مطالعـه، چگونگی استفادهٔ این دو رمان از لباس را به‌عنوان ابزاری برای بازتاب و نقد بافت اجتماعی دوره‌های مربوطه نشان داد و شیوه‌هایی را آشکار ساخت که نویسندگان با استفاده از آن‌هـا، به‌طور بسیار ظریف، از فرهنگ بصری و مادی برای تفسیر اجتماعی استفاده می‌کنند.

تعارض منافع

هیچ تعارض منافعی از سوی نویسندگان گزارش نشده است

حمایت مالی

این پژوهش هیچ‌گونه حمایت مالی از سازمان‌های دولتی، خصوصی یا غیرانتفاعی دریافت نکرده است.

بیانیه استفاده از هوش مصنوعی

کلیه ایده‌های اصلی، چارچوب نظری، روش‌شناسی، تحلیل داده‌ها و نگارش نهایی متن، حاصل تلاش مستقل نویسندگان بوده است ولی به منظورِ افزایش وضوح و سازمان‌دهی ساختار مقاله، همچنین برای کنترل و یکدست‌سازی ارجاعات درون‌متنی و تطابق آن‌ها با کتابنامه از Claude (Sonnet 3.5) استفاده شده است.

منابع

ابراهیم‌تبار، ابراهیم؛ منصوریان، حسین؛ و ابراهیم‌تبار، نساء (۱۳۹۵). بررسی عناصر داستانی در رمان همسایه‌ها اثر احمد محمود. بهارستان سخن، ۱۳(۳۴)، ۶۱-۷۸.

اسدی، فهیمه (۱۴۰۱). مقایسه و تحلیل جهان‌بینی شاعران مشروطه بر مبنای طبقهٔ اجتماعی آنها. فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۶۷(۱)، ۴۱-۶۳.

اشرافی، منصوره؛ شاه‌بدیع‌زاده، محمد؛ و اشرف‌زاده، رضا (۱۴۰۱). بررسی مدرنیسم و نوشتار زنانه (بررسی هویت زن در رمان مدرنیستی «شازده احتجاب» اثر هوشنگ گلشیری). فصلنامه تخصصی مطالعات زبان فارسی، ۵(۱۱)، ۵۶-۴۱.

آقاجری،هاشم (۱۳۹۶). رهیافت پسامدرنیستی به تاریخ هایدن وایت. دوفصلنامه خردنامه، ۱۸، ۳۴-۱۳.

آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵). تحلیل گفتمان انتقادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

باقی‌نژاد، عباس (۱۳۹۸). احمد محمود: روایت تاریخ و داستان در رمان «همسایه‌ها .«زبان و ادب فارسی، ۷۲(۲۴۰)، ۴۷-۶۶. https://doi.org/10.22034/perlit.2020.10295

حیدری، فاطمه؛ و البرزی، رضا (۱۳۹۶). خوانش پسااستعماری همسایه‌ها در پرتو نظرات اسپیواک. فصلنامه پژوهش ادبیات معاصر جهان، ۲۲(۲)، ۳۳۷-۳۵۲. https://doi.org/10.22059/jor.2017.126258.1224

خطیب، رفعت؛ و یعقوبی، علی‌سرور (۱۳۹۹). بررسی و مقایسه جنبه‌های تصویری در روایت‌های زنانه و مردانه در دو رمان «همسایه‌ها» از احمد محمود و «پرنده من» از فریبا وفی. زیبایی‌شناسی ادبی، ۱۱(۴۴)، ۱۷۳-۱۵۵.

زارعی، اسدالله (۱۳۹۲). بازتاب فرهنگ پوشاک و لباس در ادبیات ایران: با نگاهی به دیوان حافظ. فصلنامه هنر، علم و فرهنگ، ۱(۳)، ۴۵-۶۶.

زینالی، پروین (۱۳۹۷). رئالیسم سوسیالیستی در دو رمان همسایه‌ها و داستان یک شهر احمد محمود. فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، ۱۰(۳۷)، ۹۵-۱۲۷.

صابرپور، زینب؛ و غلامی‌نژاد، محمدعلی (۱۳۸۸). روابط قدرت در رمان شازده احتجاب. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، (۱۲)، ۹۹-۱۲۴.

فرکلاف، نورمن (۱۳۹۷). تحلیلِ انتقادیِ گفتمان (ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران؛ ویراستاران محمد نبوی، مهران مهاجر). تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۴). شازده‌احتجاب. تهران: نیلوفر.

مظفری، علی؛ و طبیعی، منصور (۱۴۰۲). تحلیل گفتمان انتقادی شازده احتجاب. پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، ۲(۳)، ۱۷-۲۸.

محمود، احمد (۱۳۷۵). همسایه‌ها .تهران: امیرکبیر.

میرصادقی، میمنت (۱۳۹۷). رمان‌های معاصر فارسی: پیرنگ، شرح و تفسیر. تهران: انتشارات نیلوفر.

میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷). صد سال داستان‌نویسی ایران (جلد ۱ و ۲). تهران: نشر چشمه.

Fairclough, N. (1989). *Language and power* (Language in social life). London: Longman.

Fairclough, N., & Wodak, R. (1997). Critical discourse analysis. In T. A. van Dijk (Ed.), *Discourse as social interaction* (pp. 258–285). London: Sage.

Machin, D., & Mayr, A. (2012). *How to do critical discourse analysis: A multimodal introduction*. London: Sage.

Simpson, P. (1993). *Language, ideology and point of view*. London: Routledge.

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۹۱-۷۳، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

بحرانی، مرتضی (۱۴۰۵). میان‌رشتگی و معادلهٔ سکولاریزاسیون. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۹۱-۷۳.
doi: 10.22035/isih.2026.5770.5317

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_575.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5770.5317

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

میان‌رشتگی و معادلهٔ سکولاریزاسیون

مرتضی بحرانی [۱]

دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸

چکیده

پژوهش و آموزش میان‌رشته‌ای صرفاً در قلمروی مشروع است که حقانیت عصر مدرن را تأیید کرده باشد. یک نشان آن حقانیت، گسست کارکردی از معارف سنتی است. پرسش این است که آیا میان‌رشته‌پژوهی و پژوهش‌های میانه‌رشته‌ای در ایران چنان شرطی را اجابت کرده‌اند؟ به‌نظر می‌رسد مساهمت‌های دو دهه‌ای میان‌رشتگی در ایران همچنان از کارکردهای برآمده از گسست فاصله دارند. بررسی آثاری که میان‌رشتگی را موضوع خود قرار داده‌اند و نیز آثاری که موضوعی را با رویکرد میان‌رشتگی به بحث گذاشته‌اند نشان می‌دهد که نویسندگان در اندیشهٔ خود دارای اراده‌ای پیوست‌گرا نسبت به سنت و گذشته هستند. مقاومت نویسندگان و پژوهشگران ایرانی نسبت به گسست از گذشته را می‌توان ذیل مقوله‌ای به بحث گذاشت که از آن به نام معادلهٔ سکولاریزاسیون یاد می‌شود. این معادله فرض را بر این می‌گذارد که آگاهی مدرن عرفی‌شدهٔ آگاهی قدمایی مسیحی یا پاگانی است. نویسندگان ایرانی نیز عموماً ذیل همان معادله، به دنبال آن هستند که با بازخوانی و انتقال و دگردیسی سنت تجددی بومی را رقم زنند. یک نشان ناکامی آن نحوه از تجددخواهی، همین نظام میان‌رشتگی دانش در ایران است. این مقاله با آنالیز اجمالی معادلهٔ سکولاریزاسیون از مجرای توضیح مقولات جوهر/کارکرد و پیوست/گسست، پاتولوژی جوهرگراییِ پیوست‌گرا در مقالات فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای را توضیح می‌دهد؛ و سپس با تمرکز بر یک مقالهٔ گسست‌گرا از آن میان، زمینه را برای بحث‌های بعدی فراهم می‌کند. بدون تردید در مقولهٔ پیوست و بدون اراده به گسست از جواهر سنت نه نظام رشته‌ای دانش کارکرد خود را ایفا می‌کند و نه نظام میان‌رشتگی.

کلیدواژه‌ها: کارکرد، گسست، پیوست، پیشرفت، سنت، مدرنیته، بهبود زندگی

---

۱. دانشیار اندیشه سیاسی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، تهران، ایران
✉ mortezabahrani@yahoo.com

۱. مقدمه

میان‌رشتگی، همانند نظـام رشـتگیِ دانـش، پدیـده‌ای مـدرن اسـت. حقانیـت رویکـرد میان‌رشته‌ای منوط به گسستی است که کلیت مدرنیته ذیـل تجربـهٔ آن گسسـت حاصـل شده است. نمی‌توان با کل مخالف بود و جزئیات را مصادره کـرد. موفقیـت و حقانیـت خودآگاهی فزایندهٔ ناشی از کنجکاوی نظری منوط به پیوند آن نگرش به واقعیـت اسـت. میان‌رشتگی بی‌کارکرد می‌شود وقتی که دیگر معطوف به واقعیت و الزامـات حرفـه‌ای آن نباشد. با این معیار، مشکل میان‌رشته‌ای‌ها در ایران همچنـان نداشـتن افـق کـارکردی‌ای است که معطوف به واقعیت باشد.

از طرح بحث میان‌رشته‌ای در ایـران بـیش نیم‌قـرن و از رسمی‌شـدن آن در دانشـگاه حدود یک ربع قرن می‌گذرد. با مقادیری از تردید و احتیـاط، می‌تـوان گفـت کـه پـروژهٔ میان‌رشتگی‌ها در دانشگاه‌های ایران پیامد عملی در برنداشته است؛ نه مساله‌ای خـاص می‌توان یافت که با رهیافت میان‌رشته‌ای به مرحلهٔ حل رسیده باشد؛ نه تعارضی نظری را می‌توان برنمود که توسط محققان میان‌رشته‌ای سمت و سوی انسجامی یافته باشـد و نـه حتی با میان‌رشته‌ای افقی جدید در حیطه کنجکاوی نظری گشوده شده است. این جنبـه از ناکامی میان‌رشته‌ای‌ها در ایران آشکار می‌کند که موضوع گسسـت یـا پیوسـتْ سـنتی است که به‌ویژه خود را در معارف گنوسی بازتاب می‌دهد.

۲. عدم‌کفایت تبیینیِ معادلهٔ سکولاریزاسیون

استنتاج عصر مدرن از ماقبل خود، یعنی معادلهٔ سکولاریزاسیون، در همـهٔ اشـکال آن از ذهنیتی شهودی برمی‌خیزد که نادنیویتی را مقدم بـر دنیویـت، پیشـفرض گرفتـه اسـت؛ پیش‌فرضـی گنوسـی کـه حامـل سـرخوردگی از جهـان و حیـرت از حیـات اسـت؛ سرخوردگی و حیرت تسکین می‌یابد با این پوزش و عفو که امـر اکنـون سکولارشـده از قبل غیرسکولار بوده است، و در سـکولار شـدن، چیـزی در گذشـتهٔ اصـیل (جـوهری، نادنیوی، بیکران، انتزاعی، زبانی) هنوز وجود دارد.

حقانیتِ مدرنیته در خود موضع مدرن، یعنی در غرب بود که مورد تشکیک قرار گرفت. نظریه‌های سکولاریزاسیون برنمودهای صوری آن تشکیک‌ها هستند که به طور خاص در تفکرات کارل اشمیت و کارل لوویت برجسته شدند. اشمیت، مدرنیته را جهانی «اضطراری» می‌دانست که مفاهیم آن وجه سکولارشدهٔ مفاهیم الهیات هستند. (اشمیت، ۱۹۸۵؛ تاوبس، ۱۳۹۹، ۶۱). لوویت، که «دلالت‌های الهیاتی فلسفهٔ تاریخ» خود را از آوفهوبونگ هگلی، به مثابهٔ «مرحله‌ای مسیحی» و همچون «اصلاح دینی تاریخ» و «آگاهی مقوم سوژه» استخراج کرده بود، در تلاش می‌کرد تا «تاریخ قدسی به مرتبه تاریخ سکولار...، و تاریخ سکولار به مرتبهٔ تاریخ قدسی برکشیده» شود. «ترکیب ناهمگون هر دو سنت باستانی و یونانی» بهانه‌ای می‌شود برای گام نهادن در «مسیر خدایان متعدد» (لویت، ۱۴۰۰، چهل و شش). اشتراک عیسوی اریک فوگلین با اشمیت در رد این ایده بود که انسان می‌تواند تاریخ را به‌نفع خود و بر اساس اهداف خود بسازد. (کرول، ۱۳۹۹، ۲۷۰). او نیز با حمله به حقانیت آگاهی مدرن، در پی «احیای» آگاهی‌ای بود که به «اصول» راه می‌برد؛ زیرا، به‌طور خاص، جوهر عالم را گنوسیسمی می‌دانست که در مانایی خود، مدرنیته شکل دیگری از آن است. (فوگلین، ۱۴۰۳، ۱۲۵-۱۲۳).

در ایران معاصر نیز، عموم تبیین‌ها از وضع جدید امور، با نظر به مقولهٔ پیشرفت، سکولار هستند؛ یعنی فرض را بر تبدل امور (استحالهٔ امر قدیم در امر جدید و احالهٔ این یکی به آن) گرفته‌اند. از مشروطه به بعد، نوعی دوسوگرایی پژوهشی ـ مطالعاتی در ذهنیت ما ایرانیان جاری بوده است. میرزا ملکم‌خان، اگر چه بر این بود که «فایدهٔ کرتیکا... در آزادی است»، اما سویهٔ دیگر معادله را از نظر دور نمی‌داشت: «مطلوب ما همان قانونی است که خدا و پیغمبر و اولیای اسلام برای آسایش دنیا مقرر فرموده‌اند»؛ (ملکم، ۱۳۸۱؛ و محیط طباطبایی، بی‌تا، ۷۶، ۱۰۷ و ۲۰۷). او به صورتِ معادلاتیِ اندیشهٔ خود نیز تصریح داشت: «طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت مشرق به هم آمیزم». (ملکم، ۱۳۸۱، ۱۶۲). هدف از معادله، «پیرایش‌گری اسلام» با

«توسل به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی» بود که به «ایران» بازمی‌گشت (آدمیت، ۱۳۵۶، ۶۴). مستشارالدوله صدر را تا منتهای نادنیویتِ «غیب و سرّ» نیز بسط می‌داد. «خوب نسخه‌ای است، یعنی به جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح آیات و براهین پیدا کرده‌ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام، یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است.» (مستشارالدوله، ۱۳۶۴، ۳۴ - ۵۶). آخوندزاده که خود را «لیبرال و از سالکان مسلک پرقوره، و از طالبان سیویلیزه» می‌دانست (آخوندزاده، ۱۳۵۷، ۱۳۵)، در بیان اینکه «حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه به پرتستانتیزم محتاج است»، خواهان نوعی سکولاریسم جداییِ حقوقی بود که «امر مرافعه... از دست علمای روحانیه باز گرفته شود و... علمای روحانیه هرگز به امور مرافعه مداخله نکنند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷، ۱۹۹)؛ اما اندک اندک پیش می‌نهاد که بدین طریق جویای آن است که «مشرق‌زمین نیز نظیر بهشت برین» شود (آخوندزاده، ۲۵۳۷، ۴۰)، چون «عقل انسانی را اثری از آثار انوار الوهیت» می‌دانست (آخوندزاده، ۱۳۵۷، ۱۹۰). میرزا آقاخان کرمانی بر این بود که «باید دانسته شود که آنارشیست‌ها و سوسیالیست‌ها و نهیلیست‌ها و کمونیست‌های اروپا و آمریکا تازه به مقام مزدک، آن حکیم حکمت بنیان، رسیده‌اند» تا به دنبال «بابی» تازه برای حقوق بشر در تاریخ باشد. (کرمانی، ۲۰۰۰، ۵۴ و ۵۷).

فرایند معادله‌اندیشی که به طور خاص، در دانشگاه نیز خود را تثبیت کرد: دانشگاه هم سویه‌هایی، هرچند اندک، از خوداثباتی انسجامی را پدیدار می‌کند به‌گونه‌ای که فرد، خود و جهان خود را در گسست از ایده‌ها و معارف قدیم بازمی‌یابد؛ و هم، به‌نحو عمومیت‌یافته، تبیین‌هایی پیوستی ارائه می‌دهد، به طوری که دانشگاهیان، در کوشش نظری برای بازخوانی سنت، جهت بازآوری آن، تصور می‌کنند آگاهی و پدیده‌های مدرن، و از جمله دانشگاه، باید تبدل‌یافته و عرفی‌شدهٔ چیزهایی امتدادیافته از گذشته، و مشروعیت‌یافته به‌واسطهٔ آنها، باشد. این، سندرومِ معادلهٔ سکولاریزاسیون است: سکولار بودنش در فورماسیون و تبدلی است که پی می‌گیرد، و چون تصور می‌رود که

چیزی به چیزی تبدیل شده است (یا باید تبدیل شود) جنبهٔ معادله‌ای به خود می‌گیرد؛ و بنا به شیوع نشانه‌های دال بر یک اختلالِ شناختی و ارادی، یک سندروم است. در یک قرن اخیر دانشگاه و مبادی ماقبل آن، همین نحوه از تفکر را به فارغ‌التحصیلان خود القا کرده است. این کارکردِ سکولار، که نه تنها در علوم انسانی و اجتماعی، بلکه در رشته‌های فنی و پایه و پزشکی، و حتی هنری، نیز خود را در دو موضع دفاع از سنت و نقد مدرنیته بروز می‌دهد، را باید آنالیز کرد.

معادلهٔ سکولاریزاسیون کفایت تبیین امور را ندارد؛ زیرا خودش در اثبات موارد زیر ناکام است: واقعیت امر نادنیوی ماتقدم؛ نحوهٔ تبدل آن به امر عرفی این‌جهانی؛ نشان دادن فاعل آن تبدل؛ تبیین قصد آن فاعل از این تبدل؛ و پیامدهای بهبودساز آن تبدل برای زندگی انسانی. هیچ کدام از اشکال معاله نتوانسته‌اند این مقولات را توضیح دهند و اثبات کنند. دسته‌ای از آنها به طور کل از زیر بار اثبات شانه خالی می‌کنند؛ دسته‌ای دیگر، و آن سوی طیف، به‌ویژه، فاعلیت را به اموری چون تقدیر مرتبط می‌کنند. معادلهٔ سکولاریزاسیون، در بیان اینکه سیاست و جامعهٔ مدرن تبدل‌یافته و عرفی‌شدهٔ نادنیویت قدیم و مفاهیم آن است (یا باید چنین باشد)، واجد اطمینان نظری کاذبی است که خود را وقتی آفتابی می‌کند که قائل نمی‌تواند بار اثبات را به دوش بکشد؛ یعنی نمی‌تواند بگوید دقیقاً طی کدام فرایند چیزی به چیزی تبدیل شده است و اینکه فاعل این تبدیل کدام است. در نتیجه، به زبان دستوری، و به‌لحاظ گرامری، گزاره‌های معادله سکولاریسم مجهول و مبهم و تاتولوژیک، و لذا «فاقد ارزش تبیینی هستند.» (بلومنبرگ، ۱۴۰۱، ۷۲).

معادله‌اندیشی اروپایی، که مشروعیت‌بخش مدرنیته را ایده‌ها و مفاهیم مسیحی و یونانی می‌پندارد، وقتی ایرانیزه می‌شود، نه تنها هرگز نمی‌تواند بار اثبات را تحمل کند، بلکه دستخوش انواع لاادری‌گری‌ها، آتئیسم و حتی کانورژن نیز می‌شود. ردایی که قرار بود پوششی بر واقعیت وضع موجود باشد، اکنون به پوششی بر دینداری و باور راسخ خود نظریه‌پرداز بدل شده است.

نماد آن دینداری، یافتن «صدر» در تاریخ است. با نظر به مسالهٔ عقب‌ماندگی و با استناد به موضوع پیشرفت، سکولاریزاسیون ایرانی، با پیشفرض اینکه مدرنیته در موضع نخستین خود تبدل مسیحیت را در خود مندرج دارد، در پی تبدل گذشته به اکنون است. ایران‌شهر، اسلام‌شهر (یا امت‌شهر) و فرنگ‌شهر، یوتوپیاهای این نحوه تبدل‌اندیشی هستند. حتی پرولتاریاشهر نیز عبارتی دیگر از مستضعف‌شهر دینی است. تفاوت‌های جزئیِ این تبدلات در اصالت مدعایی صدر یا آغازی است که آن را مبنا قرار داده‌اند. آن صدر شامل طیفی است که از تاریخ دور (باستان) شروع می‌شود و در اوایل و اواسط تاریخ میانه (مثلاً دوره‌های طلایی یا زرین) نفس تازه می‌کند و در نهایت، با تاریخ متأخر اروپا از نفس می‌افتد. با نظر به مورد آخر، برای عده‌ای، اصالت در مقطعی خاص از تاریخ اروپاست که ما نیز برای پیشرفت باید به آنجا رجوع کنیم: مثلاً به «رنسانس» (نمونهٔ لطفی و کاویانی؛ جریانی که در غرب‌گرایی ما رایج‌تر بوده و هست)؛ یا به غرب متاخرتر در هیات اندیشه‌ها و جنبش‌های چپ‌گرایانه، به‌گونه‌ای که مارکس مبدأ تاریخ جدید تلقی می‌شود. اسلام‌گرایان، صدر اصیل را اندکی عقب‌تر می‌برند؛ تفسیرها و صراط‌های مختلف روشنفکری دینی، پوششی بر این گرایش استرجائی بود. ایران‌گرایان و نیز تا حدی شرق‌گرایان (نسخه‌های شادمانی و مجتبایی و شایگانی و حتی فردیدی، و در نهایت، اندیشهٔ ایرانشهری، که به‌ویژه با ایدئولوژی پهلوی ممزوج شده بودند) آغاز را به دورترین جای قابل تصور، به عقب می‌برند.

۳. جوهر و کارکرد یا نظام پرسش و پاسخ

مقولات جوهر و کارکرد می‌توانند به مفید بودن میان‌رشتگی در میان ما کمک کنند. ارنست کاسیرر در کتاب جوهر و کارکرد تصریح داشت که کارکرد صور نمادین همان قدر اهمیت دارد که محتوای آنها، و ارتباط بین امور به اندازهٔ خود آن امور اهمیت دارد. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد اولویت و اهمیت کارکرد و رابطهٔ بین امور در سامان میان‌رشتگی است. واقعیتِ کارکرد و رابطه را می‌توان در پاسخ‌هایی نظاره کرد که در

نظرورزی‌های میان‌رشتگی ارائه می‌شود و مشروعیت آن واقعیت در این است که پاسخ‌ها نو باشند.

ساختار نظام‌مند آگاهی مدرن، که به‌نحو پیوستی حامل پرسش‌هایی از گذشته نیز هست، تاریخی می‌شود وقتی که پاسخ‌های جدیدی ارائه می‌دهد که در نتیجهٔ بهبود زندگی، مجال طرح پرسش‌ها و پاسخ‌های جدید به آنها نیز فراهم می‌شود. با این حال، برخی از آن پاسخ‌های مفهومی همچنان مماس با خود پرسش‌های قدیم هستند: نابهنجاری‌های زمانهٔ مدرن از درز آن اتصال رخ دادند. در فضای این آگاهی، هنوز رایج و تثبیت‌شده نبوده و نیست که برخی از پرسش‌های قدیمِ به‌ارث‌رسیده (برای نمونه، ابتدا و انتهای جهان، سعادت، معنای حیات و...)، به‌شیوهٔ سلبی، پاسخ‌هایی استعاری بیابند (برای نمونه خنثی بودن متافیزیک در تاریخ) تا در کارکردِ حفظ فاصله از امر مطلق، بیشترین میزان شرور مهار شود. آگاهی مدرن، چون برخی از مفاهیم و پرسش‌های قدمایی را، به‌شیوهٔ توارث ژنتیکی، با خود حمل می‌کند، و به آنها می‌پردازد، دارای حدودی پیوستگی جوهری با گذشته نیز هست؛ اما چون پاسخ‌هایی ارائه کرده است که در دستور کار آگاهی سنتی پیشین نبود، واجد گسست کارکردی است. شباهت صوری نیازها، انتظارات و پرسش‌ها به معنای قیاس‌پذیری خنثای آن دو نحوه آگاهی، یا به معنای امکان برتری گذشته بر اکنون نیست. مساله صرفاً این نیست که چون انتقال آگاهی گذشته به آگاهی جدید از مجرای تفسیر و ترجمه ممکن است، پس یا صرفاً آن آگاهی را در این آگاهی ذی‌مدخل بدانیم و یا این مداخله را مایهٔ قوت و مشروعیت آن بدانیم.

معادله‌اندیشی سکولار برآمده از بحران ذهنیتی است که پرسش‌ها و پاسخ‌هایش تناسب کارکردی ندارند؛ ذهنیتی که یا در برابر پرسش‌های قدیمِ به ارث‌رسیده پاسخی در آستین ندارد، یا پاسخ‌ش تاب آنالیز خود پرسش قدیم را هم ندارد تا کارکردی را محقق کند که آزادانه به طرح پرسش و پاسخ جدید بینجامد و پیشرفت را ممکن و تسریع سازد. شاید هیچ راهی برای رهایی مطلق از شر وجود نداشته باشد (شرارت‌های مضاعف نازیسم و کمونیسم و بنیادگرایی در این زمینه هویداست)، اما وجه امتیاز و

حقانیت آگاهی مدرن نسبت به عصر پیش از خود در این است که، اگرچه درگیر پرسش‌های میراثی نیز هست اما پاسخ‌های متفاوتی به آن پرسش‌ها داده است که اگرچه معطوف به کارکردهای بقای نفس هم هستند، اما سمت و سو و جهت پاسخ‌های مدرن تداوم بقا به شیوهٔ مهار بیشترین میزان از شرارت، و در نتیجه معطوف به بهبود زندگی است؛ پاسخ‌های کارکردی، موجد پرسش‌های جدیدی نیز می‌شوند که تداوم ذهنیت مدرن را تضمین می‌کنند.

با نظر به نظام پرسش و پاسخ، معادلات سکولاریزاسیون، معکوس آگاهی عمل می‌کنند: یا پرسش‌های کهنه را به بهانه‌های عرفی‌شدن یا نوآیینی تکرار می‌کنند، یا حتی به پرسش‌های جدید، پاسخ‌های قدیمی‌ای می‌دهند که حتی در زمانهٔ خود نیز، اگرچه کارکرد داشتند، اما بدکارکرد بودند. دگردیسی یا ترنسفورم آن پاسخ‌ها نمی‌تواند نیاز انسان به جهان را برآورده کند. آن معادله‌ها نظام مقتصد جایگاه‌ها در تاریخ را به هم می‌زنند. بنا به قاعدهٔ عقلی امتناع جمع نقیضین، تاریخ دو پاسخ را همزمان در آستین ندارد. قائل به معادلهٔ سکولاریزاسیون، بی‌موضعی خود در تاریخ را آشکار می‌کند: یک آرزوی سرمدی که میان ازل و ابد سرگردان است: در آستانه ماندن، تن دادن به تفسیری ابدی از تاریخ است که فرایند انتقال را با پیشفرض تقلید دنبال می‌کند؛ آن هم در جایی که تقلید از تاریخ ریشه در تقلید از طبیعت دارد و تاریخ تقلیدشده بیشتر از طبیعت مقلَد برای زندگی پرمخاطره است.

به‌میزانی که شرط امکانِ طرح پرسش جدید، تلاش صادقانه و جدی و جهت‌دار برای ارائه پاسخ به پرسش‌های کهنه، و نه تکرار متبدلانهٔ خود آن پرسش‌هاست، آگاهی مدرن در برابر پرسش‌های قدمایی، بی‌نیاز از رویکرد استعاری و کار روی اسطوره نیست. مشروعیت آگاهی مدرن در طرح پرسش، وابسته به تجزیه‌ای است که طی آن پرسش یا برای پاسخ طرح می‌شود، به مثابهٔ ارائهٔ راه‌حل ایجابی (عمل کردن)؛ یا برای رسیدن به پاسخی سلبی به‌مثابهٔ فقدان راه‌حل (عمل نکردن)؛ و در نهایت برای طرح پرسش‌های بعدی‌ای که قسم اول و دوم در قسم سوم بازتولید می‌شوند: برای ارائه پاسخ

سلبی یا ایجابی در برابر پرسش‌های جدید، و یا طرح مجدد پرسش چونان زمینه برای پرسش‌هایی که ارائهٔ پاسخ را مد نظر دارند.

۴. گسست و پیوست

میان‌رشته‌ای مقوله‌ای مربوط به آگاهی مدرن است. آگاهی مدرن، با تأیید و اثبات کارکردیِ خود همراه است؛ زیرا هم به کرانه‌های عینی واقعیت نظر داد و هم نتایج آن در بهبود زندگی انسانی فایده دارد. روشنگری، با هدف کاربست ضروری خرد برای پیشرفت، صفحهٔ استدلالی آن خوداثباتی بود. اگر تا پیش از زمانهٔ مدرنْ جهان حامل انسان پنداشته می‌شد، اکنون انسان مسئولیت حمل خود در جهان را به عهده گرفت: او جهان را، تا آنجا که برایش قابل‌تحمل باشد، تابعی از اهداف خود دانست.

موضع مدرن، گسست را یک پروژهٔ اخلاقی‌ـعقلانی می‌داند. در این نحوه از گسستن سوژه نسبت به ایده‌های گذشته در خود نوعی بی‌حسی را تجربه می‌کند؛ اینجا اراده‌ای مداخله دارد که انتظار پاسخ از گذشته را ندارد: اگرچه سویه‌هایی از گذشته، در هیات ایده‌ها و گزاره‌ها و به‌طور خاص، پرسش‌های قدیم در ذهنیت ما جریان دارد اما در فرایند اجتناب‌ناپذیر اهمیت و جدیت زندگی و بهبود آن، با میانجی پاسخ‌های متفاوت، از آن پرسش‌ها و مفردات و موضوعات آنها فاصله می‌گیریم؛ پاسخ‌ها به ضرورت عبور از بحران‌هایی ارائه می‌شوند که بخش زیادی از آنها ناشی از امتداد خود پرسش‌ها و پیشفرض‌ها و پیش‌زمینه‌های قدیم است. بحران چیزی نیست جز هجوم و شبیخون پرسش‌های بزرگ قدمایی که پیشاپیش مسیر ارائهٔ پاسخ جدید را بر حاملان خود می‌بندند، چنانکه گویی خود آن پرسش‌ها، پاسخ‌های ابدی هستند. واقعیت‌شناسی مدرن آشکار می‌کند که انسان هنوز و همچنان درگیر امور مطلق است. مطلق، صرفاً توهم نیست؛ بلکه واقعیتی است که باید به‌شیوهٔ حفظ فاصله از آن، مانع از آن شد که زندگی را نیست و نابود کند؛ مهم این است که انسان در این درگیری، گیرنده نباشد. در تاریخْ گسست قطعی واقعیت نمی‌یابد. ورود رادیکالیته به بحث، شرایط واقعی تاریخی

را از بحث خارج می‌کند. در اینجا ما با مفهومی از پیشرفت مواجه هستیم که بـر درک و تجربه‌ای نو از زمان و مکان استوار است. بـرخلاف ویژگـی تقلـب احـوال، ایـن صـرفاً ویژگی زمانهٔ مدرن است که خـود را نـو و مسـتقل فهمیـده اسـت و در نتیجـه، سرشـت دوران‌های دیگر را هم تعیین کرده است. ناتمام بودن پروژهٔ مدرنیته معطـوف بـه آینـده‌ای است که در حقانیت عصر مدرن به گسست کارکردی می‌رسـد. بلـومنبرگ در وضـعیت زیست‌جهان مدرن خود، عموماً بر گسست کارکردی‌ای تاکید می‌کرد که قرینهٔ بازتصرف مواضع رهاشدهٔ الهیاتی است. برای ما که در شرایط شـیوع سـندروم سکولاریزاسـیون از سوژگی مدرن فاصله می‌گیریم، گسسـت حسـی یـا ارادیِ اخلاقـی مقـدم بـر گسسـت کارکردیِ عقلانی است. گسست حسی یا ارادی دیگر نیازمند مقوله‌ای هم نیسـت کـه او از آن ذیل آستانهٔ دورانی نام می‌برد. استعارهٔ گذار در میـان سکولاراندیشـان مـا از همـان آستانه سوءتغذیه می‌کند.

در مقابل، و به‌طور خلاصه، مواضع سکولار در باب گسست‌اندیشی بر ایـن قرارنـد: موضع سکولار سنت‌گرا، در پی تثبیت اسطورهٔ حلال‌زادگی، گسست را امری غیراخلاقی و «بحران‌زا» می‌داند و ضرورت بازگشت به گذشته و تـداوم میـراث آن را پـیش می‌نهـد. گذشتهٔ مد نظر در اینجا، اگرچه عموماً رو به سوی نوعی طبیعت‌گرایی معصـومانه دارد، اما خود را در دو هیات مقدس‌مآبانهٔ اورشلیم و آتن (و حتی روم، و انـواع باسـتان‌گرایی) بازتاب می‌دهد؛ اگر مشروعیت التجا به شهر سالم در توحید است، در بازگشت به آتن و روم نوعی شـرک مایـهٔ مشـروعیت پنداشـته می‌شـود؛ پیوسـتن هنجـاری بـه گذشـته در جغرافیای فلاتی از مجرای ثنویتی دنبال می‌شود که بدون حتی یـک اسـتثنای تـاریخی، همواره لباس الوهیت بر قامت حاکم پوشانده است.

موضع سکولار پست‌مدرن، هر دو فرایند گسست و پیوست را مختل‌کننده می‌داننـد. از این نظر، آنچـه اجتناب‌ناپـذیر اسـت مانـدن در میانـهٔ اکنـون اسـت. «تعلیقـی» کـه پست‌مدرن‌ها از آن سخن می‌گویند خود را در بی‌مسـئولیتی نسـبت بـه گذشـته و آینـده پدیدار می‌کند. انگیزهٔ «تبارشناسی» اینان، نقد زمان‌سـنجیِ ذهنیـت مـدرنی اسـت کـه

ماضـی بعیـد و مسـتقبل الهیـاتی را بـه چـالش می‌کشـد. پروسـهٔ گسسـت، نسـبتی بـا شالوده‌شکنی و ساختارشکنی و شکستن‌هایی از این دست ندارد؛ شکسـتن‌هایی کـه بـه طـور خـاص، کاروبارشـان شکسـتن ارج و اهمیـت مدرنیتـه و محصـولات آن اسـت. شکستن شالوده‌ها و ساختن ساختارها، معیاری می‌خواهد که ذهنیت پست‌مدرن چشـم و گوش خود را بر روی آن بسته‌است.

سکولاراندیشانی هم هستند که هر دو رویکرد دوم و سـوم را بـه خـدمت می‌گیرنـد: گسست در تاریخ را به طور کلی ناممکن می‌داند تا مدرنیتـه و جنبش‌هـای آن را «ادامـهٔ گنوسیسم، از نوعی دیگر» بدانند که بـه جـای عمـودی بـودن، بـه صـورت افقـی عمـل می‌کند. اینجا بحران نه محصول گسست از گذشته یا ناشـی از تعلیـق در اکنـون، بلکـه بحران پیامد «بیزاری از جهان و هم‌هنگـام بیـزاری از ربانیـت» اسـت. تفسـیر مدرنیتـه به‌مثابهٔ «نادنیویت مضاعف» نیز از همین آبشخور نظری سیراب می‌شود؛ آبشخوری کـه آگاهی مدرن را چونان مکر خرد، و حاصل فریب سقوط از بلندای روحانی می‌دانسـت. معادله واجد لایه‌ای نظری بـرای پیونداندن گذشـتهٔ دور بـه آینـدهٔ دور اسـت: در تبلیـغ گسست از گذشته، افق آن گسست همان گذشته‌ای است که به زعـم آنهـا آغـاز از آنجـا اصالت خود را بازمی‌یابد. آیندهٔ سکولار یا آخرت‌شناسانه است که از پیش وعدهٔ آن داده شده است؛ یا رخوت و رکونی است که از روزگاران نخستین طبیعـت (بـه‌ویژه در شـکل پاگانی آن) مایه می‌گیرد. در این تصور نظری از سکولاریسـم، فلسـفهٔ تـاریخ بـه غـایتی متصل می‌شود که برای تبیین آن گریزی نیست جز اینکه آگاهی مدرن در بلاتکلیفی‌هایِ تکلیف‌شدهٔ فیزیکی و متافیزیکی جستجو شود؛ «حـداکثر آن اسـت کـه خاسـتگاه‌های زمانهٔ مدرن، تنزل تدریجی الهیات و انتقال فیگورهای خدای متعال بـه حواشـی اندیشـه است» (کرول، ۱۳۹۹، ص ۶۶).

نفس ادعای صادقانه و جدی نسبت به گسستْ شهامتی از جنس کنجکـاویِ نظـریِ دارای پیامدهای مثبت عملی برای زندگی می‌خواهد. پیش از اینها نیز برخی اذعان داشته بودند که «کدام عصری چنان توانی دارد که این حق را مطالبه کند کـه گنج‌هـایی کـه بـه

آسمان نسبت داده می‌شد را از آن انسان بداند و آن را به تصرف خود درآورد؟» حتی طراح این پرسش نیز نتوانست آن توان مطالبه‌گری را تا آخر حفظ کند؛ از همین رو بود که پدیدارشناسی روح، در شور و شوق سوژگی مطلق، استعلایی شد و به کار زندگی نیامد. فلسفهٔ تاریخی که دغدغهٔ نخست و بنیادی آن پیوند میان عقل و کیهان باشد، ضرورتاً به معادلهٔ پیوستیِ سکولاریزاسیونی تن می‌دهد که ناخرسندی از جهان را به ناخرسندی از وضع مدرن بسط می‌دهد: «عصاره جنبش نقد فرهنگی (یا نقد فرهنگ مدرن) یک ناخورسندی از فرهنگ است؛ سرخوردگی‌ای که از برآورده‌شدن انتظاری سخن می‌گوید که خود معلوم نیست معطوف به چه چیزی بوده و هست». این در حالی است که نمی‌توان از جهان و انسان انتظار زیادی داشت. با این حال، به تعبیر بلومنبرگ، با «نظر به آنچه می‌توانیم از انسان انتظار داشته باشیم، [پیشرفت‌های به دست آمده، و به‌ویژه مهار نیروهای دَردزای طبیعت، توسط علم و تکنولوژی] خیلی هم چیز زیادی است» (بلومنبرگ، ۲۰۲۲، ۶۵). فروید اما پیش از او، آن انتظار نابجا و بی‌جهت را برملا کرده بود: اگر تمدن همان چیزی است که شیوهٔ زندگی انسان را از زندگی اسلاف حیوانی‌ش جدا می‌کند (آن هم از طریق حفظ انسان در برابر نیروهای ویرانگر طبیعت و نیز از طریق ساماندهی پیوند میان انسان‌ها) در آن صورت سرنوشت تمدن بشری به چیرگی یکی از دو نیروی اروس و تاناتوس وابسته است. هر دو رانه باید مهار شوند. این مهار تمدن‌وار انسانی، انسان را ملول می‌سازد، زیرا دیگر نمی‌تواند آن‌گونه که در اعصار پیشاتاریخ می‌توانست به خودش تجاوز کند (فروید، ۱۴۰۴، ۸۷). انسان ملول، به شیوه‌های مختلف سودای بازگشت به وضع طبیعی یا استعلا و برون‌روی از آن را در سر می‌پروراند. بدون پذیرش مسئولیت تمدن، آدمی را اضطرابی فراگیر می‌گیرد که تنها دو سوی فرار برایش باقی می‌ماند: بازگشت به طبیعت و ناامنی مندرج در آن و تشویق خشونت ولو به بهانهٔ پیروزی بر باطل، یا جهیدن به سمت رخوتِ زبان و متافیزیکی که آدمی در عین برخورداری از مزایای زندگی، مسئولیتی برای حفظ و بهبودی آن قائل نیست. پذیرش جهان، قبول مسئولیت، و تحقق آزادی برای ساختن جامعه‌ای آکنده از

زندگی از نشانه‌های اراده‌ورزی درست انسان است. بدون چنان گسستی، ما همواره در انتظار انتظارات بزرگ متافیزیکی در تاریخ هستیم.

۵. پیوست‌خواهی جوهری در مقالات فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای

فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، پیشران پروژه‌ای بود که در سال ۱۳۸۴ توسط پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی در جهت تحقق اهداف برنامهٔ چهارم توسعه از سوی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به عنوان مجری طرح تدوین رشته‌های بین‌رشته‌ای و با هدف ارتقای وضعیت علوم انسانی تعیین شد. آن پروژه بیش از ۲۰۰ بین‌رشته‌ای آکادمیک را تعریف کرد. فصلنامه فضایی نظری برای پوشش دادن به آن میان‌رشته‌ها بود. در طی حدود دو دهه فعالیت، تقریباً همهٔ مقالات آن فصلنامه، موضعی پیوست‌گرایانه به گذشته و سنت داشته‌اند.

آن فصلنامه آیینهٔ مقولهٔ میان‌رشتگی در ایران است. نه تنها نخستین مقالات این فصلنامه اشاره‌ای به جایگاه تاریخی بحث از میان‌رشته‌ای، در ارتباط با مفاهیم گسست و پیوست، ندارند بلکه عموماً و ذیل مفاهیمی چون «فلسفه‌های مضاف» (خسروپناه، ۱۳۸۷)، «تبارشناسی زبان‌شناسی» (پاکتچی، ۱۳۸۷)، «اندیشهٔ ابررشته‌ای» (جاودانی، توفیقی، ۱۳۸۸)، به نفع موضع پیوست‌گرا متمایل می‌شوند. یمنی تا آنجا پیش می‌رود که برنامه‌ریزی توسعهٔ دانشگاهی در حوزهٔ میان‌رشته‌ای را به «برنامهٔ شکار نزد انسان‌های نخستین» باز می‌گرداند. (یمنی، ۱۳۸۸). نویسنده‌ای دیگر، با استعارهٔ «دانهٔ تسبیح»، قواعد تکوینی «تلفیق» میان‌رشتگی را هم در سطح «مفهومی و موضوعی» و هم در «ساختار روشی» به نحو پیوست‌گرایانه می‌بیند. (مهرمحمدی، ۱۳۸۸). علوی‌پور و نعمت‌پور آشکارا «سابقهٔ پژوهش میان‌رشته‌ای را به قرن‌ها پیش بازمی‌گردانند» (علوی‌پور و نعمت‌پور، ۱۳۸۸). موضع پیوست‌گرایانه تا یک دهه بعد نیز ادامه دارد. نویسنده‌ای دیگر با توسل به استعاره‌هایی چون «پُلسازی، بازسازی و مجمع‌الجزایر» هرگونه مفهومیتِ میان‌رشتگی را منتفی می‌کند؛ کسی که برایش «رشته و مرزهای

رشـتگی از ابهـام زیـادی برخـوردار باشـد» (درزی، ۱۳۹۷) نمی‌توانـد، جـز بـه نحـو استعاری، میان‌رشته‌اندیش باشد. این وضعیت پیوست‌نگری تا نخسـتین سـال‌های قـرن جدید نیز ادامه دارد. یکی از نویسـندگان، در بررسـی میان‌رشـتگیِ حافظـه، «تـوازن در سطوح فراملی، کلان، میانی و خرد را تضمین‌دهندهٔ تنش‌های حافظه‌ای کمتر و پویایی و همبستگی‌های قوی‌تر فرهنگی» می‌داند (ذکایی، ۱۴۰۳)؛ این درهم‌ریختگی حافظه‌ای نه تنها تحلیل را میان‌رشته‌ای نمی‌کند بلکه امکان شکل‌گیری خود رویکرد میان‌رشـتگی را نیز با مانع مواجه می‌سازد. میان‌رشتگی محصول گسست در حافظه‌ای است که هنـوز خود را وامدار گذشته می‌بیند. خرسندی از «نظریهٔ آشوب»، که زمانی شـاخص اندیشـهٔ گنوسی‌زدهٔ یونان باستان بود، «به‌مثابـهٔ مبنـای نظـری و تحلیلـی» بـرای میان‌رشـته‌ای‌ها (۱۳۸۸) اسـتفاده می‌بـرد تـا، یـک دهـه بعـد، در «سـیر تحـول گونه‌شناسـی پـژوهش میان‌رشته‌ای» (۱۳۹۷) به مقولات «به‌هم‌پیوسـتگی‌ها، گسسـتگی‌ها، و طبقه‌بنـدی‌های گوناگون پژوهش میان‌رشته‌ای» برسد. او اما نمی‌تواند در «تبارشناسی» پسـت‌مدرن بـه این نتیجه نرسد که «رازی که تبارشناسی آن را برملا می‌کند این است که هیچ ماهیت یا وحدت اصیلی برای کشف کردن وجود ندارد». بیهودگی کار تبارشناسی ـ کـه از آغـاز، کارکردش نقد ارزش‌های مدرنیته بود ـ به اینجا ختم می‌شود که «هیچ‌گونه ماهیت ثابت و قاعدهٔ بنیادینی برای تعریف پژوهش میان‌رشته‌ای وجود نـدارد» (همـان)؛ نتیجـهٔ ایـن حکم، ارزش دادن به «دانش پساآکادمیک» ی است کـه لاجـرم بسـتر گنوسیسـم قـدیم است. در نتیجهٔ همین گنوسیت اندیشه است که عموم نظریـه‌پردازان، میان‌رشـتگی را بـا مقولات ابهام و پیچیدگی تعریف کرده‌اند. ابهام ابژه‌ها میزان مجاز بودنشـان بـه آشـکارا دیده‌شـدن، و بنـابراین گشودگی‌شـان بـه روی هـر گونـه نظریـه (اعـم از رشـتگی یـا میان‌رشتگی) را می‌کاهد.

با این حال، از میان آن مقالات، بحرانی، با مقاله‌ای ذیل عنوان «یک نظریـه در بـاب میان‌رشتگی، آن‌چنان که به کار مـا آیـد» (۱۳۹۸) سـه رویکـرد میان‌رشـته‌ای را از هـم تفکیک کرده است که نوعی گسست‌اندیشی اولیـه را پـیش می‌نهـد. نخسـت، رویکـرد

مدرن اثباتگرایانهٔ غالب در کشورهای توسعه‌یافته، که از رهگذر رشته به میان‌رشته می‌رسد و مهمترین هدف آن حل مسائل جامعه است. دوم، رویکرد پسامدرن (محل توجه در ایران، و چه بسا در کشورهای در حال توسعه دیگر) که در سه وضعیت خود را بازمی‌نمایاند: یا تلاش می‌شود تا تخصص رشته‌ای را با اضافات و افاضاتی چند به‌مثابهٔ یک میان‌رشته معرفی کند؛ یا با تصور ربط رشتهٔ خود به یک حوزهٔ مطالعاتی، دانش خود را میان‌رشته‌ای می‌پندارد، و یا با سودای همه‌رشتگی (به‌ویژه از نوع سنتی آن: یعنی علّامگی) به میان‌رشتگی جهش می‌کند که نتیجهٔ نظری آن توهم یک اقیانوسِ معرفتی است و محصول مسلم آن نیز بی‌عملی و رخوت است؛ این میان‌رشتگی‌ها با سیاستِ جهش علمی معطوف به رقابت منطقه‌ای و جهانی برای کسب و بسط قدرت، پیوند می‌خورد. سوم رویکرد پدیدارشناختی‌ای که به‌طور جسته‌گریخته در برخی مساهمت‌های مربوط به مطالعات میان‌رشتگی حضور دارد و با عطف توجه به غایت مسئولیت، خود را در موقعیت پیوسته و بسط‌یافته دانشگاه به جامعه و جهان محقق می‌سازد؛ هدف غایی این رویکرد، مسئولیت برای کاستن آسیب‌ها و خدشه‌های نظام اثباتی رشته‌ای است. میان‌رشتگی پدیدارشناختی در وجه ایجابی و به‌شیوهٔ تلفیق، همانند میان‌رشتگی اثباتگرا، به حل مساله و مشکل نظر دارد، اما در وجه سلبی، به طور خاص، بر پیامدهای مخرب تلفیق و مهار آنها متمرکز است. در حالی که در جهان، رویکرد نخست در حال تکمیل و جایگزینی با رویکرد سوم است، در ایران عموماً رویکرد دوم پی گرفته می‌شود؛ رویکردی که به دلیل فقدانِ قصدِ معطوف به فراروی از وضعیت‌های نابهنجار، و نیز به دلیل عدم‌اهتمام به رشته، از موفقیت به دور است. میان‌رشتگی در میان ما بی‌ربط با نتایج توسعه، و بی‌ارتباط با غایت مسئولیت ـ در هر دو وجه اثباتی و پدیداری آن ـ است. سائق میان‌رشتگی ما در وضعیت فعلی، سیاست‌گزاری برای تحول عظیم و تمدن‌سازی است که در آن، امر میان، همان غریزهٔ کسب و بسط قدرت، ثروت و پرستیژ است؛ حلقهٔ مفقوده، انسان و مسائل اوست.

یافته‌های آن مقاله را می‌توان از منظری پی گرفت که تاکنون در ایران محل توجه نبوده است. دو مقولهٔ گسست و پیوست و نیز دو مقولهٔ جوهر و کارکرد می‌توانند توضیح دهند که چرا تاکنون میان‌رشته‌ای به کارکرد و موفقیتی که از آن انتظار می‌رفت دست نیافته است. آن مقولات توضیح‌دهندهٔ وضعیت مدرن و کنجکاوی نظری آن هستند. عموماً چنین پنداشته می‌شود که مدرنیته و نظام علمی و دانشی آن در غرب محصول بازخوانی سنتِ دینی و پاگانی قدیم است؛ همین طرز تلقی در ایران نیز شایع است. این تلقی که وضع مدرن عرفی‌شده یا تبدل‌یافتهٔ دوران سنت و مفاهیم آن است (معادلهٔ سکولاریزاسیون) مهم‌ترین مانع کنجکاوی مدرن است. ذیل این تلقی از اوضاع جهان نه تنها دانش میان‌رشته‌ای بلکه دانش رشته‌ای نیز کارکردی ایجابی و معطوف به بهبود زندگی نخواهد داشت. به بیانی صریح‌تر کارکردی شدن میان‌رشته‌ای منوط به گسست از آرخهٔ سنت و مفاهیم و معارف آن است.

دوره ۱۸، شماره ۴
پاییز ۱۴۰۵
پیاپی ۷۲

۶. نتیجه‌گیری

میان‌رشتگی به این معنی است که موضع خارج از مرکز یا نامتعارف، خود را با عنوانی جدید، طرح و اثبات کند. اینجا نیز نظریه با نظاره‌گری همبسته است: میان‌رشتگی نظاره‌گری نظری از منظری غیر از دانش متعارفی است که در یک قلمرو پی گرفته می‌شود. تماشاگرانی خارج از صحنه وجود دارند که صحنه را به‌مثابهٔ موضوعی برای بحث در نظر می‌گیرند. آن‌ها، علاوه بر موضوع، به‌طور خاص، در مورد رفتار مساهمت‌کنندگان در نظریه نیز بحث و داوری می‌کنند. آن‌ها علاقهٔ مداومی به شناخت خود یا چیز دیگری در مساهمت‌های میان‌رشتگی دارند؛ کانون علاقه، واقعیت است (بلومنبرگ، ۱۹۸۷). اگرچه نظاره‌گری ناظران از منظر یا فاصله‌ای رخ می‌دهد که دیگر علمی نیست، نتیجهٔ نظرورزیِ میان‌رشته‌کار و نظارت ناظران خود را باید در عمل پدیدار کند. اینجا معیاری دولبه برای مشروعیت میان‌رشتگی نیز به دست می‌آید: از یک سو، حد فاصلهٔ پژوهشگر با موضوعی که در دانشی دیگر مورد بحث است، وقتی واقعی

خواهد بود که نظریه‌پردازی در باب آن بـه استعاره‌اندیشـی نیجامـد؛ بـه بیـان دیگـر، در میان‌رشتگی مفهوم مقدم بر استعاره است. از سوی دیگر، نظاره‌گری مفهومی که در رشتهٔ دیگری در جریان است اکیداً وابسته به پیشفرضی است که نظاره‌گر نسبت به مفید بـودن آن در جریان زندگی دارد.

یکـی از جنبـه‌های سـلب کـارکرد از میان‌رشـته‌ای‌ها اندیشـه‌ورزی ذیـل معادلـهٔ سکولاریزاسیون است. این معادله عموماً فضایی را باز می‌کند که چـه بسـا بـرای مـدتی بتواند کارکرد استراحت‌گاه یا تفریح‌گاه را داشـته باشـد. امـا بـه سـرپناه و پناهگـاه بـدل می‌شود وقتی قائل به آن خود را در سرگرم افتخار به بزرگی و بی‌بـدیلیِ گذشـته می‌کنـد. انواع استعاره‌های «اجتهاد، پروریدن، بازآوری، بازخوانی و انتقال سنت»، مانع از تحقق کارکردهای مدرن میان‌رشـتگی در میـان ماسـت. گسسـتن نظـری از گذشـته کـه شـرط اندیشیدن دارای کارکرد برای زندگی است، در اندیشـهٔ ایرانیـان بـا مقاومت‌هـایی جـدی مواجه است. هرمنوتیک حس‌ظن و سـوءظن، در مواجهـه بـا گذشـته هـر دو ناکارآمـد هستند؛ سوءظن مغلوب ناواقعیت و توهم متن و ادبیات می‌شود وقتی کـه پـیش از ظـنِ سوء، یک حسن‌ظن، هدایت ابتدایی کار را بـه دسـت گرفتـه باشـد. اتفـاقی کـه در ایـن وضعیت می‌افتد به‌ویژه این است هرمنوتیسین ما دیگـر مـرز میـان مفهـوم و اسـتعاره را درنمی‌یابد. رویکردهای بومی به دانش، به‌ویژه وقتی که قرار اسـت میان‌رشـتگی باشـد، دست‌اندرکار بازتولید گنوسیسم می‌شوند. تا جایی که گنوسیسم واجد اراده به غیرزندگی است، فقدان موضع‌گیری اخلاقی در باب هر دو سوی معادلهٔ سکولاریزاسیون (مشـروع بودن تبار و نامشروع بودن نتیجه) هم برآمده از نقص شناختی و معرفتی و هم از اختلالِ ارادی و حسی است.

منابع

آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۵۷). الفبای جدید و مکتوبات (به کوشش حمید محمدزاده). تبریز: نشر احیاء.

آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۲۵۳۷). نقد مستشارالدوله. بی‌نا.

آدمیت، فریدون (۱۳۵۶). اندیشه ترقی و حکومت قانون. تهران: خوارزمی.

بحرانی، مرتضی (۱۳۹۸). یک نظریه درباب میان‌رشتگی. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشتگی در علوم انسانی، ۱۲(۴)، ۲۸-۱. https://doi.org/10.22035/isih.2020.3738.3899

بلومنبرگ، هانس (۱۴۰۰). مشروعیت عصر جدید (ترجمهٔ زانیار ابراهیمی). تهران: پگاه روزگار نو.

بلومنبرگ، هانس (۱۴۰۳). مفهوم واقعیت (ترجمهٔ مرتضی بحرانی). تهران: قصیده‌سرا.

پاکتچی، احمد (۱۳۸۷). الزامات زبان‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۱)، ۱۳۵-۱۱۱. https://doi.org/10.7508/isih.2009.01.007

تاوبس، یاکوب (۱۳۹۹). الهیات سیاسی پولس (ترجمهٔ زانیار ابراهیمی). تهران: دمان.

جاودانی، حمید؛ و توفیقی، جعفر (۱۳۸۸). ساختارها، فرایندها و عوامل مؤثر بر توسعهٔ میان‌رشته‌ای‌ها. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۲(۱)، ۵۶-۳۷. https://doi.org/10.7508/isih.2010.05.002

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۷). نظریه دیده‌بانی: روشی برای کشف علوم میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۱)، ۷۶-۵۷. https://doi.org/10.7508/isih.2009.01.004

خورسندی، علی (۱۳۸۸). تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۴)، ۸۳-۵۷. https://doi.org/10.7508/isih.2009.04.003

خورسندی، علی؛ یمنی، محمد و همکاران. (۱۳۹۷). سیر تحول گونه‌شناسی پژوهش میان‌رشته‌ای: مطالعه‌ای تاریخی ـ تبارشناسانه». فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۱(۱)، ۳۲-۱. https://doi.org/10.22035/isih.2019.2929.3266

درزی، قاسم (۱۳۹۷). استعاره و میان‌رشتگی؛ بیان موارد کاربست استعاره‌ها در پژوهش میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۰(۲)، ۲۶-۱. https://doi.org/10.22035/isih.2018.277

ذکایی، محمدسعید (۱۴۰۳). سیاستگذاری حافظه؛ مسائل، مناقشات و اولویت‌ها. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۷(۱)، ۱۱۲-۷۷. https://doi.org/10.22035/isih.2025.5343.5056

طالبوف، عبدالرحیم (۱۲۷۱). کتاب احمد. استانبول: نشر اختر.

علوی‌پور، محسن؛ و نعمت‌پور، علی (۱۳۸۸). مطالعهٔ میان‌رشته‌ای بحران جامعهٔ مدرن. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۳)، ۱۶۷-۱۴۱.

فروید، زیگموند (۱۴۰۴) تمدن و ملالت‌هایش (ترجمهٔ محمد مبشری). تهران: ماهی.

فوگلین، اریک (۱۴۰۳). علم، سیاست و گنوسیسم (ترجمهٔ آریا سلگی). تهران: پیله.

کرمانی، میرزاآقاخان (۲۰۰۰). سه مکتوب (به کوشش بهرام چوبینه). تهران: انتشارات ویما ولگار.

کرول، جو پل (۱۳۹۹). پایان بشری تاریخ (ترجمهٔ زانیار ابراهیمی). تهران: پگاه روزگار نو.

لوویت، کارل (۱۴۰۰). معنا در تاریخ (ترجمهٔ زانیار ابراهیمی). تهران: علمی فرهنگی.

محیط طباطبایی، محمد (بی‌تا). مجموعه آثار میرزاملکم خان. تهران: انتشارات علمی.

مستشارالدوله، یوسف‌خان (۱۳۶۴). یک کلمه (به کوشش صادق سجادی). تهران: نشر تاریخ.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۵). خدمات متقابل اسلام و ایران. تهران: صدرا.

ملکم‌خان، میرزا ملکم‌خان (۱۳۸۱). رساله‌ها (گردآوری حجت‌الله اصیل). تهران: نشر نی.

مهرمحمدی، محمود (۱۳۸۸). ملاحظات اساسی در باب سیاستگذاری توسعهٔ علوم میان‌رشته‌ای در آموزش عالی از منظر فرایند تکوین. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۳)، ۱۸-۱. https://doi.org/10.7508/isih.2009.03.001

یمنی دوزی سرخابی، محمد (۱۳۸۸). برنامه‌ریزی توسعهٔ دانشگاهی؛ حوزه‌ای میان‌رشته‌ای. فصلنامهٔ مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱(۲)، ۲۴-۱. https://doi.org/10.7508/isih.2009.02.001

Blumenberg, H. (2015). Interdisciplinarity as repetition of protohistory. In *The laughter of the Thracian woman: A protohistory of theory* (S. Hawkins, Trans., pp. 130–132). Bloomsbury Academic. (Original work published 1987)

Blumenberg, H. (2022). *The readability of the world* (R. Savage & D. Roberts, Trans.). Cornell University Press. (Original work published 1981)

Cassirer, E. (1953). *Substance and function and Einstein's theory of relativity*. Dover Publications. (Original work published 1923)

Schmitt, C. (1985). *Political theology: Four chapters on the concept of sovereignty* (G. Schwab, Trans.). The MIT Press. (Original work published 1922)

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۲۵-۹۳، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

نظری، کوهسار؛ آقاجری، سیدهاشم (۱۴۰۵). نگرش اقتصادی یک ادیب مسلمان چینی در دوره میانه: صورتبندی وانگ دی‌یو، از مفهوم تعهد فرزندی در چارچوب باورهای فرهنگی کنفوسیوسی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۲۵-۹۳. doi: 10.22035/isih.2026.5718.5285

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_586.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5718.5285

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

نگرش اقتصادی یک ادیب مسلمان چینی در دوره میانه: صورتبندی وانگ دی‌یو، از مفهوم تعهد فرزندی در چارچوب باورهای فرهنگی کنفوسیوسی

کوهسار نظری[۱]، سیدهاشم آقاجری[۲*]

دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۰؛ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۴

چکیده

مفهوم «تعهد فرزندی» (شیاو) به عنوان یکی از مفاهیم بنیادین اندیشهٔ سنتی چین، به دلیل ابهام و چندلایگی در آن همواره بسترساز مناقشات سیاسی و اقتصادی در فرهنگ کنفسیوسی بوده است. این پژوهش با رهیافتی بینارشته‌ای و برپایهٔ «تاریخ مفهومی» (با الهام از نظریات راینهارت کوزلک)، به دنبال پاسخ به این پرسش است که وانگ دی‌یو در بستر بحران‌های سیاسی- اقتصادیِ اواخر دوره مینگ، در پرتو تعهد فرزندی و پادمفهوم وفاداری چه نگرشی نسبت به اقتصاد داشته است؟ روش پژوهش، تلفیقی از تحلیل درزمانی (ردیابیِ تحولِ مفهوم در تاریخ اندیشهٔ چین) و تحلیل همزمانی (بررسی میدانِ معناییِ آن در سه اثر اصلی وانگ) است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد: وانگ دی‌یُو، با اقتباس مفاهیم «تعهد فرزندی» و «وفاداری» از اندیشه کنفوسیوسی، ضمن وارد کردن آن‌ها به متون دینی و حوزه زندگی اجتماعی و سیاسی مسلمانان چین، بدون پذیرش جزئیات تعهد فرزندی و تنها با قراردادن وفاداری و اطاعت از خداوند در مرتبه پیش از اطاعت از فرمانروا و اطاعت از والدین، اندیشه کنفوسیوسی درباره حاکمیت سیاسی و جایگاه امپراتور به مثابه «فرزندآسمان» را می‌پذیرد. او همانند اندیشمندان کنفوسیوسی دولت و در رأس آن امپراتور را مسئول سامان‌دهی امور اقتصادی و تأمین معاش و مایحتاج مردم معرفی می‌کند. مفهومِ «تعهد فرزندی» در اندیشهٔ او، نه‌تنها یک مفهومِ اخلاقی، بلکه یک «مفهومِ بنیادینِ سیاسی- اقتصادی» بوده است. وانگ در پرتو مفهوم بنیادین تعهد فرزندی و تحت تأثیر اخلاقِ خانوادگی در سنت کنفوسیوسی، مشروعیت سیاسی، اقتصاد و معیشت عمومی مسلمانان را به هم مرتبط می‌سازد. نگاه سیاسی- اقتصادی او با نگرش اقتصادی کنفوسیوسی و با الگوهای پیشامدرن سیاست و اقتصاد در چین همپوشانی دارد.

کلیدواژه‌ها: دوره مینگ، کنفوسیوسیسم، اسلام، تعهد فرزندی، وفاداری، سیاست، اقتصاد

---

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
kohsarnazari@gmail.com

۲. استاد گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
h_aghajari@yahoo.com

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

درک ما از سلوک و اخلاق سیاسی و اقتصادی مسلمانان چینی، به عنوان پیروان و عاملان دین اسلام در بستر جامعه چینی و در تعامل و ارتباط با اندیشه‌های کنفوسیوسی، دائویی وبودایی، به دلیل کمبود منابع تاریخی دسته اول و نبود متون تاریخی نوشته شده از سوی مسلمانان چین، درمقایسه با سایرجنبه‌های تاریخ اجتماعی آنان، بسیارمحدود است. در نتیجه نحوه کنش و فعالیت آنها در ساختار سیاسی و اقتصادی امپراتوری با سؤالات و ابهامات بسیاری روبه‌رو است.

دوران سلسله مینگ (۱۳۶۸-۱۶۴۴ میلادی)، از ادوار مهم تاریخ چین به شمارمی‌رود. در بطن تغییر و تحولات این دوره، مکتب «کتاب هان»[1] متشکل از مجموعه‌ای از اندیشمندان مسلمان چینی‌زبان با عنوان هویی‌رو[2]، در مناطق شهری شرق چین و دلتای یانگ‌تسه (جیانگ‌نان) (بنایت[3]،۲۰۰۵، ۶-۵)، به ترجمه متون اسلامی از زبان فارسی و عربی به زبان چینی اقدام کردند (وانگ[4]،۲۰۱۷، ۲). این تحول، نقش اساسی در پذیرش مسلمانان به عنوان اتباع امپراتوری چین و نه به عنوان بیگانگان، ازسوی جامعه چینی ایفا نمود و همزمان بستری برای امکان حضور سیاسی، اجتماعی و دینی مسلمانان در ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه چین فراهم آورد. آثار و ترجمه‌های انجام شده توسط نویسندگان و مترجمان کتاب هان، از جمله منابع ارزشمند برای بررسی و ترسیم تاریخ اندیشه اسلامی-چینی محسوب می‌شوند. آثار وانگ دی‌یو به عنوان نخستین نویسنده کتاب هان در اواخر دوره مینگ و اوایل دوره چینگ، ازمهمترین منابع برای فهم و ترسیم زندگی سیاسی و اقتصادی مسلمانان در چین و نیز بازسازی نگرش اقتصادی او می‌باشد.

اطلاعات تاریخی چندانی درباره زندگی وانگ دی‌یو وجود ندارد. وانگ دَی‌یو[5] نخستین نویسنده و مترجم کتاب‌هان در دوره مینگ، مشهور به «پیرمردجِن‌هویی/اصیل

1. Hàn Qǐ Tā Bǔ
2. Huiru
3. Benite
4. Wang
5.Wáng Dàiyú

هویی/ مسلمان»[1](وانـگ،۲۰۱۷، ۲؛ وانـگ[2]،۱۹۹۹، ۲، ۴۱۱)، تقریبـا بـین سـال‌های ۱۵۸۰ تا ۱۶۶۰ میلادی همزمان با فرمانروایی چهار امپراتور پایـانی مینـگ، می‌زیسـته است. وانگ اجداد خود را اهل تیانفانگ معرفـی می‌کنـد کـه در دوره مینـگ و در زمـان امپراتورگـائو، بـه نشـانه ادای‌احتـرام بـه نانجینـگ آمدنـد و در «دفترتقـویم سـلطنتی»، مسئولیت محاسبه و اصلاح تقویم را بر عهده گرفتند (وانگ، ۲۰۱۷، ۳۵). تیانفانگ بـه معنای «خانه بهشتی» یا «خانه آسمانی»، به طور خاص برای کعبه در مکـه و عربسـتان استفاده می‌شود. ماهوان در سفرنامه‌اش برای توصیف مکه از این اصطلاح «تیان فانگ» استفاده می‌کند (ماهوان،۱۳۹۳، ۲۶۶-۲۶۷). بای شویی وانگ را اهـل منـاطق غربـی (شی‌یو)[3]معرفی می‌کند (بای شویی،۱۹۹۲، ۴۱۲). به احتمال زیاد اجداد او از ایـران و منطقه فرارود و به طورمشـخص از سـمرقند بـه چـین مهـاجرت کـرده بودنـد (بنایـت، ۲۰۰۸، ۲۹۲). وانگ واپسین سال‌های عمرخود را در پکن گذراند و پس از درگذشـت، در قبرستان سَن‌لی‌خه به خاک سپرده شد (بای شویی[4]، ۱۹۹۲، ۴۱۲).

وانگ شخصیتی اصلاح‌گر و تأثیرگذار در گذشته و حال مسلمانان چین به شمار مـی‌رود. آثار او به‌طور کلی در پی رفـع شـکاف‌های اجتمـاعی جامعـه مسـلمان چـین دوره مینـگ و قراردادن آنها در راستای همزمانی تاریخی با تاریخ و جامعه چین است. وانگ در این مسـیر، هم از سوی مسلمانان سنتی و هم از سوی عالمان کنفوسیوسی، بودایی و دائویی مورد انتقـاد قرار گرفت. او در بخشی از زندگی نامه خـود، در قالـب «تمثیـل خانـه» بـه انگیزه‌هـایش از تألیف کتاب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هنگامی که مـی‌بینم مردمـی کـه خانـه‌ای مشـترک دارند با یکدیگر درگیرمی‌شوند، مگر اینکه چـوب و سـنگ و یـا مـردی شـریر باشـید وگرنـه می‌خواهید فورا آن‌ها را ازهم جدا کنید. اگرچه من مرد کم‌توانی هسـتم امـا چگونـه می‌تـوانم این آرزو را نداشته باشم [که این دعواها را پایان دهم]» (وانگ،۲۰۱۷، ۳۷-۳۹).

1. Zhēn huí Lǎorén
2. Wáng
3. Xīyù
4. Bái Shòuyí

وانگ در سال ۱۶۴۲ میلادی (وانگ،۱۹۹۹، ۲)، دو سال پیش از سقوط حکومت مینگ، یعنی دوران بحران سیاسی، جنگ‌ها و شورش‌های داخلی، خشکسالی و سیلاب‌ها، طاعون و قحطی (لی، ما، وانگ،، هوو لیو[1]، ۲۰۲۰، ۱۳۸)، و مشکلات اجتماعی و اقتصادی، اولین اثر خود «جِنگ جیاو جِن چوان/ تفسیر حقیقی آموزه‌های اصیل»[2] را به پایان رساند و منتشر کرد. کتاب: «مرصادالعباد الی العباد» اثر نجم‌الدین رازی تنها منبع فارسی مورد استفاده وانگ است (وانگ،۲۰۱۷، ۴). کتاب دوم وانگ «چینگ‌جِن (دی‌جِن) دَ شوِ؛ آموزش بزرگ اسلامی»، در چهار فصل و در دورهٔ امپراتوری چینگ تألیف شده است. محتوای این کتاب چند سطحی و چند صدایی است و گونه‌ای از مجادلات و گفتگوهای وانگ با گروه‌های مختلف مسلمان و نیز با کنفوسیوسی‌ها، دائویی‌ها وبودایی‌ها در آن بازتاب یافته است. کتاب سوم وانگ «شی جِن جِنگ‌دَ/ پاسخ‌های واقعی به سوالات مهم»[3] نام دارد. این کتاب نمایانگر بخشی از فعالیت‌های علمی وانگ در سال‌های پایانی عمرش می‌باشد. این اثر شامل پاسخ‌هایی است که وانگ به پرسش‌های مختلف داده و شاگردانش، آنها را گردآوری کرده‌اند (وانگ، ۱۹۹۹، ۲۹۵).

مفهوم تعهد فرزندی (مرتبط با حوزه خانواده و روابط آن) و مفهوم مقابل آن وفاداری (مرتبط با حوزه سیاست و حکمرانی) دو مفهوم مهم کنفوسیوسی هستند که وانگ در سه اثر خود به طور مکرر از آنها استفاده کرده است. در تاریخ چین میان آیین‌های سنتی چینی بر سر تفسیر و معنای این مفاهیم، همواره نوعی جدال معنایی وجود داشته است. بر این اساس، این پژوهش با پاسخ پرسش اصلی؛ «چگونگی توصیف و تحلیل وانگ از مفهوم تعهد فرزندی در پرتو مفهوم وفاداری»؛ به دنبال بررسی نگرش سیاسی و اقتصادی یک ادیب مسلمان کنفوسیوسی در اواخر دوره مینگ و اوج بحران‌های سیاسی و اقتصادی این دوران است.

واکاویی این بعد از اندیشه وانگ دی‌یو می‌تواند افق‌های تازه‌ای در شناخت شیوه مواجهه عالمان مسلمان چینی و مسلمانان چین با سیاست و نحوه مشارکت آنان در

1. Li, Ma, Wang, Hu & Liu
2. Zhèng jiào zhēn quán
3. Xī zhēnzhèng dà

نهادها وجریان‌های سیاسی و اقتصادی اواخر دوره مینگ بگشاید و امکان فهم بهتری از تجربه تاریخی مسلمانان چین- شامل امیدها، آرزوها، اختلافات، کشمکش‌ها، علایق و شیوه‌های پیگری منافع سیاسی و اجتماعی آنان، فراهم کند.

۲. پیشینه پژوهش

یوشیو و فنگ[1](۲۰۱۳) ضمن برشمردن کاستی‌های پژوهشی درحوزه، اسلام شناسی در چین، به صورت خلاصه شفقت در بودیسم و خیریه در مسیحیت را با آموزه عدالت و برابری در اسلام مقایسه کرده و از نبود پژوهش در رابطه با اندیشه‌های اقتصادی اسلامی مانند: زکات، ربا، مالیات اسلامی و ارث در چین سخن به میان آورده‌اند (یوشیو و فنگ، ۲۰۱۳، ۲۶-۲۱). بن دوربنایت (۲۰۰۵)، تاریخ فرهنگی مسلمانان چین و شبکه آموزشی مسلمانان چین در اواخر دوره امپراتوری را ترسیم کرده و نقش نویسندگان و مترجمان کتاب هان را در زمینه اجتماعی آن دوره تحلیل نموده و دربخشی از کتاب، به طورخلاصه به وانگ دی‌یو پرداخته است. از نظر بنایت، آثار وانگ در دوران حیات او اثر و نفوذ گسترده‌ای نداشته‌است (بن دوربنایت،۲۰۰۵، ۱۳۶).

موراتا[2](۲۰۱۷)، نخستین کتاب وانگ با عنوان «نخستین اثرکلاسیک اسلامی به زبان چینی: تفسیر واقعی وانگ دی‌یو بر آموزه راستین» را از چینی به انگلیسی ترجمه و ویراستاری کرده و مقدمه ارزنده‌ای بر آن نوشته است. موراتا (۲۰۰۰) شرح مفصلی از زندگی نامه وانگ دی‌یو و تأثیرپذیری او از اندیشه‌های کنفوسیوسی، بودایی و دائویی ارائه داده است. او معتقد است با توجه به گسترش تصوف نقشبندی در اواخر دوره مینگ و اوایل دوره چینگ، وانگ تحت تأثیرتصوف نقشبندی بوده است (موراتا، ۲۰۰۰، ۲۳).

موراتا، لی، لیو، ما ویانگ[3](۲۰۲۳) یکی از آثار مهم درباره ادبیات اسلامی در چین می‌باشد. ما ،بر این باور است که وانگ دی‌یو با بهره‌گیری و فراتر رفتن از مفاهیم و

1. Yuxiu & Feng
2. Murata
3. Murata, Lee, Liu, Ma & Yang

مقولات خاص در فلسفه چین و ترکیب آنها با نظریهٔ توحید در اسلام، برای معرفی «حقیقت یگانه» (الله) بهره برده است و خاطرنشان می‌کند که وی با جذب عناصر کنفوسیوسی، نظریه‌ای منحصربه‌فرد درباره منشأ جهان ارائه داده است (موراتا وهمکاران، ۲۰۲۳، ۱۷-۱۸). لی بر تأثیرپذیری وانگ دی‌یو ازمکتب کنفوسیوسی در تفسیر اسلام تأکید کرده و موفقیت او را در ایجاد هماهنگی و انسجام میان آموزه‌های اسلامی و کنفوسیوسی می‌ستاید. او معتقد است وانگ در مسئله تعهد فرزندی، تحت تأثیر کنفوسیوسی‌گرایی و نظریه منسیوس است. به باور او، وانگ با این رویکرد می‌خواسته نشان دهد؛ اسلام برای تعهد فرزندی احترام قائل است و از این رهگذر، معنای تعهد فرزندی را بسط و گسترش داده است (موراتا و همکاران، ۲۰۲۳، ۴۲).

پترسن[1] (۲۰۱۸) به بررسی موضوع و جایگاه حج در آثار و اندیشه وانگ دی‌یو می‌پردازد (پترسن، ۲۰۱۸، ۹۶-۱۲۱، ۱۰۰-۱۲۲). همچنین پترسن (۲۰۱۳) با بررسی موضوع قلب در آثار وانگ، او را در مسئله قلب، تحت تأثیرنویسندگان طریقت صوفی کبرویه می‌داند (پترسن، ۲۰۱۳، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۰). واین[2] (۲۰۱۶) معتقد است: وانگ در نوشتن کتاب اول تحت تأثیر نئوکنفوسیوسی‌گرایی ژودونیی (۱۰۱۷-۱۰۷۳ م) و ژوشی (۱۲۰۰-۱۳۱۰ م) می‌باشد (واین، ۲۰۱۶، ۳۰-۳۱). این پژوهش‌ها و دیگرپژوهش‌ها، بیشتر در حوزه الهیات و فلسفه و درباره آثار و مبانی فکری وانگ دی‌یو و همچنین بررسی تأثیرپذیری او از اندیشه‌های کنفوسیوسی و دائویی و بودایی، بوده و نگرش اقتصادی او را مورد توجه قرار نداده‌اند.

۳. روش

این مقاله با اتکا بر رویکردی تفسیری و با الهام از نظریات «راینهارت کوزلک»[3] آلمانی درحوزهٔ تاریخ مفهومی، مفهوم شیائو/ تعهد فرزندی و مفهوم وفاداری در آثار وانگ دی‌یو را به منظور بررسی نگرش سیاسی و اقتصادی او واکاوی می‌کند.

1. Petersen
2. Wain
3. Reinhart Koselleck

روش‌شناسی تاریخ مفهومی کوزلک مبتنی بر رویکردی بینارشته‌ای است. کوزلک معتقد است: جامعه و کنش‌های سیاسی آن بر بستر مفاهیم موجودیت پیدا می‌کنند و هدف تاریخ مفهومی، واکاوی روند شکل‌گیری، دگردیسی معنایی - دلالتی و بازآرایی مفاهیم و تحول میدان‌های معنایی آنها است (آندرسن[1]، ۱۳۹۴، ۳). او با رویکردی زبان‌شناختی تغییر و تحولات معنایی مفاهیم را در بستر تاریخ اجتماعی و تاریخ سیاسی و چگونگی بازپیکربندی این مفاهیم در نسل‌های بعدی و تغییر بار سیاسی مفاهیم در طی زمان بررسی می‌کند و امکان درک اثرگذاری و اثرپذیری متقابل تحولات اجتماعی، مفاهیم زبانی و دگرگونی‌های سیاسی را فراهم می‌سازد (کلارک[2]، ۱۳۹۸، ۱۶۱).

از نظر کوزلک بین واژه و مفهوم تفاوت وجود دارد. معنای واژه‌ها را می‌توان دقیقا تعریف کرد، اما مفاهیم را تنها می‌توان تفسیر کرد. مفاهیم حاوی «تجربه‌های تاریخی» و «معنای» متکثر هستند و در بستر تغییر و تحولات تاریخی و گذر زمان معانی مبهم و چند وجهی پیدا کرده‌اند و این معانی درهم تنیده شده‌اند (کوزلک، ۱۴۰۱ ب، ۸۰). اما هرگونه ارتباط این همانی و همسانی بین تاریخ واقعی و تاریخ مفاهیم وجود ندارد. در طی زمان ممکن است در واژه تغییراتی در جهت تبدیل شدن به مفهوم و مفهوم بنیادین صورت بگیرد.

کوزلک با استفاده از ابزارهای زبان‌شناسی نشان می‌دهد در یک مفهوم بنیادین، همواره ابهام، چندلایگی و اشباع معانی، وجود دارد و از سوی گروه‌ها و احزاب متعارض برای بیان دیدگاه‌ها، علائق و نقطه نظرات متفاوت آنها به کارگرفته می‌شود و به دلیل همین ویژگی‌ها، در پیرامون مفاهیم بنیادین میدان «جدال معنایی» شکل می‌گیرد و بستری برای بروز لایه‌های جدید معنایی فراهم می‌شود (کوزلک، ۱۴۰۱ ب، ۹۵ و ۹۶).

تاریخ مفهومی به طور کلی همواره تحلیلِ درزمانی یا خاستگاه و تحولات معنایی مفاهیم منفرد در طی زمان طولانی و تحلیل همزمانی میدان معنایی که مفاهیم در آن

1. Andersen
2. Clark

پدیدار و با دیگرمفاهیم مرتبط می‌گردند، را بررسی می‌کند. در این نوع تحلیل، همواره به مفاهیمی چون «میدان معنایی» و «پادمفاهیم» ارجاع داده می‌شود.

پادمفهوم، مفهومی است که در نقطه مقابل مفهوم دیگر قرار می‌گیرد و هر مفهوم معنای خود را از پادمفهوم می‌گیرد. کوزلک با استفاده از پادمفهوم چگونگی رابطه مفاهیم با دیگرمفهوم‌ها را درمیدان معنایی مورد بررسی قرارمی‌دهد. پادمفهوم هم تاریخ شکل‌گیری و تحول خود را دارد و به واسطه تقابل مفهوم با پادمفهوم شرایط تحلیل میدان معنایی تغییرخواهد کرد (آندرسن، ۱۳۹۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰).

کوزلک سطح سومی نیز تحت عنوان سطح فراتاریخی یا پیشازبانی مطرح می‌کند که متشکل از جفت‌های متقابل پیشازبانی: قبل/ بعد، زایش/ مرگ، درون/ بیرون، دوست/ دشمن است. این جفت‌ها بر مفصل‌بندی تاریخی مفاهیم تقدم دارند و درموقعیت‌های خاص بر پایه عوامل: اقتصادی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی یا هر عامل دیگر تاریخ را رقم می‌زنند و بدون آنها تاریخ ممکن نمی‌شود (کوزلک، ۱۴۰۱ الف، ۱۸۲؛ آندرسن، ۱۳۹۳، ۲۵۵، ۲۵۶).

کوزلک با اشاره به تضادهای درزمانی معتقد است هر رویداد تاریخی به طور طبیعی میان یک «قبل» و یک «بعد» قرارمی‌گیرد و این تمایز، پیشازبانی محسوب می‌شود. به باور او، انسان‌ها همواره در فضایی میان تولد و مرگ زندگی می‌کنند. کوزلک تفاوتِ «قبل» و «بعد» را با دو اصطلاح فلسفی «فضای تجربه» و «افق انتظار» و ارائه یک پروژه فلسفی درباره لایه‌های زمانی و تاریخ به مثابه تجربه توضیح می‌دهد.

مردم در درون لایه‌های زمانی متفاوت حرکت و رویدادها هم در قلمرو آنها پدیدار می‌شوند. در لایه زمانی خطی و زمان فردی، افراد از طریق توالی رویدادهای خطی یا تکینگی رویداد تجربه کسب می‌کنند و هر فرد زمان، معیارزمانی و تجربه متناسب با خود را دارد. در لایه زمانی چرخشی نیز تجربیات نسل‌ها ازطریق ساختارهای عام و تکرار رویدادهای تکینه پدیدارمی‌شوند (کوزلک، ۲۰۰۴ الف، ۱۳، ۱۴، ۱۵). بنابراین تاریخ در لایه‌های زمانی و بر اساس تجربیات و انتظارات انسانی شکل می‌گیرد.

دراین شرایط «تجربه، گذشتهٔ حاضر است؛ رویدادهایش در هم آمیخته شده‌اند و می‌توان آنها را به خاطر آورد. بخشی از این تجربه توسط نهادها و نسل‌ها منتقل می‌شود. افق انتظار، آن آینده حاضر شده است که هنوز روی نداده و تجربه نشده است و خود را در مسیر رویدادهای درحال وقوع قرار داده و حاوی امیدها، ترس‌ها، آرزوها و خواسته‌ها، دغدغه‌ها و تحلیل عقلانی، و غیره می‌باشد. بین تجربه و انتظار، همواره تنش وجود دارد و از این طریق زمان تاریخی تولید می‌شود. فضای تجربه، که به سوی آینده گشوده است، افق انتظار را از درون خود بیرون می‌کشد» (آندرسن،۱۳۹۳، ۲۵۵، ۲۵۶).

۴. تجزیه و تحلیل و یافته‌ها

۴-۱. تهعد فرزندی و وفاداری و سنت چینی

۴-۱-۱. تحلیل درزمانی

«شیائو؛ تعهد فرزندی» از مفاهیم بنیادین زبان چینی، ریشه در تاریخ و فرهنگ چندین هزار ساله چین دارد و از ستون‌های وحدت بخش میان جامعه و حکومت به شمار می‌رود (جانگ[1]، ۲۰۲۰، ۴). معانی و معادل‌های مختلفی برای شیائو نوشته‌اند. رابرت آندره معتقد است: نویسه شیائو یا همان تعهد فرزندی از جمله کاراکترهای چینی است که بهتر است ترجمه نشود، زیرا هیچ واژه یا عبارتی نمی‌تواند معنای دقیق آن را منتقل کند. با این‌حال، او علاوه بر فرزند سالاری، واژه‌های دیگری همچون احترام خانوادگی، رفتار فرزندی، وفاداری فرزند و تعهد فرزندی را نیز به عنوان معادل‌های پیشنهادی برای این مفهوم ارائه می‌دهد (آندره، ۲۰۱۶، ۲۴). در زبان فارسی ترجمه اصطلاح شیاو به «تعهد فرزندی» رساتر و معنادارتر می‌باشد. این مفهوم، مهم‌ترین هنجار برای تنظیم روابط خانوادگی و بنیان اخلاقی حفظ انسجام دولت به شمار می‌رفت و اکثر حکمرانان سلسله‌های مختلف چین به دنبال اجرا کردن آن در جامعه بودند (جینبو و هویی خوا[2]، ۲۰۱۲، ۷۰).

1. Zhang
2. Jinbo & Huihua

شیائو آرمان مشترک آیین‌های سنتی چین؛ کنفوسیوسیسم، تائوئیسم و بودیسم بود، اما بیشتر به عنوان هسته ارزش‌ها و هنجارهای کنفوسیوسی شناخته می‌شود (چان و سورهون[1]، ۲۰۰۴، ۳-۱). هریک از این آیین‌ها، از آموزه شیائو، برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوت و بعضا متضادی داشتند. بنابراین در گذر تاریخ چین و تحت تأثیر شرایط سیاسی- اجتماعی آن، همواره پیرامون مفهوم شیائو جدال و تنش معنایی وجود داشت و در این مفهوم دگرگونی‌های معنایی بسیاری صورت گرفته است.

شیائو ریشه در دوران آغازین شکل‌گیری اجتماع اولیه در چین دارد. در سلسله ژوغربی (۱۰۲۷-۷۷۱ پ.م)، به پرستش اجداد مرده و در سلسله ژو شرقی (۷۷۱-۲۲۱ پ.م) به تقدیم پیشکش و نذورات به ارواح والدین و نیاکان، اطلاق می‌شد. در دوره بهار و پاییز کنفوسیوس (۵۵۱-۴۷۱ پ.م)، در کتاب آنالکت‌ها تعهد فرزندی را خدمت آیینی به والدین درحیات و ممات تعریف کرد. در دوره دولت‌های متخاصم، معنای آن به «نیکی وخدمت» به والدین تغییر یافت (رادیک[2]، ۲۰۱۷، ۱۸۷-۱۸۶).

در دوره سلسله هان (۲۰۲ پ.م - ۲۲۰ م)، کنفوسیوس باوری به ایدئولوژی دولتی تبدیل شد. در شرایط دوره هان و اتحاد دوباره چین و پایان دوران آشفتگی سیاسی، برابر انگاری رابطه پدر- پسر با رابطه امپراتور-مقامات، «ژونگ؛ وفاداری به حاکم» را به عنوان پادمفهوم «شیائو؛ تعهد فرزندی» شکل داد. هان‌فَی‌زی (۲۸۰-۲۳۳ پ.م) متفکر قانون‌گرا، وفاداری به حکومت را بر دلبستگی‌های خانوادگی اولویت داد (جینبو و نیه، ۲۰۱۲، ۷۰). این پاد مفهوم معنای سیاسی بیشتری به مفهوم شیائو بخشید. این تفسیر مورد استقبال امپراتوران و روشنفکران هان قرار گرفت.

با آغاز دوران امپراتوری میانه و روی کار آمدن سلسله‌های تانگ و سونگ تحت تأثیر پادمفهوم ژونگ یا وفاداری، مفهوم شیائو معنای سیاسی بیشتری یافت. این سیاسی شدن در دوره سلسله سونگ تحت شعار «تعهد فرزندی بر تمامی زیر آسمان حکومت می‌کند»، تثبیت شد (جانگ، ۲۰۲۰، ۴، ۵، ۷، ۸).

1. Chan and Sor-hoon
2. Radice

۴-۱-۲. تحلیل همزمانی

در ابتدای دوره مینگ شکل افراطی تعهد فرزندی شامل رفتارهای خـود آزارانـه ماننـد بریـدن گوشت از بدن، بیرون آوردن جگر یا چشم، سوزاندن اعضا، دراز کشیدن روی یـخ و مـواردی مشابه برای درمان والدین، شایع شد. ایـن پدیـده از دوره‌هـای تانـگ و سـونگ رواج یافتـه و علی‌رغم ممنوعیت آن در دوره یوان تداوم پیـدا کـرده بـود (زونـگ[1]، ۲۰۱۶، ۳۱-۳۰ و ۳۴-۳۵). جو یوان‌ژانگ درسال ۱۳۹۴ میلادی با بیان تضاد ایـن اعمـال بـا اصـول کنفوسیوسـی حفظ تمامیت جسمانی و تهدید بنیان خـانواده و نیـروی کـار، اعطـای نشـان افتخـار دولتـی (جینگ‌بیائو) برای چنین رفتارهایی را ممنوع اعلام کرد، اما این پدیده در سراسـر دوره مینـگ به طورکامل ریشه‌کن نشد و حکمرانی را با چالش مواجه ساخت (زونگ، ۲۰۱۶، ۱۷).

با تدوین قوانین (دامینگ‌لو) توسط جو یوان‌ژانـگ، هرگونـه شـکایت از والـدین، جـدا کردن اموال در زمان حیات آنان، یا سهل‌انگاری در تأمین معاش آنها تحت عنوان «ده گنـاه نابخشودنی عدم تعهد فرزندی»، تعهد فرزندی پایه‌ای حقوقی و مدنی یافت (قوانین بزرگ مینـگ، ۲۰۰۵، ۱۸). امپراتورچنـگ زو [یونگـل] نیـز، پـس از غصـب حکومـت، بـه منظورمشروعیت بخشیدن به سلطنت و تحکیم هرچه بیشتر قدرت خود، با دستور نوشـتن کتاب: «شـیاو شـون شی‌شـی/ گزارش‌هـای زنـدگی نامـه‌ای از تقـوای تعهـد فرزنـدی» و تفسیرجدید از آن، بیش از دیگران بر وفاداری به حاکم تأکید کرد. براساس متن این کتـاب: «تعهد فرزندی با خدمت به والدین آغاز و با خدمت به حـاکم ادامـه می‌یابـد. وفـاداری برای خدمت به حاکم مانند تعهد فرزندی برای خدمت به پـدر و مـادر اسـت» (چـان و سورهون، ۲۰۰۴، ۱۴۹-۱۵۰).

در نهایت، تحولات معنایی پیاپی و به ویژه سیاسی شـدن مفهـوم تعهـد فرزنـدی از دوره هان، در دوره های بعدی ادامه یافت و با قانونی شدن آن در دوره مینگ، معنای ایـن مفهوم به «تعهد فرزندی‌شاهنشاهی» تغییر یافت. در این تحول، پاد مفهـوم وفـاداری بـه حاکم (ژونگ) که زمانی ذیل مفهوم شیائو تعهد فرزندی قرار داشـت، بـه کـانون اصـلی

1. Zong

اندیشه سیاسی تبدیل شد و شیائو درحاشیه و ذیل آن جای گرفت (چان و سورهون، ۲۰۰۴، ۱۵۱).

۵. شیائو و ژونگ در آثار وانگ

وانگ در جای‌جای آثار خود موضوع تعهد فرزندی را مطرح کرده است. او در کنارپرداختن به این مفهوم، به مباحث فرعی‌ای همچون حاکمیت، شیوهٔ ادارهٔ کشور و عدالت اجتماعی و اقتصادی نیز می‌پردازد. بررسی مفهوم تعهد فرزندی در آثار وانگ می‌تواند زمینه را برای درک درست‌تر نگرش سیاسی و اقتصادی او، در مقام ادیبی کنفوسیوسیِ مسلمان و از نخبگان عصر مینگ، فراهم سازد. به‌کارگیری این مفاهیم بنیادین آیینی و سنتی چین برای نخستین بار در متنی مکتوب و اسلامی، به قلم وانگ دی‌یو، و ورود آنها به قلمرو فرهنگی مسلمانان چین، واجد معانی مهمی است.

در شرایط اجتماعی و سلسله مراتب خاص چین، کاربرد این مفاهیم محدود به حلقه‌های متفکران و ادیبان چینی و کارگزاران دولتی بود. پس از وانگ، این مفاهیم به آثار مترجمان و مؤلفان «کتاب‌های‌هان» راه یافت. اقدام او افق‌های تازه‌ای برای حضور و مشارکت اجتماعی و سیاسی مسلمانان در سپهرجامعهٔ چین گشود و زمینهٔ عبور از شرایط سیاسی پیشین و امکان اثرگذاری و اثرپذیری ادیبان مسلمان، به طور خاص، و مسلمانان به طورعام، را فراهم کرد.

۱- ۵. حکایت شون نماد تنش مفهومی شیائو و ژونگ

حکایت شون در تاریخ و فرهنگ چین، جایگاه ویژه‌ای دارد و نماد تنش مفهومی بین تعهد فرزندی و پادمفهوم وفاداری است. این حکایت همچنین نماد تعارض و دوگانگی فرد چینی در اولویت‌دهی میان «تعهد فرزندی به والدین» و «وفاداری به فرمانروا» بوده است. در ادوار گوناگون تاریخی ابهام و اشباع معانی چندلایه و تفاسیر متعارض از سوی مکاتب و مفسران از این حکایت، مبنایی برای باز تفسیرمفاهیم «تعهد فرزندی» و «وفاداری» بوده است.

شون یکی از پنج امپراتور افسانه‌ای و از پادشاهان مشهور چین باستان است. روایت است: امپراتور یائو دربارهٔ انتخاب شون به عنوان جانشین از کوه‌های مقدس پرسش کرد. آنها در پاسخ گفتند: «شون فردی مجرد است. پدرش گائوسو[1] مردی نابینا و لجوج، نامادری‌اش زنی پست و برادرش فردی متکبر است و در صدد قتل او برآمده‌اند. با وجود این، شون که بیش از بیست سال سن ندارد، با مهربانی و رعایت "تعهد فرزندی" میان آنان "هماهنگی" برقرار کرد و خالصانه به ایشان خدمت نمود». یائو در پاسخ گفت: او را خواهم آزمود. بدین منظور دو دختر خود را [بدون اینکه شون از پدر و مادرش برای ازدواج اجازه بگیرد] به عقد او درآورد. رفتار درست شون با دختران یائو موجب تأیید او شد و یائو شون سی‌ساله را به جانشینی خود برگزید (سیما[2]، ۱۹۹۴، ۹-۸، ۱۱، ۱۶).

وانگ در مقام ادیب مسلمان کنفوسیوسی تحت تأثیر زمانه خود پادمفهوم وفاداری را در اولویت بر مفهوم تعهد فرزندی قرار داد. او پس از اقتباس این مفهوم، به باز تعریف و به نوعی ابداع و نوآوری متناسب با شرایط فکری و عقیدتی جامعه مسلمان چین که او نماینده آن بود، پرداخت. او درباره وفاداری چنین می‌نویسد: «حاکم است که مزارع، دهکده‌ها و کارهای لذت‌بخش را به ما واگذار می‌کند؛ پس باید به او کاملاً "وفادار" بود. این امر در مورد پروردگار حقیقی هم صادق است؛ همان که خالق همهٔ انسان‌ها و فرمانروایان، آسمان و زمین است و تمامی موجودات را می‌آفریند و دگرگون می‌سازد» (وانگ، ۲۰۱۷، ۴۸). در جایی دیگر «وفاداری حقیقی» را در پیروی از آموزهٔ پاک و راستین (دین اسلام در زبان چینی)، پرستش خدای یگانه و دوری از بت‌پرستی معرفی می‌کند (وانگ،۲۰۱۷، ۱۵۴). او سپس بحث وفاداری و حاکمیت سیاسی را به پرستش خداوند یگانه مرتبط ساخته و می‌نویسد: «یک کشور یک فرمانروا دارد. اگر دو تا وجود داشت، این اشتباه بود. آسمان و زمین یک پروردگار دارند. اگر او دو تا تصور شود، این بزرگ‌ترین گناه در جهان خواهد بود. بنابراین، اسلام یگانگی را ارج می‌نهد»(وانگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹).

1. Gusou
2. Sima

در ظاهر چنین به نظرمی‌رسد، وانگ حاکمیت زمینی را بر حاکمیت الهی ارجحیت داده است، اما تحلیل دقیق‌تر خلاف این را نشان می‌دهد. او اگرچه در نقل‌قول نخست، بحث را با حاکم زمینی آغاز می‌کند، با تأکید بر یگانگی خداوند، حاکمیت الهی را در مرتبه‌ای بالاتر قرارمی‌دهد. جامعهٔ آرمانی کنفوسیوسی بر اصل «هماهنگی بزرگ» (لین و همکاران، ۲۰۱۴، ۱۱۷)، «پنج رابطهٔ اجتماعی یعنی سلسله مراتب: حاکم و فرمانبردار، پدر و پسر، برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر، زن و شوهر، و دوست» (چن[1]،۱۹۱۱، ۱۴) و «سیستم اداری شایسته سالاری» استوار است. در این سیستم خانواده بخشی ازجامعه است و دولت به عنوان سازمانی سیاسی در سطحی بالاتر از این دو قرار دارد و فرد موظف است تابع خانواده و دولت باشد (لین، پیچ و فانگ، ۲۰۱۴، ۱۱۰). وانگ در چهارچوب اندیشهٔ کنفوسیوسی در باب قدرت و حاکمیت سیاسی، پادشاه و فرمانروا را - بر اساس نظم کیهانی حاکم بر جهان- مسئول ادارهٔ امور، «برقراری نظم» و سامان‌بخشی به زندگی انسان می‌داند (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۷).

ابداع و نگاه نظری وانگ نسبت به سیاست و امور سیاسی، به طور جداگانه می‌تواند مبنای تحلیلی مناسبی برای تبیین و بازاندیشی تاریخ حضور مسلمانان و نحوهٔ مشارکت آنان درعرصهٔ سیاسی چین فراهم کند. اما خود اقدام وانگ هم قابل تبیین می‌باشد.

۳-۵. فضای تجربه و افق انتظار وانگ در استعاره قلب و بدن

وانگ وظایف نهادهای مختلف جامعه و نسبت و روابط آنها با قدرت وجایگاه فرمانروا و وظایف او را در استعارهٔ «قلب و بدن»، چنین بیان می‌کند: «پادشاه مقتدر مسئولیت همهٔ آنچه در زیرآسمان روی می‌دهد را برعهده دارد. قاضی منطقه، مسئولیت یک منطقه را دارد. سرپرست خانواده مسئولیت خانواده را به دوش می‌کشد. کسی که تنها زندگی می‌کند، مسئول بدن خویش است. کل این بدن نمادی از یک کشور است. قلب فرمانروای تمام بدن است. اگر«قلب صادق» باشد، تمام بدن نیز صادق خواهد بود. بنابراین، عملکرد یک بدن و اعضای آن همانند ادارهٔ یک کشور است. اگر قلب دچار ظلم شود، در سراسر بدن ظلم رخ خواهد داد» (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۷).

1. Chen

او موفقیت یا ناکامی فرمانروا در استقرار نظم و امنیت را به «تحقق عدالت» گره می‌زند و تحقق عدالت را نیز منوط به اطاعت و اجرای قانون می‌داند. از نگاه او، این مهم تنها از طریق افراد خردمند و با فضیلت امکان‌پذیر است: «افراد واقعی و بزرگ از دستور روشن پیروی می‌کنند و قلب واقعی و فداکار را تحقق می‌بخشند» (وانگ، ۱۹۹۹، ۱۱۰). برای رسیدن به این هدف، نه تنها فرمانروا، بلکه تمامی خردمندان و فضیلت‌مندان باید هریک به وظایف خویش عمل کنند. این بخش از اظهارات وانگ تحت تأثیر نگاه کنفوسیوسی به تربیت اخلاقی و اهمیت خیرخواهی، عدالت، شایستگی، حکمت و فضیلت، اعتبار و تعهد فرزندی می‌باشد (لین، ۲۰۱۴، ۱۰۷-۱۰۸) و از آنها به عنوان پنج ثابت اخلاقی «نیک‌خویی، دادگری، مناسک، خرد و اخلاص» نام می‌برد (چن، ۱۹۱۱، ۱۴).

ابداع و نوآوری او در بستری از تجربه فردی و نسلی و به میانجی دانش کنفوسیوسی و تلقی صوفیانه اسلامی صورت گرفته است. استعاره قلب و بدن در متون و ادبیات اواخر دوره مینگ به ویژه در آثار و اندیشه وانگ یانگ‌مینگ[1] (۱۵۲۹-۱۴۷۲ میلادی)، متفکر نئوکنفوسیوسی دورهٔ مینگ (وانگ، ۲۰۱۷، ۶۷) و در میان نویسندگان طریقت صوفی کبرویه و به طورمشخص نجم‌الدین رازی (درگذشتهٔ ۱۲۵۶) در کتاب: «مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد» و نورالدین اسفراینی (درگذشتهٔ ۱۳۱۷) متداول بوده است و وانگ به عنوان ادیب مسلمان تحت تأثیر هر دو قرار گرفته است (پترسن، ۲۰۱۳، ۱۷۹-۱۷۸ و ۱۹۰).

پیش از این وانگ تحت عنوان مفهوم تعهد فرزندی اعتقاد به یگانگی خداوند و پرستش و عبادت او را درمرتبه والاتری بر احترام به والدین دانسته و می‌نویسد: «شما باید خدا را پرستش کنید و به والدین خود احترام بگذارید. بنابراین، عبادت خداوند جایگاهی بالاتر از احترام به والدین دارد» (وانگ، ۱۹۹۹، ۹۱).

وانگ در ذیل مفهوم وفاداری سه نهاد مهم جامعه چینی-حاکمیت، خانواده و آیین- را برای جامعه مسلمان تحت عنوان: «سه واقعیت بزرگ زندگی دنیوی انسان» به ترتیب

1. Wáng Yángmíng

اطاعت از پروردگار، اطاعت از حاکم و فرمانروا و اطاعت از پدر و مـادر اولویت‌بنـدی می‌کند (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹). در فرهنگ چین، بخش عمـده‌ای از مفهـوم وفـاداری بـه روابط درونی ساختار قدرت- میان امپراتور، شاهزادگان، درباریان و کـارگزاران دولتـی - اختصاص داشت. با این حال، وانگ در اقتبـاس خـود از مکتـب کنفوسـیوس در حـوزۀ وفاداری و حاکمیت سیاسی به کلیات بسنده کرده و از بیـان جزئیـات خـودداری نمـوده است. مخاطب اصلی بیانات او در این زمینه عمدتاً عامۀ مسلمانان جامعۀ چین بوده‌اند.

استفاده از مفهوم وفاداری و طرح مباحث سیاسی مرتبط بـا آن توسـط وانـگ، بـه نسـبت قدمت جامعه مسلمانان چین و حضور عملی آنان در ساختار سیاسـت و اقتصـاد امپراتـوری چین از قرن هشتم میلادی در دورۀ تانگ، تا قـرن هفـدهم مـیلادی در اواخـر دوره مینـگ و اوایل دوره چینگ، تقریبا با تأخیر ۱۰ قرن فاصله زمانی صورت گرفته است.

اولین حضور رسمی مسلمانان در ساختار سیاسـی و اقتصـادی امپراتـوری چـین بـه زمان منصور، خلیفـۀ عباسـی، و اعـزام سـپاهیان مسـلمان از سـوی او بـرای کمـک بـه امپراتورچین و ماندگار شدن آنان در چین باز می‌گـردد (برومهـال[1]، ۱۹۱۰، ۲۲) در دوره یوان چهره‌هایی چون محمود یلواج مسئول منـاطق مفتوحـۀ شـمالی چـین، سـید اجـل شمس‌الدین، حاکم ایرانی استان یون‌نان در دورۀ یوان و اجرا کننده اصلاحات سیاسـی و اقتصادی در شـمال‌غربی چـین (بیـانی، ۱۳۷۱، ۱۵۴-۱۵۵)، دریاسـالار جنگ‌خـه، از فرماندهان برجستۀ مسلمان در ساختار نظامی دورۀ مینگ و فرمانده هفت سـفر دریـایی به اقیانوس آرام و خلیج فارس (ماهوان، ۱۳۹۳، ۴۸-۴۹)، همگی نمونـه‌های بـارزی از مشارکت و نقش‌آفرینی مداوم مسلمانان در عرصۀ سیاسی چین هستند.

وانگ در فضای فرهنگی و سیاسی چین و غلبه نئوکنفوسیوسیسم، مفهوم وفـاداری را اقتباس می‌کند. فضای تجربۀ او و چند نسلی که در میانۀ آن‌ها می‌زیست، مواجهۀ جهان اسلام صوفیانۀ چینی با کهن‌ترین و محافظه‌کارانه‌ترین آیین‌هـای کنفسیوسـی، دائـویی و بودیستی در میانۀ تاثیر فزاینده و یکدست کنندۀ سازوکار چینی‌سـازی مینـگ بـود و افـق

1. Broomhall

انتظاری که سوای امکان گرایشی چند لایه و کهن پس از ورود اسلام به چین (کـه خـود جای پژوهشی جداگانه را دارد). بعید نیست حفـظ هویـت اسـلامی در عـین ادغـام در جهان چینی زبان و زندگی فعالانه‌تر در میان دم و دستگاه پیچیده و مطالبـه‌گر آن تحـت تاثیر همین سازوکار در نسلهای پیش از وانگ آغاز شده باشد. شاید بتوان وانگ دی‌یو را نماینده و صدای خلاق آن در جامعهٔ چینی اواخر مینگ نامید.

او با سابقه هویتی چند صد ساله خاندان خود به عنوان منجم امپراتوری و مشـارکت فعال آنها در ساختار امپراتوری و در پرتو تجربه تاریخی حضـور تـاریخی مسـلمانان در چین، در اولویت قرار دادن «وفاداری به پروردگاریگانـه» بـر «وفـاداری بـه حـاکم» بـه انطباق، ابداع و نوآوری در این مفهوم در فضای فکری و اجتماعی جامعه مسلمان چـین اقدام می‌کند. وانگ ضمن انتقاد از آیین کنفوسیوس به سبب غفلت از مسائل مربـوط بـه جهان پیش از تولد و جهان پس از مرگ، رویکرد کـلان کنفوسیوسـی نسـبت سیاسـت و جایگاه آن در میان نهادهای جامعه را می‌پذیرد.

۶. تعهد فرزندی و خانواده

اندیشهٔ کنفوسیوسی، با تأکید بر «نظم اجتماعی»، «اخلاق» و «هماهنگی اقتصـادی»، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری و نظم‌دهـی بـه سـاختارهای اقتصـادی چـین داشـته است. از منظر کنفوسیوس، سیاسـت و اقتصـاد دو امـر در هـم تنیـده و تفکیـک ناپـذیر هستند. رفاه مادی پیش شرط ضروری تربیت اخلاقی است و امپراتـور در مقـام «فرزنـد آسـمان» و هماهنـگ کننـده بـین آسـمان و زمـین وظیفـه «همـاهنگی اقتصـادی» و «غنی‌سازی» مردم و جامعه؛ یعنی وظیفه تأمین رفاه مادی و تربیت و هدایت معنوی آنها را برعهده دارد (لین، ۲۰۱۴، ۷۱).

از این رو، «معیار سنجش موفقیت یـک سلسـله و حکومـت در عملکـرد اقتصـادی مطلوب آن بـود. اقتصـاد و اخـلاق بـا هـم پیونـد داشـتند؛ رونـق اقتصـادی بازتـابی از فضیلت‌های اخلاقی فرمانروا بود. الگوی اقتصاد، همچون جامعه، نه بر مطلوبیت رشد

و دگرگونی، بلکه بر پایهٔ انگاره‌های هماهنگی و ثبات استوار بـود. جنگ‌هـا و قحطی‌هـا هم نشانه‌های آشفتگی در این ثبات بودند» (راوسکی[1]، ۲۰۱۸، ۳).

آموزه تعهد فرزندی، در تفسیر کنفوسیوسی بر بقای خانواده و تنظیم روابـط اعضـای آن تأکید دارد و خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، کارکرد ویژه‌ای در سیاست و اقتصاد می‌یابد. امپراتور، در مقام «فرزند آسمان» و مسئول برقراری هماهنگی و نظـم کیهـانی و برقراری عدالت و برابری، به خانواده به عنوان نهاد تولید نسل و فراهم کننده نیروی کار و سپاهیگری، نیازمند است.

استفاده وانـگ از مفهـوم تعهـد فرزنـدی در فضـای اجتمـاعی و فکـری مسـلمانان، چگونگی تعریف و تفسیر وانـگ از ایـن مفهـوم، بـرای فهـم میـزان اثرپـذیری خـانواده مسلمان چینی از الگو و ساختارخانواده چینی در دورهٔ مینگ حائز اهمیت است.

وانگ بحث خود را با آیـاتی از قـرآن آغـاز می‌کنـد و نیکـی و حرمـت بـه والـدین را درمرتبهٔ پس از پرستش خداوند قرار می‌دهد. او تحقق کامل تعالیم اسلام را در پرسـتش خداوند و رضایت و خشنودی پدر و مـادر از فرزنـدان می‌دانـد (وانـگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹). همچنین می‌افزاید: «کسانی که وفاداری حقیقی دارند، قطعاً حرمت به والـدین خواهنـد داشت. هنگامی که هم وفاداری و هم حرمت و تعهد بـه والـدین تکمیـل شـوند، آمـوزهٔ راستین [اسلام] به کمال می‌رسد» (وانـگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹). یکـی از دشـواری‌های آثـار وانگ تشخیص دقیق آیات و روایت‌های مورد استفاده در آثـار اوسـت. ظـاهرا وانـگ در نقل آیات قرآنی، به جای ترجمه کلمه به کلمه، به ترجمه آزاد از آنهـا اکتفـا کـرده اسـت (پترسن، ۲۰۱۸، ۱۲۴).

او در تشریح تعهد فرزندی و نهایت حرمت به والدین می‌نویسد: «وقتی مـردم فقـط بدن پدر و مادر را تغذیه می‌کنند، این تعهد فرزندی نیست. زیرا آنها سگ و اسب را هـم تغذیه می‌کنند و این حرمت بـه والـدین نامیـده نمی‌شـود»(چان، ۲۰۰۴، ۱۴۱-۱۴۲). «نهایت حرمت به والدین این است که بی‌عیب و نقص به والدین خدمت کنی تا آنـان را

1. Rawski

به نافرمانی و طغیان نیندازی. باید به آنان کمک کنی تا از هـر رنجـی اجتنـاب ورزنـد و شادی بی‌اندازه دریافت نمایند؛ در پایان هر یک از پنج نماز روزانه برای آنها دعـا کنـی و وقتی دچار فقر و مشکل هستند، یاری و کمکشان کنی و باید قصد یاد کردن از اجدادت را داشته باشی» (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹).

استدلال‌ها و مثال‌های وانگ در این بخش بیش از آنکه صرفاً برآمده از عقایـد دینـی او باشند، نمونه‌هایی از مضامین رایج در اندیشهٔ کنفوسیوسی هستند و ناظر بر فرهنـگ و شرایط اجتماعی جامعهٔ چین و زیست‌جهان فرد مسلمان چینـی هسـتند. وانـگ در ایـن بخش نیز همچون مفهوم وفاداری، با ابداع و نوآوری در مفهوم تعهد فرزنـدی، تفسـیری اسلامی از جایگاه پدر و مادر وخانواده ارائه می‌دهد. او با قرار دادن پروردگار در مرحلـهٔ پیش از «تعهد فرزندی»، میزان توفیق افراد در عمل به تعهد فرزندی و وفاداری به والدین و حتی وفاداری به فرمانروا را به میزان اطاعت و بندگی فرد از پروردگـار نسـبت می‌دهـد (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹؛ وانگ، ۱۹۹۹، ۹۱).

او امکان تحقق تعهد فرزنـدی را بـدون اطاعـت از پروردگـار منتفـی می‌دانـد و حتـی پیامدهای عدم اطاعت از پروردگار را با قانون‌گریزی و نافرمانی از حاکم مـرتبط می‌سـازد: «اگر کسی فرزندانی داشته باشد که آموختـه‌های خـود را از دسـت بدهنـد، [آنـان دیگـر] توانایی شناخت خداوند، انجام تعهد فررندی، پیروی از حکیمان، آشنایی به قوانین صـادر شده از سوی مقامات و انگیزه اجرای آنها را نخواهند» (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۰).

۱- ۶. عدم تعهد فرزندی و مسئلهٔ دانش

وانگ در پاسخ به پرسش یکی از مخاطبان [احتمالا مسلمان] به مقایسهٔ رفتار متقابل فرزندان و والدین در قبال یکدیگر می‌پردازد. او برای لطـف و محبـت والـدین نسـبت بـه فرزنـدان در مقایسه با تعهد فرزندان تفاوت زیادی قائل است و همچون کنفوسیوسی‌ها منشأ لطف والدین را «قلب و عشق واقعی» می‌داند، در حالی که تعهد فرزندی را بیشتر به «نزاکت و تعهد آیینی» نسبت می‌دهد (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۵۹). وانگ تحقق آموزه تعهـد فرزنـدی را در پـنج امـر: ۱. اعتقاد به خداوند؛ ۲. احترام به حکیمان (پیامبران)؛ ۳. توجه به خردمندان و عاقلان؛ ۴. تأمین

معیشت؛ ۵. آموزش و یادگیری می‌داند. فرد با عدم رعایت و کوتاهی در انجام این وظایف مرتکب عدم تعهد فرزندی می‌شود. در میان این پنج مورد آموزش و یادگیری بیش از سایر موارد اهمیت دارد و هر گونه کوتاهی در دانش و یادگیری باعث «قطع ارتباط با نسل‌های بعدی» می‌شود. شناخت خدا و احترام به پیامبران موجب خلوص و روشنایی قلب می‌شود، و خردمندان برای رسیدن به کمال باید از پیامبران الگو بگیرند. ارتباط با خردمندان به اصلاح شخصیت کمک می‌کند. تأمین معیشت سامان خانواده است و یادگیری موجب بهبود حکمرانی می‌شود. بنابراین، «قطع ارتباط نسل‌ها» صرفاً به معنای از دست دادن فرزندان نیست، بلکه به معنای از دست دادن «دانش» است (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۰).

آموزش کنفوسیوسی نقشی محوری در سامان‌یابی امور دولت، خانواده و جامعه ایفا می‌کرد و بدون آن اساساً هیچ یک از وظایف نهادهای جامعه به سرانجام نمی‌رسید. در آیین کنفوسیوس، پس از برآوردن نیازهای معیشتی و این‌جهانی، رشد ذهن و شخصیت ضروری است و بر همین اساس، سیستم آموزشی کنفوسیوسی شکل می‌گیرد. بر پایهٔ این اندیشه، هر روستا یا دهکده‌ای که به تعداد هشتاد خانوار می‌رسید می‌بایست مدرسه‌ای تأسیس کند و مدیریت آن را به سه گروه «مردان سالخورده (پدرسالاران)، معلمان و مقامات بازنشستهٔ دولتی» بسپارد (چن، ۱۹۱۱، ۸۴).

در دورهٔ مینگ، امپراتور ژو یوان‌جانگ در اصلاحات خود از مسئلهٔ آموزش غافل نماند و به منظور افزایش کنترل خود بر امور، به صورت گسترده به ترویج آموزش کنفوسیوسی پرداخت. او در سال ۱۳۸۲ میلادی به تفصیل به مقامات خود توصیه کرد: «آثارحکیمانی که در رابطه با آموزش احترام به آسمان، وفاداری به امپراتور، احترام به والدین و خویشاوندان هستند، باید برای تدریس آماده شوند» (فارمر[1]، ۱۹۹۵، ۵۱).

وانگ تأکید زیادی بر مسئلهٔ دانش دارد و می‌نویسد: «دانش‌اندوزی موجب می‌شود فرد در سختی‌ها به «تربیت نفس» بپردازد و در زمان موفقیت، درجامعه "نیکوکاری" کند، به گونه‌ای که نام نیکی از خود بر جای گذارد و حتی پس از مرگ نیز زنده بماند. اما

1. Farmer

فردی که از یادگیری محروم شود و به ارزش‌های اخلاقی و دینی پایبند نباشد، مایهٔ شرمساری خانواده و جامعه خواهد بود و حضورش به جای افتخار، ننگی جاودانه به همراه دارد. به همین دلیل، در راه حقیقی، «قطع نسل» به معنای «از دست دادن دانش و یادگیری فرزندان» است (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۰).

اگرچه موضوع دانش و یادگیری در مرحلهٔ نهایی تعهد فرزندی از آن یاد می‌شود، این تقدم و تأخر ظاهری لزوماً نشان‌دهندهٔ جایگاه و اهمیت آن در سلسله مراتب اندیشهٔ کنفوسیوسی نیست. با توجه به توضیحات وانگ می‌توان گفت که مسئلهٔ آموزش، دانش و یادگیری نقشی اساسی در تحقق وظیفهٔ تعهد فرزندی و به تبع آن وفاداری به فرمانروا و ایجاد نظم و عدالت اقتصادی در جامعه دارد.

۲- ۶. تقابل افق انتظار بودایی- دائویی با افق انتظار کنفوسیوسی- اسلامی

خانواده در جامعهٔ چین به عنوان اصل سازمان‌دهندهٔ جامعه و تفسیر کنفوسیوسی از مفهوم تعهد فرزندی، به بخشی اساسی از هویت چینی تبدیل شده بودند. مسئله تعهد فرزندی منحصر به اندیشهٔ کنفوسیوسی نبود. دیگرجریان‌های فکری چین، به‌ویژه بوداییان و دائویی‌ها، تفسیرهای خاص و گاه متضاد با تفسیر کنفوسیوسی از این مفهوم داشتند. تفسیر آنها از مفهوم تعهد فرزندی، مبتنی بر دعوت به زندگی مجردی بود، این امر در تضاد با تفسیر کنفوسیوسی از مفهوم تعهد فرزندی قرار داشت (چان، ۲۰۰۴، ۱۱۰).

تلقی بودیسم از مفهوم تعهد فرزندی، چالش آن با تفسیر کنفوسیوسی و ضرورت مقابله با آن، در قوانین دا مینگ‌لو دوره مینگ بازتاب یافته است. در این قوانین، راهبان بودایی به عدم توجه به «بزرگداشت والدین» و عدم پایبندی به تعهد فرزندی متهم بودند. بر اساس این قوانین و از لحاظ قانونی، آنان ملزم به رعایت تعهد فرزندی و حقوق والدین شده‌اند (قوانین بزرگ مینگ، ۲۰۰۵، ۱۱۷).

وانگ با اشراف و تسلطی که برآموزه‌های مکاتب چینی داشت، تفسیر و رویکرد آنها را دربارهٔ مفهوم تعهد فرزندی، به‌ویژه در مسئلهٔ «خانواده» و «تولید نسل»، متضاد توصیف می‌کند و ترکیب و جمع کردن این رویکردها با یکدیگر را ناممکن می‌داند

(وانگ، ۲۰۱۷، ۲۲۶). او درموضوع خانواده بیش از همه با کنفوسیوسیسم همدلی نشان می‌دهد و در مورد سازگاری این آیین با اسلام می‌نویسد: «این راه و روش [با راه و روش اسلامی] یکسان است؛ کنفوسیوسی‌ها با نظریه‌های خود جهان را اداره می‌کنند، اما اسلام حقیقت را ارائه می‌دهد» (وانگ، ۲۰۱۷، ۳۸).

وانگ با پذیرش تلقی کنفوسیوسی ازمفهوم تعهد فرزندی، به نقد تلقی بودیسم از این مفهوم و پیامدهای اجتماعی آن می‌پردازد. او عدم توجه به تعهد فرزندی در آیین بودایی را به مسئلهٔ «تناسخ» یکی از اصول اساسی این آیین، نسبت می‌دهد. او در این باره می‌نویسد: «اجازه دهید سعی کنم توجه شما را به اشتباهات [مفهوم] «تناسخ» جلب کنم. آنها [بوداییان و دائوییان] می‌گویند: «جوهر روح» انسان بارها و بارها در جهان انسانی، در «شخص دیگری» یا «حیوانی»، «دوباره متولد» می‌شود...این از نظر حقوقی منصفانه نیست. وقتی به کتاب‌های این دو مکتب [بودیسم و دائوئیسم] نگاه می‌کنیم، در برخی متون آمده است که افرادی هستند که می‌توانند امور بدن قبلی را به خاطر بسپارند. اما این فریب ارواح شیطانی است که مردم را وادار به پیروی از تعالیم خود و شرکت در قربانی می‌کنند» (وانگ، ۱۹۹۹، ۲۱۹).

افق انتظارچرخه‌ای بودیسم و دائوئیسم از مفهوم تعهد فرزندی و وفاداری و توصیه به زندگی مجردی تحت تأثیر اعتقاد به تناسخ با افق انتظار خطی - نسلی کنفوسیوسی- اسلامی، اعتقاد به خانواده و تداوم نسل و مبتنی بر اعتقادات اسلامی وانگ درمسئلهٔ روح، خانواده، ازدواج و مانند آن در تضاد بود و باعث «عدم تعهد فرزندی» و «انقطاع نسل» می‌شد. این نگاه بودیسم و دائوئیسم، مسئله «معیشت» از ارکان مهم تداوم «نظم کیهانی» کنفوسیوسی را، نادیده می‌گرفت و باعث می‌شد بخش‌ها و نهادهایی که اساس سیاست و اقتصاد کنفوسیوسی بودند، در دستیابی به اهداف اقتصادی ناموفق عمل کنند.

۷. تعهد فرزندی و اقتصاد معیشتی

نخستین تاجران مسلمان ایرانی و عرب در دوره‌های تانگ و سونگ- در مقام «تاجران و

دریانوردان کشتی‌های بـاری»(رامهرمزی، ۱۵، ۶۸-۶۹، ۱۰۷) و بـه عنـوان «حـاملان تجاری» (پاتریکا، ۱۹۹۵، ۸۵) میان شرق و جنوب شرق آسیا با سـرزمین‌های غربـی و اسلامی- در چین استقرار یافتند. تا دورهٔ یوان و مهاجرت‌های بعدی مسلمانان به چین و افزایش حضور آنها، همواره اطلاعات تاریخی اندکی دربارهٔ زندگی و اخـلاق اقتصـادی مسلمانان، نحوه و چگونگی معاملات آنها در چهارچوب قواعد و شرایط جامعهٔ چین، و مواجههٔ مسلمانان و عالمان مسلمان بـا اندیشـه‌های کنفوسیوسـی، دائـویی و بـودایی و سازوکارهای انطباق آنان با فرهنگ اقتصادی چین موجود است.

آثار وانگ دی‌یو در زمرهٔ مهم‌ترین و نخستین منـابع مکتـوب دربـارهٔ تـاریخ اقتصـادی مسلمانان چین به شمارمی‌روند. مطالب اقتصادی مطرح‌شده توسط وانگ مختصر است، اما می‌تواند راهگشای فهم و تبیین زندگی اقتصادی مسلمانان چین باشد. در فرهنگ چین، کارکرد مفهوم «تعهد فرزندی» ایجاد هماهنگی و انسجام میان دولت/ فرمانروا و خـانواده/ پدر و مادرو فرزندان بود. کتاب «قانون تاریخ» ازمجموعه کتاب‌های کنفوسیوسی وظـایف نهاد دولت و خانواده را تعیین کرده بود. نهاد دولت و حـاکم در رأس سـاختار اجتمـاعی و سیاسی، وظیفه تأمین «غذا» و «کالا» های مورد نیاز جامعه را بر عهده داشت. وظیفه نهاد خانواده، به عنوان رکن اساسـی جامعـه، و در رأس آن والـدین، آمـوزش و تربیـت درسـت فرزندان در راستای عمل به آموزهٔ تعهد فرزندی بود. وظیفهٔ فرزندان نیزعمل به آمـوزهٔ تعهـد فرزندی، خدمت به والدین و وفاداری به فرمانروا بود (چن[1]، ۱۹۱۱، ۵۰).

بدون خانواده، دولت و شخص فرمانروا در انجام تعهد خود ناتوان می‌ماندند. فلسفهٔ وجودی و هدف نهایی مفهوم تعهـد فرزنـدی تـأمین و تضـمین معیشـت خـانواده بـود. بنابراین در جامعهٔ سنتی و پیشامدرن چین، دغدغهٔ اصـلی خانواده‌هـا، هماننـد دولـت، معطوف به مسائل اقتصادی بود. در نبود روش‌هـای نـوین امـروزین پس‌انـداز، بهتـرین سرمایه‌گذاری خانواده‌ها برای آینده، تربیت و آموزش فرزندان و تـرویج مفهـوم و آمـوزهٔ تعهد فرزندی و احترام به والدین در میان آنان بود (جینبو و هویی‌خوا، ۲۰۱۲، ۷۱).

1. Chen

بر پایهٔ این تحلیل، مفهوم تعهد فرزندی و فرزندان، در مقام عمل‌کنندگان به این آموزه، نه تنها ضامن دوام و بقای حیات خانواده بودند، بلکه به توسعهٔ اقتصادی پایدار، افزایش درآمدهای دولت و دوام و بقای آن می‌انجامیدند (جینبو وهویی‌خوا، ۲۰۱۲، ۸۲-۸۱). بدین‌سان، خانواده شرایط اقتصادی لازم برای بقای فرمانروا و موفقیت او در تأمین معیشت مردم را فراهم می‌کرد. مهمترین دغدغه وانگ در بحث مفهوم تعهد فرزندی در پیوند با اقتصاد و امور اقتصادی و مسئلهٔ معیشت و تأمین اقتصادی خانواده است. او در ذیل تعهد فرزندی، تحت تأثیر تعالیم اخلاقی آیین کنفوسیوس، از پنج عمل به عنوان ابطال کننده تعهد فرزندی و بی‌احترامی به والدین نام می‌برد. این پنج بی‌احترامی: «انکار خداوند»، «بی‌احترامی به پیامبر»(حکیمان)، «نادیده گرفتن عاقلان و خردمندان»، «عدم تأمین معیشت» و «قطع ارتباط با نسل‌های بعدی» یا «فقدان دانش و کوتاهی دریادگیری» می‌باشند (وانگ، ۲۰۱۷، ۱۶۰).

دو مورد نخست با نگاه اسلامی وانگ مرتبط می‌باشند، اما سه تای بعدی پیوند تنگاتنگی با آیین کنفوسیوس دارند. پیش‌تر به مورد سوم، یعنی نقش خردمندان و افراد با فضیلت در تحقق عدالت، اشاره شد. درباره موارد چهارم و پنجم باید خاطرنشان کرد که درک نظام اقتصاد کنفوسیوسی وابستگی عمیقی به نظام آموزش آن دارد.

در قوانین بزرگ مینگ (دا مینگ‌لو)، عدم تعهد فرزندی با جزئیاتی بیشتر و متفاوت از موارد مطرح‌شده توسط وانگ آمده است. بر پایهٔ این قوانین، عدم تعهد فرزندی به مواردی چون: «طرح شکایت در دربار، افسون کردن، یا ناسزاگویی به پدربزرگ و مادربزرگ پدری، پدر و مادر، یا پدربزرگ و مادربزرگ و پدر و مادر شوهر؛ یا ثبت خانواده یا اموال جداگانه در زمان حیات پدربزرگ و مادربزرگ یا پدر و مادر، یا کوتاهی در تأمین معاش آنان؛ یا ازدواج، موسیقی نواختن، یا کنار نهادن لباس سوگواری و پوشیدن لباس عادی در دورهٔ سوگواری؛ یا ادعای دروغین دربارهٔ مرگ پدربزرگ و مادربزرگ یا پدر و مادر» اطلاق می‌شود (قوانین بزرگ مینگ، ۲۰۰۵، ۱۸).

طرح مفهوم تعهد فرزندی و ورود این مفهوم به حوزهٔ اندیشگی مسلمانان چین و

ابداع وانگ در این مفهوم، با گنجاندن اقرار به خداوند خالق هستی به عنوان یکی از شروط پذیرش تعهد فرزندی، نشانهٔ مهمی از تأثیرپذیری مسلمانان از ساختار خانوادهٔ چینی و پیامدهای اقتصادی ناشی از آن است. وانگ در مفهوم تعهد فرزندی تنها به بیان رابطهٔ فرزندان با والدین بسنده کرده و برخلاف برداشت کنفوسیوسی و قوانین دامینگ لو- که وظایف متعددی بر عهدهٔ فرزندان می‌نهاد- صرفاً به بیان کلی وظیفه فرزندان در تأمین معیشت اکتفا کرده است.

۱- ۷. بحران و تأثیر آن بر تفسیر وانگ

وانگ در حین استفاده از مفاهیم تعهد فرزندی و وفاداری، پنج مفهوم غذا و تغذیه، بهره، احتکار، شراب و قمار را نقد و بررسی می‌کند. این مفاهیم پیوندی مستقیم و همسو با مسئلهٔ معیشت دارند. مسئله قحطی، گرسنگی و بیماری‌های همه‌گیر و رنج و محنت ناشی از این پیشامدها نیز در نوشته‌های وانگ برجسته است. او نگرش‌ها، شرایط و وضعیت طبقات فقیر و پایین جامعه را در اوضاع سخت و بحرانی و وضعیت اسف‌بار اقتصادی اواخر دوره مینگ به تصویر کشیده و آلام و آرزوهای نیازمندان، سالمندان و یتیمان را بر می‌شمارد (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۱۶).

تهیهٔ غذای حلال و منطبق با احکام اسلامی، همواره یکی از مسائل محوری مسلمانان در سرزمین چین بوده است. فرهنگ غذایی مسلمانان در زمینهٔ مصرف «گوشت» و «سنت قربانی»، علاوه بر جنبه‌های عبادی، نمادی از هویت و تمایز آنها شناخته می‌شد. در دائوئیسم و بودیسم، مصرف گوشت و هر گونه قربانی کردن، به‌ویژه قربانی کردن «گاو»، در حکم «تابو» بود. درجغرافیای شرق دور و چین، سنت قربانی کردن و مصرف گوشت، در مواقعی به شکل‌گیری تنش‌های اجتماعی و تقابل‌های سیاسی و اقتصادی میان مسلمانان و جامعهٔ چین می‌انجامید.

وانگ در شرایط بحران اقتصادی و قحط سالی، با بهره‌گیری از متون کلاسیک کنفوسیوسی، محدودیت‌هایی برای مصرف گوشت گاو مقرر می‌دارد. از نگاه او، اگر ذبح گاو به قصد لذت بردن از گوشت آن و خارج از چهارچوب سنت قربانی باشد،

کاری ناپسند است و به گونه‌ای تلویحی، ذبح گاو را برای مسلمانان- خارج از سنت قربانی- ممنوع و مذموم می‌شمارد. او در عین تأکید بر استفاده از غذای حلال و پاکیزه، دربارهٔ نحوهٔ مصرف گوشت می‌نویسد: «هنگامی که مردم ناگزیر به انتخاب هستند، آیا خوردن گوشت بدون توجه و دقت به شایستگی‌های موجودات رواست؟ شخصی پرسید: «اگر گاوی [در امر کشاورزی و حمل بار] خدمت دارد، چرا باید آن را ذبح کرد؟» پاسخ دادم: «اگر هدف از ذبح، تنها لذت بردن از طعم و به منظور لذت دهان و شکم باشد، چنین کاری جایز نیست» (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۰۹).

این محدودیت وانگ برای مصرف گوشت، برآمده از ملاحظهٔ شرایط بوم‌شناختی و بحران اقتصادی چین و نقش گاو در پیشبرد امور کشاورزی و معیشت بود. وانگ با در نظر داشتن این شرایط و نیز برای ایجاد هماهنگی میان مسلمانان و جامعهٔ چین، این محدودیت را اعمال می‌کند، و گرنه از منظر دین مسلمانان چنین محدودیتی اساساً بی‌معناست.

در آثار وانگ دی‌یو، موضوعات مهم دیگری نیز مطرح شده‌اند که با شرایط اقتصادی، تحولات و بحران‌های اقتصادی دوران او و شیوه‌های کنش اقتصادی در مواجهه با این شرایط ارتباط دارند. بهره و احتکار دو مفهوم مهم در اندیشهٔ اسلامی و اخلاق اقتصادی مسلمانان هستند. با این حال، تعریف وانگ از این دو مفهوم تا حد زیادی با تعریف اسلامی آنها تفاوت دارد و مطالب او دربارهٔ این مفاهیم پیوندی عمیق با مسئلهٔ معیشت و تهیهٔ غذا دارد.

احتکار[1] در چین عملی بود که طی آن کالاها (توسط بازرگانان خصوصی) به قصد افزایش قیمت و فروش در آینده با نرخ‌های بالاتر ذخیره و انبار می‌شدند. این رفتار می‌توانست به نوسانات شدید قیمت‌ها و حتی قحطی بینجامد. برای مهار این پدیده، نظام انبارهای دائمی به‌عنوان «تنظیم‌کنندهٔ» اصلی بازار عمل می‌کرد و دولت با «ذخیره‌سازی» و عرضهٔ منظم غلات می‌کوشید تا از «انحصار و احتکار» توسط «بازرگانان خصوصی» جلوگیری کند (لین، ۲۰۱۴، ۱۲۶-۱۲۸).

1. túnjī

از نظر وانگ بهره (کسب سود ماهانه) برای افزایش ثروت و احتکـار یـا انبـار کـردن غلات و مواد غذایی به منظور افزایش قیمت دو عمل مخالف و ناسازگار با تعالیم پاک و درست اسلام هستند (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۱۳). وانگ احتکار کنندگان را به مراتب بـدتر از رباخواران معرفی می‌کند. او در این باره چنین می‌نویسد: «ربـاخواران در پـی آن‌انـد کـه دیگران [ازنظرمالی] سرفراز باشند، اما احتکار کنندگان از سالِ برداشتِ خوب بیزارنـد» (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۱۸). وانگ درمسئله قمار و شراب‌خواری هم، دغدغه معیشـت دارد و تحلیل و تفسیر او در نفی قمار و شراب خواری تحلیلی اقتصادی می‌باشد. او ابتدا قمـار و شراب خواری را ازمنظر دین اسلام بررسی کرده و سپس تـأثیرات اجتمـاعی، فکـری، سیاسی و اقتصادی آن را واکاوی می‌نماید. او درباره نگاه اسلام به قمار و شراب خـواری می‌نویسد: «قمار و شراب‌خواری کاری جز فریب دادن دل مردم ندارد. وقتـی دل ناامیـد می‌شود، از وجود پروردگارخالی می‌گردد، سپس شیطان از آن بهره‌بـرداری کـرده و آن را می‌فریبد. قمار ابزار هوشمندانهٔ شیطان برای اغـوای مـردم اسـت» و از شـراب بـه‌عنوان «کلید همهٔ بدی‌ها ومصیبت‌ها و خشونت‌ها» یاد می‌کند (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۰۹، ۲۱۰).

وانگ بر پایهٔ آموزه‌های کنفوسیوسی و از منظری کلان، پیامدهای شراب‌خواری و پرهیز از آن را در عرصهٔ اجتماعی متذکر می‌شود. او به فساد اخلاقی ناشی از شـراب‌خواری نیـز اشاره کرده و آن را عاملی برای تخریب و تضعیف اصول اخلاقی و ایجاد فساد و گسترش آن در تمامی سطوح جامعه و در نهایت، بروز مشکلات اقتصـادی معرفـی می‌کنـد (وانـگ، ۲۰۱۷، ۲۱۲). وانگ معتقد است: «زمین‌هایی که به کشت برنج شیرین- که از آن شـراب تولید می‌شود- اختصاص یافته‌اند، اگر به تولید برنج معمولی تخصیص یابند، می‌توان با آن گرسنگی و فقرغذایی در جامعه را ریشه‌کن کرد» (وانگ، ۲۰۱۷، ۲۱۲).

وانگ همه این مطالب را در کتاب اول خود در سال ۱۶۴۱ میلادی در اواخر سلسـلهٔ مینگ به رشتهٔ تحریر درآورده است. در این برههٔ تاریخی، سلسلهٔ مینگ درگیرجنگ‌های پیاپی با دشمنان خارجی، شورش‌های داخلی، و بحران‌های سیاسی و اقتصادی متعددی بـود. در ایـن شـرایط بلایـای طبیعـی همچـون سـیل و خشکسـالی، بـروز طـاعون و

بیماری‌های همه‌گیر، قحطی و کمبود غذا، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی را تشدید کرده بود (لی، ما، وانگ، هو، لیو، ۲۰۲۰، ۱۳۸). برآوردها از کاهش ۴۰ درصدی جمعیت چین در اواخر دورهٔ مینگ، بین سال‌های ۱۵۸۵ تا ۱۶۴۵ میلادی، حکایت دارند (رید، ۱۹۹۳، ۲۹۳). درحقیقت، تمامی مواردی که وانگ دربارهٔ مسائل اقتصادی مطرح می‌سازد، پیوندی مستقیم میان بحث اقتصادی و سیاسی او برقرار می‌کند.

مرور نگاه سیاسی وانگ و قرار دادن آن در کنار مسائل اقتصادی و شیوهٔ طرح هر دوی آنها توسط وی نشان می‌دهد که نگرش سیاسی و اقتصادی وانگ تحت تأثیر آیین کنفوسیوس است. از منظر او، دولت و در رأس آن امپراتور، به عنوان فرزند آسمان و هماهنگ‌کنندهٔ میان آسمان و زمین، مسئولیت ادارهٔ امور اقتصادی و تأمین معیشت جامعه را برعهده دارد و این دیدگاه کاملاً با نگاه پیشامدرن به اقتصاد در چین منطبق بود. در چین پیشامدرن، اصطلاح «اقتصاد/ مدیریت ثروت یا جینگ‌جی»[1] به معنای متعارف امروزی رایج نبود. در عوض، مفهوم اقتصاد بیشتر با عبارات «جینگ شِ‌جی‌و؛ ادارهٔ درست جامعه»[2] و «جینگ‌گوو جی‌مینگ؛ تأمین امنیت و ایجاد صلح و آرامش»[3] و «فو گُوش؛ غنی‌سازی کشور»[4] هم‌خوانی داشت (لین، ۲۰۱۴، ۶۷، ۶۹-۷۰؛ چن، ۱۹۱۱، ۴۸).

در تفسیر وانگ از مفاهیم تعهد فرزندی و وفاداری، و طرح موضوعات مرتبط با اقتصاد و مصرف گوشت، قمار، شراب و تأکید بر مسئله معیشت، باید تجربه زیسته وانگ و انتظارات سیاسی و اقتصادی او را در بحران‌های سیاسی و اقتصادی اواخر دوره مینگ مد نظر قرار داد.

۸. نتیجه

وانگ‌دی‌یو، در مقام یک ادیب کنفوسیوسی و متکلم مسلمان، مفهوم بنیادین «تعهد فرزندی» (شیائو) را از بستر صرفاً اخلاقی-آیینی آن بیرون کشید و به شالوده‌ای برای

1. Jingji
2. Jing Shì jì Wù
3. Jing Guó jì Mín
4. Fù guó xué

صورت‌بندیِ هم‌زمانِ سیاسی و اقتصادی بدل ساخت. او با قرار دادن وفاداری و اطاعت از خداوند در مرتبه‌ای فراتر از اطاعت از فرمانروا و والدین، ساختار عمودیِ وفاداریِ کنفوسیوسی را حفظ کرد، اما مشروعیت نهایی آن را به اراده خالق گره زد. در نتیجه، مسئولیت امپراتور در مقام «فرزند آسمان» برای سامان‌دهی امور اقتصادی و تأمین معاش مردم، نه به عنوان یک حقِّ خودبنیادِ سیاسی، بلکه همچون وظیفه‌ای در برابر پروردگار باز تعریف شد. این دقیقاً پاسخ پرسش بنیادین پژوهش است: نگرش اقتصادی وانگ، در بحران‌های سیاسی-اقتصادی اواخر مینگ، عبارت بود از بازآرایی مفهوم تعهد فرزندی در هیئت مفهومی سیاسی-اقتصادی که در آن تأمین رفاه و معیشت جامعه، هم‌زمان هم وظیفه‌ای در قبال والدین-حاکم و هم عبادتی در برابر خداوند محسوب می‌گردید. این نگرش کاملاً با الگوی پیشامدرن چینی هم‌پوشانی دارد که در آن «اقتصاد» به‌مثابه حوزه‌ای مستقل از سیاست و اخلاق فهم نمی‌شد، بلکه در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی درهم‌تنیده بود. وانگ همچون دیگر اندیشمندان کنفوسیوسی، دولت و در رأس آن امپراتور را مسئول هماهنگی اقتصادی، برقراری عدالت توزیعی و برآوردن نیازهای ضروری مردم می‌داند. تفاوت اساسی او در این است که این وظیفه را به یک الزام الهیاتی پیوند می‌زند؛ به سخن دیگر، خدمت به والدین و وفاداری به حاکم زمانی معنا می‌یابند که در خدمت به خالق و در جهت رفع نیازهای مخلوقات به کار گرفته شوند. به این ترتیب، مفهوم «تعهد فرزندی» در اندیشه وانگ از یک مفهوم اخلاقیِ صرف فراتر رفته و به «مفهوم بنیادین سیاسی-اقتصادی» تبدیل می‌شود که هم‌زمان مشروعیت سیاسی، انسجام اجتماعی و معیشت عمومی مسلمانان را به یکدیگر پیوند می‌زند. گفتنی است وانگ دی‌یو تنها منبع مکتوب بازمانده از یک متفکر مسلمان چینی در این زمینه است که در آن یک صورت‌بندی منسجم سیاسی-اقتصادی با تکیه برمیراث مفهومی کنفوسیوسی و بازخوانی توحیدی آن ارائه می‌شود. بنابراین پژوهش حاضر در حکم گشایش دریچه‌ای نخستین به حوزه‌ای مغفول: تاریخ اندیشه سیاسی- اقتصادی مسلمانان در ساختار امپراتوری چین در دوره میانه است. این

مطالعه زمینه‌ای اولیه فراهم می‌آورد تا در گام‌های بعد بتوان به پرسش‌هایی از این دست پرداخت: چگونه مسلمانان بعدی این میراث مفهومی را تداوم بخشیدند یا آن را دگرگون کردند؟ کدام تنش‌های عملی میان الزامات فقهی- اقتصادی اسلام و سیاست‌های اقتصادی دولت مینگ پدید آمد؟ و چه نسبتی می‌توان میان نگرش وانگ و عملکرد اقتصادی واقعی جوامع مسلمان آن دوره برقرار کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها در گرو پژوهش‌های میان‌رشته‌ای آتی است که هم‌زمان منابع اسلامی، کنفوسیوسی و تاریخ اجتماعی- اقتصادی چین را در افق نگاه خود قرار دهند.

سپاسگزاری

این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «حیات اقتصادی مسلمانان چین در دوره سلسله مینگ (۱۳۶۸-۱۶۶۴ م/۷۶۹-۱۰۵۴ ق)، با تکیه بر شرق چین» در دانشگاه تربیت مدرس است.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافعی از سوی نویسندگان گزارش نشده است.

حمایت مالی

این پژوهش از سوی هیچ ارگانی حمایت مالی نشده است.

منابع

آندرسون، ن. آ. (۱۳۹۴). دربارهٔ تاریخ مفاهیم راینهارت کوزلک. در حیدری و دیگران (ویراستاران)، نظریه و واقعیت. تهران: انتشارات تیسا.

بیانی، شیرین (۱۳۷۱). دین و دولت در ایران عهد مغول: از تشکیل حکومت منطقه‌ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی (جلد ۱، هادی عالم‌زاده و رضا فرخ‌فال، ویراستاران). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

رامهرمزی، ناخدابزرگ شهریار (۱۳۴۸). عجایب هند (ترجمه محمد ملک‌زاده). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ریچی، متیو (۱۳۸۷). چین‌نامه (ترجمه محمد زمان؛ مقدمه، تصحیح و مقابله با ترجمه‌های کهن از چینی، انگلیسی و ایتالیایی: لوجین؛ پیشگفتار مظفر بختیار). تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کوزلک، راینهارت (۱۴۰۱ ب). مقدمه‌ای بر مفاهیم بنیادین تاریخی: تاریخ تحول مفهوم بحران (ترجمه بهرام جودی، چاپ اول). تهران: انتشارات گام نو.

کوزلک، راینهارت (۱۴۰۱ الف). تاریخ مفهومی: بنیان‌های نوین نظریه تاریخ (ترجمه عیسی عبدی). تهران: نشر فرهانه.

میلز، جی. وی. جی (۱۳۹۹). سفرنامه ماهوان: شگفتی‌های راه ابریشم از چین تا ایران بر اساس نسخه فنگ‌چینگ چون (ترجمه سعید کریم‌پور، چاپ دوم). تهران: انتشارات ققنوس.

Baishouyi. (1992). *Baishouyi minzu zongjiao lunji* [Collected essays on ethnicity and religion]. Beijing Shifan Daxue Chubanshe. [In Chinese]

Ben-Dor Benite, Z. (2005). *The Dao of Muhammad: A cultural history of Muslims in late imperial China* (Vol. 248). Brill.

Ben-Dor Benite, Z. (2008). The Marrano emperor: The mysterious bond between Zhu Yuanzhang and the Chinese Muslims. In S. Delivré (Ed.), *Long live the emperor: Uses of the Ming founder across six centuries of East Asian history* (pp. 275–308). Harvard University Asia Center.

Broomhall, M. (1910). *Islam in China: A neglected problem*. Morgan & Scott.

Chan, A. K. L., & Tan, S.-H. (Eds.). (2004). *Filial piety in Chinese thought and history*. RoutledgeCurzon.

Chen, H. (1911). *The economic principles of Confucius and his school*. Longmans, Green & Co.

Constant, F. (2013). *The mandate of Heaven and the Great Ming Code*.

Du, S., & Chen, J. (1998). *Huihui tianwenxue shi yanjiu* [A study of the history of Hui astronomy]. Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Elman, B. A. (2000). *A cultural history of civil examinations in late imperial China*. University of California Press.

Farmer, E. L. (Ed.). (1995). *Zhu Yuanzhang and early Ming legislation: The reordering of Chinese society following the era of Mongol rule* (Vol. 34). Brill.

Jiang, Y. (2005). *The Great Ming Code (Da Ming lü)*. University of Washington Press.

Jinbo, L., & Huihua, N. (2012). Confucian filial piety, economic growth and divergence among civilizations. *Social Sciences in China, 33*(4), 69–88. https://doi.org/10.1080/02529203.2012.731802

Li, Q. H., Ma, Y. H., Wang, N., Hu, Y., & Liu, Z. Z. (2020). Overview of the plague in the late Ming dynasty and its prevention and control measures. *Traditional Medicine Research, 5*(3), 136–144. https://doi.org/10.12032/TMR20200222166

Lin, C., Peach, T., & Fang, W. (Eds.). (2014). *The history of ancient Chinese economic thought*. Routledge.

Murata, S. (2000). *Chinese gleams of Sufi light: Wang Tai-yü's Great Learning of the Pure and Real and Liu Chih's Displaying the Concealment of the Real Realm, with a new translation of Jāmī's Lawā'iḥ by William C. Chittick*. State University of New York Press.

Murata, S. (Ed.). (2017). *The first Islamic classic in Chinese: Wang Daiyu's Real commentary on the true teaching*. State University of New York Press.

Murata, S., Lee, C. Y., Liu, Y., Ma, M., & Yang, G. (2023). *The Islamic-Confucian synthesis in China*. Bloomsbury Academic.

Petersen, K. (2013). The heart of Wang Daiyu's philosophy: The seven subtleties of Islamic spiritual physiology. *Journal of Sufi Studies, 2*(2), 177–201. https://doi.org/10.1163/22105956-12341254

Petersen, K. (2018). *Interpreting Islam in China: Pilgrimage, scripture, and language in the Han Kitab*. Oxford University Press.

Radice, T. (2017). Confucius and filial piety. In A. K. L. Chan (Ed.), *A concise companion to Confucius* (pp. 185–207). Wiley Blackwell. https://doi.org/10.1002/9781118783863.ch9

Rawski, T. G., & Li, L. M. (Eds.). (2018). *Chinese history in economic perspective* (Vol. 13). University of California Press.

Reid, A. (1993). *Southeast Asia in the age of commerce, 1450–1680: Vol. 2. Expansion and crisis*. Yale University Press.

Robert Andre LaFleur. (2016). *Books that matter: The Analects of Confucius*. The Great Courses.

Rossabi, M. (2015). *From Yuan to modern China and Mongolia: The writings of Morris Rossabi* (Vol. 6). Brill.

Rowe, W. T. (2009). *China's last empire: The Great Qing*. Harvard University Press.

Sima Qian. (1994). *The Grand Scribe's Records* (Vol. 7). Indiana University Press.

Steinhardt, N. S. (2018). *China's early mosques*. Edinburgh University Press.

Wain, A. (2016). Islam in China: The Hān Kitāb tradition in the writings of Wang Daiyu, Ma Zhu and Liu Zhi, with a note on their relevance for contemporary Islam. *Islam and Civilisational Renewal, 7*(1), 27–46.

Wang, D. (1999). *Qingzhen daxue* [The Great Learning of Islam]. Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Wang, D. (1999). *Zhengjiao zhenquan* [A true explanation of the orthodox teaching (Islam)] (Y. Zhengui & T. Dajun, Trans.). Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Yuxiu, M., & Feng, C. Q. (2013). The study of Islam and Islamic economic thought in China. *World Journal of Islamic History and Civilization, 3*(1), 21–27. https://doi.org/10.5829/idosi.wjihc.2013.3.1.3103

Zhang, C. E. (2020). *Performing filial piety in Northern Song China: Family, state, and native place*. University of Hawai‘i Press.

Zong, Y. (2016). Between praise and prohibition: How the Ming state coped with extreme filiality. *Ming Studies, 73*, 30–50. https://doi.org/10.1080/0147037X.2016.1142178

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۶۰-۱۲۷، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

کریمان، امیرحسین؛ و شادنام، مسعود (۱۴۰۵). فرایند نهادینه شدن نوآوری در صنایع خلاق: مطالعه موردی سبک‌های موسیقی در ایران معاصر. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۶۰-۱۲۷. doi: 10.22035/isih.2026.5497.5128

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_576.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5497.5128

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

فرایند نهادینه‌شدن نوآوری در صنایع خلاق: مطالعه موردی سبک‌های موسیقی در ایران معاصر

امیرحسین کریمان[۱*]، مسعود شادنام[۲]

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۵؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۸

چکیده

هنر یکی از پویاترین و پُرتلاطم‌ترین ساحت‌های زندگی بشر است؛ جایی که هنرمند کار خود را آفرینش می‌بیند و هر لحظه پرده‌ای نو فراروی انسان قرار می‌دهد. اما این آفرینش‌های هنری همگی سرنوشت یکسانی نمی‌یابند. بعضی سروصدایی می‌کنند؛ اما خیلی زود می‌گذرند و ردی از خویش به جا نمی‌گذارند. بعضی دیگر اما در حافظهٔ تاریخی مردمان ماندگار می‌شوند. رمز و راز این تفاوت چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر بر حوزهٔ موسیقی تمرکز می‌کند و از زاویه نظریات نهادی به کاوش درباره این پرسش می‌پردازد که چگونه برخی از نوآوری‌های موسیقایی در ذهن مخاطب جا می‌افتند و برخی دیگر از آن‌ها در کوتاه‌مدت فراموش می‌شوند؟ چه مسیری باید طی شود تا یک سبک جدید موسیقی در خاطر مخاطب تثبیت شود و به فراموشی نرود؟ این تحقیق مبتنی بر رهیافت کیفی تفسیرگرا است و از روش نظریه داده‌بنیاد استفاده می‌کند. داده‌های آرشیوی و مصاحبه با تعدادی از گروه‌های موسیقی نوآور در مدت مشخصی از تاریخ ایران معاصر جمع‌آوری شده و با استفاده از تحلیل مضمون دلایل ایجاد شدن و جا افتادن آن‌ها یا از بین رفتن و به فراموشی سپرده شدن آن‌ها استخراج و بررسی شده است. در نهایت بر اساس تحلیل مصاحبه‌ها، مدلی فرایندی ارائه شده است که گام‌های مختلفی که یک نوآوری موسیقایی باید طی بکند تا در خاطر مخاطب جا بیفتد را بیان می‌کند. این مدل با یافته‌های قبلی در نظریهٔ نهادی مقایسه می‌شود و نشان داده می‌شود که پویایی آفرینش‌های هنری در ساحت اجتماع متأثر از عواملی است که تا پیش از این به خوبی نظریه‌پردازی نشده‌اند.

کلیدواژه‌ها: صنایع خلاق، ژانر و سبک‌های موسیقی، نوآوری، نهادینه شدن، ایران

---

۱. دانشجوی دکتری مدیریت و مطالعات سازمان، گروه مدیریت، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران
amirhossein.kariman@sharif.edu ✉
* نویسنده مسئول
۲. استادیار مدیریت و مطالعات سازمان، گروه مدیریت، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ایران
shadnam@sharif.edu ✉

۱. مقدمه

در دو دهۀ اخیر، صحنۀ موسیقی ایران تحولاتی پرشتاب و در عین حال پرتناقض را تجربه کرده است. از یک سو، گسترش فضای مجازی و پلتفرم‌های پخش موسیقی، امکان تولید و انتشار آثار را برای گروه‌های مستقل و نوآور فراهم آورده است. از سوی دیگر، ساختارهای نهادی رسمی (از فرایند دریافت مجوز تا الگوهای توزیع و پخش) همچنان عمدتاً در چارچوب سبک‌های تثبیت‌شده و هنرمندان جریان اصلی عمل می‌کنند. در این میان، پدیدۀ «موسیقی تلفیقی» به عنوان یکی از بارزترین مصادیق نوآوری موسیقایی در ایران معاصر، تلاشی است برای گفت‌وگوی میان سنت و مدرنیته، میان موسیقی دستگاهی ایران و سبک‌های جهانی همچون راک، جاز و بلوز. مطالعات پیشین در ایران نشان داده‌اند که موسیقی در بستر جامعه ایران، فارغ از ساختارهای رسمی، به «سرمایه‌ای اجتماعی و فرهنگی» تبدیل شده است که مخاطبان خاص خود را حول ارزش‌ها و ذائقه‌های مشترک گرد می‌آورد (کوثری و مولایی، ۱۳۹۲). همچنین، در شرایط انسداد نهادی، خرده‌فرهنگ‌های موسیقایی از جمله موسیقی تلفیقی توانسته‌اند به مثابه بستری برای بیان دغدغه‌های هویتی و سیاسی نسل جوان عمل کنند (کوثری و مولایی، ۱۳۹۲). افزون بر این، پژوهش‌گران حوزۀ اتنوموزیکولوژی کاربردی در ایران بر این نکته تأکید داشته‌اند که موسیقی می‌تواند ابزاری برای حل مسائل فرهنگی و اجتماعی از طریق بازتاب عناصر بومی و هویت‌بخش باشد (آقامحسنی، ۱۴۰۰).

با وجود این پویایی‌ها، بسیاری از گروه‌های موسیقی نوآور در ایران، پس از مدتی کوتاه از فعالیت، به فراموشی سپرده می‌شوند و هرگز راه خود را به جریان اصلی موسیقی باز نمی‌کنند. در مقابل، برخی دیگر با وجود شروع مشابه، در حافظۀ تاریخی مخاطبان ماندگار می‌شوند و به تدریج به عنوان یک سبک شناخته‌شده و نهادینه‌شده جای می‌گیرند. آنچه این دو دسته را از هم متمایز می‌کند، نه صرفاً میزان خلاقیت یا کیفیت فنی آثار، بلکه سرنوشتی است که در تعامل با نهادهای پشتیبان، رسانه‌ها و مخاطبان پیدا می‌کنند. این روایت محوری که چرا برخی از نوآوری‌های موسیقایی در جامعه

دوره ۱۸، شماره ۴
پاییز ۱۴۰۵
پیاپی ۷۲

نهادینه و ماندگار می‌شوند و برخی دیگر، با وجود ارزش هنری، ناپدید می‌گردند، نقطهٔ عزیمت پژوهش حاضر است.

برای پاسخ به این پرسش، نظریه‌های نهادی در جامعه‌شناسی هنر چهارچوبی سودمند فراهم می‌آورند. از یک سو، محققانی چون هرش[1] (۱۹۷۲) و نگوس[2] (۱۹۹۹) بر این نکته تأکید دارند که معرفی ایده‌های جدید در صنایعی با ریشه‌های سنتی عمیق، نیازمند تعادل میان خلاقیت و پیوستگی است. رسانه‌ها ممکن است به دلیل تعصبات خاص خود، از پذیرش هنرمندان نوظهور جلوگیری کنند و شنوندگان نیز در برابر سبک‌های نوآورانه مقاومت نشان دهند (لنا و پترسون[3]، ۲۰۰۸). از سوی دیگر، بوردیو[4] (۱۹۸۴) با مفهوم «میدان فرهنگی» نشان می‌دهد که پذیرش یک سبک جدید، فارغ از ویژگی‌های درونی آن، در گرو انطباق با سلایق مسلط و کسب سرمایهٔ نمادین است. همچنین، بکر[5] (۱۹۸۲) بر ضرورت ایجاد «جامعهٔ همفکران» تأکید دارد؛ شبکه‌ای از هنرمندان، منتقدان و مخاطبان متخصص که از یک نوآوری حمایت کرده و به رشد آن کمک می‌کنند. لنا و پترسون (۲۰۰۸) نیز با طرح الگوی چرخه‌ای ژانرهای موسیقی، فرایند گذار از نوآوری تا نهادینه شدن را ترسیم کرده‌اند.

در بستر ایران، پژوهش‌های پیشین عمدتاً به بررسی دگرگونی‌های ذائقهٔ موسیقایی نسل جوان در مواجهه با رسانه‌های جدید، بازنمایی منازعات سنت و تجدد در موسیقی کلاسیک ایران (مختاری و آزاده‌فر، ۱۴۰۰)، یا تأثیر شبکه‌های اجتماعی مجازی بر حیات موسیقایی مناطق مختلف (میثمی و دماوندی، ۱۴۰۴) پرداخته‌اند. همچنین، برخی مطالعات به مقوله‌های فرهنگی حاکم بر توزیع موسیقی ملی در ایران اشاره کرده‌اند که نشان می‌دهد این فرایند به شدت تحت تأثیر وفاداری به هویت بومی و در عین حال همزیستی با فناوری‌های نوین است (جوادزاده و همکاران، ۱۴۰۰). با این حال، آنچه

1. Hirsch
2. Negus
3. Lena & Peterson
4. Bourdieu
5. Becker

تاکنون کمتر مـورد توجـه بـوده، فهـم فراینـد نهـادی درونـیِ شـکل‌گیری، تثبیـت یـا زوال سبک‌های نوآورانه در ایران است؛ فراینـدی کـه در آن تعامـل میـان هنرمنـدان، مخاطبـان خاص و نهادهای رسمی و تجاری به صورت گام‌به‌گام و پویا تعیین‌کننده است.

پژوهش حاضر با اتخاذ رویکرد کیفی و روش نظریهٔ داده‌بنیاد، و بـا تمرکـز بـر گروه‌هـای موسیقی نوآور در ایران از دههٔ هشتاد شمسی به بعد، در جستجوی پاسخی به ایـن پرسـش‌ها است: ۱) چگونه یک نوآوری موسیقایی باعث ایجاد تغییر سلیقه یا ایجـاد ذائقـه و علاقـه در مخاطبان می‌شود و نهادینه می‌شود؟ چه مسیری برای رخ دادن این اتفاق طـی می‌شـود؟ ۲) چه می‌شود که حمایت‌های نهادی مختلف به سمت این سبک جدید روانه می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، پژوهش حاضر با رویکرد کیفـی تفسـیرگرا و روش نظریـه داده‌بنیاد انجام شد. داده‌ها از دو منبـع گـردآوری گردیـد: ۱) اسـناد آرشـیوی مـرتبط بـا گروه‌هـای موسـیقی نـوآور ایـران از دهـه ۱۳۸۰ بـه بعـد؛ و ۲) مصـاحبه‌های عمیـق نیمه‌ساختاریافته با اعضای ۸ گروه موسیقی. در این راستا نمونه‌گیری به صورت هدفمند انجام گرفت، بدین معنا که گروه‌های موسیقی دارای سبک نوآورانه (تلفیقی یا آلترنـاتیو) و با سابقه فعالیت حرفه‌ای از دهه ۱۳۸۰ انتخاب شدند. سپس با راهبـرد گلولـه‌برفی، از مشارکت‌کنندگان خواسته شد تا سایر گروه‌های نوآور را معرفی کننـد. تحلیـل داده‌هـا بـا روش تحلیل مضمون و طی سـه مرحلـه کدگـذاری بـاز، محـوری و گزینشـی صـورت گرفت. اعتبار یافته‌ها با استفاده از تکنیک‌های بازبینی توسط متخصـص و منتقـد حـوزه موسیقی، مقایسه با پژوهش‌هـای پیشـین و بـازخورد بـه مشـارکت‌کنندگان تـأمین شـد. جزئیات کامل روش‌شناختی پژوهش در بخش سوم ارائه شده است.

۲. پیشینه تحقیق و چارچوب نظری برآمده از ادبیات

۲-۱. مرور نظریه‌های مرتبط

در اینجا دیدگاه‌های نظری مرتبطی بررسی می‌شود که می‌تـوان از محتـوای آن‌هـا بـرای محبوبیت و اجرای نوآوری‌های جدید در صـنعت موسـیقی اسـتفاده کـرد. بـا تکیـه بـر

نظریات جامعه‌شناختی و سازمانی، تمرکز این پـژوهش، ارتبـاط نظریـه‌های نهـادی بـا مسیر نهادینه شدن نوآوری‌هـا در صـنعت موسـیقی می‌باشـد و از ایـن زاویـهٔ نظـری بـه پژوهش پرداخته شده است. مرور ادبیات در زمینه مسیر بقـا و نهادینـه شـدن در نظریـه نهادی به بررسـی چگـونگی شـکل‌گیری و اسـتمرار سـازمان‌ها در محیط‌هـای پیچیـده اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد. این ادبیات کمک می‌کند تـا درک بهتـری از فراینـدهای نهادینه شدن، مشروعیت و تعاملات سازمان‌ها با نهادهای بیرونی شکل گیرد. با توجه به اهمیـت مسـیر مانـایی بـرای پـژوهش، ایـن مـرور بـه شناسـایی الگوهـا، چالش‌هـا و فرصت‌هایی که بر اساس نظریه‌های نهادی شـکل می‌گیرنـد، می‌پـردازد. هـدف از ایـن مرور، جمع‌آوری و تحلیل یافته‌های پیشین است تا درک عمیق‌تری از عوامل مؤثر بر بقـا در سازمان‌ها به دست آید.

۲-۱-۱. مسیر مانایی نهادینه شدن در نظریه‌های نهادی

نظریه‌های نهادی نقش مهمی در درک ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارند و به بررسی شکل‌گیری، تکامل و تأثیر نهادها بر رفتار افراد و سازمان‌ها می‌پردازند. نهادها شامل قوانین، هنجارها و ساختارهایی هستند که رفتار اجتماعی را شکل می‌دهند. فرایند نهادی نیز به مکانیسـم‌هایی اشـاره دارد کـه موجـب ایجـاد، حفـظ و تغییـر ایـن قواعـد می‌شوند. در ادبیات این حوزه، مراحل مختلفی برای این فرایند مطرح شده است. فرایند نهادینـه شـدن نوآوری‌هـا در صـنعت موسـیقی نیازمنـد درک پیچیـدگی‌های فرهنگـی، اجتمـاعی و اقتصـادی اسـت کـه بـر شـکل‌گیری و گسـترش سـبک‌های نـوآور تـأثیر می‌گذارند. نظریه‌های نهادی به‌ویژه در درک چگـونگی پـذیرش و تثبیـت نوآوری‌هـا در صنایع فرهنگی مانند موسیقی نقش برجسته‌ای دارند. ایـن نظریـه‌ها بـر اهمیـت فراینـد نهادینه شدن، مشروعیت و تأثیرات اجتماعی بر سازمان‌ها و فرهنگ‌ها تأکید دارند.

سلزنیک نخستین فـردی بـود کـه مفهـوم «نهـادی شـدن» را مطـرح کـرد و بـر فراینـد درونی‌سازی هنجارها و ارزش‌ها در سازمان‌ها تأکید کرد. سلزنیک نشـان داد کـه چگونـه سازمان‌ها به‌طور فعال به تطبیق با هنجارهای جامعه پرداخته و آن‌ها را به بخشی از ساختار

و فرهنگ داخلی خود تبدیل می‌کنند. این مفهوم به‌ویژه در تحلیل فرایند پـذیرش و نهادینـه شدن نوآوری‌ها در صنایع فرهنگی مانند موسیقی کاربرد دارد (سلزنیک[1]، ۱۹۵۷).

برگر و لاکمن نیز با مدل خود در سه مرحله برون‌سازی، عینیت‌یابی و درونی‌سـازی، فرایند نهادینه شدن را توضیح داده‌اند. این مـدل بـه‌ویژه در تحلیـل پـذیرش اجتمـاعی و تثبیت ارزش‌ها در جامعه مفید است. آن‌ها به این نکته اشاره دارند که چگونـه رفتارهـای انسانی ابتدا به‌طور فردی شکل می‌گیرند و سپس به هنجارهای اجتماعی تبدیل می‌شوند که توسط نسل‌های بعدی به‌عنوان واقعیت‌های بدیهی پذیرفته می‌شوند. برای درک نحـوه پذیرش نوآوری‌ها در صنعت موسیقی، بررسی این مدل مفید بـه نظـر می‌رسـد (برگـر و لاکمن[2]، ۲۰۱۶).

در ادامه، میر و روان بر اهمیت مشروعیت در فرایند نهادینه شدن تأکید دارند. آن‌هـا استدلال کردند که سازمان‌ها برای بقا و گسترش خـود نیازمنـد مشـروعیت از نهادهـای بیرونی هستند. این نظریه در صنعت موسیقی به‌ویژه در رابطـه بـا هنرمنـدان و رسـانه‌ها مهم است، زیرا آن‌ها باید خود را با انتظارات فرهنگـی و اجتمـاعی تطبیـق دهنـد تـا بـه مشروعیت دست یابند (میر و روآن[3]، ۱۹۷۷).

دیماجیو و پاول با معرفی مفهوم همگنی ساختاری به توضیح فرایندهای اجتمـاعی درون سازمان‌ها پرداخته‌اند. آن‌ها سه مکانیسم اصلی نهادینه شـدن را شناسـایی کرده‌انـد: اجبـار، تقلید و هنجاری. این مدل توضیح می‌دهـد کـه چگونـه سـازمان‌ها در پاسـخ بـه فشـارهای نهادی، به‌تدریج شبیه به یکدیگر می‌شوند. در صنعت موسیقی، این مفهوم می‌توانـد توضـیح دهد که چگونه نوآوری‌هـای موسـیقایی بـه دلیـل فشـارهای نهـادی بـه‌طور مشـابه در میـان هنرمندان و گروه‌های موسیقی گسترش می‌یابند (دی‌ماجیو و پاول[4]، ۱۹۸۳).

اسکات با ارائه مدل سه‌مرحله‌ای ایجاد، انتشـار و پایـداری، بـر گسـترش نهادهـا و

1. Selznick
2. Berger & Luckmann
3. Meyer & Rowan
4. Dimaggio & Powell

حفظ آن‌ها در برابر تغییرات محیطی تأکید دارد. در مدل اسکات، نهادها ابتدا از طریق قوانین رسمی یا هنجارهای غیررسمی شکل می‌گیرند، سپس در جامعه گسترش می‌یابند و در نهایت برای حفظ پایداری خود در برابر چالش‌ها تلاش می‌کنند. این مدل به‌ویژه در تحلیل فرایندهای نهادینه شدن نوآوری‌ها در بازارهای متغیر مانند موسیقی مهم است؛ به طور مثال جایی که نهادهای فرهنگی و اجتماعی دائماً تحت فشارهای محیطی قرار دارند (اسکات[1]، ۱۹۹۵).

زوکر نیز در مطالعه خود چهار مرحله اصلی در فرایند نهادینه شدن شناسایی کرد: ایجاد، توسعه، تثبیت و انحلال. او تأکید کرد که این مراحل به‌طور پویا و وابسته به زمان در سازمان‌ها رخ می‌دهند و بر ساختار و عملکرد سازمان‌ها تأثیر می‌گذارند. این مدل بر خلاف مدل‌های قبلی که بیشتر به فرایندهای درون‌سازمانی پرداخته بودند، بر تغییرات محیطی و شرایط خارجی که می‌توانند بر بقا یا انحلال نهادها تأثیر بگذارند، تأکید دارد. تمایز این مدل در این است که آن نه تنها بر تثبیت نهادها بلکه بر امکان انحلال نهادها به دلیل تغییرات محیطی یا فقدان حمایت از آن‌ها توجه دارد. در صنعت موسیقی، این مدل می‌تواند به تحلیل چگونگی از بین رفتن برخی از سبک‌های نوآورانه که نتواسته‌اند با تغییرات محیطی هم‌راستا شوند، کمک کند (زوکر[2]، ۱۹۸۷).

۲-۲. چارچوب نظری مدل استخراجی

مدل استخراجی این پژوهش بر اساس مراحل مختلف جذب، پایداری و حمایت نهادی طراحی شده است و به‌طور پیوسته با مدل‌های نهادینه شدن که در پیشینه نظری بررسی شد، ارتباط دارد. این مدل فرایند نهادینه شدن نوآوری‌های موسیقایی را به‌صورت چندمرحله‌ای ترسیم می‌کند.

مرحله اول: جذب، مشابه با فرایندهای برون‌سازی و عینیت‌یابی در مدل برگر و لاکمن (۲۰۱۶) است که نوآوری‌های موسیقایی از طریق تعامل هنرمندان با مخاطبان

1. Scott
2. Zucker

خاص شکل می‌گیرند. در این مرحله، یکی از روش‌ها این است که نوآوری‌ها از طریق تلفیق سبک‌ها و استفاده از عناصر خلاقانه فرهنگی و بومی به جذب اولیه مخاطبان بپردازند. همچنین جذابیت عاطفی و زیبایی‌شناختی یکی از راه‌های این سبک‌های جدید است تا بتوانند توجه گروهی از مخاطبان خاص را جلب کنند (لنا و پاچوکی[1]، ۲۰۱۳؛ هرش، ۱۹۹۲).

مرحله دوم: پایداری مشابه با مرحله تثبیت در مدل اسکات (۱۹۹۵) است، جایی که هنرمندان برای حفظ پایگاه مخاطبان خود تلاش می‌کنند و با انتقادات و بازخوردهای اجتماعی به‌طور مستمر نوآوری‌های خود را بهبود می‌دهند. این مرحله، تأکید بر تقویت روابط عاطفی و پیوندهای فرهنگی با مخاطبان را می‌تواند در بر داشته باشد (لنا و پترسون، ۲۰۰۸؛ جونز[2]، ۲۰۰۱).

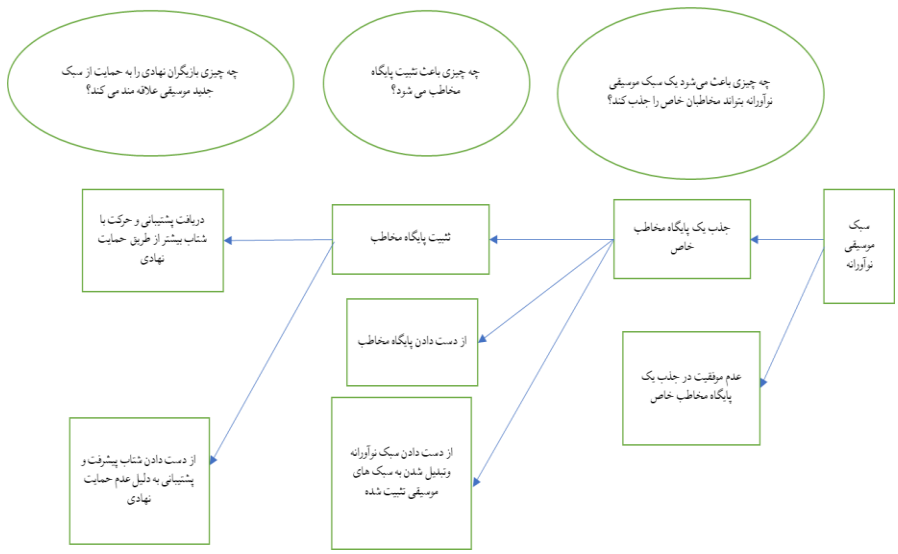
مرحله سوم: حمایت نهادی، که درباره فرایند حمایت از این سبک‌های نوآورانه است و به مدل زوکر (۱۹۸۷) و همچنین توضیحات دیماجیو و پاول (۱۹۸۳) و میر و روان (۱۹۷۷) درباره حمایت نهادی شباهت‌هایی دارد؛ به‌طور مثال بر جلب تأیید نهادهای رسمی و نخبگان فرهنگی می‌توان در این مرحله اشاره داشت. جلب حمایت نهادی از یک سبک نوظهور موسیقی نه تنها به عوامل فرهنگی و هنری، بلکه به زیرساخت‌های تکنولوژیکی نیز وابسته است. فضای مجازی و پلتفرم‌های دیجیتال امروز نقش مهمی در این فرایند بازی می‌کنند و بستری را فراهم می‌آورند که نوآوری‌های موسیقایی بتوانند بدون نیاز به ساختارهای رسمی و دولتی، با مخاطبان ارتباط برقرار کنند و زمینه‌ای برای جذب مخاطب فراهم آورند (میثمی و دماوندی، ۱۴۰۴). این مرحله توضیح می‌دهد که چگونه نوآوری‌های موسیقایی برای گسترش و نهادینه شدن خود به حمایت نهادهای رسمی و تجاری نیاز دارند. هنگامی که یک سبک موسیقایی پایگاه طرفداران خود را پیدا می‌کند، شرکت‌های تجاری و رسانه‌ها نقش کلیدی در گسترش دامنه مخاطبان و تثبیت

1. Lena & Pachucki
2. Jones

جایگاه آن دارند (لنا و پترسون، ۲۰۰۸؛ دی‌ماجیو و پـاول، ۱۹۸۳). امـروزه شـبکه‌های اجتماعی و فضای مجـازی نیـز نقـش قابـل تـوجهی در فراینـد پـذیرش و نهادینه‌شـدن موسیقی ایفا می‌کنند. این شبکه‌ها علاوه بـر ایـن کـه سـرعت انتشـار انـواع موسـیقی را افزایش می‌دهند، فاصله بین هنرمندان و مخاطبان را نیز به حـداقل رسـانده‌اند. بـه بیـان دیگر، این رسانه‌ها بستری برای تبلیغات و معرفی آثار موسیقیایی جدید فراهم کرده‌اند و به عنوان فضایی بـرای برقـراری ارتبـاط مسـتقیم هنرمنـدان و مخاطبـان عمـل می‌کننـد (میثمی و دماوندی، ۱۴۰۴).

این مدل به فرایند نهادینه شدن نوآوری‌های موسیقایی پرداخته و نشـان می‌دهـد کـه چگونه تعاملات مستمر میان هنرمندان، نهادها و مخاطبان بـه نهادینـه شـدن و پـذیرش فرهنگی نوآوری‌ها کمک می‌کند.

در نهایت مدل پیش بینی شده براساس ادبیات مرور شده به شرح زیر می‌باشد:



شکل ۱. فرایند اولیه و پیش بینی شده برای نهادینه شدن سبک موسیقی نوآورانه

۳. روش تحقیق

۳-۱. تحقیق کیفی

روش تحقیق مورد استفاده در این پـژوهش، تحقیـق کیفـی اسـت. بـه عقیـده هنینـک و دیگران تحقیق کیفی یک چترواژه است که طیف گسترده‌ای از تکنیک‌ها و فلسفه‌ها را در برمی‌گیرد. به عقیده آن‌ها، تحقیق کیفی را به صورت کلی می‌توان رویکردی دانست کـه تجربه افراد را با جزئیات بررسی می‌کند. این کار با بهره‌گیری از روش‌های تحقیقی نظیر مصاحبه عمیق، گروه‌های کانونی، مشـاهده و تحلیـل محتـوا انجـام می‌گیـرد. یکـی از ویژگی‌های مهم روش‌های کیفی، بررسی مسائل از دیدگاه افراد مورد مطالعه و فهم معنا و تفسیر آن‌ها از رفتارها، رویدادها و اشیاء است (هنینک، هاتر و بیلی[1]، ۲۰۲۰).

کرسول و پات پنج رویکـرد اصـلی را در تحقیقـات کیفـی برمی‌شـمارند. ایـن پـنج رویکرد تحلیل روایت، پدیدارشناسـی، نظریـه داده‌بنیـاد، قوم‌نگـاری و مطالعـه مـوردی است. در این پژوهش، ما از رویکرد نظریه داده‌بنیاد و مطالعه موردی اسـتفاده مـی‌کنیم. در بخش بعدی به چیستی مطالعه موردی، علت استفاده از آن در این پژوهش و تعریـف مورد مطالعه پرداخته می‌شود (کرسول و پاث[2]، ۲۰۱۷).

۳-۲. مطالعه موردی

پژوهش مطالعه موردی یک رویکرد کیفی است که در آن پژوهشگر یک یا چند سیسـتم محدودشده (مورد) واقعی و معاصر را در گذار زمان از طریق جمع‌آوری عمیق و جزئـی داده از منابع گوناگون بررسی می‌کند و در نهایت گزارش توصیف و مضمون‌های مورد را ارائه می‌کند (کرسول و پاث، ۲۰۱۷).

در پژوهش حاضر، مطالعهٔ موردی بر روی گروه‌های موسیقی با سـبک‌های متفـاوت که از دههٔ ۸۰ شمسی به بعد شکل گرفته‌اند، متمرکز بود؛ دلیل این انتخاب در وهله اول دسترسی نسبی راحت‌تر به این افراد برای مصـاحبه و جمـع‌آوری داده بـود. از آنجـا کـه

1. Hennink, Hutter & Bailey
2. Cresswell & Poth

دسترسی به افراد بسیار مشهور (به اصطلاح سلبریتی) در حوزه موسیقی دشوار بود و تلاش‌های اولیه برای برقراری ارتباط با این افراد به نتیجه نرسید، تصمیم بر این شد که مسیر جمع‌آوری داده به سمت گروه‌های موسیقی نوپا یا با شهرت کمتر تغییر کند. علاوه بر موارد قبل، با توجه به موضوع تحقیق، فضای نوآورانه در گروه‌های موسیقی نوپا یا با شهرت کمتر، بهتر قابل مشاهده بود و این گروه‌ها به طور ناخودآگاه یا خودآگاه حول ایده‌های نوآورانه شکل گرفته بودند. این گروه‌های موسیقی نمادها و ویژگی‌هایی از جنس نوآوری داشتند که در راستای مدل فرایندی پژوهش می‌توانستند کمک‌کننده باشند و به تدقیق این مدل فرایندی کمک ویژه‌ای داشتند. به‌طور خلاصه دلیل انتخاب گروه‌های موسیقی دهه ۸۰ شمسی به بعد علاوه بر موضوع مهم دسترسی به آن‌ها، تعدد شکل‌گیری آن‌ها در این دوره و وجود نوآوری‌های جالب‌تر و قابل بررسی نیز بود.

۳-۳. منابع و روش‌های جمع‌آوری داده

هدف این پژوهش، توصیف صنعت موسیقی پس از انقلاب ایران (به طور ویژه گروه‌های موسیقی نوآور بعد از دهه هشتاد شمسی) بود و با اعضای این گروه‌ها مصاحبه شد و جمع‌آوری داده انجام شد.

در ابتدای پژوهش، مصاحبه‌ای به صورت آزمایشی صورت داده شد تا با فهم دقیق‌تر بافت موضوع، تصمیم بهتری در این راستا گرفته شود که کدام یک از روش‌های جمع‌آوری داده می‌تواند مناسب‌تر باشد (هنینک و همکاران، ۲۰۲۰). در کنار انجام مصاحبه، اطلاعات و اسناد موجود، عکس‌ها، گزارش‌های خبری و داده‌های منتشرشده از این گروه‌های موسیقی نیز سایر منابع این پژوهش برای جمع‌آوری داده بود.

۴-۳. تحلیل داده‌ها (تحلیل مضمون)

کرسول و پات پنج مرحله را برای تحلیل داده‌های به دست‌آمده در نظر می‌گیرند. در مرحله اول، متن داده‌های جمع‌آوری‌شده در مصاحبه‌ها و گروه‌های کانونی به صورت دیجیتالی پیاده‌سازی می‌شود. در مرحله دوم، کل متن پیاده‌سازی‌شده چند مرتبه خوانده می‌شود تا پژوهشگر دیدی کلی از مطالب بیان‌شده در پژوهش پیدا کند. در این مرحله،

نکات و ایده‌هایی که به ذهن پژوهشگر می‌رسد، مکتوب می‌شود تا در مرحله بعدی مورد استفاده قرار گیرد. در مرحله سوم، متن پیاده‌شده به صورت جزئی خوانده می‌شود و هر بخش جزئی از متن که به موضوعی مشخص اشاره می‌کند، کدگذاری می‌شود. در انتهای این مرحله، مجموعه کدها به چند مضمون (حدود پنج تا شش) کلی دسته‌بندی می‌شوند. در مرحله چهارم، بر اساس کدها و مضمون‌های استخراج‌شده، پژوهشگر تلاش می‌کند تا تفسیری کلی‌تر ارائه کند و مشخص کند که نتایج به دست‌آمده، چه کمکی به فهم و حل مسئله اصلی پژوهش می‌کند. در مرحله پنجم و آخر، نتایج به دست‌آمده نوشته و تدوین می‌شوند تا در گزارش نهایی استفاده شود (کرسول و پاث، ۲۰۱۷).

پس از پایان جمع آوری داده این پژوهش، این مصاحبه‌ها براساس مراحل مذکور به طور کامل پیاده سازی شده و مورد تحلیل قرار گرفتند. در این پژوهش با بهره‌گیری از مصاحبه عمیق با تعدادی از افراد گروه‌های موسیقی نوآور، فهم دقیق از فضای صنعت به عنوان یکی از اهداف قرار گرفت تا با تحلیل مضمون این مصاحبه‌ها، به تدقیق مدل پیش‌بینی شده پرداخته شود. پس از تحلیل چند مرحله‌ای، مضامین فرعی و دسته‌های مضامین اصلی حاصل شد که با استفاده از آن‌ها مدل دقیق و اصلی پژوهش توسعه داده شد.

۵-۳. جزئیات نمونه‌گیری، فرایند کدگذاری و اعتبارسنجی

نمونه‌گیری به صورت هدفمند با راهبرد گلوله‌برفی انجام شد و معیارهای ورودی از جمله: (۱) نوآور بودن سبک موسیقی، (۲) شروع فعالیت از دهۀ ۱۳۸۰ به بعد، (۳) داشتن حداقل یک آلبوم یا اجرای حرفه‌ای مدنظر قرار گرفت. ابتدا ۳ گروه شاخص شناسایی شدند و سپس از مشارکت‌کنندگان خواسته شد تا گروه‌های دیگر را معرفی کنند. در مجموع با ۱۵ گروه تماس گرفته شد که ۸ گروه پذیرفتند. مصاحبه‌ها به صورت نیمه‌ساختاریافته و به مدت ۴۵ تا ۹۰ دقیقه انجام شد تا اشباع نظری حاصل گردد.

فرایند کدگذاری بر اساس تحلیل مضمون در سه مرحله صورت گرفت: در کدگذاری باز، کدهای اولیه استخراج شد؛ در کدگذاری محوری، ۱۶ مضمون فرعی به دست آمد و در کدگذاری گزینشی، ۵ مضمون اصلی (شکل‌گیری نوآوری، جذب

پایگاه مخاطب اولیه، پایداری سبک، مذاکرات نهادی، پذیرش یا رد دخالت نهادی) حاصل گردید.

اعتبارسنجی یافته‌ها با استفاده از سه روش (بازبینی توسط متخصص، مقایسه با پژوهش‌های پیشین و بازخورد به مشارکت‌کنندگان) انجام گرفت که شرح تفصیلی این روش‌ها و نتایج آنها در بخش ۶-۴ ارائه شده است.

۴. یافته‌ها و تحلیل: مراحل نهادینه شدن نوآوری در گروه‌های موسیقی

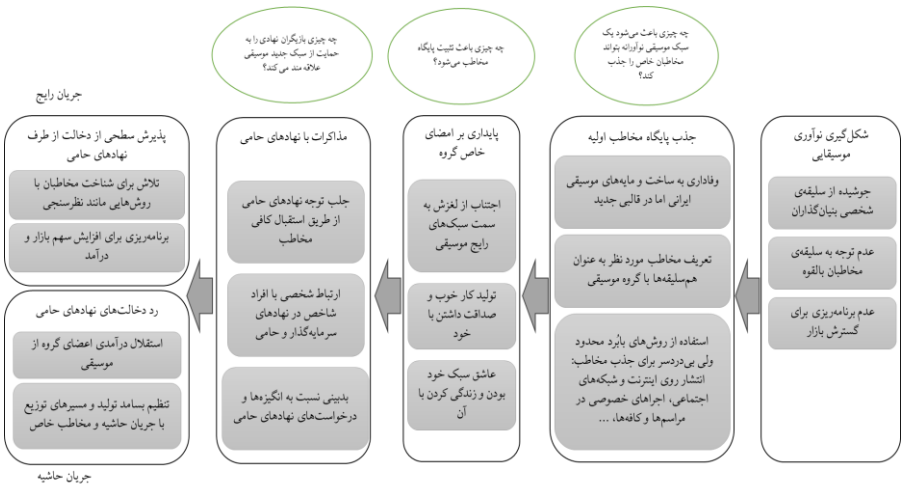
در این قسمت با ۸ گروه موسیقی مصاحبه انجام شد و بر طبق مدل خام اولیه براساس مرور ادبیات و چارچوب نظری برآمده از آن اقدام به طراحی پرسش‌نامه صورت گرفت تا از طریق مصاحبه با گروه‌های موسیقی این مدل تدقیق شود و نتایج دقیق‌تر و سفارشی‌سازی‌شده‌ای در بازار موسیقی ایران حاصل شود.

اطلاعات اولیه گروه‌های مصاحبه شده به شرح زیر می‌باشد:

جدول ۱. معرفی موارد مورد مصاحبه و مطالعه

کد	نام گروه موسیقی	سبک	زمان شروع رسمی‌فعالیت
گ ۱	دال	تلفیقی (موسیقی ایرانی و کلاسیک)	۱۳۹۲
گ ۲	پالت	تلفیقی	۱۳۹۱
گ ۳	دنگ شو	اولین گروه موسیقی تلفیقی	۱۳۸۳
گ ۴	چارتار	تلفیقی	۱۳۹۰
گ ۵	بمرانی	آلترناتیو (بلوز، کانتری، راک، جاز، بالکان و جیپسی)	۱۳۸۷
گ ۶	داماهی	تلفیقی (تلفیق المان‌های موسیقی محلی جنوبی ایران با جاز، رگه، فلامنکو، لاتین و...)	۱۳۹۳
گ ۷	سیریا	تلفیقی (المان‌های موسیقی جنوبی بوشهری و موسیقی اسپانیایی)	۱۳۹۶
گ ۸	کامنت	پاپ راک ایرانی (آلترناتیو راک)	۱۳۸۶

پس از پیاده‌سازی مصاحبه‌ها، تحلیل مضمون این مصاحبه‌ها انجام شد و پس از کدگذاری اولیه، مضمون‌های فرعی و درنهایت مضمون‌های اصلی حاصل شد و مدل زیر از این تحلیل مضمون استخراج گردید:



شکل ۲. فرایند نهادی استخراج و تحلیل شده براساس داده‌ها

پس از پیاده‌سازی و تحلیل مضمون مصاحبه‌ها، ۵ مضمون اصلی استخراج شد که بیانگر فرایند نهادینه شدن نوآوری در گروه‌های موسیقی مورد مطالعه است. این مضامین به ترتیب عبارتند از: (۱) شکل‌گیری نوآوری از درون گروه با ایده‌های مبهم و جوششی، (۲) جذب پایگاه مخاطب خاص اولیه از طریق هم‌سلیقگی و بسترهای غیررسمی، (۳) پایداری سبک با تکیه بر وفاداری، صداقت و عشق به امضا، (۴) مذاکرات برای حمایت نهادی پس از تثبیت پایگاه مخاطب و (۵) پذیرش یا رد حمایت نهادی. در ادامه هر یک از این مضامین با جزئیات و به همراه نقل‌قول‌های شاهد تشریح می‌شود.

۴-۱. شکل‌گیری نوآوری موسیقایی از درون گروه

این مضمون به فرایند آغازین خلق نوآوری اشاره دارد که نه از روی نیاز بازار یا سفارش مخاطب، بلکه به صورت جوششی و درون‌زا از تعامل اولیه اعضای گروه شکل می‌گیرد.

دوره ۱۸، شماره ۴
پاییز ۱۴۰۵
پیاپی ۷۲

در این مرحله، ایده‌ها مبهم و غیرشفاف هستند و به تدریج در حین کار گروهی، هویت مستقل خود را پیدا می‌کنند.

۴-۱-۱. ایده‌های مبهم و جوششی بنیان‌گذاران گروه

اگر این مدل دقیق‌شده با مصاحبه‌ها مورد واکاوی، تحلیل و توضیح قرار گیرد، به این صورت است که در بخش شکل‌گیری نوآوری موسیقایی، در ابتدای کار گروه‌های موسیقی انگار یک سری ایده‌های مبهم، غیرشفاف و اولیه وجود دارد. این ایده نوآورانه اولیه به صورت جوششی، درونی و از کنار هم قرار گرفتن سلایق، علایق و توانمندی‌های مختلف اعضای یک گروه موسیقایی شکل می‌گیرد که برخی از نقل قول‌ها این موضوع را خاطر نشان می‌کنند:

هرچه که کار کردیم از قبل فکر نکردیم که چی باشه و در لحظه با احساس و درون خود کار را پیش می‌بردیم و حس و تجربه در لحظه نسبت به اثر باعث موفقیت بیشتر بوده است (گ ۸).

آلبوم اول، شابلون ترک‌ها براساس سلایق اشتراکی ما دو نفر بود. ولی کپی کاری نبود و شعر و ملودی براساس حس و تجربه ساخته شده بود و صرفاً ایده از آن سلایق بود. ما بعد از چندین تجربه به هویت مجزای خود رسیدیم (گ ۸).

ایده اولیه شفاف در ذهن ما نبود و یه سری رفاقت بود که کنار هم جمع شدیم و همگی یک پس‌زمینه موسیقایی داشتیم که توانستیم و به خاطر همین موضوع شروع به تولید را انجام دادیم (گ ۴).

۴-۱-۲. عدم توجه به سلیقه مخاطب و بازار

خروجی این تفاوت‌های نوآورانه و هنری، صداهای جالب و خوشی است که برای عده‌ای از مخاطبان در ادامه احتمالاً جذاب به نظر خواهد رسید. نکته جالب این است که در ابتدای این نوآوری، به سلیقه و ذائقهٔ مخاطبان جریان اصلی موسیقی یا عامه مخاطبان به عنوان یک اولویت آنچنان توجه نمی‌شود و برنامه‌ریزی از ابتدا برای توسعه بازار وجود ندارد که در برخی از مصاحبه‌ها نشانی از این موضوع وجود دارد:

ما تعصب خاصی روی پیشینه خود نداشتیم و سلایق شخصی خودمان برای‌مان مهم بود نه بازار (گ ۲).

ولی کلاً قید مخاطب نداشتیم و دلی کار می‌کردیم و برایمان میزان مخاطب دغدغه نبود (گ ۵).

اصلاً به مخاطب فکر نکردیم و اولین اجرای رسمی که گذاشتیم بلیت‌های ما سولد اوت شد و بیش از حد تصور، مخاطب کسب کردیم (گ ۸).

بر طبق نقل‌قول‌ها این موضوع خاطر نشان می‌شود که در هنگام شروع این سبک نوآورانه، مخاطب و گسترش بازار جزو بالاترین اولویت‌ها نیست و بیشتر به سلیقه و علایق گروه و توانایی هنرمندان، توجه می‌شود.

۴-۲. جذب پایگاه مخاطب خاص اولیه

این مضمون نشان می‌دهد که پس از چند تولید یا اجرا، در صورتی که نوآوری برای یک طیف مشخص جذاب باشد، پایگاه اولیه مخاطب شکل می‌گیرد. این مخاطبان عمدتاً هم‌سلیقه گروه هستند و از طریق ویژگی‌هایی مثل تلفیق خلاقانه، اشعار امیدبخش، عناصر محلی و کانال‌های انتشار غیررسمی (کافه‌ها، شبکه‌های اجتماعی) جذب می‌شوند.

۴-۲-۱. تلفیق و استفاده خلاقانه از عناصر موسیقایی؛ حفظ وفاداری و بروز شکل جدید و نوآورانه از موسیقی

حال بروز این نوآوری‌ها در گروه‌های موسیقی در قالب مواردی مانند موضوع تلفیق و ترکیب فضاهای مختلف موسیقایی از موسیقی ایرانی با سایر سبک‌های موسیقی مانند پاپ و جاز و راک و..... شکل می‌گیرد که این نقل قول به این موضوع اشاره می‌کند:

متفاوت بودن صدادهی موزیکال که موسیقی ایرانی رو به موسیقی‌های دیگر مثل راک نزدیک کنه هدف ما بود. به نوعی ایرانیزه کردن و کاستومایز کردن موسیقی‌های غربی روی موسیقی ایرانی و با شعر فارسی خیلی جالبه و مخاطبان تمام المان‌های اون رو بهتر درک میکنن تا اصل خارجی اون (گ ۸).

به نوعی در این تلفیق نوآورانه موسیقایی، اتکای بنیادی و وفاداری بر ساخت و درون‌مایه موسیقی ایرانی وجود دارد که قرار است در قالب نوآورانه جدیدی رونمایی شود همانطور که این نقل قول‌ها این موضوع را اشاره می‌کنند:

بلکه هدف من بهره بردن از ساختار کلاسیک آواز ایرانی و زیبایی‌های بی‌پایانش بود در امتدادِ یک بسته گروهی و برندینگ امروزی (گ ۳).

هدف، جنسی از موسیقی که وفادار به رنگ‌مایه‌های ایرانی است که با بسته بندی جدید ارائه شده

است، از لحاظ ادبیاتی و موسیقی غنای لازم را داشته و به دستگاه‌های ایرانی توجه داشته است و با پکیج جدید ارائه شده است (گ ۳).

همچنین استفاده از ترانه‌های خاص با فضاهای منحصربه‌فرد مثل فضای امیدبخش که برای مخاطبان جذاب است، به عنوان یک عنصر نوآورانه اشاره شده است که در یکی از مصاحبه‌ها وجود دارد:

ما ترانه‌هایمان توسط غزل (یکی از اعضای گروه) گفته می‌شدند که او روانشناس است. این ترانه‌ها از حس و ذهن کسی خارج می‌شد که همراستا با طیف و قشر مخاطبان خاص‌مان است پس درنتیجه علاقه مخاطبان هم‌طیف و مدنظر ما به سمت‌مان جلب می‌شود و خب ترانه‌های ما وقتی به دل آن طیف می‌نشیند باعث دنبال‌گری آن‌ها می‌شود، همچنین فضای موسیقایی مثبت و امیدوارانه و عاشقانه ما که طیف جوان را همراه خود می‌کند (گ ۱).

نوع اجرای جذاب و مدل خوانندگی نیز از دیگر عناصر نوآورانه و زیبایی شناختی است که در نقل قولی از یکی از مصاحبه‌ها وجود دارد:

یک سری خوانش‌ها و آواها داخل اجرای ما به نوعی باعث جذاب شدن کار برای مخاطب هست (گ ۵).

همچنین استفاده از صداهای طبیعی و جلوه‌های صوتی طبیعت هم از دیگر این عناصر نوآورانه است که یک نقل قول همین موضوع را می‌گوید:

استفاده از نمونه صداهای اتمسفر و صداهای طبیعی، تلفیق موسیقی ایرانی با موسیقی الکترونیکی و تصویرسازی با این روش، همچنین اورجینال بودن ملودی و شعر ما و کاور نبودن کارهای ما از جنس این خلاقیت‌ها به نظر می‌رسید (گ ۴).

۴-۲-۲. هم‌سلیقه در نظر گرفته شدن مخاطب در ذهن هنرمندان

همچنین در مصاحبه‌ها، بحث سلیقه مشترک موسیقایی بین مخاطب و گروه مطرح می‌شود. این مضمون به این موضوع اشاره دارد که مخاطبان در ذهن این گروه‌ها و هنرمندان، هم‌سلیقه با آن‌ها در نظر گرفته شده‌اند؛ به‌طور مثال: ترانه‌های محلی و اجرای آن با گویش‌های محلی که مخاطب را جذب کرده است و نشانه‌هایی از سلیقه مشترک (مانند سلیقه کلامی مشترک) می‌دهد که این نقل قول‌ها اشاره به این موضوع دارد:

ترانه‌های گروه ما برگرفته از ترانه‌سراهای خاص مثل ابراهیم منصفی و محمود طلوعی و احسان گودرزی و امیر اصغری و.... بوده که اون‌ها از ترانه‌سراهای محلی اون خطه بودند (گ ۶).

گویش‌ها، لهجه، اصطلاحات و ترانه نیز مؤثر است و ما نمی‌دونستیم این جواب می‌ده ولی کاری که بلدی رو خوب انجام بدی و اجرا کنی، صداقت توش نهفته می‌شه و اثر می‌گذاره (گ ۷).

ما ترانه‌هایمان توسط غزل (یکی از اعضای گروه) گفته می‌شدند که او روانشناس است. این ترانه‌ها از حس و ذهن کسی خارج می‌شد که همراستا با طیف و قشر مخاطبان خاص‌مان است (گ ۱).

چون موزیک ما بیشتر در کافه‌ها و این قبیل مکان‌ها شنیده می‌شد و کنسرت در کافه نیز داشتیم، همان طیف مخاطبی که در تصور بود، سمت ما آمدند (گ ۱).

۴-۲-۳. راه‌های انتشار و ارتباط با برد محدود اما بی‌دردسر برای جذب مخاطبان اولیه

برای شکل‌گیری این پایگاه مخاطب اولیه که با سلایق و علایق مشترک شکل می‌گیرد، نکته جالبی که وجود دارد، نحوه به اشتراک‌گذاری و انتشار این تولیدات هنری با مخاطبان است که در این گام با روش‌هایی مانند انتشار در صفحات فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی، گاهی پلتفرم‌های موسیقی، حتی در ابتدای کار، اجراهای خصوصی و اجرا در مکان‌های عمومی مانند کافه‌ها یا مهمانی‌ها صورت می‌گیرد. همانطور که در برخی نقل قول‌ها گفته شده است:

اجرا در کافه‌ها داشتیم که کم‌کم گروه شدیم. شروع کارمون در دوره‌ای بود که فیس‌بوک روی بورس بود و از طریق ایونت فیسبوک و ساز زدن در کافه کار کردیم (گ ۵).

صرفاً بعد از چند اجرا در مؤسسه خیریه محک و تشکیل گروه، تصمیم به تولید گرفتیم (گ ۲).

چون موزیک ما بیشتر در کافه‌ها و این قبیل مکان‌ها شنیده می‌شد و کنسرت در کافه نیز داشتیم، همان طیف مخاطبی که در تصور بود، سمت ما آمدند (گ ۱).

نقل قول‌های اخیر، هم‌زمان اشاره به هم‌سلیقه بودن مخاطب مورد نظر با گروه موسیقی، همچنین نحوه انتشار و در ارتباط بودن با مخاطب به یکی از انواع گفته‌شده (به طور مثال کنسرت کافه‌ای و یا شبکه‌های اجتماعی و....) اشاره دارد که البته این روش‌ها، قشر محدودتر و خاص‌تری را به طور معمول در بر می‌گیرند و گستره مخاطب با برد کمتر را شامل می‌شوند.

۴-۳. پایداری بر سبک و امضای هنری خود

این مضمون به فرایند تثبیت پایگاه مخاطب از طریق وفاداری به سبک اصیل گروه اشاره دارد. هنرمند نوآور برای حفظ مخاطب خاص خود باید از لغزش بـه سـمت سـبک‌های رایج و پرطرفدار دوری کند. مؤلفه‌های کلیدی این پایداری عبارتنـد از: صـداقت (ارائـه توانمندی واقعی)، عشق به سبک خود و مقاومت در برابر فشارهای بیرونی.

۴-۳-۱. اجتناب از لغزش به سمت سبک‌های رایج و تولید براساس توانمندی و صداقت هنری

در ادامه وارد گام پایداری بر سبک، امضا و توانمندی گروه می‌شویم که با پایداری و وفـاداری روی این سبک، پایگاه مخاطب خاص ایجادشده تثبیت می‌شـود. اگـر ایـن سـبک نوآورانـه به‌واسطه موانع مختلف یا دلایل دیگر امتداد پیدا نکند و یا از بین برود، ایـن پایگـاه مخاطـب خاص از بین می‌رود. همان‌طور که در یکی از مصاحبه‌ها این موضوع وجود داشت:

> ما هرکجا که پای سبک خود ایستادیم و تغییرات جدی به سمت موسیقی پاپ نداشتیم، مخاطب جـدی خود را داشتیم. مثلاً رفتن به صدا و سیما که اکثراً قشر متوسط با این موضـوع مشـکل دارد و سـطح کـار گروه را پایین می‌آورد چون مثلاً اسم گروه را آنجا نباید بیاوریم و یا گاهاً باید به سـبک پـاپ مین‌اسـتریم نزدیک شویم که از سبک ما به دور است، باعث دل‌زدگی مخاطب پروپاقرص ما می‌شود (گ ۲).

برای تثبیت این پایگاه مخاطب خاص، نیاز است تـا وفـاداری، حفـظ مؤلفـه‌ها، قالـب و امضای سبک مختص به گروه‌ها صورت گیـرد و بـه اصـطلاح هنرمنـدان پـای سـبک خـود بایستند. همچنین در مقابل مشکلات مختلف مالی، مجوزگیری و انتقادات موسـیقی‌دان‌ها و .... کنار نکشند و به سبک خود ادامه دهند. به نوعی بـرای تثبیـت، نیـاز اسـت تـا هنرمنـدان نوآور از لغزیدن به سمت سبک‌های رایج دوری کنند زیرا این کار همـان‌طور کـه اشـاره شـد بهترین توانمندی آن‌ها بوده و در آن صداقت جـاری اسـت؛ در نتیجـه ایـن طـور نیسـت کـه بخواهند ادا یا تقلید از چیزی که نیستند، ارائه دهند و متفاوت از آن چیـزی کـه بـر آن تسـلط دارند، باشند. صداقت و باور پذیری کار زمانی شکل می‌گیرد که آنچه که خـود هنرمنـدان آن را باور دارند و جزو سلیقه، علاقه و توانمندی‌هایشـان اسـت، ارائـه دهنـد. همـان‌طور کـه در برخی مصاحبه‌ها این گونه نکات وجود دارد که:

صداقت یکی از رکن‌های اصلی است و مخاطب کلام ما را باور می‌کند و عشق یا اعتراض قطعه ما را باور می‌کند. ما کاری رو که خوب بلدیم انجام می‌دیم و به دنبال کار اضافه و متفاوت کردن نیستیم و در نتیجه با ثبات‌مان، طرفداران، ما رو دنبال کنند. کاری متفاوت از خودمان و چیزی که بلد نیستیم انجام ندادیم و خب این باعث می‌شه طرفداران پروپاقرص همراه ما بمانند (گ ۷).

۴-۳-۲. عشق به سبک هنری به عنوان یکی از اجزای مهم زندگی هنرمند

این می‌تواند از بعد دیگری نیز بیان شود که این هنرمندان عاشق و شیفته سبک خود هستند و با آن زندگی می‌کنند. این سبک طوری نیست که بخواهند آن را به راحتی رها کرده و به سبک رایج یا سبک دیگری روی بیاورند. یکی از نکات مهم دیگر مطرح‌شده، همین موضوع عشق به سبک نوآورانه خود می‌باشد، همانطور که یکی از گروه‌ها اینطور گفته است که:

ما همیشه هرچه تولید کردیم از سلیقه و دلخواه شخصی بوده. هیچ وقت از سبک خود به طور کامل جدا نشدیم و همیشه رنگ و بوی سبک ما بوده است. برای چیزی که دوست داری و حاضری همه جوره پایش بایستی، باید اجازه رشد و خلاقیت را به اون بدی و وابسته به نتیجه نباشی، چون اگر وابسته به نتیجه باشی نمی‌توانی ادامه دهی (گ ۷).

برخی دیگر از هنرمندان مورد مصاحبه نیز مستقیم و غیرمستقیم در مصاحبه‌ها اشاره کردند که عاشق سبک خود هستند و یکی از محرکه‌های وفاداری به سبک‌شان می‌تواند همین علاقه و شوق به سبک نوآورانه خود باشد.

۴-۴. مذاکرات برای حمایت نهادی پس از تثبیت پایگاه مخاطب

این مضمون به فرایندی اشاره دارد که در آن پس از شکل‌گیری پایگاه نسبتاً پایداری از مخاطبان، نهادهای رسمی و تجاری (تهیه‌کنندگان، برندها، مؤسسات فرهنگی) به سمت گروه‌های نوآور جلب می‌شوند. این حمایت‌ها اغلب دو سویه است: از یک سو فرصت گسترش مخاطب را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر ممکن است با دخالت‌های غیرهنری همراه باشد.

۴-۴-۱. جلب توجه نهادهای حامی از طریق استقبال مخاطبان

حال پس از این موضوع و تولیدات متداول در سبک خاص خود، نهادهای مختلف از جمله مؤسسات فرهنگی، هنری، تجاری و همچنین تهیه‌کنندگان حقیقی و حقوقی در راستای شکل‌گیری

پایگاه مخاطب مشخص برای این هنرمندان، به سمت این گروه‌های نوآور روی می‌آورند تا آن‌ها را در جهت جریان اصلی موسیقایی، گسترده‌تر کردن میزان مخاطب و حضور بیشتر عامه مردم در طیف مخاطبان حمایت کنند که برخی از نقل قول‌ها نشان از این موضوع دارد:

بله دقیقاً بعد از آلبوم اول و تهیه‌کنندگی آلبوم بعدی توسط آقای رسول اف، از آن به بعد ما تهیه‌کننده و سرمایه‌گذار داشتیم (گ ۲).

در مقاطع محدودی که ممنوع‌الکار نبودیم حامیان زیادی به سمت ما آمدند و یکی دوبار با برند ساعت، بیلبورد تبلیغاتی داشتیم و یکی دوبار هم با برندهای پوشاک و.... فعالیت داشتیم (گ ۳).

با رشد وایرال شدن ما در زمان‌های مختلف در فضای مجازی و پُر کردن سانس‌ها، برخی تهیه‌کننده‌ها، مؤسسات و برنامه نمایش خانگی به سمت ما آمدند (گ ۲).

این نقل قول‌ها این موضوع را تبیین می‌کند که پس از تولیدات در سبک و سیاق خاص هر گروه، انواع مختلف نهادها به سمت حمایت از آن‌ها برای رفتن به جریان اصلی موسیقی روی می‌آورند.

۴-۴-۲. ارتباط شخصی با افراد شاخص در نهادهای حامی

برخی از هنرمندان و گروه‌ها نیز به واسطه ارتباطات و آشنایی قبلی که با بعضی نهادهای حامی و افرادهای شاخص دارند، این ارتباط را ایجاد می‌کنند. در یکی از نقل قول‌ها این گونه به این موضوع اشاره شده است:

بخشی از اسپانسرهای ما به واسطه لینک‌های شخصی و رفاقت‌های ما بود که به سمت ما می‌آمدند وگرنه شاید خود مجموعه، مارا نمی‌شناخت و روی اسپانسری ما فکر نمی‌کرد (گ ۵).

۴-۴-۳. بدبینی نسبت به انگیزه‌ها و درخواست‌های نهادهای حامی

اما نوعی بدبینی هم نسبت به این نهادهای حامی وجود دارد که بدبینی‌هایی از جنس دخالت‌های غیرفنی، غیرهنری و یا حتی فسادزا می‌باشد همانطور که در نقل قول زیر این موضوع بیان شده است:

ذات کاری ما به تهیه‌کننده‌ها نمی‌خورد و آنها دخالت‌هایی در کارهای هنری ما داشتند که برای ما جالب و مناسب نبود (گ ۱).

این نکته نیز مهم است که برخی از این مؤسسات تجاری و نهادها خطر پول‌شویی

و سوءاستفاده از فضای حمایت هنری را داشتند که این موضوع از عواملی بود که باعث می‌شد تا تصمیم برخی گروه‌ها بر روی مستقل بودن و تولید با هزینه‌های شخصی باشد. برخی نقل قول‌ها نیز حاکی از این موضوع بودند به طور مثال:

به خاطر پیچیدگی‌های کار کردن با سرمایه‌گذارها و تهیه‌کننده‌ها و اینکه نمی‌دانیم اینها دقیقاً از کجا هستند و به چه جایی شاید وصل هستند و ...، تصمیم گرفتیم تا با هزینه‌های شخصی تولیدات خود را ادامه دهیم (گ ۶).

ما باید ریشه اون ارگان رو می‌فهمیدیم تا کار انجام بدیم و تا این لحظه یک اسپانسر هم نداشتیم؛ چون امکان پول‌شویی هست ما این دقت رو داشتیم و از این جنس پیشنهادها از این مؤسسات تجاری داشتیم (گ ۷).

۴-۵. پذیرش یا رد حمایت نهادی

این مضمون به نقطه تصمیم‌گیری نهایی هنرمندان در مواجهه با حمایت‌های نهادی اشاره دارد. در یک سو، پذیرش حمایت (و دخالت‌های احتمالی) قرار دارد که می‌تواند به افزایش مخاطب و درآمد بینجامد اما ممکن است سبک اصیل گروه را تغییر دهد. در سوی دیگر، رد حمایت و ادامه مسیر مستقل (با هزینه شخصی، سرعت تولید کمتر و مخاطب محدودتر) قرار دارد که به حفظ امضا و سبک کمک می‌کند.

۴-۵-۱. پذیرش سطحی از دخالت از طرف نهادهای حامی؛ به‌سوی افزایش سهم مخاطب و بازار

این بدبینی‌های هنرمندان باعث می‌شود تا در این مرحله دو مسیر طی می‌شود: مسیر اول قبول کردن این حمایت‌های نهادی است که این امکان را دارد که دخالت‌هایی در سبک‌های آن‌ها شکل گیرد؛ در این راستا ممکن است آن‌ها از سلیقه و مؤلفه‌های امضاگونه خود دور شده و به سمت مؤلفه‌ها و قالب خواسته‌شده از جانب این حامیان تغییر کنند.

انگار این بهای مخاطب و درآمد بیشتر و بودن درجریان اصلی بازار موسیقی می‌باشد که در اینجا مخاطب اولویت زیادی پیدا می‌کند، نظرسنجی برای شناخت آن‌ها شکل می‌گیرد و به نوعی سلیقه هنرمندان در زیر این اولویت قرار می‌گیرد. هدف و برنامه در این مسیر، حرکت به سمت برنامه‌ریزی برای افزایش سهم و درآمد و گسترش طیف مخاطبان می‌باشد و اولویت‌های دیگر در زیر این اولویت قرار می‌گیرد.

۴-۵-۲. رد دخالت نهادهای حامی؛ پیش به‌سوی استقلال اما با مخاطب و مسیر توزیع محدودتر

مسیر دوم این است که آن‌ها می‌توانند این حمایت را نپذیرفته و به طور مستقل به تولیدات خود ادامه دهند. آن‌ها می‌توانند با تهیه کنندگان خصوصی و غیر از جریان اصلی صنعت موسیقی ادامه دهند تا به سبک و علایق اصلی خود وفادار مانده و به سلیقه پایگاه مخاطب خاص خود احترام بگذارند؛ در نتیجه همان امضا و توانمندی خود را ادامه دهند و با هزینه شخصی و استقلال درآمدی گروه به کار خود ادامه دهند. آن‌ها تمایل دارند تا خود را وابسته به نهادهای بزرگ و دولتی نکنند که در مصاحبه‌ها به این مطالب نیز اشاره شده است به طور مثال:

چون ذات کاری ما به تهیه‌کننده‌ها نمی‌خورد و آنها دخالت‌هایی در کارهای هنری ما داشتند که برای ما جالب و مناسب نبود، باید زیر تعهدهای سنگین می‌رفتیم و ما رو دچار تغییر می‌کردند به همین دلیل تصمیم گرفتیم مستقل باشیم (گ ۱).

پیشنهادهای وسوسه انگیزی به خود ما داده می‌شد ولی ما تن به کاری که درست نیست نمی‌دیم ولی پیشنهادهای سنگین که روند زندگی مارا عوض می‌کرد به ما داده شد. اولین پیشنهادی که من داشتم از یکی از مؤسسات مشهور بود و خب می‌گفت من به شما می‌گم چطور اجرا کنی و چی بخونی و من قبول نکردم، خب این نوع دخالت برای من قابل قبول نبود (گ ۷).

نکته دیگری که وجود دارد این است که فاصله تولیدات آن‌ها نیز براساس شرایط جریان فرعی و مخاطب خاص آن‌ها تنظیم می‌شود؛ بنابراین نکته، معمولاً به خاطر هزینه‌های بالای تولیدات، گزیده‌کاری و تولید با سرعت کمتر نسبت به جریان اصلی بازار موسیقی انجام می‌شود. همانطور که این جمله در یکی از مصاحبه‌ها وجود دارد:

«ما به علت بالا بودن هزینه تولیدات و هزینه کردن به صورت شخصی در جریان اصلی موسیقی نتوانستیم فعال باشیم و تولیداتمان کاهش پیدا کرد.»(گ ۱)

اما این موضوع باعث می‌شود که آن‌ها بتوانند با همان کیفیت، بر اساس سلیقه‌ها و توانمندی خود کار جدید تولید کنند و امضای خود را تا حد امکان با همان کیفیت و قدرت حفظ کنند که این نقل قول بر این موضوع صحه می‌گذارد:

به سبک خودمون وفادار موندیم و به علاقه‌مون اعتماد کردیم. هزینه‌مون این بود که پول نمی‌اومد

برای حمایت و سرمایه کارمون در نتیجه به اون درآمدزایی جریان اصلی نمی‌رسیدیم و سرعت تولیدات ما برای اینکه بخواهیم با همان کیفیت ادامه دهیم، کاهش پیدا می‌کرد (گ ۸).

۴-۶. بررسی روایی داده‌ها و اعتبارسنجی یافته‌ها

جهت اعتبار سنجی یافته‌ها در ابتدا با یک منتقد حوزه موسیقی ارتباط برقرار شد و پرسش‌نامه پژوهش با او به اشتراک گذاشته شد تا ادبیات پرسش‌نامه پژوهش با راهنمایی و کمک او طوری تنظیم شود که برای افراد مصاحبه‌شونده که هنرمند هستند، قابل فهم باشد و مفهوم درست منتقل شود چون ممکن است برخی اصطلاحات در ادبیات علمی پژوهش را آن‌ها متوجه نشوند. در همین راستا این منتقد حوزه موسیقی تلفیقی کمک کرد تا روند پرسش‌نامه و خود آن در جهت ارتباط بهتر با هنرمندان بهبود پیدا کند.

درادامه در راستای فهم بهتر ادبیات هنرمندان و توضیحات آن‌ها، آشنایی با دایره واژگان و ادبیات حوزه هنرموسیقی، به مطالعه برخی پایان‌نامه‌های دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در حوزه موسیقی پرداخته شد و با یکی از نویسندگان این پایان‌نامه‌ها ارتباط برقرار شد تا از راهنمایی‌های او در راستای پژوهش بهره‌برداری شود. پایان‌نامه این فرد نیز در حوزه گروه‌های موسیقی بود و برخی مصاحبه شوندگان مشترک بین پژوهش ایشان و این پژوهش وجود داشت. در همین راستا با ایشان مصاحبه‌ای هم انجام شد که هم فهم بهتری از پایان‌نامه ایشان و ادبیات حوزه هنر موسیقی حاصل گردد و هم برخی یافته‌های پژوهش با ایشان به اشتراک گذاشته شود. به طور کلی نتیجه از نظر ایشان جالب و بدیع بود و راجع به برخی واژگان مطرح‌شده در مدل استخراجی نیز نکاتی داشتند که با ایشان در این خصوص صحبت شد و مفاهیم این واژگان در متن و مدل با نقطه‌نظرات مطرح‌شده شفاف‌تر شد.

در نهایت یافته‌ها و مدل استخراجی از داده‌ها با دو هنرمندی که مورد مصاحبه قرار گرفته بودند، به اشتراک گذاشته شد تا نظر آن‌ها درباره میزان ملموس بودن مدل و میزان تطابق مدل با تجارب آن‌ها گرفته شود. نظر هر دو مصاحبه‌شونده اینطور بود که مدل با تجارب آن‌ها هم‌خوانی دارد. همچنین به نظر آن‌ها تجربه‌شان در پژوهش پوشش داده شده بود و انطباق خوبی بین مدل و تجارب آن‌ها وجود داشت.

۴-۷. بحث و تحلیل

در این بخش، مدل استخراجی این پژوهش در مقایسه با ادبیات موجود تحلیل شده است. طبق این تحلیل، مرحله شکل‌گیری نوآوری موسیقایی با مرحله «پیش‌نهادی شدن» مدل اسکات هم‌خوانی دارد، به این صورت که نشان‌دهنده ظهور ایده‌های جدیدی است که هنوز به‌طور گسترده پذیرفته نشده‌اند (اسکات، ۱۹۹۵). این مرحله شامل ایجاد ایده‌های نوآورانه از تعامل اعضا و ترکیب سلایق مختلف است که مشابه با فرایندهای برون‌سازی در مدل برگر و لاکمن (۲۰۱۶) است، جایی که ایده‌ها و ارزش‌ها در ابتدا به‌طور فردی ایجاد شده و سپس به شکلی اجتماعی و عمومی در می‌آیند. در این مرحله، نوآوری‌های موسیقایی از ترکیب صدای متفاوت و تلفیق سبک‌ها شکل می‌گیرند که این رویکرد با مفهوم «نیمه‌نهادینه شدن» در مدل تالبرت و زوکر قابل انطباق است به این حالت که که رفتارها و ساختارهای جدید شکل می‌گیرند ولی هنوز به طور کامل پذیرفته و تثبیت نشده‌اند (تولبرت و زوکر[1]، ۱۹۹۶). مرحله انتشار در مدل ما، مشابه مطالعه اسمتس و همکاران، شامل گسترش هنجارهای جدید در میان سازمان‌ها و جوامع است. این مرحله از نظر فرایندی به مدل دیماجیو و پاول نیز نزدیک است که در آن سازمان‌ها و نوآوری‌ها از طریق مکانیسم‌های تقلید و اجبار نهادی گسترش می‌یابند (دی‌ماجیو و پاول، ۱۹۸۳). در این مرحله، نوآوری‌ها از طریق تلفیق سبک‌های مختلف موسیقی و استفاده از المان‌هایی چون صداهای طبیعی به شکلی گسترده‌تر در جامعه منتشر می‌شوند، مشابه فرایند انتشار و گسترش نهادها در مدل اسمتس و همکاران، که بر اهمیت روابط بین‌سازمانی و پیوندهای نهادی تأکید دارند (اسمتس، موریس و گرینوود[2]، ۲۰۱۲).

در نهایت، مرحله تثبیت رفتارها و ساختارهای جدید به‌عنوان هنجارهای پذیرفته‌شده در جامعه، مشابه با مراحل نهادی‌سازی و عینی‌سازی در مدل تالبرت و زوکر است. در این مرحله، نوآوری‌های موسیقایی پس از آنکه توسط گروه‌های خاصی از مخاطبان

1. Tolbert & Zucker
2. Smets, Morris & Greenwood

پذیرفته شدند، به هنجارهایی عمومی و پایدار تبدیل می‌شوند که در میان جمعیت گسترده‌تری جا می‌افتند (تولبرت و زوکر، ۱۹۹۶). این مرحله همچنین به فرایند تثبیت هنجارها در مدل لارنس و همکاران مشابهت دارد، که در آن تثبیت رفتارهای جدید مستلزم تطبیق مداوم با انتظارات و حمایت از طرف نهادهای کلیدی است (لارنس، سودابی و لکا[1]، ۲۰۱۱).

در مجموع، مدل استخراجی این پژوهش با مدل‌های مختلف ادبیات نهادینه شدن تشابهاتی دارد و نشان می‌دهد که فرایند نهادینه شدن نوآوری‌های موسیقایی به‌طور مشابه در مراحل مختلف از شکل‌گیری تا تثبیت به‌طور تدریجی و تعامل‌محور پیش می‌رود.

در مرحله جلب حمایت نهادی، نوآوری‌های موسیقایی باید تأیید و حمایت از نهادهای مختلف را کسب کنند تا به رسمیت شناخته شوند. پس از آنکه بخشی از مخاطبان به این سبک علاقه‌مند می‌شوند، تهیه‌کنندگان و هنرمندان مشهور نقش مهمی در اعتباربخشی و گسترش این سبک دارند (لنا و پترسون، ۲۰۰۸). تأیید از طرف نخبگان فرهنگی، مانند منتقدان و افراد تأثیرگذار، موجب می‌شود که سبک موسیقی به مشروعیت بیشتری دست یابد. این فرایند با نظریه ذائقه بوردیو هم‌خوانی دارد که بر اهمیت مشروعیت و ارزش‌گذاری فرهنگی تأکید دارد. بوردیو معتقد است که ذائقه و انتخاب‌های فرهنگی تحت تأثیر روابط قدرت و مشروعیت در جامعه قرار دارند (بوردیو، ۱۹۸۴).

پس از آنکه یک سبک موسیقی پایگاه طرفداران اولیه خود را پیدا کرد، شرکت‌های تجاری شروع به حمایت از آن می‌کنند، که این امر به گسترش دامنه مخاطب و بازار آن موسیقی منجر می‌شود (جونز، ۲۰۰۱؛ لنا[2]، ۲۰۱۲).

در این مرحله، شرکت‌های تجاری و سازمان‌های صنعتی به‌طور فعال در فرایند نهادینه شدن نوآوری‌ها مشارکت دارند و با حمایت‌های مالی و رسانه‌ای خود، موفقیت این سبک را تضمین می‌کنند. برای جلب حمایت نهادی و گسترش پایگاه طرفداران،

1. Lawrence, Suddaby & Leca
2. Lena

ژانر موسیقی باید همزمان با شرایط اجتماعی و فرهنگی خود هم‌راستا باشد، به‌طوری که علاقه عده‌ای را جلب کرده و در عین حال تمایزات نوآورانه خود را حفظ کند (دی‌ماجیو و پاول، ۱۹۸۳). این نکته به فرایند همگنی ساختاری اشاره دارد کـه در آن سـازمان‌ها و نوآوری‌ها برای پذیرش و موفقیت باید به تطبیـق بـا شـرایط نهـادی و انتظـارات جامعـه پرداخته و در عین حال ویژگی‌های خاص خود را حفظ کنند.

این مکانیسم‌ها به سبک‌های نوآور اجازه می‌دهند تا به زیرساخت‌های فرهنگـی وارد شوند و دسترسی به رسانه‌ها و فرصت‌های اجرای بیشتری پیدا کننـد، کـه در نهایـت بـه گسترش آن‌ها در سطح جامعه کمک می‌کند (جونز، ۲۰۰۱). با ایـن حـال، بسـیاری از هنرمندان نوآور هنوز با چالش کمبود مخاطب مواجه هستند و در شرایطی قرار دارند که نیازمند پشتیبانی و توجه بیشتری هستند (بوردیو، ۱۹۹۳). در این زمینه، تولیـد مـداوم و نوآوری می‌تواند به تسریع فرایند تکامل در جریان اصلی کمک کند و این ژانر را بـه یـک بخش اصلی و پذیرفته‌شده در فرهنگ موسیقایی تبدیل کند (لنا و پترسون، ۲۰۰۸).

حال اگر به ویژگی‌های جدید و به نـوعی منحصـر بـه فـرد ایـن مـدل نهادینـه شـدن استخراج شده پرداخته شود، به این موارد می‌توان اشاره کرد:

در مرحلهٔ نوآوری، آغـاز شـکل گیـری از مسـیر جوشـش از درون تـیم هنرمنـدان و خالقان اثر است که نوآوری را تعریف و خلق می‌کنند. فشار تقاضا از جانب مخاطبان و بازار برای خلق این نوآوری وجود ندارد و هنرمندان و پدیدآورندگان این نـوآوری نیـز بـه مخاطب و خواست بازار توجهی ندارند (بکر، ۱۹۸۲). در فاز ابتدایی خلاقیت، نه نیـاز بازار و نه سلیقه مخاطب نقشی ندارند؛ بلکه این جرقه‌های ذهنی گروه است که نـوآوری را شکل می‌دهد (آمابیل[1]، ۱۹۹۶). این رویکرد احتمالاً ریشه در بـاور عمـومی دارد کـه هنر اصیل باید از قلب هنرمند برخیزد و انتظـارات نهادینه‌شـدهٔ جامعـه از یـک نـوآوری موسیقایی این است که جوششـی، درونـی و دلـی باشـد (بوردیـو، ۱۹۹۳). از ایـن رو، هنرمندان و هم آفرینان در گروه‌هـای موسـیقی نیـز آموخته‌انـد خلاقیـت خـود را چنـین

1. Amabile

توصیف و معرفی کنند و حتی خود نیز به این باور برسند و آن را این گونه ببینند. با گذر زمان، این نگرش به روایتی غالب بدل می‌شود که انگار مخاطب در آن نقشی نداشته است و برای خودشان نیز به نظر این طور جا افتاده است (دی‌ماجیو و پاول، ۱۹۸۳).

در فاز اولیهٔ گام انتشار، هنرمندان ابتدا با احتیاط و بدون صرف هزینهٔ زیاد، میزان استقبال را می‌سنجند و سعی می‌کنند بررسی کنند که آیا مخاطب کافی وجود دارد که با نوآوریشان ارتباط برقرار کند (هرش، ۱۹۷۲). آن‌ها از شیوه‌های کم‌دردسر اما با بُرد محدود بهره می‌برند تا ببینند آیا مخاطبی برای نوآوری‌شان هست. اکثر گروه‌های مورد بررسی در مصاحبه، تنها پس از مشاهده واکنش و استقبالی فراتر از انتظار از جانب مخاطبان، به فکر گسترش کار و رشد بیشتر می‌افتند (پترسون و برگر[1]، ۱۹۷۱). در پذیرش موسیقی نوآورانه، بسترهای خصوصی و مجازی نیز اهمیت زیادی پیدا کرده‌اند. مکان‌ها و بسترهایی که در آن‌ها این نوع موسیقی اجرا و منتشر می‌شود، اغلب خصوصی و خارج از ساختارهای رسمی دولتی هستند. این مسئله به معنای آن است که موسیقی نوآور اغلب بدون حمایت مستقیم دولتی، در بسترهایی همچون شبکه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های دیجیتال و اینترنت می‌تواند توسعه یابد (میثمی و دماوندی، ۱۴۰۴). رسانه‌های اجتماعی و پلتفرم‌های دیجیتال به عنوان بستری برای ایجاد ارتباط مستقیم بین هنرمندان و مخاطبان عمل کرده و پژوهش‌ها نشان داده است که این رسانه‌ها نه تنها موجب تسهیل ارتباط مخاطبان با آثار نوظهور می‌شوند، بلکه باعث کاهش فاصله بین هنرمند و مخاطب می‌شوند (رحیمی‌پور و همکاران، ۱۴۰۳). از این طریق به گسترش سریع‌تر و گسترده‌تر سبک‌های موسیقایی جدید کمک می‌کنند و نقشی تعیین‌کننده در فرایند پذیرش سبک‌های موسیقی نوآور ایفا می‌کنند.

این گروه‌ها عموماً در دسته و ژانر موسیقی تلفیقی جای می‌گیرند، تا جایی که این اصطلاح تلفیقی به گفته خودشان معنای خود را از دست داده است. شاید دلیلش این باشد که هر نوآوری موسیقایی ناگزیر است عناصری آشنا از موسیقی مألوف مخاطب را

1. Peterson & Berger

حفظ کند، وگرنه مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و حتی شاید به عنوان موسیقی پذیرفته نشود (پترسون و برگر، ۱۹۷۱).

در فاز تثبیت، انتظار جامعهٔ مخاطب از یک سبک موسیقایی پایبندی گروه به امضای خود، اصالت و صداقت است؛ اینکه خودش باشد و تقلید نکند (فریت[1]، ۱۹۹۶). این توقع با آنچه از نوآوری در محصولات مصرفی می‌رود، متفاوت است. به طور مثال این انتظارات خیلی متفاوت از انتظاراتی است که مثلاً از یک نوآوری در حیطهٔ تولید یک محصول مانند کولر یا جاروبرقی می‌رود. لذا، گروه موسیقی باید نشان دهد همان وفاداری که از مخاطب می‌خواهد را خود نیز به سبکش دارد و برای کسب درآمد بیشتر و گیشه، هویت هنریش را تغییر نمی‌دهد، با خود صادق بوده، با سبک خود زندگی می‌کند و عاشق آن است (بوردیو، ۱۹۹۳؛ تورنتون[2]، ۱۹۹۶).

هنگامی‌که گروه به واسطه پایگاه مخاطب خود، به شهرت کافی می‌رسد و آن قدر استقبال یا راه ارتباطی پیدا می‌کند که حامیان مالی و بازیگران نهادی به سراغش می‌آیند، نگرش غالب هنرمندان نوآور به این حامیان و بازیگران نهادی، منفی یا در بهترین حالت، ابزاری است (نگوس، ۱۹۹۹). انتظار می‌رود فضای موسیقی از انگیزه‌های مادی حامیان مصون بماند. این نگرش، تفاوت بارز انتظارات نهادینه‌شده در جامعه از موسیقی را در مقایسه با سایر محصولات و خدمات، که در آنها روابط مالی، عادی و طبیعی تلقی می‌شود، نشان می‌دهد (هزمندهال[3]، ۲۰۱۳).

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، فرایند نهادینه‌شدن سبک‌های موسیقایی نوآور در صنعت موسیقی ایران مورد بررسی قرار گرفت. مدل اولیه این پژوهش بر اساس مرور ادبیات نظریه‌های نهادی و تجربیات موجود طراحی شد و پس از تحلیل داده‌های مصاحبه‌شده با خبرگان صنعت

1. Frith
2. Thornton
3. Hesmondhalgh

موسیقی، مدل نهایی استخراج گردید. نتایج این تحقیق نشان داد که نهادینه شدن نوآوری‌های موسیقایی یک فرایند پیچیده، چندمرحله‌ای و پویا است که در آن علاوه بر پذیرش فرهنگی، حمایت نهادی و تعاملات اجتماعی نیز نقش اساسی ایفا می‌کنند.

مدل اولیه بر اساس مراحل ساده‌ای از خلق نوآوری، پذیرش اولیه، حمایت نهادی و تثبیت فرهنگی طراحی شده بود، اما نتایج نشان داد که این فرایند به‌طور خطی پیش نمی‌رود. تحلیل مصاحبه‌ها و مشاهدات نشان داد که تغییرات اجتماعی، فرهنگی و تحولات تکنولوژیکی می‌توانند بر این فرایند تأثیرات مهمی بگذارند. به همین دلیل، مدل نهایی فرایند نهادینه شدن را به‌عنوان یک فرایند پویا ترسیم کرده که به‌طور مداوم مورد بازنگری قرار می‌گیرد و بازخوردهای ناشی از آن باعث اصلاح و بهبود نوآوری‌ها می‌شود.

این پژوهش نشان داد که در فرایند نهادینه شدن سبک‌های نوآور موسیقایی، تعاملات مستمر میان هنرمندان، نهادهای موسیقی و مخاطبان اهمیت زیادی دارد و بر نقش پشتیبانی نهادی و انعطاف‌پذیری در مواجهه با تغییرات بازار و فرهنگ مصرف‌کننده تأکید می‌کند. در حالی که مدل اولیه بر ثبات تأکید داشت، مدل نهایی پیچیدگی‌های بیشتری را در نظر گرفته و به‌طور ویژه به نهادهای موسیقی به‌عنوان عامل مهم در تثبیت فرهنگ و سبک‌های نوآور توجه می‌کند.

از دیگر دستاوردهای این پژوهش، توسعه نظریه نهادی در حوزه هنر و موسیقی و ارائه مدلی جدید برای نهادینه شدن سبک‌های نوآورانه است که به گسترش این نظریه در صنایع خلاق کمک می‌کند. همچنین این مدل بر حفظ هویت فرهنگی و استفاده از عناصر بومی در پذیرش نوآوری‌های هنری تأکید دارد و می‌تواند به هنرمندان و فعالان صنعت موسیقی در مدیریت نوآوری‌ها و طراحی سیاست‌های حمایتی کمک کند. یکی از عوامل مهم در پذیرش و تثبیت سبک‌های موسیقی نوآور، حفظ و توجه به هویت فرهنگی و عناصر بومی است.

در نهایت، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که نهادینه شدن سبک‌های موسیقی نوآور نیازمند یک رویکرد پویا و انعطاف‌پذیر است که بتواند با تغییرات محیطی و

تحولات فرهنگی هماهنگ شود. این مدل می‌تواند به سیاست‌گذاران در شناسایی موانع نهادی و برنامه ریزی مؤثرتر در این حوزه کمک کند و به صنعت موسیقی ایران امکان دهد تا مسیر تنوع و نوآوری را به شکل بهینه‌تری دنبال کند. همچنین این پژوهش پیوندی میان نظریه نهادی، مطالعات نوآوری و جامعه‌شناسی هنر ایجاد کرده که می‌تواند مبنای تحقیقات گسترده‌تری در آینده باشد.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که در ارتباط با این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافعی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش هیچ‌گونه حمایت مالی از سوی نهادهای دولتی، خصوصی یا سازمان‌های غیرانتفاعی دریافت نکرده است.

مشارکت نویسندگان

نویسنده اول: طراحی پژوهش، گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش مقاله

نویسنده دوم: ویرایش نهایی و نظارت علمی

استفاده از هوش مصنوعی

در فرایند نگارش و آماده‌سازی این مقاله، از ChatGPT صرفاً برای ویرایش زبانی، بهبود روانی جملات، اصلاح ساختار نوشتاری و ترجمه برخی بخش‌های متن استفاده شده است. این ابزار هیچ‌گونه دخالتی در طراحی پژوهش، تدوین پرسش‌ها یا فرضیه‌های پژوهش، گردآوری و تحلیل داده‌ها یا تفسیر یافته‌ها نداشته است.

منابع

آقامحسنی، کیوان (۱۴۰۰). اتنوموزیکولوژی کاربردی در ایران: چارچوبی برای حل مسائل فرهنگی و اجتماعی از طریق موسیقی. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۴(۴)، ۱۰۱-۱۲۹. https://doi.org/10.22035/jicr.2022.2935.3284

جوادزاده، پدرام؛ کوثری، مسعود؛ عامری شهرابی، محسن؛ و ابطحی، عطاءالله (۱۴۰۰). مقوله‌های فرهنگی توزیع موسیقی ملی ایران. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۴ (۲)، ۷۱-۹۳. https://doi.org/10.22035/jicr.2021.2672.3078

رحیمی‌پور، مریم؛ شمس اسمعیلی، معصومه؛ و بیچرانلو، عبداله (۱۴۰۳). اقتضائات پلتفرمی و چگونگی ابراز هواداری موسیقی پاپ کُره‌ای. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۷(۲)، ۱۶۱-۱۹۵. https://doi.org/10.22035/jicr.2024.3295.3575

کوثری، مسعود؛ و مولایی، محمدمهدی (۱۳۹۲). نظریه‌سازی برای موسیقی زیرزمینی ایران. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۵(۴)، ۴۳-۷۳. https://doi.org/10.7508/ijcr.2012.20.003

مختاری، مهدی؛ و آزاده‌فر، محمدرضا (۱۴۰۰). سنتزِ رویارویی سُنت و تجدد در موسیقی کلاسیک ایران؛ مورد مطالعه: گروه چاووش. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۴(۴)، ۶۹-۹۹. https://doi.org/10.22035/jicr.2022.2892.3246

میثمی، سیدحسین؛ و دماوندی، سیمین (۱۴۰۴). تأثیر شبکه‌های اجتماعی مجازی بر حیات موسیقایی شمال خراسان از دهه ۸۰ شمسی تا ۱۳۹۹. فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۸(۱)، ۱۳۵-۱۶۵. https://doi.org/10.22035/jicr.2025.3306.3585

Amabile, T. M. (1996). *Creativity and innovation in organizations* (Vol. 5). Boston: Harvard Business School.

Becker, H. S. (1982). *Art Worlds*. University of California Press.

Berger, P., & Luckmann, T. (2016). *The social construction of reality. In Social theory re-wired* (pp. 110-122). Routledge.

Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgement of taste*. Harvard University Press.

Bourdieu, P. (1993). *Sociology in question* (Vol. 18). Sage.

Bourdieu, P. (1993). *The field of cultural production: Essays on art and literature. Polity*.

Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2017). *Qualitative inquiry and research design: Choosing Among Five Approaches*. Sage Publications.

DiMaggio, P. J., & Powell, W. W. (1983). The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism and Collective Rationality in Organizational Fields. *American Sociological Review*, 48(2), 147. https://doi.org/10.2307/2095101

Frith, S. (1996). *Music and identity. Questions of cultural identity*, 1(1), 108-128.

Hennink, M., Hutter, I., & Bailey, A. (2020). *Qualitative research methods*. Sage.

Hesmondhalgh, D. (2013). *Why music matters*. John Wiley & Sons.

Hirsch, P. M. (1972). Processing Fads and Fashions: An Organization-Set Analysis of Cultural Industry Systems. *American Journal of Sociology, 77(4), 639–659.* https://doi.org/10.1086/225192

Jones, M. (2001). *Music Genres and Corporate Cultures*. By Keith Negus. London: Routledge, 1999. 209 pp. Popular Music, 20(2), 285–292. https://doi.org/10.1017/s0261143001211489

Lawrence, T., Suddaby, R., & Leca, B. (2010). Institutional Work: Refocusing Institutional Studies of Organization. *Journal of Management Inquiry*, 20(1), 52–58. https://doi.org/10.1177/1056492610387222

Lena, J. C. (2012). *Banding Together*. https://doi.org/10.23943/princeton/9780691150765.001.0001

Lena, J. C., & Pachucki, M. C. (2013). The sincerest form of flattery: Innovation, repetition, and status in an art movement. *Poetics*, 41(3), 236–264. https://doi.org/10.1016/j.poetic.2013.02.002

Lena, J. C., & Peterson, R. A. (2008). Classification as Culture: Types and Trajectories of Music Genres. *American Sociological Review*, 73(5), 697–718. https://doi.org/10.1177/000312240807300501

Meyer, J. W., & Rowan, B. (1977). Institutionalized Organizations: Formal Structure as Myth and Ceremony. *American Journal of Sociology*, 83(2), 340–363. https://doi.org/10.1086/226550

Negus, K. (1999). The music busness and Rap: Between the street and the executive suite. *Cultural Studies*, 13(3), 488–508. https://doi.org/10.1080/095023899335194

Peterson, R. A., & Berger, D. G. (1971). Entrepreneurship in Organizations: Evidence from the Popular Music Industry. *Administrative Science Quarterly*, 16(1), 97. https://doi.org/10.2307/2391293

SCOTT, W. R. (2014). W. Richard SCOTT (1995), *Institutions and Organizations. Ideas, Interests and Identities*. *M@n@gement*, 17(2), 136. https://doi.org/10.3917/mana.172.0136

Selznick, P. (1984). *Leadership in administration: A sociological interpretation*. University of California Press. (Original work published 1957)

Smets, M., Morris, T. I. M., & Greenwood, R. (2012). From practice to field: A multilevel model of practice-driven institutional change. *Academy of management journal*, 55(4), 877-904. https://doi.org/10.5465/amj.2010.0013

Thornton, S. (1996). *Club cultures: Music, media, and subcultural capital*. Wesleyan University Press. https://doi.org/10.2307/2655133

Tolbert, P.S., & Zucker, L.G. (1996). *The Institutionalization of Institutional Theory*. https://doi.org/10.4135/9781446218556.n6

Zucker, L. G. (1987). Institutional theories of organization. *Annual review of sociology*, 13, 443-464. https://doi.org/10.1146/annurev.so.13.080187.002303

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۹۳-۱۶۱، پیاپی ۷۲، پاییز ۱۴۰۵

نوبخت، محسن (۱۴۰۵). تحلیل میان‌رشته‌ای نگرش‌ها و ارزش‌ها در قوانین «آب و ملی‌شدن» و «توزیع عادلانه آب» با رویکرد نظریهٔ ارزیابی. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۸(۴)، ۱۹۳-۱۶۱. doi: 10.22035/isih.2026.5614.5207

شاپا: ۴۶۴۱-۲۰۰۸ URL: https://www.isih.ir/article_584.html https://doi.org/10.22035/isih.2026.5614.5207

© نویسندگان / دسترسی به متن کامل مقاله براساس قوانین کریتیو کامانز CC BY 4.0 آزاد است. (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0)

مقاله پژوهشی

تحلیل میان‌رشته‌ای نگرش‌ها و ارزش‌ها در قوانین «آب و ملی‌شدن» و «توزیع عادلانه آب» با رویکرد نظریهٔ ارزیابی

محسن نوبخت[۱]

دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶؛ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۰

چکیده

پژوهش حاضر با رویکرد میان‌رشته‌ای و بر پایهٔ نظریه‌های ارزیابی و تحلیل گفتمان، به تحلیل مقایسه‌ای دو قانون آب در ایران یعنی «قانون ملی شدن آب» (۱۳۴۷) و «قانون توزیع عادلانهٔ آب» (۱۳۶۱) پرداخته است. با بهره‌گیری از تحلیل محتوای کمی و کیفی، بسامد و کارکرد مؤلفه‌های ارزیابانه، نگرش‌ها، ارزش‌ها و مشارکت گفتمانی در متون این دو قانون بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که مؤلفهٔ «تک‌صدایی» در هر دو قانون برجسته است و در قانون ۱۳۶۱ از ۴.۱٪ به ۹.۲٪ افزایش یافته که گویای دولت‌محوری هر دو قانون است؛ تفاوت آن‌ها نه در میزان اقتدار، بلکه در ذخیرهٔ گفتمانی مشروعیت‌بخشی نمود می‌یابد. در قانون ۱۳۴۷، مؤلفه‌هایی چون «ناشادی»، «ناامنی» و شدت‌بخشیِ پیامدهای منفی، بر کنترلِ قهری و هشدار نسبت به تخلفات فردی دلالت دارند، در حالی که در قانون ۱۳۶۱، مؤلفه‌هایی مانند «امنیت»، «میل» و «شادی» و تأکید بر عدالت و پیامدهای مثبت اجتماعی، بیانگر رضایت‌بخشی و مشارکتِ کنترل‌شده هستند. بااین‌حال، افزایش تک‌صدایی در قانون جدید نشان می‌دهد که مشارکت در قالبی از پیش تعیین‌شده و تحت نظارت دولت تعریف می‌شود. در مجموع، هر دو قانون قدرت را در دست دولت متمرکز می‌کنند، اما قانون ۱۳۴۷ با گفتمانِ مالکیتِ ملی و کنترلِ اداری و قانون ۱۳۶۱ با گفتمانِ عدالتِ اجتماعی، اخلاقی‌سازی و مشارکت‌سازیِ کنترل‌شده به مشروعیت‌بخشی می‌پردازند. این یافته‌ها نشان می‌دهد که تحلیل زبانی و گفتمانی می‌تواند تفاوت‌های ظریف راهبردهای مشروعیت‌بخشی را در متون حقوقی آشکار سازد.

کلیدواژه‌ها: نظریهٔ ارزیابی، تحلیل گفتمان، قانون آب و نحوهٔ ملی شدن آن، قانون توزیع عادلانهٔ آب

---

۱. استادیار زبانشناسی همگانی، گروه مطالعات زبانی، پژوهشکدهٔ تحقیق و توسعهٔ علوم انسانی «سمت» (سازمان مطالعه و تدوین)، تهران، ایران
mohsennobakht@cfu.ac.ir ✉

۱. مقدمه

منابع آب در ایران از دیرباز یکی از حیاتی‌ترین عوامل توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است. کمبود بارش، پراکندگی نامتوازن منابع، و افزایش فشار بر مصارف کشاورزی و صنعتی، مدیریت کارآمد آب را به ضرورتی بنیادین تبدیل کرده است. سیاست‌های اتخاذشده در این زمینه پیامدهای گسترده‌ای به دنبال داشته که از آن جمله می‌توان به تنش‌های اجتماعیِ سال ۱۳۹۵ در بلداجی، اعتراضات کشاورزان اصفهان در سال ۱۳۹۶ و بحران‌های آبی خوزستان در تابستان‌های ۱۳۹۷ و ۱۴۰۰ اشاره کرد (خانیکی و همکاران، ۱۴۰۰، ۹). ازاین‌رو، شناخت مسائل آب نیازمند بررسی در سطوح و حوزه‌های مختلف دانش است؛ به‌ویژه آنکه پیوند میان توسعهٔ منابع آب و سیاست‌گذاری‌های توسعه در ایران، کلید فهم بسیاری از ناترازی‌های کنونی محسوب می‌شود (طالبی صومعه‌سرایی و همکاران، ۱۴۰۰).

قوانین و مقررات مرتبط با مالکیت، بهره‌برداری و توزیع آب، تنها چارچوب‌های فنی و حقوقی نیستند، بلکه بازتاب‌دهندهٔ نگرش‌ها، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط در هر دورهٔ تاریخی‌اند. بررسی این قوانین نشان می‌دهد که دولت‌ها چگونه از طریق زبان قانون، منابع حیاتی را کنترل کرده، مشروعیت سیاست‌های خود را تثبیت نموده و الگوهای رفتاریِ خاصی را در جامعه بازتولید کرده‌اند.

در ایران، «قانون ملی شدن آب» (۱۳۴۷) و «قانون توزیع عادلانهٔ آب» (۱۳۶۱) در دو بستر تاریخی و ایدئولوژیکِ متفاوت تدوین شده‌اند. قانون نخست بر مالکیت ملی و تمرکز مدیریت آب در ساختار دولت تأکید دارد؛ قانون دوم افزون بر نقش دولت، مفاهیمی چون عدالت، رضایت عمومی و سازوکارهای مشارکت و نظارت محلی را برجسته می‌سازد. بااین‌حال، این تفاوت را نمی‌توان به تقابل سادهٔ اقتدارگرایی و مشارکت‌گرایی فروکاست، زیرا هر دو قانون از گفتمانی عمدتاً تک‌صدا برخوردارند. ازاین‌رو، بررسی هم‌زمان ساختار گفتمانی و مؤلفه‌های ارزیابانه می‌تواند تفاوت‌های نگرشی و ارزشیِ این دو متن را در بازنمایی مدیریت منابع آب آشکار کند.

پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای می‌کوشد این دو قانون را نه‌تنها از منظر حقوقی، بلکه با بهره‌گیری از زبان‌شناسی کاربردی و تحلیل گفتمان انتقادی واکاوی کند. چنین رویکردی امکان شناسایی سازوکارهای زبانی و گفتمانی را فراهم می‌آورد که قانون‌گذار از رهگذر آن‌ها به مشروعیت‌بخشی، تحدید دیدگاه‌های مغایر و بازتولید ارزش‌های اجتماعی می‌پردازد (چنگ و میچین[1]، ۲۰۲۳؛ شای[2]، ۲۰۰۱). پیوند زبان‌شناسی و حقوق نشان می‌دهد که «واژگان ارزیابانه» و «الگوهای گفتمانی» در متون قانونی، چگونه به ابزاری برای هدایت افکار عمومی و جهت‌دهی به رفتارهای اجتماعی بدل می‌شوند (دوبر[3]، ۲۰۱۴).

چارچوب نظری این پژوهش، «نظریهٔ ارزیابی» مارتین و وایت (۲۰۰۵) است که با سه مؤلفهٔ اصلی نگرش، درجه‌بندی و مشارکت گفتمانی، ابزاری تحلیلی برای شناسایی ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های نهفته در متون حقوقی فراهم می‌آورد. از خلال این چارچوب می‌توان نشان داد که قوانین آب، افزون بر کارکرد اجرایی در تنظیم مناسبات اجتماعی و اقتصادی، به‌مثابهٔ سازوکارهای ایدئولوژیک نیز عمل می‌کنند؛ چه اینکه درک قوانین بدون توجه به زمینهٔ تاریخی و گفتمانی آن‌ها ناقص خواهد بود. بر این اساس، پرسش‌های اصلی پژوهش عبارت‌اند از:

۱. هر یک از دو قانون آب (۱۳۴۷ و ۱۳۶۱) چگونه نگرش‌ها و ارزش‌های حاکم بر دورهٔ تاریخی خود را بازنمایی می‌کنند؟ ۲. این قوانین از چه سازوکارهای زبانی برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های دولت و تحدید دیدگاه‌های رقیب بهره می‌گیرند؟ ۳. چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در شیوهٔ بازنمایی عدالت، مالکیت و مشارکت اجتماعی در این دو متن قانونی وجود دارد؟ ۴. چگونه ساختار گفتمانی و زبانی هر قانون با اهداف ایدئولوژیک و اجتماعیِ آن دوره همخوانی دارد؟

1. Cheng & Machin
2. Shuy
3. Dubber

فرضیهٔ پژوهش آن است که هر دو قانون دولت‌محورند و قدرت را در دست دولت متمرکز می‌کنند، اما ذخیرهٔ گفتمانی مشروعیت‌بخشی آن‌ها متفاوت است: قانون ۱۳۴۷ از کنترلِ قهری و قانون ۱۳۶۱ از رضایت‌بخشی و همبستگیِ کنترل‌شده برای تثبیت اقتدارِ دولت بهره می‌گیرند.

۲. پیشینهٔ تحقیق

نظریهٔ ارزیابی یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند است که در دههٔ ۱۹۹۰ توسط جیمز مارتین و همکارانش (پیتر وایت، ریک آیدیما و جان روتری) در قالب پروژهٔ «درست بنویس» در دانشگاه سیدنی پایه‌گذاری شد (مارتین و وایت[1]، ۲۰۰۵). درحالی‌که زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند کلاسیک (هلیدی، ۱۹۹۴) بر سطح بند و نظام‌های وجه و وجهیت متمرکز است، نظریهٔ ارزیابی برای تحلیل متون تک‌گفتاری - به‌ویژه آن‌هایی که ارزشیابی در آن‌ها نقشی اساسی دارد - به چارچوبی فراتر از وجوه نحوی روی آورده و بر منابع واژگانی-معنایی تأکید می‌کند که نویسنده از خلال آن‌ها احساسات، داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های خود را بیان، موضع‌گیری و رابطهٔ خود را با مخاطب تنظیم می‌کند (هانستون و تامپسون[2]، ۲۰۰۰؛ مارتین و وایت، ۲۰۰۵).

هستهٔ نظری ارزیابی بر سه مؤلفهٔ اصلی استوار است: نگرش، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی که در تعامل با یکدیگر ابزارهای تحلیل دقیق گفتمان را فراهم می‌آورند (وِی، وِریتی و ژانگ[3]، ۲۰۱۵). نگرش مهم‌ترین مؤلفه، بیانگر ارزش‌های احساسی و ارزیابی‌های ارزشی است و سه زیرمؤلفه دارد: احساسات، قضاوت و ارزش‌گذاری. احساسات، واکنش‌های عاطفیِ گوینده یا نویسنده را نسبت به رویدادها، افراد یا پدیده‌ها - اعم از مثبت و منفی - در چهار بُعد شادمانی/ناشادمانی، امنیت/ناامنی، رضایت/نارضایتی و میل/بی‌میلی بررسی می‌کند (مارتین و وایت، ۲۰۰۵). این

1. Martin & White
2. Hunston & Thompson
3. Wei, Wherrity, & Zhang

واکنش‌ها می‌توانند صریح (از طریق واژگان عاطفی) یا ضمنی (از طریق موقعیت‌های برانگیزاننده) بیان شوند و در متون سیاسی و حقوقی، در برانگیختن همدلی یا حساسیت نسبت به موضوعات اجتماعی نقشی کلیدی دارند (هانستون و تامپسون، ۲۰۰۰). زیرمؤلفهٔ قضاوت، به ارزیابی رفتار یا شخصیت افراد بر اساس معیارهای اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد و در دو شاخهٔ منزلت اجتماعی (معمول/غیرمعمول، توانایی/ناتوانی، پایداری/بی‌ثباتی) و تحریم اجتماعی (راستگویی/ناراستی، درستی/نادرستی اخلاقی) طبقه‌بندی می‌شود (مارتین و وایت، ۲۰۰۵). ارزش‌گذاری نیز به ارزیابی کیفیت، ارزش یا اهمیت اشیاء، فرایندها و پدیده‌ها در سه بُعد واکنش، ترکیب و ارزش می‌پردازد (مارتین و وایت، ۲۰۰۵).

مشارکت گفتمانی چگونگی حضور یا غیبت دیدگاه‌های دیگر در متن را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که نویسنده دیدگاه خود را به‌صورت مطلق (تک‌صدایی) یا در تعامل با دیدگاه‌های دیگر (چندصدایی) ارائه می‌دهد. این مؤلفه به دو دستهٔ انقباض گفتگویی (انکار/تقابل و تأکید/تصریح) و انبساط گفتگویی (احتمال/فرض و نقل از منبع دیگر) تقسیم می‌شود و درک فرایند مشروع‌سازی یا نقد مواضع دیگر در متون قانون‌گذاری را ممکن می‌سازد (وی و همکاران، ۲۰۱۵). درجه‌بندی نیز شدت یا وضوح کیفیت‌های ارزشی را تنظیم می‌کند و شامل دو زیرمؤلفهٔ نیرو (شدت‌بخشی و کمیت‌بخشی) و کانون (شدت‌بخشی و تلطیف) است که در برجسته‌سازی یا تعدیل مواضع در گفتمان سیاسی و حقوقی کاربرد دارد (مارتین و وایت، ۲۰۰۵).

در پژوهش‌های فارسی، نظریهٔ ارزیابی عمدتاً در سه حوزهٔ متون علمی و دانشگاهی، ترجمه و گفتمان سیاسی به کار گرفته شده است. سعیدی، چراغی و موسوی (۱۴۰۰) نشان دادند که نوع مخاطب بر گزینش منابع نگرشی، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی در متون علمی تأثیر می‌گذارد. شاملو و همکاران (۲۰۱۹) و حسینی و مهدوی‌راد (۲۰۲۳) به‌ترتیب تفاوت‌های رشته‌ای در پیش‌گفتار کتاب‌ها و تفاوت‌های بین‌فرهنگی، بین‌رشته‌ای و بین‌جنسیتی را در چکیده‌های پایان‌نامه بررسی کرده‌اند. در حوزه ترجمه،

حیدری‌تبریزی و چالاک (۱۴۰۰) ظرفیت این نظریه را برای ارزشیابی پایان‌نامه‌های ترجمه و نعمتی‌پارسا (۱۳۹۸) تأثیر تغییراتِ شدت ارزیابی‌ها در ترجمهٔ سخنرانی سیاسی را بر بازنمایی مواضع نشان داده‌اند. این مطالعات اگرچه کارآمدی نظریهٔ ارزیابی را در متون فارسی تأیید می‌کنند، اما تمرکز آن‌ها بر متون دانشگاهی، ترجمه‌ای و سیاسی بوده و متون قانون‌گذاری، به‌ویژه قوانین منابع آب، کمتر بررسی شده است.

در ادبیات خارجی، کاربرد نظریهٔ ارزیابی به گفتمان حقوقی نیز گسترش یافته است. چفور، شین و کیاو (۲۰۲۱) در تحلیل رأی دادگاه آفریقایی حقوق بشر نشان دادند که منابع نگرش و درجه‌بندی در بازنمایی موضع قضایی نقش دارند. فان (۲۰۲۲) در بررسی یک کیفرخواست ویتنامی نشان داد که منابع ارزیابی در تقویت استدلال حقوقی و محدودکردن فضای صداهای بدیل مؤثرند. دئونا و بالستروس-لینتائو (۲۰۲۲) در تحلیل گفتمان یک محاکمهٔ مواد مخدر در فیلیپین، نقش قضاوت و ارزش‌گذاری در ارزیابی اعتبار شاهدان را نشان داده‌اند. یی و مک‌کیون (۲۰۲۳) در بررسی آرای دادگاه‌های تجدیدنظر هنگ‌کنگ، کاربرد منابع «تأکید/تصریح» و «انکار/تقابل» را در بازنمایی توافق و اختلافِ قضات آشکار کرده‌اند. ژانگ (۲۰۲۴) نیز با بررسی ارزیابی وکلای چینی، رابطهٔ میان منابع ارزیابی، محیط چندصدایی دادگاه و وظایف ارتباطی گفتمان حقوقی را نشان داده است. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ارزیابی در گفتمان حقوقی بخشی از فرایند استدلال، تثبیت موضع و مدیریت صداهای گفتمانی است، اما تمرکز آن‌ها بر متون قضایی است و متون قانون‌گذاریِ منابع طبیعی را دربر نمی‌گیرد.

در دههٔ اخیر، مطالعات قوانین آب در ایران عمدتاً از منظرهای حقوقی، نهادی، تاریخی و تحلیل گفتمان انجام شده است. ملکی و همکاران (۱۴۰۱) با تلفیق رویکردهای فرکلاف و لاکلائو/موف، قانون توزیع عادلانه آب (۱۳۶۱) را تحلیل کرده و نشان داده‌اند که این قانون از ارزش‌های انقلابی و شرایط پس از انقلاب تأثیر پذیرفته و ابهام در مفاهیم «عدالت» و «مصالح عمومی» و غفلت از عاملیت شهروندان، آن را به قانونی ناعادلانه تبدیل کرده است. طالبی صومعه‌سرایی و همکاران (۱۴۰۳) نیز با روش

تحلیل گفتمان، الگوهای حکمرانی آب را در پنج دهه اخیر بررسی کرده و نشان داده‌انـد که این الگوها برآمده از گفتمان سیاسی و بین‌المللی بوده است.

در حوزهٔ مطالعات حقوقی و نهادی، گنجعلی‌پور و کیانپور (۱۴۰۴) با تطبیـق قـانون ۱۳۶۱ با اصول حکمرانی آب سـازمان همکـاری اقتصـادی و توسـعه[1] و برنامـهٔ توسـعهٔ سازمان ملل متحد[2] نشان داده‌اند که این قانون با تبدیل آب به کـالای دولتـی، مشـارکت محلی را حذف و دانـش بـومی را فرسـوده کـرده اسـت. عمرانیان‌خراسـانی و همکـاران (۱۳۹۸) ابهام‌های این قانون را عامل تعارض حقـوقی دانسـته‌اند و جمـالی و عبـدالهی (۱۴۰۰) رابطهٔ مالکیت دولتی و حکمرانی مشارکتی را بررسـی کرده‌انـد. گـزارش مرکـز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۸) نیز قانون ۱۳۴۷ را در چـارچوب تمرکزگرایـی حکمرانـی آب تحلیل کرده است.

از منظر تاریخی و اجتماعی، طالبی صومعه‌سرایی و همکاران (۱۳۹۹) بـا تکیـه بـر نظریهٔ جامعه‌شناسی حقوق ماکس وبر، عوامل فراحقوقیِ تدوین قوانین آب را بررسـی و نشان داده‌اند که مهم‌ترین عامل تحـول ایـن قـوانین، مسـئلهٔ مالکیـت آب بـوده اسـت. همچنین طالبی صومعه‌سرایی و همکاران (۱۴۰۰) با روش تحلیل مضـمون اسـتقرایی، نشان داده‌اند که سیاست‌گذاری آب در دوران پهلوی تحت تأثیر تحـولات بین‌المللـی و در دوران پس از انقلاب، متأثر از گفتمان سیاسی دولت‌های وقـت بـوده اسـت. طـالبی صومعه‌سرایی و اسدی (۱۴۰۳) نیـز بـه‌ارزیابی همگرایـی نهـادیِ دولـت و مجلـس در تصویب قوانین آب پرداخته و به «عدالت ضد اکولوژیک» در این قوانین اشاره کرده‌اند.

در حوزهٔ پژوهش‌های جامعه‌شناختی و سیاسی، مرادی‌طادی (۱۳۹۶) بحـران آب را پدیده‌ای فرارشته‌ای معرفی کرده که می‌تواند ماهیت امر سیاسی را دگرگون کند. یوسـفی و همکاران (۱۳۹۶) با تلفیق روش‌های کمی و کیفی، پایداری نظام‌هـای حکمرانـی آب در زاینده‌رود را پیش و پس از ملی‌شدن آب ارزیابی کرده و نشان داده‌اند که نظـام فعلـی

1. Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)
2. United Nations Development Programme (UNDP)

در اصـول عـدالت، مشـارکت و حاکمیـت قـانون شـرایط مطلـوبی نـدارد. سـیف‌زاده و همکـاران (۱۳۹۸) نیـز شـکاف‌های حکمرانـی آب (اجرایـی، سیاسـتی، اطلاعـاتی و مسئولیت‌پذیری) را در این حوضه شناسایی کرده‌اند.

با وجود این پژوهش‌ها، همچنان خلأ اساسـی در تحلیـل نظام‌منـدِ زبـانی و ارزیابانـهٔ متون قوانین آب به چشم می‌خورد. پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر «چه چیـزی» در قـانون و زمینه‌های شکل‌گیری آن متمرکز بوده‌اند، اما به این پرسش نپرداخته‌اند که مفـاهیم کلیـدی (مانند مالکیت، عدالت، مشارکت) چگونه از طریق انتخاب‌هـای زبـانی، ارزش‌گـذاری و مشروعیت‌بخشی می‌شوند. مقایسهٔ دو قانون ۱۳۴۷ و ۱۳۶۱ بر اساس سه مؤلفـهٔ نگـرش، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی در پژوهش‌های پیشین دیده نمی‌شود. پـژوهش حاضـر در پاسخ به این خلأ، این دو قـانون را در چـارچوبی مقایسـه‌ای و بـر اسـاس نظریـهٔ ارزیـابی بررسی می‌کند تا استمرار، تغییر و بازآرایی الگوهای ارزیابانـه را در آن‌هـا بسـنجد و رابطـهٔ میان تحول تاریخی حکمرانی آب و سازمان‌دهی زبان ارزیابانهٔ قوانین را آشکار کند.

۳. روش‌شناسی

پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای (زبان‌شناسی حقوقی و تحلیل گفتمان انتقادی) و در چارچوب پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای (زبان‌شناسی حقوقی و تحلیـل گفتمان انتقادی) و در چارچوب نظری زبان‌شناسی نظام‌منـد نقشـگرا و نظریـهٔ ارزیـابی (مارتین و وایـت، ۲۰۰۵) انجـام شـده اسـت. هـدف، شناسـایی و مقایسـهٔ الگوهـای ارزیابانه، نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های گفتمانی در دو قانون «آب و نحوهٔ ملی شـدن آن» (۱۳۴۷) و «توزیع عادلانه آب» (۱۳۶۱) است. پیکره از مـتن کامـل دو قـانون تشـکیل شده است: قانون ۱۳۴۷ با ۶۶ ماده و ۳۵ تبصره، و قانون ۱۳۶۱ با ۵۲ ماده و ۲۷ تبصره. واحد تحلیل «گزاره» تعریف شده است: هر بند نحـوی مسـتقل کـه دارای فعـل و نهـاد مشخص باشد (مستقل از علائم نگارشی). بـرای نمونـه، در مـادهٔ ۱ قـانون ۱۳۴۷، هـر بخش دارای فعل مستقل (مانند «محسوب است»، «محول می‌شود») یک گزاره در نظر

گرفته شده است. شمارهٔ ماده/تبصره برای حفظ بافت حقوقی ثبت شد، اما خود به‌عنوان واحد آماری محسوب نشد. تعداد کل گزاره‌ها در قانون ۱۳۴۷، ۳۴۲ و در قانون ۱۳۶۱، ۲۱۷ است که مبنای محاسبهٔ درصدها قرار گرفته است.

کدگذاری توسط پژوهشگر و بر اساس تعاریف نظری مارتین و وایت (۲۰۰۵) انجام شد. هر گزارهٔ واجد مؤلفه‌های ارزیابانه (نگرش، مشارکت گفتمانی، درجه‌بندی) بر اساس زیرمؤلفه‌های مربوطه طبقه‌بندی شد. در صورت وجود چند نشانه در یک گزاره، هر نشانه به‌صورت مستقل ثبت گردید. در مواردی که یک عبارت زبانی می‌توانست در بیش از یک مقوله از نظریهٔ ارزیابی قرار گیرد، با ارجاع به تعاریف عملیاتی و بررسی بافت جمله، تصمیم‌گیری شد. همچنین، موارد مرزی در فرایند کدگذاری با مشورت یک متخصص زبان‌شناسی نقش‌گرا بررسی و طبقه‌بندی نهایی تأیید شد.

به‌دلیل تک‌کدگذار بودن پژوهش، برای تأمین پایایی: ۱) پایایی درون‌کدگذار با کدگذاری مجدد کل پیکره پس از یک ماه محاسبه شد (درصد توافق: ۹۲٪). ۲) تعاریف عملیاتی تمام مؤلفه‌ها در جدولی نظام‌مند ثبت و نمونه‌های عینی در تحلیل کیفی ارائه شد تا قابلیت بازبینی پژوهش تضمین گردد (جدول تعاریف عملیاتی در پیوست ارائه شده است).

در تحلیل کمّی، بسامد مطلق و نسبی مؤلفه‌ها محاسبه شد. درصدها از نسبت بسامد مطلق هر زیرمؤلفه به تعداد کل گزاره‌های همان قانون (۳۴۲ و ۲۱۷) به‌دست آمده‌اند تا مقایسهٔ دو پیکره با حجم نابرابر ممکن شود. در تحلیل کیفی، نمونه‌ها بر اساس چهار معیار انتخاب شدند: (۱) نمایندگی الگوهای پرتکرار، (۲) پوشش هر سه حوزهٔ اصلی نظریه، (۳) موقعیت کلیدی در ساختار قانون (مواد بنیادین یا حاوی کنشگران اصلی)، و (۴) توانایی در بازنمایی روابط قدرت و تفاوت‌های گفتمانی (مانند بازنمایی «دولت» در قانون ۱۳۶۱ در برابر «وزارت آب و برق» در قانون ۱۳۴۷). در نهایت، یافته‌های کمّی و کیفی تلفیق شدند تا هم تفاوت‌های بسامدی و هم کارکرد ایدئولوژیک الگوهای ارزیابانه در بافت حقوقی تبیین گردد.

۴. یافته‌ها

دستاوردهای پژوهش در دو بخش کمّی و کیفی ارائه می‌شود. ابتدا داده‌های کمّیِ حاصل از کدگذاری مؤلفه‌های ارزیابی در جدول ۲ تنظیم شده است. درصدهای مندرج، نسبت بسامد هر زیرمؤلفه به تعداد کل گزاره‌های همان قانون را نشان می‌دهند (قانون ۱۳۴۷ = ۳۴۲ گزاره، قانون ۱۳۶۱ = ۲۱۷ گزاره). بنابراین، هر درصد بیانگر فراوانی وقوع آن مؤلفه به‌ازای هر ۱۰۰ گزارهٔ قانونی (تراکم ارزیابانه) است و مقایسهٔ مستقیم دو پیکره با حجم نابرابر را ممکن می‌سازد.

جدول ۲. مقایسهٔ بسامد وقوع مؤلفه‌های نظریهٔ ارزیابی در دو قانون ۱۳۴۷ و ۱۳۶۱

مؤلفه اصلی	زیرمؤلفه	زیرزیرمؤلفه	قانون ۱۳۴۷ (بسامد/درصد)	قانون ۱۳۶۱ (بسامد/درصد)
نگرش	احساسات	شادی	۴ (۱.۲٪)	۱۲ (۵.۵٪)
		ناشادی	۱۲ (۳.۵٪)	۸ (۳.۷٪)
		امنیت	۵ (۱.۵٪)	۱۵ (۶.۹٪)
		ناامنی	۱۱ (۳.۲٪)	۵ (۲.۳٪)
		رضایت	۶ (۱.۸٪)	۱۰ (۴.۶٪)
		نارضایتی	۱۰ (۲.۹٪)	۷ (۳.۲٪)
		میل	۷ (۲.۰٪)	۱۴ (۶.۴٪)
		بی‌میلی	۹ (۲.۶٪)	۶ (۲.۷٪)
		منزلت اجتماعی - معمولی/غیرمعمولی	۸ (۲.۴٪)	۹ (۴.۱٪)
		منزلت اجتماعی - توانایی/ناتوانی	۶ (۱.۸٪)	۱۱ (۵.۱٪)
	قضاوت	منزلت اجتماعی - پایداری/بی‌ثباتی	۵ (۱.۵٪)	۸ (۳.۷٪)
		تحریم اجتماعی - راستگویی/ناراستی	۵ (۱.۵٪)	۷ (۳.۲٪)
		تحریم اجتماعی - درستی/نادرستی اخلاقی	۳ (۰.۹٪)	۶ (۲.۷٪)

مؤلفه اصلی	زیرمؤلفه	زیرزیرمؤلفه	قانون ۱۳۴۷ (بسامد/درصد)	قانون ۱۳۶۱ (بسامد/درصد)
	ارزش‌گذاری	ارزش	۱۰ (۳.۰٪)	۱۱ (۵.۱٪)
		واکنش	۸ (۲.۴٪)	۱۰ (۴.۶٪)
		ترکیب	۷ (۲.۱٪)	۹ (۴.۱٪)
مشارکت گفتمانی	تک‌صدایی	—	۱۴ (۴.۱٪)	۲۰ (۹.۲٪)
	چندصدایی - انقباض	انکار/تقابل	۷ (۲.۰٪)	۷ (۳.۲٪)
		تأکید/تصریح	۷ (۲.۰٪)	۸ (۳.۷٪)
	چندصدایی - انبساط	احتمال/فرض	۶ (۱.۸٪)	۶ (۲.۷٪)
		نقل از دیگر منابع	۶ (۱.۸٪)	۵ (۲.۳٪)
درجه‌بندی	نیرو	شدت‌بخشی	۱۱ (۳.۳٪)	۹ (۴.۱٪)
		کمیت‌بخشی	۹ (۲.۷٪)	۱۰ (۴.۶٪)
	کانون	شدت‌بخشی	۵ (۱.۵٪)	۸ (۳.۷٪)
		تلطیف	۵ (۱.۵٪)	۶ (۲.۷٪)

(درصدها بر اساس نسبت به کل گزاره‌های هر قانون محاسبه شده‌اند: قانون ۱۳۴۷ = ۳۴۲ گزاره، قانون ۱۳۶۱ = ۲۱۷ گزاره)

داده‌های جدول نشان می‌دهد که با وجود حجم کمتر قانون ۱۳۶۱ (۲۱۷ گزاره) در مقایسه با قانون ۱۳۴۷ (۳۴۲ گزاره)، تراکم مؤلفه‌های ارزیابانه در قانون ۱۳۶۱ به‌مراتب بیشتر است. تفاوت‌های کلیدی عبارتند از:

نگرش: مؤلفه‌های عاطفیِ مثبت (شادی، امنیت، میل) در قانون ۱۳۶۱ افزایش چشمگیری داشته‌اند (برای نمونه، «امنیت» از ۱.۵٪ به ۶.۹٪ و «میل» از ۲.۰٪ به ۶.۴٪ رسیده است). همچنین زیرمؤلفه‌های قضاوت (به‌ویژه توانایی و پایداری) و ارزش‌گذاری در قانون جدید بسامد بالاتری دارند که نشان از گذار از نگرش صرفاً اداری-مالکیتی به گفتمانی ارزش‌محور و مبتنی بر عدالت اجتماعی دارد.

مشارکت گفتمانی: قانون ۱۳۶۱ با وجود بسامد بالاتر تک‌صدایی (۹.۲٪ در برابر ۴.۱٪)، هم‌زمان سازوکارهایی از چندصداییِ کنترل‌شده را نیز وارد متن کرده است (مانند هیئت‌های سه‌نفره و پنج‌نفره در مواد ۱۹ و ۲۰ برای صدور پروانه) که بیانگر ترکیبی از تمرکز قدرت با مشارکت محدود محلی است.

درجه‌بندی: افزایش نسبی مؤلفه‌های شدت‌بخشی و کمیت‌بخشی در قانون ۱۳۶۱ (به‌ویژه در زمینهٔ محدودسازی بهره‌برداری از چاه‌ها در مادهٔ ۴ و ایجاد شبکه‌های آبیاری در مادهٔ ۲۹) حکایت از مدیریت متمرکزتر و کنترلی‌تر دولت بر منابع آب دارد.

به‌طور کلی، یافته‌های کمّی نشان‌دهندهٔ تغییر گفتمان از «مالکیت و نظارت دولتی» در قانون ۱۳۴۷ به «عدالت، رفاه عمومی و مدیریت متمرکز» در قانون ۱۳۶۱ است. این تفاوت‌ها در بخش تحلیل کیفی (بخش ۵) با بررسی نمونه‌های عینی از هر دو قانون، دقیق‌تر تبیین خواهد شد.

۵. یافته‌ها

در این بخش، یافته‌های تحلیل ارزیابانهٔ دو قانون «آب و نحوهٔ ملی شدن آن» (۱۳۴۷) و «توزیع عادلانهٔ آب» (۱۳۶۱) با تمرکز بر سه نظام اصلی نظریهٔ ارزیابی (نگرش، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی) بررسی و مقایسه می‌شوند. برخلاف تحلیل صرفاً بسامدی، در اینجا فراوانی مؤلفه‌ها نقطه‌آغاز تحلیل است و سپس با بررسی نمونه‌های متنی، نحوهٔ بازنمایی ارزش‌ها، کنشگران، روابط اجتماعی و مواضع قانون‌گذار تحلیل می‌گردد. هدف آن است که مشخص شود هر قانون از چه منابع زبانی برای ارزیابی رفتارها و کنشگران، برجسته‌سازی ارزش‌ها، تنظیم حضور دیدگاه‌های دیگر و شدت‌بخشی به برخی مواضع استفاده می‌کند.

تحلیل حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که الگوهای ارزیابانه در هر یک از دو قانون چگونه به بازنمایی قدرت، مشروعیت، ارزش‌های اجتماعی و روابط میان دولت، بهره‌برداران و نهادهای محلی کمک می‌کنند. با توجه به رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، بررسی می‌شود که این انتخاب‌های زبانی چگونه برخی ارزش‌ها و مناسبات قدرت را برجسته و طبیعی‌سازی می‌کنند و برخی دیدگاه‌ها یا امکانات بدیل را محدود یا به حاشیه می‌رانند. از این منظر، بسامد مؤلفه‌ها به‌تنهایی مبنای داوری درباره ماهیت گفتمان هر قانون قرار نمی‌گیرد، بلکه در پیوند با بافت تاریخی، الگوهای زبانی و شیوهٔ

بازنمایی کنشگران و روابط قدرت تفسیر می‌شود. بر این اساس، ابتدا مؤلفهٔ نگرش و زیرمؤلفه‌های آن، سپس مشارکت گفتمانی و در ادامه درجه‌بندی بررسی می‌شوند. در هر بخش، یافته‌های دو قانون در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا ضمن آشکارشدن تفاوت‌های زبانی و ارزشی، پیوند این تفاوت‌ها با گفتمان حاکم و سازوکارهای مشروعیت‌بخشی در هر دوره نیز تبیین شود.

۵-۱. نگرش

۵-۱-۱. احساسات: از تهدید اجتماعی تا رضایت جمعی

در قانون ۱۳۴۷، صورت‌بندی احساسات عمدتاً در پیوند با پیامدهای نامطلوب بهره‌برداری از آب شکل گرفته است. مؤلفه‌های ناشادی (۳.۵٪)، ناامنی (۳.۲٪) و نارضایتی (۲.۹٪) در کنار عباراتی چون «تضییع حقوق دیگران»، «بی‌ثباتی در بهره‌برداری» و «تنش و ناامنی در دسترسی به آب» قرار می‌گیرند. در اینجا، احساس صرفاً حالتی روانی نیست؛ قانون از طریق آن، تخلف را به مسئله‌ای فراتر از رابطهٔ فرد با منبع آب تبدیل می‌کند. برداشت غیرمجاز، هم‌زمان تهدیدی برای حقوق دیگران و نظم عمومی معرفی می‌شود. چنین صورت‌بندی‌ای، مداخلهٔ نهاد دولتی را نه به‌عنوان انتخابی سیاسی، بلکه به‌عنوان پاسخی ضروری به خطری اجتماعی قابل‌فهم می‌سازد.

نکتهٔ مهم، فاعلِ احساس و منشأ ایجاد آن است. در این قانون، بهره‌بردار متخلف به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم عامل ناامنی و نارضایتی معرفی می‌شود، در حالی که دولت در مقام نهادی قرار می‌گیرد که باید این وضعیت را کنترل کند. در نتیجه، رابطهٔ دولت و بهره‌بردار در قالبی نامتقارن سامان می‌یابد: یکی منشأ تشخیص و کنترل مسئله است و دیگری موضوع تنظیم و اصلاح رفتار. احساسات منفی از این طریق در خدمت مسئولیت‌گذاری فردی قرار می‌گیرند و مداخلهٔ دولت در رفتار بهره‌بردار را مشروع جلوه می‌دهند.

در قانون ۱۳۶۱، جهت‌گیری عاطفی متن تغییر محسوسی دارد. امنیت (۶.۹٪)، میل (۶.۴٪) و شادی (۵.۵٪) در زمرهٔ مؤلفه‌های برجسته قرار گرفته‌اند و «رضایت عمومی»، «شادی و رفاه جمعی» و پیوند میان بهره‌برداری درست با «امنیت و آرامش

اجتماعی» در نمونه‌های متن دیده می‌شود. امنیت در اینجا دیگر صرفاً فقدان پیامد منفیِ تخلف نیست، بلکه به نتیجه‌ای مطلوب تبدیل شده که از توزیع عادلانه و بهره‌برداری مسئولانه انتظار می‌رود. به‌همین‌ترتیب، شادی و رضایت به قلمرو عمومی منتقل می‌شوند و در ارتباط با رفاه جمعی معنا می‌یابند.

بااین‌حال، این جابه‌جایی عاطفی را نباید به‌معنای خروج متن از منطقِ اقتدار قانون‌گذار دانست. همان قانونی که «رضایت عمومی» و «شادی» را ارزشمند معرفی می‌کند، در مواردی مشارکت و نظارت را نیز در قالب الزام حقوقی بیان می‌کند؛ برای نمونه، تشکیل انجمن‌های محلی «الزامی» اعلام می‌شود. بنابراین، مشارکت اجتماعی در سطح محتوای قانون با چندصدایی در سطح گفتمان آن یکی نیست. این نکته با یافتهٔ مربوط به تک‌صدایی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند: تک‌صدایی در قانون ۱۳۶۱ با بسامد ٪۹.۲، از ٪۴.۱ در قانون ۱۳۴۷ بیشتر است. ازاین‌رو، می‌توان گفت قانون ۱۳۶۱ در سطح ارزش‌های بازنمایی‌شده، امنیت، عدالت و رضایت جمعی را برجسته می‌کند، اما تعریف و صورت‌بندی همین ارزش‌ها همچنان عمدتاً از سوی صدای مسلط قانون انجام می‌شود.

در نتیجه، تفاوت دو قانون بیشتر از آنکه تفاوت میان «احساسات منفی» و «احساسات مثبت» باشد، تفاوت در نحوهٔ سیاسی‌شدن احساسات است. در قانون ۱۳۴۷، ترس از ناامنی و نارضایتی به مسئلهٔ کنترل رفتار تبدیل می‌شود؛ در قانون ۱۳۶۱، امنیت و رضایت به اهدافی اجتماعی بدل می‌شوند که قانون از طریق آن‌ها نظم مطلوب خود را تعریف می‌کند. در هر دو حالت، احساسات در شکل‌دهی به تصور قانون از «رفتار مطلوب» و «نظم مطلوب» نقش دارند؛ تفاوت در این است که در یکی، مسیر مشروعیت‌بخشی بیشتر از پیامدهای منفی تخلف می‌گذرد و در دیگری، از پیامدهای مطلوب نظم اجتماعی.

۵-۱-۲. قضاوت: چه کسی مسئول است و چه کسی حق داوری دارد؟

قضاوت‌های ارزیابانه در قانون ۱۳۴۷ بیش از هر چیز رفتار بهره‌بردار را در معرض داوری قرار می‌دهند. تعبیرهایی مانند «رفتار نادرست»، «خلاف اخلاق و قانون» و

«تصرف غیرمجاز» فقط وصف یک کنش نیستند؛ مرزی هنجاری میان بهره‌برداری مشروع و نامشروع ایجاد می‌کنند. هنگامی که شخصی بدون مجوز از منابع آب برداشت می‌کند، هم ناقض قانون و هم مرتکب «رفتار نادرست» معرفی می‌شود و تخلف از قلمرو حقوق به قلمرو اخلاق نیز کشیده می‌شود. به این ترتیب، قانون تنها تعیین نمی‌کند که چه کاری مجاز است، بلکه تا حدی تعیین می‌کند چه نوع رفتاری شایستهٔ یک بهره‌بردار قانونی است.

این داوری‌ها در کنار جایگاه نهادی وزارت نیرو معنا پیدا می‌کنند. وزارت نیرو در مقام نهادی قرار دارد که تخلف را تشخیص می‌دهد، آن را گزارش می‌کند و در صورت لزوم اقدامات قانونی را پیگیری می‌کند. بنابراین، توزیع نقش‌ها متقارن نیست: بهره‌بردار موضوع قضاوت و پاسخ‌گویی است و نهاد دولتی صاحب اختیار تشخیص و واکنش. چنین آرایشی از قدرت، مسئولیت را به‌طور عمده در سطح رفتار فردی تعریف می‌کند و اختیار داوری و اجرای مقررات را در نهاد مرکزی متمرکز نگه می‌دارد.

یافته‌های مربوط به منزلت اجتماعی (معمولی/غیرمعمولی) و توانایی/ناتوانی نیز همین جهت‌گیری را تأیید می‌کنند. در قانون ۱۳۴۷، مسئلهٔ اصلی این است که اشخاص چگونه باید در چارچوب قواعد تعیین‌شده رفتار کنند و در صورت خروج از آن با چه واکنشی مواجه می‌شوند. در قانون ۱۳۶۱، در کنار قضاوت درباره کنش افراد، پایداری و بی‌ثباتی اجتماعی نیز وارد عرصهٔ ارزیابی می‌شود. در نمونه‌ای از ماده ۴۲، اختلاف بهره‌برداران مسئله‌ای است که باید از طریق سرآبیاران، میرابان و شوراهای محلی حل شود؛ یعنی تعارض دیگر صرفاً به‌عنوان رفتار مسئله‌دار یک فرد صورت‌بندی نمی‌شود، بلکه درون شبکه‌ای از روابط اجتماعی و نهادی قرار می‌گیرد.

همین تغییر در مقیاس قضاوت اهمیت دارد. در قانون ۱۳۴۷، رفتار فردی می‌تواند مستقیماً موضوع داوری و ضمانت قانونی قرار گیرد؛ در قانون ۱۳۶۱، پیامدهای رفتار نیز در مقیاس اجتماعی ارزیابی می‌شوند. کمبود آب، نارضایتی و ناامنی اجتماعی پیامدهایی هستند که مسئولیت بهره‌برداری را از سطح رابطهٔ فرد با قانون به سطح رابطهٔ

فرد با جامعه می‌برند. از این منظر، هنجار مطلوب دیگر صرفاً «اطاعت از مقررات» نیست، بلکه بهره‌برداری باید با حفظ نظم و منافع جمعی نیز سازگار باشد.

اما اینجا نیز نباید از مفهوم مشارکت اجتماعی به حذف سلسله‌مراتب قدرت رسید. شوراها و نهادهای محلی در قانون ۱۳۶۱ حضور دارند، اما نقش آن‌ها درون ساختاری تعریف شده که خود قانون حدود صلاحیت و نحوهٔ مداخله آنان را تعیین می‌کند. بنابراین، قضاوت در این قانون از فرد به اجتماع گسترش یافته، اما مرجع نهایی تعیین هنجار همچنان متن قانونی است. این نکته در کنار افزایش تک‌صدایی در قانون ۱۳۶۱، نشان می‌دهد که گسترش کنشگران اجتماعی در متن الزاماً به‌معنای توزیع برابر قدرت گفتمانی نیست.

از این منظر، تفاوت دو قانون را می‌توان در تغییر موضوع مسئولیت دید: در قانون ۱۳۴۷، تأکید بیشتری بر رفتار فرد و تبعیت او از نظم حقوقی وجود دارد؛ در قانون ۱۳۶۱، مسئولیت در پیوند با پیامدهای اجتماعی و سازوکارهای جمعی نیز صورت‌بندی می‌شود. با این حال، در هر دو قانون، ارزیابی وسیله‌ای برای تعیین حدود رفتار مشروع است و از همین رهگذر، نظم مورد نظر قانون‌گذار را به امری هنجاری و قابل‌نظارت تبدیل می‌کند.

۵-۱-۳. ارزش‌گذاری آب و منابع طبیعی

در هر دو قانون، آب در جایگاه یک منبع عمومی قرار می‌گیرد و ارزش آن با منافع فردیِ بهره‌برداران قابل‌تقلیل نیست. بااین‌حال، نحوهٔ صورت‌بندی این ارزش در دو متن یکسان نیست. در قانون ۱۳۴۷، «ملی‌شدن» و تثبیت مالکیت عمومی، ارزش آب را مستقیماً به نظم مالکیتی و اختیار دولت پیوند می‌دهد. در قانون ۱۳۶۱ نیز مالکیت عمومی حفظ می‌شود، اما در کنار آن، مؤلفهٔ «ارزش» با بسامد ۱۱ مورد (۵.۱٪) و مفاهیمی چون عدالت، مصالح عامه و رضایت عمومی حضور برجسته‌تری پیدا می‌کند. بنابراین، تفاوت دو قانون را باید در چگونگی معنا دادن به ارزش عمومی آب جست‌وجو کرد، نه در اصل عمومی‌بودن آن.

این ارزش‌گذاری برای نهادهای قدرت نیز کارکرد مشروعیت‌بخش دارد. در قانون ۱۳۴۷، هنگامی که آب به‌عنوان منبع ملی تعریف می‌شود، مداخلهٔ دولت در تعیین

نحوهٔ بهره‌برداری، نظارت بر منابع و محدودکردن تصرفات خصوصی، به‌صورت پیامد طبیعیِ این تعریف بازنمایی می‌شود. به‌بیان دیگر، مالکیت عمومی پشتوانهٔ معناییِ اقتدار مدیریتیِ دولت می‌شود. در قانون ۱۳۶۱ نیز نهادهای دولتی از این چارچوب خارج نمی‌شوند؛ مشروعیت مداخله بیشتر از طریق مفاهیمی چون توزیع عادلانه و مصالح عمومی صورت‌بندی می‌شود. از این رو، تغییر گفتمان به‌معنای کنار رفتن اقتدار دولت نیست، بلکه در سطح زبان قانون، مبنای توجیه آن تغییر می‌کند.

از سوی دیگر، ارزش‌گذاری در قانون ۱۳۴۷ عمدتاً با کارکرد تنظیمی و انتظام‌بخش آب پیوند دارد: حفظ منابع، جلوگیری از تصرف غیرمجاز و تنظیم بهره‌برداری در مرکز توجه است. در قانون ۱۳۶۱، این کارکرد همچنان وجود دارد، اما ارزش آب با پیامدهای اجتماعی آن نیز معنا می‌یابد. حضور مؤلفه‌هایی چون شادی، امنیت و رضایت در کنار «ارزش» نشان می‌دهد که بهره‌برداری مطلوب فقط به نظم فنی و حقوقی محدود نمی‌شود و با رفاه و مناسبات اجتماعی نیز پیوند می‌خورد.

در نتیجه، هر دو قانون سلسله‌مراتبی می‌سازند که در آن مصلحت عمومی بر اختیار فردی تقدم دارد؛ اما زبان این تقدم متفاوت است. قانون ۱۳۴۷ آن را بیشتر از مسیر ملی‌بودن و نظم مدیریتی تثبیت می‌کند، حال آنکه قانون ۱۳۶۱ آن را با عدالت، مصالح عامه و پیامدهای اجتماعی بهره‌برداری پیوند می‌زند. همین تفاوت نشان می‌دهد که ارزش‌گذاری آب تنها تعیین «ارزش» یک منبع نیست، بلکه هم‌زمان مشخص می‌کند چه نوع رابطهٔ میان منفعت فردی، منفعت عمومی و اقتدار نهادی مشروع تلقی شود.

۵-۲. مشارکت گفتمانی

۵-۲-۱. تک‌صدایی و سازمان‌دهی قدرت در دو قانون

تک‌صدایی در این دو متن را نمی‌توان صرفاً به‌معنای نبودِ مشارکت اجتماعی دانست؛ این مؤلفه به شیوهٔ حضور و حذف صداهای دیگر در خودِ گفتمان قانونی مربوط است. یافته‌ها نشان می‌دهند که تک‌صدایی در قانون ۱۳۴۷ با بسامد ۴.۱٪ و در قانون ۱۳۶۱ با

٪۹.۲ بالاترین جایگاه را در میان مؤلفه‌های مشارکت گفتمانی دارد. بنابراین، افزایش آن در قانون ۱۳۶۱ با افزایش مشارکت گفتمانی همراه نیست؛ برعکس، نشان می‌دهد که قانون در بیان موضع خود، کمتر به دیدگاه‌های رقیب یا امکان‌های بدیل ارجاع می‌دهد. این نکته، ادعای مشارکت‌گرایی قانون ۱۳۶۱ را در سطح ساختار گفتمان تعدیل می‌کند.

در قانون ۱۳۴۷، صدای مسلط عمدتاً صدای دولت و نهاد مرکزیِ تنظیم‌کنندهٔ منابع است. الزام اشخاص به تبعیت از دستورالعمل‌های وزارت نیرو، تعیین تکلیف برداشت و بهره‌برداری و ارجاع تخلفات به مراجع ذی‌صلاح، مجال چندانی برای طرح دیدگاه بهره‌برداران یا سازوکارهای بدیل تصمیم‌گیری باقی نمی‌گذارد. در نتیجه، گفتمان مدیریت متمرکز به‌صورت موضعی بدیهی و بی‌نیاز از مناقشه عرضه می‌شود. صداهای مربوط به عرف‌های محلی، ترجیحات بهره‌برداران یا اشکال غیرمرکزی مدیریت، نه با رد صریح، بلکه با حضور نداشتن در ساختار گفتگویی متن به حاشیه می‌روند.

اما در قانون ۱۳۶۱ وضعیت پیچیده‌تر است. متن از انجمن‌های محلی، شوراها، سرآبیاران و میرابان سخن می‌گوید و از این حیث، کنشگران بیشتری را وارد سازوکار مدیریت می‌کند؛ بااین‌حال، این افزایشِ کنشگران به‌معنای افزایش صداهای مستقل در متن نیست. افزایش تک‌صدایی تا ٪۹.۲ نشان می‌دهد که مشارکت در سطح نهادی با چندصدایی در سطح گفتمانی همسان نیست. قانون می‌تواند نهادهای جمعی را به رسمیت بشناسد، اما همچنان حدود، وظایف و شیوهٔ عمل آن‌ها را از موضعی یکپارچه و الزام‌آور تعیین کند. بنابراین، ایدئولوژی قانون ۱۳۶۱ را نمی‌توان صرفاً با مفهوم مشارکت توضیح داد؛ دقیق‌تر آن است که از مشارکتِ نهادمند و تنظیم‌شده سخن بگوییم.

از این منظر، تک‌صدایی در هر دو قانون به طبیعی‌سازی نظم مطلوب کمک می‌کند، اما موضوع این نظم تغییر کرده است. در ۱۳۴۷، اقتدار مرکزی و تبعیت از سازوکار دولتی در جایگاه امر بدیهی قرار می‌گیرد؛ در ۱۳۶۱، نظم مطلوب در کنار اقتدار قانونی، از طریق همکاری شوراها و انجمن‌ها نیز سازمان می‌یابد. بااین‌حال، این نهادهای جمعی خود در چارچوبی قرار دارند که قانون تعیین کرده است. ازاین‌رو، مشارکت

محلی الزاماً بیرون از قدرت قرار نمی‌گیرد؛ قدرت بخشی از ظرفیت خود را از طریق نهادهای مشارکتی سازمان‌دهی می‌کند. به این معنا، قانون ۱۳۶۱ در مقایسه با قانون ۱۳۴۷ شکل پیچیده‌تری از رابطهٔ قدرت و مشارکت را نشان می‌دهد: مشارکت به رسمیت شناخته می‌شود، اما درون نظم حقوقیِ ازپیش‌تعریف‌شده قرار می‌گیرد.

در نتیجه، تفاوت دو قانون را بهتر است نه گذار خطی از «اقتدارگرایی» به «مشارکت‌گرایی»، بلکه تغییر شیوهٔ سازمان‌دهی و مشروعیت‌بخشی به اقتدار دانست. قانون ۱۳۴۷ اقتدار را آشکارتر در ساختار مرکزی دولت متمرکز می‌کند؛ قانون ۱۳۶۱ بخشی از همان نظم را از طریق نهادهای جمعی و مشارکتِ تنظیم‌شده بازآرایی می‌کند. افزایش تک‌صدایی در قانون دوم نیز نشان می‌دهد که این بازآرایی نهادی الزاماً به گشایش گفتمانی منجر نشده است.

۵-۲-۲. انقباض گفتگویی و مرزبندی مشارکت

در قانون ۱۳۴۷، انقباض گفتگویی عمدتاً از طریق انکار و تأکید بر الزامات قانونی عمل می‌کند. عباراتی مانند «تمامی اشخاص حقیقی و حقوقی مکلفند» یا تصریح به امکان «اقدامات قهری و قانونی»، فضای گفتگویی متن را محدود می‌کنند؛ قانون نه‌تنها مسیر مطلوب رفتار را مشخص می‌کند، بلکه امکان مشروعیت‌یافتن رفتار خارج از آن مسیر را نیز کاهش می‌دهد. در چنین ساختاری، مشارکت اجتماعی بیش از آنکه به‌معنای حضور دیدگاه‌های مختلف باشد، به تبعیت از نظم حقوقیِ تعیین‌شده از سوی نهاد مرکزی تقلیل می‌یابد.

در قانون ۱۳۶۱، انقباض گفتگویی با بسامد ۷ مورد (۳.۷٪) دیده می‌شود و نمونه‌ای مانند «تشکیل انجمن‌های محلی... الزامی است» نشان می‌دهد که حتی مشارکت جمعی نیز در قالبی الزام‌آور صورت‌بندی شده است. بنابراین، کارکرد اصلی انقباض در این متن را نمی‌توان صرفاً رد گفتمان‌های رقیب دانست؛ بلکه بخش مهمی از آن به تعیین حدود و شکل مشارکت مربوط می‌شود. انجمن یا شورای محلی وارد فرایند مدیریت می‌شود، اما نحوهٔ حضور و مسئولیت آن از پیش در متن قانون تعریف شده است.

همین نکته رابطهٔ میان مشارکت و قدرت را روشن می‌کند. در قانون ۱۳۶۱، قدرت الزاماً با حذف نهادهای جمعی اعمال نمی‌شود، بلکه می‌تواند با به‌رسمیت‌شناختن و هم‌زمان تنظیم‌کردن آن‌ها عمل کند. مشارکت از این جهت قدرت‌بخش است که برخی کنشگران محلی را در مدیریت منابع وارد می‌کند، اما کنترل‌شده است، زیرا این ورود در محدوده‌ای انجام می‌شود که قانون تعیین کرده است. بنابراین، مشارکت نهادمند الزاماً به‌معنای گشایش کامل فضای گفتگویی نیست.

از منظر ایدئولوژی نظم‌خواهی، تفاوت دو متن بیشتر در صورت سازمان‌دهی نظم دیده می‌شود. قانون ۱۳۴۷ نظم را از مسیر الزام، تبعیت و ضمانت اجرای مرکزی تثبیت می‌کند؛ قانون ۱۳۶۱، در کنار الزام قانونی، بخشی از نظم را به سازوکارهای محلی و جمعی می‌سپارد. بااین‌حال، افزایش تک‌صدایی در قانون ۱۳۶۱ نشان می‌دهد که این تغییر نهادی با گشایش متن به سوی گفتمان‌های رقیب همراه نشده است. بنابراین، می‌توان گفت صورت مشارکت تغییر کرده، اما اصل ضرورت نظم و کنترل حدود آن همچنان حفظ شده است.

۵-۲-۳. انبساط گفتگویی و مرزهای انعطاف‌پذیری گفتمان قانونی

انبساط گفتگویی در این دو قانون، برخلاف انقباض، امکان ارجاع به شرایط، منابع یا دیدگاه‌هایی بیرون از گزاره اصلی قانون را فراهم می‌کند؛ اما میزان این گشودگی محدود است. در قانون ۱۳۴۷، حضور مؤلفه‌های «احتمال/فرض» و «نقل از دیگر منابع» با بسامد ۶ مورد (۱.۸٪) نشان می‌دهد که متن در مواردی امکان ارجاع به مبانی یا منابع دیگر را می‌پذیرد. بااین‌حال، این ارجاعات عمدتاً در خدمت تعیین ضوابط اجرایی قرار می‌گیرند؛ برای نمونه، ارجاع به آیین‌نامه‌های تدوین‌شده از سوی نهادهای دولتی، به‌جای آنکه میدان مستقلی برای طرح دیدگاه‌های رقیب ایجاد کند، تصمیم‌گیری را به سازوکارهای رسمی و کارشناسی متصل می‌کند.

در قانون ۱۳۶۱، وضعیت از این جهت معنادارتر است. ارجاع به اصل ۴۵ قانون اساسی در ابتدای قانون، ارزش و مالکیت عمومی آب را به یک منبع حقوقی بالادست

پیوند می‌دهد. چنین ارجاعی صرفاً اطلاعاتی نیست؛ گزاره‌های قانون را در زنجیره‌ای از مشروعیت حقوقی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که تعریف آب و منابع طبیعی بر مبنایی فراتر از متن قانون حاضر استوار شده است. در نتیجه، مرجعیت قانون اساسی و نیز ارجاع‌های تخصصی به شرایط هیدروژئولوژیک، تصمیم‌گیری را هم‌زمان به اقتدار حقوقی و دانش تخصصی متصل می‌کنند.

بااین‌حال، این گشودگی را نمی‌توان به‌معنای شکل‌گیری گفت‌وگویی واقعی میان دیدگاه‌های رقیب دانست. وقتی قانون به قانون اساسی، آیین‌نامه، کارشناسی یا شرایط فنی ارجاع می‌دهد، «صدای دیگر» الزاماً صدای یک کنشگر اجتماعی مستقل نیست؛ بلکه اغلب صدای یک مرجع معتبر از پیش پذیرفته‌شده است. از این رو، انبساط گفتگویی در این متون بیشتر نوعی انعطاف‌پذیری کنترل‌شده ایجاد می‌کند: متن از منابع بیرونی بهره می‌گیرد، اما چارچوب اعتبار و حدود پذیرش آن‌ها را نیز خودِ نظام حقوقی تعیین می‌کند.

این ویژگی در نسبت با عقلانی‌سازی قدرت اهمیت دارد. ارجاع به قانون اساسی، آیین‌نامه یا دانش کارشناسی، تصمیم حقوقی را از سطح یک دستور صرف فراتر می‌برد و برای آن مبنای حقوقی، نهادی یا علمی فراهم می‌کند. در قانون ۱۳۴۷، این فرایند بیشتر به سازوکارهای اداری و کارشناسی دولتی متکی است؛ در قانون ۱۳۶۱، علاوه بر این منابع، ارجاع به اصل ۴۵ قانون اساسی نیز به مشروعیت‌بخشی حقوقیِ گزاره‌های مربوط به منابع آب کمک می‌کند. بنابراین، انبساط گفتگویی در هر دو قانون الزاماً به‌معنای کاهش اقتدار نیست؛ گاه برعکس، با متصل‌کردن تصمیم به منابع معتبر حقوقی و تخصصی، اقتدار را عقلانی و بدیهی جلوه می‌دهد.

۵-۳. درجه‌بندی

۵-۳-۱. نیرو - شدت‌بخشی

در قانون ۱۳۴۷، شدت‌بخشی عمدتاً در پیوند با تخلف، مسئولیت و پیامدهای حقوقی رفتار فردی ظاهر می‌شود. تعبیرهایی مانند «نادرست و ممنوع» و تأکید بر اقدام قانونی،

تخلف را از یک کنش صرفاً اداری به مسئله‌ای دارای پیامد اخلاقی و حقوقی تبدیل می‌کند. در نتیجه، گفتمان قانون بر ضرورت تبعیت از مقررات و اختیار نهاد مرکزی استوار می‌شود و نظارت دولت بر رفتار بهره‌برداران امری طبیعی و ضروری جلوه می‌کند.

در قانون ۱۳۶۱، شدت‌بخشی بیشتر به پیامدهای اجتماعی بهره‌برداری نادرست معطوف است. در جدول یافته‌ها نیز این مؤلفه با عباراتی درباره افزایش «نارضایتی و ناامنی اجتماعی» بازنمایی شده است. بنابراین، مسئله صرفاً نقض یک مقرره نیست؛ تخلف به خطری برای نظم و ثبات جمعی تبدیل می‌شود. چنین صورت‌بندی‌ای امکان می‌دهد اقدامات نظارتی و پیشگیرانه نه صرفاً به‌عنوان اعمال قدرت، بلکه به‌عنوان ضرورتی برای حفظ امنیت عمومی توجیه شوند.

تفاوت اصلی در اینجاست: در قانون ۱۳۴۷، شدت‌بخشی بیشتر مسئولیت فرد و ضمانت اجرای قانونی را برجسته می‌کند؛ در قانون ۱۳۶۱، پیامد اجتماعی و ضرورت پیشگیری در کانون توجه قرار می‌گیرد. از این منظر، گفتمان قدرت در قانون دوم الزاماً تضعیف نشده است، بلکه شیوه مشروعیت‌یابی آن تغییر کرده است: قدرت از مجازات مستقیم تخلف به پیشگیری از پیامدهای اجتماعی آن منتقل می‌شود. به این ترتیب، نظارت گسترده‌تر در قالب حفظ امنیت و نظم جمعی طبیعی‌سازی می‌شود.

۵-۳-۲. نیرو - کمیت‌بخشی

در قانون ۱۳۴۷، کمیت‌بخشی بیشتر در خدمت تعیین قلمرو شمول مقررات و محدودسازی کنشگران است. تعابیری مانند «تمامی اشخاص حقیقی و حقوقی» دامنه تبعیت از دستورهای دولت را فراگیر می‌کنند؛ بنابراین، شمولیت در اینجا الزاماً به‌معنای مشارکت نیست، بلکه همگانی‌شدنِ تکلیف و مسئولیت قانونی است. در نتیجه، مرز اصلی میان «رفتار مجاز» و «تصرف غیرمجاز» ترسیم می‌شود و دولت در جایگاه تعیین‌کنندهٔ حدود مشروع کنش قرار می‌گیرد.

در قانون ۱۳۶۱، کمیت‌بخشی بسامد بیشتری دارد و در کنار تنظیم حدود بهره‌برداری، با مدیریت مصرف و سازمان‌دهی مشارکت پیوند می‌یابد. نمونه‌هایی مانند جلوگیری از

«مصرف بی‌رویه» و الزام به تشکیل انجمن‌های محلی نشان می‌دهد کـه کمیـت و حـدود مصرف فقط مسئلهٔ کنترل فردی نیست؛ بلکه به مسئلهٔ تنظیم رفتار جمعی نیز تبـدیل شـده است. با این حال، این مشـارکت در چهـارچوبی از پـیش تعیین‌شـده صـورت می‌گیـرد و بنابراین نمی‌توان افزایش آن را به‌تنهایی نشانه کاهش اقتدار مرکزی دانست.

از منظر گفتمان انتقادی، کمیت‌بخشـی در هـر دو قـانون بـا طبقه‌بنـدی کنشـگران و رفتارهـا همـراه اسـت، امـا منطـق ایـن طبقه‌بنـدی یکسـان نیسـت: در ۱۳۴۷، «مجاز/غیرمجاز» و «متبع/متخلف» برجستگی بیشتری دارد؛ در ۱۳۶۱، این مرزبنـدی در کنار «مصرف مسئولانه/مصرف بی‌رویه» و «مشارکت‌کننده/غیرمشارکت‌کننده» قـرار می‌گیرد. بنابراین، تفاوت اصلی نه در وجود یا نبودِ کنترل، بلکه در شیوهٔ سـازمان‌دهی و توزیع آن است.

از این منظر، تشکیل انجمن‌ها و نهادهای محلـی در قـانون ۱۳۶۱ را می‌تـوان نـوعی مشارکت‌سازی کنترل‌شده دانست: بخشی از مسئولیت نظـارت بـه نهادهـای اجتمـاعی واگذار می‌شود، اما اهداف، حدود و الزامـات ایـن مشـارکت را همچنـان قـانون تعیـین می‌کند. در نتیجه، کمیت‌بخشی در این قانون هم‌زمـان دو کـارکرد دارد: گسـترش دامنـهٔ مشارکت و تثبیت چارچوبی که این مشارکت باید در آن تحقق یابد.

۵-۳-۳. کانون ـ شدت‌بخشی

یکی از ظریف‌ترین ابزارهای قدرت در زبان قـانون، «وضوح‌بخشـی» اسـت؛ یعنـی تشخیص دقیق اینکـه چـه چیـزی «درسـت» اسـت و چـه چیـزی «نادرسـت». مؤلفـهٔ «شدت‌بخشیِ کانون» در هر دو قانون، این قدرتِ تعریف‌کننده را در اختیار دولـت قـرار می‌دهد، اما با دو راهبرد متفاوت.

در قانون ۱۳۴۷، شدت‌بخشیِ کانون به‌معنای «خط‌کشیِ دقیقِ تخلفات» است. ماده ۱۲ با دو واژهٔ «نادرست» و «ممنـوع» و مـاده ۷ بـا ترکیـب «خـلافِ اخـلاق و قـانون»، هرگونه ابهـامی را در مـورد رفتارهـای ممنـوع از بـین می‌بـرد. در ایـن فضـا، دولـت بـا «نام‌گذاری دقیقِ تخلفات»، خود را به‌عنوان «تنها مرجع تشخیص درست از نادرسـت»

معرفی می‌کند. این راهبرد، «انحصار تفسیر» را در دست دولت متمرکز می‌سازد؛ چرا که اگر دولت تعیین کند چه چیزی «نادرست» است، آنگاه هر کنشگریِ خارج از این چارچوب، نه فقط غیرقانونی، که «غیراخلاقی» و «نادرست» نیز تلقی می‌شود. در اینجا، شدت‌بخشیِ کانون یعنی «قدرتِ نام‌گذاری»؛ قدرتی که به دولت اجازه می‌دهد مرزهای رفتار مجاز را به‌گونه‌ای ترسیم کند که هیچ فضایی برای تفسیر بدیل باقی نماند.

اما در قانون ۱۳۶۱، شدت‌بخشیِ کانون گستره‌ی وسیع‌تری می‌یابد. در اینجا، دولت نه فقط تخلفات، که «الزامات اخلاقی» و «مسئولیت‌های جمعی» را نیز با دقت تعریف می‌کند. ماده ۴۷ با واژهٔ «الزامی است»، ماده ۴۶ با «پایه» و ماده ۱۶ با «جزئی»، نشان می‌دهد که دولت جدید در پی تعریف دقیق «اخلاقیاتِ مشارکتی» است. این بدان معناست که دولت جدید «اخلاق» را نیز در انحصار خود می‌گیرد و تعیین می‌کند چه نوع «مشارکتی» اخلاقی است و چه نوعی خیر. در اینجا، شدت‌بخشیِ کانون یعنی «اخلاقی‌سازیِ مشارکت»؛ یعنی تعیین دقیق اینکه شهروندان چگونه باید «خوب» رفتار کنند تا در چارچوب قانون جدید، «درستکار» محسوب شوند. به‌عبارت روشن‌تر، در قانون ۱۳۴۷، دولت با شدت‌بخشیِ کانون، «تخلف» را تعریف می‌کند و در قانون ۱۳۶۱، دولت «تکلیف اخلاقیِ شهروندان» را. در هر دو مورد، دولت مرجع نهایی این تعاریف است. تفاوت اصلی در این است که در قانون نخست، شدت‌بخشی به‌معنای «انحصار تعریف تخلف» است و در قانون دوم، به‌معنای «انحصار تعریف اخلاقِ مشارکتی». اولی شهروندان را به‌عنوان «موضوع قانون» قاب می‌گیرد و دومی آن‌ها را به‌عنوان «سوژه‌های اخلاقیِ کنترل‌شده» بازتعریف می‌کند.

۵-۳-۴. کانون - تلطیف

اگر شدت‌بخشیِ کانون ابزاری برای «تعریف دقیق» است، «تلطیف» ابزاری برای «انعطاف‌پذیریِ کنترل‌شده» است. این مؤلفه در هر دو قانون حضور دارد، اما کارکرد آن نشان می‌دهد که هر قانون چگونه «چهره‌ای ملایم‌تر» از خود به نمایش می‌گذارد تا «سخت‌گیری‌های اصلی» را پوشش دهد.

در قانون ۱۳۴۷، تلطیف عمدتاً در خدمت «تسهیل مدیریت دولتی» است. ماده ۵ با «می‌تواند... تجدید نظر کند» و ماده ۲۲ با «می‌تواند... ایجاد کند»، به دولت اجازهٔ انعطاف در رویه‌های اداری می‌دهد. اما این انعطاف هرگز به شهروندان عادی راه نمی‌یابد. در اینجا، تلطیف یعنی «دولتِ منعطف در اجرا»؛ یعنی دولت خود را چنان نشان می‌دهد که گویی در سطح کلان، انعطاف‌پذیر است، اما در مواجهه با تخلفات فردی، هیچ‌گونه اغماضی ندارد. این راهبرد، یک «نمایش ملایمت» است؛ دولتی که در سطح مدیریت، چهره‌ای معتدل دارد، اما در مواجهه با شهروندان، همان «مشتی از آهن» باقی می‌ماند.

اما در قانون ۱۳۶۱، تلطیف به حوزهٔ «برخورد با تخلفات جزئی» نیز کشیده می‌شود. ماده ۱۶ با «اگر تخلف جزئی باشد... اکتفا به تذکر» و ماده ۴۵ با تعیین طیفی از مجازات‌ها (از تذکر تا حبس)، نشان می‌دهد که قانون جدید در پی چهره‌ای «مهربان‌تر» است. در اینجا، تلطیف یعنی «دولتِ بخشنده»؛ دولتی که در برابر لغزش‌های کوچکِ شهروندان، چشمانی بسته دارد و با تذکر، آن‌ها را به راه راست بازمی‌گرداند. اما این «مهربانی» پوسته‌ای بیش نیست. در پشت این چهرهٔ ملایم، همان «سخت‌گیری‌های اصلی» (حبس، شلاق، مجازات‌های سنگین در مواد ۴۴ و ۴۵) همچنان پابرجاست. به‌عبارت دیگر، تلطیف در قانون ۱۳۶۱، یک «مدیریت تصویریِ قدرت» است؛ دولتی که با نشان دادن چهره‌ای انعطاف‌پذیر در برابر تخلفات جزئی، در واقع به شهروندان می‌گوید: «ما با شما مهربانیم، پس شما هم با ما همکاری کنید و در نظارتِ جمعی شرکت کنید». این راهبرد، مشارکت داوطلبانه را به‌عنوان ابزاری برای گسترش نظارتِ کنترل‌شده به کار می‌گیرد. در هر دو قانون، اما «انعطاف‌پذیری» از سوی دولت تعیین می‌شود و هیچ‌گاه به‌معنای واگذاری قدرت نیست. تفاوت اصلی در این است که در قانون ۱۳۴۷، تلطیف به‌معنای «دولت انعطاف دارد» و صرفاً یک راهبرد اداری است و در قانون ۱۳۶۱، تلطیف به‌معنای «دولت با شما مهربان است، پس شما هم مشارکت کنید» و راهبردی برای «جلب اعتمادِ کنترل‌شده» است. در هر دو مورد،

تلطیف «سخت‌گیری‌های بنیادین» را حفظ کرده و آن‌ها را با پوششی از ملایمت، مشروع‌تر جلوه می‌دهد.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی قانون آب و نحوهٔ ملی شدن آن (۱۳۴۷) و قانون توزیع عادلانه آب (۱۳۶۱) و با بهره‌گیری از نظریهٔ ارزیابی (مارتین و وایت، ۲۰۰۵) و تحلیل گفتمان انتقادی، نشان داد که زبان حقوقی این دو متن، صرفاً ابزاری برای بیان قواعد حقوقی نیست، بلکه حامل گفتمان‌های ایدئولوژیک و اجتماعی هر دوره است. تحلیل مؤلفه‌های ارزیابانه (نگرش، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی) آشکار ساخت که قوانین در بستر تاریخی و سیاسی خود، ارزش‌ها و نگرش‌هایی را بازنمایی می‌کنند که از طریق واژگان ارزیابانه، نقش مشروعیت‌بخشی و هدایت رفتار اجتماعی را بر عهده دارند.

۶-۱. بازنمایی نگرش‌ها و ارزش‌های حاکم

یافته‌ها نشان می‌دهد که در قانون ملی شدن آب (۱۳۴۷)، مؤلفه‌های عاطفیِ منفی (ناشادی: ۳.۵٪، ناامنی: ۳.۲٪، نارضایتی: ۲.۹٪) و قضاوت‌های نهادی-اداری (توانایی/ناتوانی: ۱.۸٪) سهم بالاتری دارند و مشروعیتِ دولت از طریق گفتمانِ کنترلِ قهری و هشدار نسبت به تخلفات فردی تأمین می‌شود. در مقابل، در قانون توزیع عادلانه آب (۱۳۶۱)، مؤلفه‌های عاطفیِ مثبت (امنیت: ۶.۹٪، میل: ۶.۴٪، شادی: ۵.۵٪، رضایت: ۴.۶٪) و قضاوت‌های اخلاقی-اجتماعی (راستگویی: ۳.۲٪) رشد چشمگیری دارند و مشروعیتِ دولت از طریق گفتمانِ عدالتِ اجتماعی، مشارکتِ کنترل‌شده و اخلاقی‌سازی بازتولید می‌شود. با این حال، هر دو قانون دولت‌محورند و قدرت را در دست دولت متمرکز می‌کنند (ماده ۹ قانون ۱۳۴۷ و ماده ۲۱ قانون ۱۳۶۱)؛ تفاوتِ آن‌ها در ذخیرهٔ گفتمانی مشروعیت‌بخشی است: قانون ۱۳۴۷ از کنترلِ قهری و قانون ۱۳۶۱ از رضایت‌بخشی و همبستگی‌سازیِ کنترل‌شده برای تثبیت اقتدارِ دولت بهره می‌برند. این تغییر، بازتاب‌دهندهٔ گذار از گفتمان ملی‌گراییِ اقتدارگرا به گفتمان

عـدالت‌محوریِ مشـارکتیِ کنترل‌شـده در مـدیریت منـابع آب اسـت. پـژوهش طـالبی صومعه‌سرایی و همکاران (۱۴۰۳) نیز به تأثیر گفتمان سیاسی بر الگوهای حکمرانی آب اشاره دارد که با یافته‌های ما در مورد تغییر ذخیرهٔ گفتمانی هم‌سو است.

۶-۲. مشروعیت‌بخشی و محدودسازی دیدگاه‌ها

در هر دو قانون، دولت مرجعِ نهاییِ تعیینِ چـارچوب مشـروعیت اسـت، امـا راهبردهـا متفـاوت اسـت. در قـانون ۱۳۴۷، مشروعیت‌بخشـی از طریـق اخلاقی‌سـازیِ فـردی («خلاف اخلاق و قانون است»، ماده ۷) و تأکید بر پیامدهای منفیِ تخلفـات صـورت می‌گیرد و سایر دیدگاه‌ها از طریق تک‌صداییِ امری (۴.۱٪) حذف می‌شـوند. در قـانون ۱۳۶۱، مشروعیت‌بخشی از طریق ارجاع به منابعِ بیرونیِ مشروع (قانون اساسی، شـرع، کارشناسی)، اخلاقی‌سازیِ جمعی («درسـتکاری»، مـاده ۴۶) و تأکیـد بـر پیامـدهای مثبتِ اجتماعی (امنیت، رضایت) صورت می‌گیرد. با این حال، افزایشِ تک‌صـدایی در قانون ۱۳۶۱ (۹.۲٪) نشان می‌دهد که مشارکتِ اجتماعی، در قالبی از پیش تعیین‌شده و تحت نظارت دولت تعریف می‌شود و تنوعِ واقعیِ گفتمانی را محدود می‌سازد. به‌عبارت دیگر، در قانون ۱۳۴۷، محدودسازی از طریق انسدادِ گفتگو و در قانون ۱۳۶۱ از طریـق هدایتِ مشارکت در چارچوبی دولتی صورت می‌گیرد. این یافته با پژوهش گنجعلی‌پـور و کیانپور (۱۴۰۴) که به «تسخیر اداری» و حذف مشارکت محلی در قانون ۱۳۶۱ اشاره دارد، هم‌سو است، اما پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این حذفِ مشارکت، نه فقـط در سطح نهادی، بلکه در سطح گفتمانی و از طریق افزایش تک‌صدایی نیـز صـورت گرفتـه است. همچنین، پژوهش‌های خارجی (چفور و همکاران، ۲۰۲۱؛ فان، ۲۰۲۲) کـه بـه نقش مؤلفه‌های عاطفیِ منفی در محدودکردن فضای صـداهای بـدیل اشـاره دارنـد، بـا یافته‌های ما در مورد کارکردِ احساسات منفی در قانون ۱۳۴۷ هم‌سو هستند.

۶-۳. تفاوت‌ها و شباهت‌ها در توزیع و مدیریت منابع آب

در قانون ۱۳۴۷، تمرکز اصلی بر مالکیتِ ملی و نظارتِ مستقیمِ دولت بر منـابع اسـت. مؤلفـه‌های زبـانیِ غالـب شـامل واژگـان منفـی (ناشـادی، نـاامنی) و کمیت‌بخشـیِ

محدودکننده («هیچ‌کس»، ماده ۱۳) هستند که نگاه کنترل‌محورِ دولت را نشان می‌دهند. در قانون ۱۳۶۱، مدیریت منابع با عدالتِ توزیعی و مشارکتِ جمعیِ کنترل‌شده گره خورده است. مؤلفه‌هایی چون کمیت‌بخشیِ مشارکتی («تشکیل انجمن‌ها»، ماده ۴۷) و شدت‌بخشیِ پیامدهای مثبت (امنیت، رضایت) نشان‌دهندهٔ اهمیت نظم‌بخشیِ جمعی و نظارتِ گروهی است. شباهتِ اصلیِ دو قانون در این است که هر دو از زبانِ ارزیابانه برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های دولت و تعیینِ نقشِ قانونیِ افراد استفاده می‌کنند؛ تفاوت در این است که قانون ۱۳۴۷ از کنترلِ قهری و قانون ۱۳۶۱ از رضایت‌بخشی و همبستگی‌سازی بهره می‌برد. پژوهش طالبی صومعه‌سرایی و همکاران (۱۳۹۹) که عوامل فراحقوقیِ تصویب قوانین آب (به‌ویژه بحث مالکیت) را بررسی کرده، با یافته‌های ما در مورد تغییر ارزش‌گذاری آب از «ثروت ملی» (۱۳۴۷) به «مشترکات و مصالح عامه» (۱۳۶۱) هم‌سو است. بااین‌حال، پژوهش حاضر با تحلیل ارزش‌گذاریِ زبانی، نشان می‌دهد که این تغییر در سطحِ گفتمانی، با افزایش مؤلفه‌های عاطفیِ مثبت و اخلاقی‌سازیِ مشارکت همراه بوده است که در پژوهش‌های تاریخیِ پیشین به آن پرداخته نشده است.

۶-۴. همخوانیِ ساختارِ قانونی با اهدافِ اجتماعی و ایدئولوژیک

ساختارِ زبانی و گفتمانیِ قانون ۱۳۴۷ با اهدافِ دوره‌ی ملی‌سازی آب همخوان است: تأکید بر کنترلِ فردی، مجازاتِ تخلفات و تثبیتِ مالکیتِ دولتی، همگی با گفتمانِ ملی‌گراییِ اقتدارگرا هماهنگ هستند. در مقابل، قانون ۱۳۶۱ بازتاب‌دهندهٔ ایدئولوژیِ پس از انقلاب است که در آن، عدالتِ اجتماعی، مشارکتِ جمعی و امنیتِ عمومی ارزش‌هایِ محوری هستند، اما این ارزش‌ها در قالبی کنترل‌شده و با افزایشِ تک‌صدایی بازتولید می‌شوند. به‌عبارت دیگر، هر دو قانون از زبان به‌عنوان ابزارِ مشروعیت‌بخشی استفاده می‌کنند، اما اهدافِ ارزشی و راهبردهای گفتمانیِ هر دوره متفاوت است: قانون ۱۳۴۷ از بازدارندگی و انضباطِ قهری و قانون ۱۳۶۱ از رضایت‌بخشی و همبستگیِ کنترل‌شده برای تثبیتِ اقتدارِ دولت بهره می‌گیرد. این تفاوت، نه در میزانِ اقتدار، بلکه در

راهبردهای مشروعیت‌بخشی و ذخیرهٔ گفتمانی آن‌هاست. پژوهش طالبی صومعه‌سرایی و اسدی (۱۴۰۳) که به همگرایی نهادیِ دولت و مجلس در تصویب قوانین ضدپایداری اشاره دارد، با یافته‌های ما در مورد فقدان چندصدایی گفتمانی در هر دو قانون هماهنگ است، اما پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این همگراییِ نهادی، در زبان قانون به‌صورت «طبیعی‌سازیِ اقتدار» و «اخلاقی‌سازیِ رفتار» بازتولید شده است.

تمایز اصلی پژوهش حاضر با تمام پژوهش‌های پیشین (داخلی و خارجی) در کاربرد نظام‌مندِ نظریهٔ ارزیابی (مارتین و وایت، ۲۰۰۵) برای تحلیل تطبیقیِ دو قانون ۱۳۴۷ و ۱۳۶۱ است. در حالی که پژوهش‌های داخلیِ پیشین عمدتاً بر زمینه‌های تاریخی، سیاسی، نهادی یا حقوقیِ قوانین آب متمرکز بوده‌اند و پژوهش‌های خارجی (یی و مک‌کیون، ۲۰۲۳؛ ژانگ، ۲۰۲۴) نیز بر متون قضایی و دادگاهی (نه قانون‌گذاری) متمرکز بوده‌اند، این پژوهش با تحلیل سه مؤلفهٔ نگرش، مشارکت گفتمانی و درجه‌بندی، لایه‌هایِ پنهانِ زبانیِ مشروعیت‌بخشی، طبیعی‌سازیِ قدرت و اخلاقی‌سازیِ رفتار را در متون قانونی آشکار ساخته است. به‌ویژه، تمایزِ میان «مشارکتِ نهادی» و «چندصداییِ گفتمانی» که در این پژوهش معرفی شده، امکان تفسیر دقیق‌تری از تفاوتِ دو قانون فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که افزایشِ نهادهای مشارکتی در قانون ۱۳۶۱ الزاماً به معنای گشایشِ گفتمانی نیست؛ یافته‌ای که در پژوهش‌های پیشین (داخلی و خارجی) کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این تمایز، سهمِ نظریِ پژوهش را در پیوند میان تحلیل گفتمان انتقادی و حقوقِ منابع طبیعی، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی برجسته می‌سازد.

در مجموع، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که حضورِ بالای برخی مؤلفه‌ها و بسامدِ پایینِ برخی دیگر در متون قانونی، واجدِ معنا و نشان‌دهندهٔ نگرش‌ها، ارزش‌ها و راهبردهای مشروعیت‌بخشیِ حاکم بر هر دوره تاریخی است. تحلیلِ گفتمانیِ متون حقوقی، می‌تواند به درکِ عمیق‌تری از تحولاتِ حقوقی و اجتماعی در زمینهٔ منابع آب و سیاست‌های مرتبط با آن‌ها منجر شود. همچنین، این رویکرد نشان می‌دهد که تغییراتِ

قـانونی، صـرفاً تغییـر در محتـوا نیسـت، بلکـه تغییـر در راهبردهـای گفتمـانیِ مشروعیت‌بخشـی و بازنمـاییِ روابـطِ قـدرت را نیـز بـه همـراه دارد. پیشـنهاد می‌شـود پژوهش‌های آینده، این چارچوبِ تحلیلی را به قوانینِ دیگرِ منابع طبیعـی (ماننـد نفـت، جنگل‌ها، معادن) تعمیم دهند تا الگوهایِ تغییرِ گفتمانیِ حقوقی در حوزه‌های مختلـفِ سیاست‌گذاریِ عمومی شناسایی شود.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافعی از سوی نویسنده گزارش نشده است.

حمایت مالی

این پژوهش یک مطالعهٔ مستقل است و هیچ گونه حمایت مالی از سـوی سـازمان‌ها یـا نهادهای دولتی و خصوصی دریافت نکرده است.

استفاده از هوش مصنوعی

در تهیه این مقاله، از ابزارهای هوش مصنوعی صرفاً برای ویرایش زبانی و بهبود نگـارش متن استفاده شده است. تمامی مراحـل پـژوهش شـامل طراحـی مطالعـه، گـردآوری و کدگذاری داده‌ها، تحلیل و تفسیر یافته‌ها، و نتیجه‌گیری‌های نهایی توسط نویسنده انجام شده است. نویسنده مسئولیت کامل محتوای مقاله را بر عهده دارد.

منابع

جمالی، صادق؛ عبدالهی، محسن (۱۴۰۰). موانع حقوقی حکمرانی آب در ایران؛ با نگاهی بر قانون توزیع عادلانه آب. تحقیقات منابع آب در ایران، ۱۷(۳)، ۴۸-۳۸. https://doi.org/20.1001.1.17352347.1400.17.3.2.7

حیدری تبریزی، حسین؛ چالاک، عزیزه (۱۴۰۰). تدوین چارچوبی تفصیلی برای ارزشیابی پایان‌نامه‌های ترجمه کتاب در دوره‌های کارشناسی ارشد مترجمی زبان انگلیسی در دانشگاه‌های ایران. مجله پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۲۵(۴۸)، ۷۳-۸۷. https://doi.org/10.30487/rwab.2021.531641.1454

خانیکی، هادی؛ زردار، زرین؛ موسوی، سیده ثریا (۱۴۰۰). صورت‌بندی‌های گفتمانی مسئله آب ایران در روزنامه‌های سراسری دهه ۹۰. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۱)، ۱۲۱-۸۹. https://doi.org/10.22035/isih.2022.4414.4412

درخشان، هاشم؛ داوری، کامران (۱۳۹۷). تبیین معیار، راه‌حلی کلیدی برای بهره‌برداری پایدار از آب زیرزمینی. مجله تحقیقات منابع آب ایران، ۱۴(۵)، ۴۸۹-۴۸۳.

سعیدی، مریم؛ چراغی، سارا؛ موسوی، فاطمه (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی تأثیر مخاطب بر گزینش ابزارهای گفتمانی در متون علمی تخصصی و عمومی. فصلنامه زبان‌شناسی اجتماعی، ۴(۴)، ۱۲۷-۱۴۷. https://doi.org/10.30473/il.2022.57615.1439

طالبی صومعه‌سرایی، مهشید؛ اسدی، مراد (۱۴۰۳). همگرایی نهادی در تحقق حکمرانی متناسب آب در ایران، گزارش کارشناسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۳۲ (۵). https://doi.org/10.22034/report.2024.17083.1884

طالبی صومعه‌سرایی، مهشید؛ ذکایی، محمدسعید؛ فاضلی، محمد (۱۳۹۹). مروری تاریخی بر ابعاد اجتماعی تدوین قوانین آب در ایران. مجله تحقیقات منابع آب ایران، ۱۶(۱)، ۱۹۶-۱۷۴. https://doi.org/20.1001.1.17352347.1399.16.1.13.7

طالبی صومعه‌سرایی، مهشید؛ ذکایی، محمدسعید؛ فاضلی، محمد؛ جمعه‌پور، محمود (۱۳۹۸). جامعه‌شناسی یک بحران: آسیب‌شناسی اجتماعی بحران آب در حوضه آبریز زاینده‌رود. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۱(۴)، ۱۳۳-۱۶۵، https://doi.org/10.22035/isih.2020.3652.3833

طالبی صومعه‌سرایی، مهشید؛ زارعیان، محمدجواد؛ فرخ‌نیا، اشکان؛ روزبهانی، رضا (۱۴۰۰). سیر تحولات برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری آب در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۴(۱)، ۱۷۸-۱۵۱. https://doi.org/10.22035/isih.2022.4556.4516

طالبی صومعه‌سرایی، مهشید؛ ملکی، امیر؛ عسکریان چایجان، میثم (۱۴۰۳). ارزیابی و آسیب‌شناسی گفتمان‌های مسلط بر حکمرانی آب کشور در پنج دهه اخیر (از منظر سیاست‌گذاری و قانون‌گذاری). جامعه و محیط زیست، ۱(۲)، ۴۸-۱۹. https://doi.org/10.22080/jsn.2024.5018

علیخانی، علی‌اکبر (۱۴۰۳). چالش‌ها و موانع نظریه‌پردازی میان‌رشته‌ای در ایران. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۶(۳)، ۲۸-۵. https://doi.org/10.22035/isih.2024.5302.5024

عمرانیان‌خراسانی، حمید؛ داوری، کامران؛ رشیدی، محمد (۱۳۹۸). بازنگری قانون توزیع عادلانه آب در ایران: ضرورت‌ها و اصلاحات مورد نیاز. فصلنامه سیاستگذاری عمومی، ۵(۳)، ۲۵۲-۲۶۹. https://doi.org/10.22059/ppolicy.2019.73716

گنجعلی‌پور، کمال؛ کیانپور، مهدی (۱۴۰۵). بازخوانی قانون توزیع عادلانه آب از منظر حکمرانی. مجله حکمرانی منابع طبیعی،۳(۱)، ۱۳۸-۱۱۵. https://doi.org/10.22059/jnrg.2026.409985.1085

مرادی‌طادی، محمدرضا (۱۳۹۶). آب و سیاست: نگاهی به فرایند سیاسی شدن آب. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۹(۴)، ۹۰-۷۱. https://doi.org/10.22631/isih.2017.1981.2512

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۸). تحلیل قانون آب و نحوه ملی شدن آن (۱۳۴۷) و تأثیر آن بر حکمرانی آب در ایران، گزارش پژوهشی.

مرکز تحقیقات مجمع تشخیص مصلحت نظام (۱۳۹۷). بررسی ابعاد نهادی و حقوقی قانون توزیع عادلانه آب (۱۳۶۱)، گزارش تخصصی.

ملکی، امیر؛ صالحی، صادق؛ کریمی، لیلا؛ شبیری، سید محمد (۱۴۰۱). تحلیل گفتمان قانون توزیع عادلانه آب در ایران. فصلنامه آب و توسعه پایدار، ۹(۱)، ۷۴-۶۱. https://doi.org/10.22067/jwsd.v9i1.2110.1088

یوسفی، علی؛ امینی، امیر مظفر؛ یادگاری، آمنه؛ فتحی، امید (۱۳۹۶). پایداری نظام‌های حکمرانی آبِ حوزه زاینده‌رود در گذر توسعه. مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۹(۴)، ۴۸-۲۳. https://doi.org/10.22631/isih.2017.1940.2493

Chefor, V. M., Xin, Z., & Kyaw, A. M. (2021). Attitude and graduation: Appraisal resources in a decision of the African Court on Human and Peoples' Rights. *Journal of Literature, Languages and Linguistics*, 77, 24–31. https://doi.org/10.7176/JLLL/77-04

Cheng, L., & Machin, D. (2023). The law and critical discourse studies. *Critical Discourse Studies*, 20(3), 243–255. https://doi.org/10.1080/17405904.2022.2102520

Deuna, I. F. G., & Ballesteros-Lintao, R. (2022). The language of evaluation in a Philippine drug trial: An appraisal framework perspective. *International Journal of Legal Discourse*, 7(1), 163–193. https://doi.org/10.1515/ijld-2022-2068

Dubber, M. D. (Ed.). (2014). *Foundational texts in modern criminal law*. Oxford University Press.

Halliday, M. A. K. (1994). *An introduction to functional grammar* (2nd ed.). Edward Arnold.

Hashemi, A., & Mahdavirad, F. (2022). An Appraisal Analysis of Book Prefaces: A Study of Cross-Disciplinary Cross-Cultural Variations. *Applied Research on English Language*, *11*(4), 1-24. https://doi.org/10.22108/are.2022.132300.1838

Heidari Tabrizi, H., & Chalak, A. (2021). Developing a Comprehensive Framework for Evaluation of Translated Books as MA Theses in Translation Studies in Iranian Universities. *University Textbooks; Research and Writting*, 25(48), 73-87. https://doi.org/10.30487/rwab.2021.531641.1454

Hosseini, M., & Mahdavirad, F. (2023). A cross-cultural, cross-disciplinary, and cross-gender study on appraisal resources in PhD dissertation abstracts: Martin & White's (2005) appraisal theory in focus. *Heliyon*, 9(11), e22074. https://doi.org/10.1016/j.heliyon.2023.e22074

Hunston, S., & Thompson, G. (2000). *Evaluation in text: Authorial stance and the construction of discourse*. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780198238546.001.0001

Martin, J. R., & White, P. R. R. (2005). *The language of evaluation: Appraisal in English*. Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/9780230511910

Nemati Parsa, R. (2019). Appraisal theory and translation (A study of Obama's speech and its Persian translation). *The First International Conference on English Language Studies*. http://conf.ui.ac.ir/p/Article29_542

Niemi-Kiesiläinen, J., Honkatukia, P., & Ruuskanen, M. (2016). Legal texts as discourses. In Å. Gunnarsson, E.-M. Svensson, & M. Davies (Eds.), *Exploiting the limits of law* (pp. 51–67). Routledge.

Phan, T. L. (2022). Appraisal theory in discourse analysis: An investigation of Vietnamese indictment. *Ho Chi Minh City University of Education Journal of Science*, 19(12), 2146. https://doi.org/10.54607/hcmue.js.19.12.3668(2022)

Shuy, R. W. (2001). Language and law. In A. D. Cohen & K. McAlister (Eds.), *The handbook of linguistics* (pp. 1–18). Blackwell.

Wei, Y., Wherrity, M., & Zhang, Y. (2015). An analysis of current research on the appraisal theory. *Linguistics and Literature Studies*, 3(5), 235–239. https://doi.org/10.13189/lls.2015.030506

Zhang, L. (2024). *Lawyer evaluation in Chinese courtroom: A social-semiotic perspective*. Springer. https://doi.org/10.1007/978-981-97-1211-3

Shuy, R. W. (2001). Language and law. In A. D. Cohen & K. McAlister (Eds.), *The handbook of linguistics* (pp. 1–18). Blackwell.

Talebi Somehsaraee, M., Zokaie, M. S., & Fazeli, M. (2020). A Historical Review on the Social Dimensions of Water Law Adoption in Iran. *Iran-Water Resources Research*, *16*(1), 174-196. https://doi.org/20.1001.1.17352347.1399.16.1.13.7

Talebi Somehsaraie, M. , Maleki, A. , & Askarian chayjan, M. (2024). Evaluation and pathology of the dominant discourses on the country's water governance in the last five decades (From the perspective of policymaking and legislation). *Journal of Society and the Environment*, *1*(2), 19-48. https://doi.org/10.22080/jsn.2024.5018

Talebi Somesaraei, M., & Asadi, M. (2024). Institutional Convergence in Achieving Contextual Water Governance in Iran. (e19950). *Reports*, *32*(5), e19950. https://doi.org/10.22034/report.2024.17083.1884

Talebi, M., Zareian, M., Farokhniya, A., & Roozbahani, R. (2021). Investigating the evolution of water planning and policy in pre- and post- Islamic Revolution in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *14*(1), 151-178. https://doi.org/10.22035/isih.2022.4556.4516

Talebi, M., Zokaie, M., Fazeli, M., & Jomehpoor, M. (2019). Sociology of a crisis: The social pathology of the water crisis in the Zayandeh-Rood river basin. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *11*(4), 133-165. https://doi.org/10.22035/isih.2020.3652.3833

Wei, Y., Wherrity, M., & Zhang, Y. (2015). An analysis of current research on the appraisal theory. *Linguistics and Literature Studies*, 3(5), 235–239. https://doi.org/10.13189/lls.2015.030506

Yousefi, A., Amini, A. A., Yadegari, A., & Fathi, O. (2017). Sustainability of Zayande-Rood's Water Governance Regimes in the Course of Development. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 9(4), 23-48. https://doi.org/10.22631/isih.2017.1940.2493

Zhang, L. (2024). *Lawyer evaluation in Chinese courtroom: A social-semiotic perspective*. Springer. https://doi.org/10.1007/978-981-97-1211-3

Hosseini, M., & Mahdavirad, F. (2023). A cross-cultural, cross-disciplinary, and cross-gender study on appraisal resources in PhD dissertation abstracts: Martin & White's (2005) appraisal theory in focus. *Heliyon*, 9(11), e22074. https://doi.org/10.1016/j.heliyon.2023.e22074

Hunston, S., & Thompson, G. (2000). *Evaluation in text: Authorial stance and the construction of discourse*. Oxford University Press. https://doi.org/10.1093/oso/9780198238546.001.0001

Islamic Parliament Research Center. (2019). *Analysis of the Water and Its Nationalization Law (1968) and its impact on water governance in Iran* (Research Report) [in Persian].

Jamali, S., & Abdollahi, M. (2021). Legal Barriers to Water Governance in Iran; With an Overview of the Law of Equitable Distribution of Water. *Iran-Water Resources Research*, 17(3), 38-48. https://doi.org/20.1001.1.17352347.1400.17.3.2.7

Khaniki, H., Zardar, Z., & Mousavi, S. (2021). Discursive formations of Iran's water problem in mainstream newspapers of the 90s. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 14(1), 89-121. https://doi.org/10.22035/isih.2022.4414.4412

Malki, A., Salehi, S., Karimi, L., & Shobeiri, S. M. (2022). Discourse Analysis of "Equitable Water Distribution" Law in Iran. *Journal of Water and Sustainable Development*, 9(1), 61-74. https://doi.org/10.22067/jwsd.v9i1.2110.1088

Martin, J. R., & White, P. R. R. (2005). *The language of evaluation: Appraisal in English*. Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1057/9780230511910

Moradi Tadi, M. (2017). water, politics, hydropolitics, crisis, public policy. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 9(4), 71-90. https://doi.org/10.22631/isih.2017.1981.2512

Nemati Parsa, R. (2019). Appraisal theory and translation (A study of Obama's speech and its Persian translation). *The First International Conference on English Language Studies*. http://conf.ui.ac.ir/p/Article29_542

Niemi-Kiesiläinen, J., Honkatukia, P., & Ruuskanen, M. (2016). Legal texts as discourses. In Å. Gunnarsson, E.-M. Svensson, & M. Davies (Eds.), *Exploiting the limits of law* (pp. 51–67). Routledge.

Phan, T. L. (2022). Appraisal theory in discourse analysis: An investigation of Vietnamese indictment. *Ho Chi Minh City University of Education Journal of Science*, 19(12), 2146. https://doi.org/10.54607/hcmue.js.19.12.3668(2022)

Saidi, M. , Cheraghi, Z., & Mousavi, M. (2021). A Comparative Analysis of the Role of Audience on Discursive Practices in Academic Research Articles and Popular Science Articles in Light of Appraisal Theory. *Journal of Sociolinguistics*, 4(4), 47-58. https://doi.org/10.30473/il.2022.57615.1439

BIBLIOGRAPHY

Alikhani, A. (2024). The challenges and barriers of interdisciplinary theorizing in Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 16(3), 5-28. https://doi.org/10.22035/isih.2024.5302.5024

Chefor, V. M., Xin, Z., & Kyaw, A. M. (2021). Attitude and graduation: Appraisal resources in a decision of the African Court on Human and Peoples' Rights. *Journal of Literature, Languages and Linguistics*, 77, 24–31. https://doi.org/10.7176/JLLL/77-04

Cheng, L., & Machin, D. (2023). The law and critical discourse studies. *Critical Discourse Studies*, 20(3), 243–255. https://doi.org/10.1080/17405904.2022.2102520

Davari, K., Rashidi, M., & Omranian Khorasni, H. (2019). The Need to Revise the Law of Equitable Distribution of Water in Iran. *Iranian Journal of Public Policy*, 5(3), 252-269. https://doi.org/10.22059/ppolicy.2019.73716

Deuna, I. F. G., & Ballesteros-Lintao, R. (2022). The language of evaluation in a Philippine drug trial: An appraisal framework perspective. *International Journal of Legal Discourse*, 7(1), 163–193. https://doi.org/10.1515/ijld-2022-2068

Dubber, M. D. (Ed.). (2014). *Foundational texts in modern criminal law*. Oxford University Press.

Expediency Discernment Council Research Center. (2018). *Investigating the institutional and legal dimensions of the Fair Distribution of Water Act (1982)* (Specialized Report) [in Persian].

Ganjalipour, K., & Kianpour, M. (2026). Reassessing the Fair Water Distribution Law through the Lens of Water Governance. *Natural Resources Governance*, 3(1), 115-138. https://doi.org/10.22059/jnrg.2026.409985.1085

Halliday, M. A. K. (1994). *An introduction to functional grammar* (2nd ed.). Edward Arnold.

Hashemi, A., & Mahdavirad, F. (2022). An Appraisal Analysis of Book Prefaces: A Study of Cross-Disciplinary Cross-Cultural Variations. *Applied Research on English Language*, *11*(4), 1-24. https://doi.org/10.22108/are.2022.132300.1838

Heidari Tabrizi, H., & Chalak, A. (2021). Developing a Comprehensive Framework for Evaluation of Translated Books as MA Theses in Translation Studies in Iranian Universities. *University Textbooks; Research and Writting*, *25*(48), 73-87. https://doi.org/10.30487/rwab.2021.531641.1454

Heidari Tabrizi, H., & Chalak, A. (2021). Developing a Comprehensive Framework for Evaluation of Translated Books as MA Theses in Translation Studies in Iranian Universities. *University Textbooks; Research and Writting***,** 25(48), 73-87. https://doi.org/10.30487/rwab.2021.531641.1454

AI Use Disclousure

In the preparation of this article, AI tools were used solely for language editing and improving the writing quality. All stages of the research, including study design, data collection and coding, analysis and interpretation of findings, and final conclusions, were carried out by the author. The author assumes full responsibility for the content of the article.

CONCLUSION

Both laws are state-centered and concentrate power in the government, but their legitimation strategies differ. The 1968 Act employs coercive control and warnings against individual violations, utilizing negative emotions to construct the state as the necessary responder to social threats. The 1982 Act utilizes satisfaction-building, moralization, and controlled participation to consolidate state authority, framing justice and collective well-being as the basis for state intervention. However, the increase in monoglossia in the 1982 Act indicates that social participation is defined within a predetermined framework under state supervision. The distinction between "institutional participation" and "discursive heteroglossia" introduced in this study provides a more precise interpretation of the differences between the two laws, showing that increased participatory institutions does not necessarily mean discursive openness. This research demonstrates that linguistic and discourse analysis can reveal subtle differences in legitimation strategies within legal texts. It is suggested that future research extend this analytical framework to other natural resource laws (oil, forests, mines) to identify patterns of legal-discursive change across various public policy domains.

NOVELTY

The main novelty of this research lies in the systematic application of Appraisal Theory for the comparative analysis of two Iranian water laws. While previous studies have primarily focused on historical, political, and institutional contexts of water laws, this study, through the analysis of three components—Attitude, Engagement, and Graduation—reveals the hidden linguistic layers of legitimation, power naturalization, and behavior moralization in legal texts. Additionally, the distinction between "institutional participation" and "discursive heteroglossia" is introduced for the first time in this field. This research demonstrates that increased participatory institutions in the 1982 Act does not necessarily mean discursive openness, and this distinction enables a more precise interpretation of power relations in legal texts. The scientific applications of this research are significant in forensic linguistics and critical discourse analysis, while its social applications are relevant to the critical review of natural resource laws and public policymaking.

Authors Contribution

All stages of the research, including design, data collection, analysis, and manuscript writing, were carried out by the author.

Conflict of Interest

No conflict of interest

Funding

This research is an independent study and has not received any financial support from governmental or private organizations or institutions. All research-related expenses have been covered by the author.

Main Component	Sub-component	Sub-sub-component	1968 Act (Frequency/%)	1982 Act (Frequency/%)
		Desire	7 (2.0%)	14 (6.4%)
		Disinclination	9 (2.6%)	6 (2.7%)
	Judgment	Social Esteem – Normality	8 (2.4%)	9 (4.1%)
		Social Esteem – Capacity	6 (1.8%)	11 (5.1%)
		Social Esteem – Tenacity	5 (1.5%)	8 (3.7%)
		Social Sanction – Veracity	5 (1.5%)	7 (3.2%)
		Social Sanction – Propriety	3 (0.9%)	6 (2.7%)
	Appreciation	Valuation	10 (3.0%)	11 (5.1%)
		Reaction	8 (2.4%)	10 (4.6%)
		Composition	7 (2.1%)	9 (4.1%)
Engagement	Monoglossia	—	14 (4.1%)	20 (9.2%)
	Heteroglossia – Contraction	Disclaim	7 (2.0%)	7 (3.2%)
		Proclaim	7 (2.0%)	8 (3.7%)
	Heteroglossia – Expansion	Entertain	6 (1.8%)	6 (2.7%)
		Attribute	6 (1.8%)	5 (2.3%)
Graduation	Force	Intensification	11 (3.3%)	9 (4.1%)
		Quantification	9 (2.7%)	10 (4.6%)
	Focus	Intensification	5 (1.5%)	8 (3.7%)
		Softening	5 (1.5%)	6 (2.7%)

Note: Percentages are calculated based on the total number of clauses in each law (1968 Act = 342 clauses; 1982 Act = 217 clauses). Each percentage represents the frequency of the respective appraisal component per 100 clauses, allowing direct comparison between the two corpora despite their unequal sizes. For example, "security" appears in 5 out of 342 clauses (1.5%) in the 1968 Act and in 15 out of 217 clauses (6.9%) in the 1982 Act, indicating a more than fourfold increase in relative frequency.

especially propriety (from 0.9% to 2.7%) and veracity (from 1.5% to 3.2%), increased significantly, reflecting the moralization of water-related behavior in the newer law.

Valuation (from 3.0% to 5.1%), reaction (from 2.4% to 4.6%), and composition (from 2.1% to 4.1%) all increased in the 1982 Act, demonstrating that water is not only valued as a national resource but also evaluated in terms of its social and aesthetic qualities.

Regarding Engagement: Monoglossia increased dramatically from 4.1% in the 1968 Act to 9.2% in the 1982 Act. This is the most significant finding in this component, indicating that despite the introduction of participatory institutions (local councils, associations), the legislative discourse became more monologic and less open to alternative voices. Heteroglossia components, both contraction (disclaim and proclaim) and expansion (entertain and attribute), showed only marginal increases, suggesting that the text's dialogic space remained limited.

Regarding Graduation: Force components, particularly intensification (from 3.3% to 4.1%) and quantification (from 2.7% to 4.6%), increased in the 1982 Act, reflecting stronger emphasis on limiting water exploitation and regulating consumption. Focus components, especially intensification (from 1.5% to 3.7%), increased notably, indicating sharper definition of violations and moral obligations.

Qualitative analysis further revealed that in the 1968 Act, negative emotions served coercive control and individual accountability, framing violations as threats to social order that justified state intervention. In the 1982 Act, positive emotions were linked to justice and collective satisfaction, but this participation occurred within a predefined framework under state supervision. The increase in monoglossia confirms that institutional participation does not equate to discursive openness.

Table 1. Comparison of appraisal theory component frequencies in the 1968 and 1982 acts

Main Component	Sub-component	Sub-sub-component	1968 Act (Frequency/%)	1982 Act (Frequency/%)
Attitude	Affect	Happiness	4 (1.2%)	12 (5.5%)
		Unhappiness	12 (3.5%)	8 (3.7%)
		Security	5 (1.5%)	15 (6.9%)
		Insecurity	11 (3.2%)	5 (2.3%)
		Satisfaction	6 (1.8%)	10 (4.6%)
		Dissatisfaction	10 (2.9%)	7 (3.2%)

INTRODUCTION

Water resources have historically been among the most vital factors in Iran's economic, social, and political development. Water scarcity, uneven resource distribution, and increasing pressure on consumption have made efficient water management a fundamental necessity. Water-related laws are not merely technical and legal frameworks but also reflect the dominant attitudes, values, and ideologies of each historical period. In Iran, two laws—the "Water Nationalization Act" (1968) and the "Fair Water Distribution Act" (1982)—were formulated in two distinct historical and ideological contexts. The main research questions are how these two laws represent the attitudes and values of their respective periods and what linguistic mechanisms they employ for legitimation and restricting alternative viewpoints.

METHODOLOGY

This research employs an interdisciplinary approach (forensic linguistics and critical discourse analysis) within the framework of Appraisal Theory (Martin & White, 2005). The corpus consists of the complete texts of both laws: the 1968 Act with 66 articles and 35 notes (342 clauses) and the 1982 Act with 52 articles and 27 notes (217 clauses). The unit of analysis was defined as the "clause" (an independent syntactic unit containing a verb and subject). Coding was conducted based on the three main components of Appraisal Theory: Attitude, Engagement, and Graduation. To ensure reliability, the entire corpus was recoded after one month, yielding an agreement rate of 92%. Data analysis employed a mixed quantitative-qualitative approach; absolute and relative frequencies of components were calculated, and then contextual examples were interpreted within their discursive context.

FINDINGS

Quantitative findings (Table 1) revealed that the density of appraisal components in the 1982 Act is significantly higher than in the 1968 Act, despite its smaller corpus size (217 clauses versus 342 clauses). This indicates a more value-laden and evaluative legislative language in the post-revolutionary law.

Regarding Attitude: Positive emotional components (happiness, security, satisfaction, desire) increased substantially in the 1982 Act. The most notable increases include security (from 1.5% to 6.9%), desire (from 2.0% to 6.4%), and happiness (from 1.2% to 5.5%). Conversely, negative emotions such as insecurity (from 3.2% to 2.3%) and unhappiness (from 3.5% to 3.7%) either decreased or remained stable. This shift from negative to positive emotional framing suggests a transition from a deterrence-based discourse to a satisfaction-oriented legitimation strategy.

Judgment subcomponents also showed higher frequencies in the 1982 Act, particularly capacity (from 1.8% to 5.1%) and tenacity (from 1.5% to 3.7%), indicating greater emphasis on social competence and stability. Social sanction components,

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 161-193, Autumn 2026



Nobakht, M. (2026). An interdisciplinary analysis of attitudes and values in the 'Water and Nationalization' and 'Fair Distribution of Water' Acts from the perspective of appraisal theory. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 161-193. doi: 10.22035/isih.2026.5614.5207

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5614.5207 URL: https://www.isih.ir/article_584.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

An interdisciplinary analysis of attitudes and values in the 'Water and Nationalization' and 'Fair Distribution of Water' Acts from the perspective of appraisal theory

Mohsen Nobakht[1]

Received: Jan. 6, 2026; Accepted: May. 31, 2026

ABSTRACT

Water laws in Iran reflect dominant attitudes and ideologies of each historical period. Despite previous legal and historical research, a gap exists in systematic linguistic and discourse analysis of these texts. This study compares the "Water Nationalization Act" (1968) and the "Fair Water Distribution Act" (1982) using Appraisal Theory (Martin & White, 2005) to reveal their attitudinal and legitimation strategy differences. The corpus comprises both laws: the 1968 Act with 342 clauses and the 1982 Act with 217 clauses. Coding was based on three components: Attitude, Engagement, and Graduation. Reliability was 92% through recoding. Data were analyzed using a mixed quantitative-qualitative method. Both laws are state-centered, but legitimation strategies differ. The 1968 Act features negative emotions (unhappiness: 3.5%, insecurity: 3.2%) and administrative judgments, indicating coercive control. The 1982 Act shows increased positive emotions (security: 6.9%, desire: 6.4%) and socio-moral judgments. However, monoglossia rose from 4.1% to 9.2%, showing participation is defined under state supervision. Graduation components also increased, suggesting centralized management. The 1968 Act employs national ownership and coercive control, while the 1982 Act employs social justice and controlled participation for legitimation. The distinction between "institutional participation" and "discursive heteroglossia" reveals that increased participatory institutions do not necessarily mean discursive openness. Future research should extend this framework to other natural resource laws.

Keywords: appraisal theory, discourse analysis, Water Nationalization Act, Fair Water Distribution Act

1. Assistant Professor of Linguistics, Department of Language Studies, Research and Development Institute of Humanities "SAMT", Tehran, Iran
✉ mohsennobakht@cfu.ac.ir

Lena, J. C. (2012). *Banding Together*. https://doi.org/10.23943/princeton/9780691150765.001.0001

Lena, J. C., & Pachucki, M. C. (2013). The sincerest form of flattery: Innovation, repetition, and status in an art movement. *Poetics*, 41(3), 236–264. https://doi.org/10.1016/j.poetic.2013.02.002

Lena, J. C., & Peterson, R. A. (2008). Classification as Culture: Types and Trajectories of Music Genres. *American Sociological Review*, 73(5), 697–718. https://doi.org/10.1177/000312240807300501

Meyer, J. W., & Rowan, B. (1977). Institutionalized Organizations: Formal Structure as Myth and Ceremony. *American Journal of Sociology*, 83(2), 340–363. https://doi.org/10.1086/226550

Meysami, S. H., & Damavandi, S. (2025). The Impact of Virtual Social Networks on the Musical Life of North Khorasan from the 1380s to 1399. *Iranian Journal of Cultural Research, 18*(1), 135-165. https://doi.org/10.22035/jicr.2025.3306.3585 [In Persian]

Mokhtari, M., & Azadehfar, M. R. (2022). Synthesis of the Confrontation of Tradition and Modernity in Iranian Classical Music; Case Study: Chavosh Group. *Iranian Journal of Cultural Research, 14*(4), 69-99. https://doi.org/10.22035/jicr.2022.2892.3246

Negus, K. (1999). The music busness and Rap: Between the street and the executive suite. *Cultural Studies*, 13(3), 488–508. https://doi.org/10.1080/095023899335194

Peterson, R. A., & Berger, D. G. (1971). Entrepreneurship in Organizations: Evidence from the Popular Music Industry. *Administrative Science Quarterly*, 16(1), 97. https://doi.org/10.2307/2391293

RahimiPour, M., Shams Esmaeili, M., & Bichranlou, A. (2024). Platform Requirements and How to Express Fandom of Korean Pop Music. *Iranian Journal of Cultural Research, 17*(2), 161-195. https://doi.org/10.22035/jicr.2024.3295.3575

SCOTT, W. R. (2014). W. Richard SCOTT (1995), *Institutions and Organizations. Ideas, Interests and Identities*. *M@n@gement*, 17(2), 136. https://doi.org/10.3917/mana.172.0136

Selznick, P. (1984). *Leadership in administration: A sociological interpretation*. University of California Press. (Original work published 1957)

Smets, M., Morris, T. I. M., & Greenwood, R. (2012). From practice to field: A multilevel model of practice-driven institutional change. *Academy of management journal*, 55(4), 877-904. https://doi.org/10.5465/amj.2010.0013

Thornton, S. (1996). *Club cultures: Music, media, and subcultural capital*. Wesleyan University Press. https://doi.org/10.2307/2655133

Tolbert, P.S., & Zucker, L.G. (1996). *The Institutionalization of Institutional Theory*. https://doi.org/10.4135/9781446218556.n6

Zucker, L. G. (1987). Institutional theories of organization. *Annual review of sociology*, 13, 443-464. https://doi.org/10.1146/annurev.so.13.080187.002303

BIBLIOGRAPHY

Aghamohseni, K. (2022). Applied Ethnomusicology in Iran: A Framework for Solving Cultural and Social Problems through Music. *Iranian Journal of Cultural Research,* 14(4), 101-129. https://doi.org/10.22035/jicr.2022.2935.3284

Amabile, T. M. (1996). *Creativity and innovation in organizations* (Vol. 5). Boston: Harvard Business School.

Becker, H. S. (1982). *Art Worlds*. University of California Press.

Berger, P., & Luckmann, T. (2016). *The social construction of reality. In Social theory re-wired* (pp. 110-122). Routledge.

Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgement of taste*. Harvard University Press.

Bourdieu, P. (1993). *Sociology in question* (Vol. 18). Sage.

Bourdieu, P. (1993). *The field of cultural production: Essays on art and literature*. *Polity*.

Creswell, J. W., & Poth, C. N. (2017). *Qualitative inquiry and research design: Choosing Among Five Approaches*. Sage Publications.

DiMaggio, P. J., & Powell, W. W. (1983). The Iron Cage Revisited: Institutional Isomorphism and Collective Rationality in Organizational Fields. *American Sociological Review*, 48(2), 147. https://doi.org/10.2307/2095101

Frith, S. (1996). *Music and identity. Questions of cultural identity*, 1(1), 108-128.

Hennink, M., Hutter, I., & Bailey, A. (2020). *Qualitative research methods*. Sage.

Hesmondhalgh, D. (2013). *Why music matters*. John Wiley & Sons.

Hirsch, P. M. (1972). Processing Fads and Fashions: An Organization-Set Analysis of Cultural Industry Systems. *American Journal of Sociology, 77(4), 639–659.* https://doi.org/10.1086/225192

Javadzadeh, P., Kowsari, M., Ameri Shahrabi, M., & Abtahi, A. (2021). Cultural Categories of Distribution of National Music in Iran. *Iranian Journal of Cultural Research, 14*(2), 71-93. https://doi.org/10.22035/jicr.2021.2672.3078

Jones, M. (2001). *Music Genres and Corporate Cultures*. By Keith Negus. London: Routledge, 1999. 209 pp. Popular Music, 20(2), 285–292. https://doi.org/10.1017/s0261143001211489

Kowsari, M., & Molaei, M. M. (2012). Theorizing for Underground Music in Iran. *Iranian Journal of Cultural Research, 5*(4), 43-73. https://doi.org/10.7508/ijcr.2012.20.003

Lawrence, T., Suddaby, R., & Leca, B. (2010). Institutional Work: Refocusing Institutional Studies of Organization. *Journal of Management Inquiry*, 20(1), 52–58. https://doi.org/10.1177/1056492610387222

not easily possible due to their fame and status, which limited the opportunity to interview a wider range of such individuals. Future research may examine the applicability of the proposed model across different cultural environments and creative sectors. Comparative studies and mixed-method approaches may further enrich understanding of the institutionalization process and its relationship with technological and social change.

NOVELTY

The contribution of this study lies in developing a process-oriented explanation of how artistic innovations become institutionalized within a creative industry context. The proposed five-stage model demonstrates that audience formation functions as a critical intermediary mechanism linking innovation to institutional legitimacy. By integrating the perspectives of artists, audiences, and institutional actors, the study provides a more comprehensive understanding of institutionalization than approaches focused solely on formal structures. Furthermore, the research enriches institutional theory by illustrating how legitimacy is negotiated, constructed, and sustained through ongoing cultural interactions in the music industry. The identification of "internal emergence," "honesty," "love for style," and "institutional skepticism" as mechanisms not previously theorized in institutional literature on art constitutes a key innovation. The resulting framework offers both theoretical insights and practical guidance for understanding the long-term development of innovative cultural products.

Acknowledgments

This article is based on the master's thesis completed by Amirhossein Kariman at Sharif University of Technology. Amirhossein Kariman would like to express his special gratitude to his supervisor, Masoud Shadnam, for his invaluable guidance and continuous support throughout the research. The authors also sincerely thank all participating music groups for their time, openness, and kind cooperation. No external funding was received for this research.

Conflict of Interest

No conflicts of interest have been declared by the authors.

Funding

This research received no financial support from any governmental, private, or non-profit organization.

Authors Contribution

Author 1: Research design, data collection and analysis, and manuscript writing.

Author 2: Final editing and scientific supervision.

AI Use Disclosure

ChatGPT was used solely for language editing, improving clarity and fluency, structural refinement, and translation of selected sections. It was not involved in the research design, formulation of research questions or hypotheses, data collection or analysis, or interpretation of findings.

intermediaries, commercial entities, and formal institutions – become involved in the diffusion and legitimization of the innovation (DiMaggio & Powell, 1983). Institutional support provides visibility, resources, and opportunities for broader dissemination. However, artists often express skepticism about the motivations of these supporters, fearing non-artistic interference or financial exploitation (Negus, 1999).

The fifth theme relates to the acceptance or rejection of institutional support. Institutional engagement does not automatically lead to successful institutionalization. Instead, artists continuously negotiate the benefits and risks associated with institutional involvement (Thornton, 1996). In some cases, acceptance of support strengthens legitimacy and sustainability but may require stylistic compromise. In others, rejection of support preserves artistic identity but results in slower production and limited distribution.

A particularly important finding is that audience formation precedes institutional endorsement. Contrary to perspectives that emphasize top-down legitimacy, the findings indicate that institutional support is frequently attracted by the existence of committed audiences. Furthermore, technological developments, social transformations, and changing cultural conditions continuously influence all stages of the institutionalization process (Meysami & Damavandi, 2025).

CONCLUSION

The findings suggest that the institutionalization of innovation in creative industries cannot be understood solely through formal mechanisms of legitimacy. Instead, institutionalization emerges through an evolving process in which artistic creativity, audience engagement, and institutional recognition become mutually reinforcing (Zucker, 1987). The proposed five-stage model extends institutional theory by highlighting the central role of audiences in shaping legitimacy. Rather than viewing institutionalization as a process driven exclusively by organizations and formal structures, the study demonstrates how legitimacy is constructed through interactions between creators and consumers of cultural products (Bourdieu, 1993). This perspective contributes to a more dynamic understanding of institutional processes in artistic and cultural settings.

The study also provides practical implications for artists, cultural entrepreneurs, and policymakers. Sustainable innovation requires not only creative production but also the cultivation of meaningful relationships with audiences and the development of adaptive strategies for engaging institutional actors. Policies aimed at supporting innovation in creative industries should therefore recognize the importance of audience development, cultural participation, and flexible institutional arrangements (Lena & Peterson, 2008).

Several limitations should be acknowledged. The study focuses exclusively on eight innovative music groups operating within the Iranian context and relies on qualitative data. Furthermore, access to some prominent and well-known artists was

interviews were conducted with members of eight innovative music groups that had actively participated in the development of new musical styles (fusion and alternative) in contemporary Iran since the 2000s (1380s Persian calendar). Participants were selected through purposive sampling with a snowball strategy. Inclusion criteria were: (a) having an innovative style, (b) starting professional activity from the 2000s onward, and (c) having at least one album or professional performance. Of 15 groups contacted, 8 agreed to participate. Interviews lasted 45 to 90 minutes until theoretical saturation.

Data analysis followed the procedures of grounded theory. During open coding, initial codes were extracted from the empirical material. Axial coding was subsequently used to identify relationships among categories, yielding 16 sub-themes. Finally, selective coding enabled the integration of categories into 5 main themes. To enhance credibility and trustworthiness, the findings were continuously compared across cases and evaluated through expert review, comparison with prior research, and member checking.

FINDINGS

The findings reveal that the institutionalization of musical innovation is a dynamic and non-linear process involving continuous interactions among artists, audiences, and institutional actors (Lena & Peterson, 2008). Five major themes emerged from the analysis.

The first theme concerns the emergence of innovation. Innovation originates from the creative interactions of artists, their experimentation with existing musical traditions, and their efforts to develop distinctive artistic identities (Becker, 1982). Rather than being a purely individual phenomenon, innovation emerges through collective processes of exploration, collaboration, and reinterpretation – often without initial market or audience consideration.

The second theme relates to audience formation. Innovative musical styles initially attract limited groups of listeners who share particular tastes, values, and cultural preferences (Bourdieu, 1984). Informal networks, personal recommendations, and social interactions – such as cafés, social media, and private events – play a crucial role in introducing audiences to new artistic forms. At this stage, audience engagement is based primarily on novelty, authenticity, and emotional resonance (Frith, 1996).

The third theme involves the stabilization of innovation. As audiences become more familiar with the innovative style, stronger relationships develop between artists and listeners. Authenticity, consistency, artistic commitment, and loyalty to the core identity of the musical style contribute to audience retention and long-term support (Lena & Pachucki, 2013). Through repeated interactions, innovation gradually acquires stability and social recognition.

The fourth theme concerns institutional support. Once a stable audience base has emerged, various institutional actors – including media organizations, cultural

INTRODUCTION

Innovation constitutes one of the most fundamental sources of value creation and competitive advantage within creative industries (Becker, 1982; Hesmondhalgh, 2013). Artistic fields continuously generate new forms of expression, styles, and cultural products that seek to distinguish themselves from existing conventions. However, not all innovations experience the same trajectory. While some artistic innovations become widely recognized and establish a durable position within society, others remain marginal or disappear despite their creative potential (Lena & Peterson, 2008). In contemporary Iran, the music scene has witnessed rapid yet contradictory changes. On one hand, digital platforms have enabled independent groups to produce and distribute music; on the other hand, formal institutional structures (licensing, distribution) remain aligned with mainstream styles (Meysami & Damavandi, 2025). Fusion music – blending Persian classical music with other styles or genres – exemplifies this innovation. Yet many innovative groups fade quickly, while a few become historically established (Kowsari & Molaei, 2013). The central question is: what distinguishes these two fates?

Institutional theory offers a valuable framework for examining how innovations gain legitimacy and become socially accepted (Selznick, 1957; Berger & Luckmann, 2016). According to institutional scholars, innovations survive when they move beyond isolated acts of creativity and become embedded within broader social structures and cultural meanings (Meyer & Rowan, 1977; DiMaggio & Powell, 1983). Nevertheless, much of the existing literature has focused on organizations and formal institutions, providing limited insight into the processes through which artistic innovations become institutionalized (Scott, 1995; Zucker, 1987). This limitation is particularly significant in the field of music, where audiences, symbolic meanings, cultural identities, and informal networks play a crucial role (Bourdieu, 1984, 1993). Consequently, the present study seeks to explain how innovative musical styles become institutionalized in contemporary Iran and to identify the mechanisms that facilitate or hinder this process. The two main research questions are: (1) How does a musical innovation change or create audience taste and become institutionalized? What path is taken for this to happen? (2) What causes various institutional supports to flow toward this new style?

METHODOLOGY

This study adopts an interpretive qualitative approach and employs grounded theory as its primary methodological framework (Creswell & Poth, 2017). Given the exploratory nature of the research question and the limited theoretical understanding of the institutionalization process in artistic contexts, grounded theory was selected because it facilitates theory development directly from empirical data.

The research was conducted using a multiple-case study design. Data were collected from two complementary sources. First, archival materials related to innovative Iranian music groups were examined, including media reports, interviews, historical documents, and publicly available records. Second, semi-structured

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 127-160, Autumn 2026

Kariman, A., & Shadnam, M. (2026). The institutionalization process of innovation in creative industries: A case study of musical styles in contemporary Iran. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 127-160. doi: 10.22035/isih.2026.5497.5128

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5497.5128 URL: https://www.isih.ir/article_576.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

The institutionalization process of innovation in creative industries: A case study of musical styles in contemporary Iran

Amirhossein Kariman[1]*, **Masoud Shadnam**[2]

Received: Nov. 6, 2025; Accepted: Apr. 28, 2026

ABSTRACT

Art is one of the most dynamic domains of human life, yet artistic innovations do not share the same destiny: some attract temporary attention and disappear, while others become embedded in collective memory. Understanding the mechanisms behind this difference is particularly important in creative industries. Drawing upon institutional theory, this study investigates how innovative musical styles become institutionalized in contemporary Iran and why some innovations gain permanence while others are forgotten. The research adopts an interpretive qualitative approach using grounded theory within a multiple-case study design. Data were collected through archival sources and semi-structured interviews with members of eight innovative Iranian music groups, selected through purposive sampling with a snowball strategy, and analyzed through open, axial, and selective coding until theoretical saturation was achieved. Five major themes were identified: the organic emergence of innovation through artists' internal creative interactions; the formation of an initial niche audience through shared taste and informal channels; stylistic stabilization through authenticity and audience loyalty; negotiations for institutional support after audience consolidation; and the acceptance or rejection of that support. The findings demonstrate that audience formation precedes institutional endorsement and serves as a critical condition for the long-term survival of innovative musical styles. The study concludes that institutionalization in creative industries emerges through ongoing interactions among artists, audiences, and institutional actors rather than through formal legitimacy alone. The proposed model contributes to institutional theory by highlighting cultural identity, audience engagement, and adaptive institutional arrangements, with practical implications for artists, cultural entrepreneurs, and policymakers.

Keywords: creative industries, innovation, institutionalization, musical genres and styles, Iran

1. PhD Candidate in Management and Organization Studies, Department of Management, Graduate school of Management and Economics, Sharif University of Technology, Tehran, Iran
✉ amirhossein.kariman@sharif.edu
* Corresponding Author

2. Assistant Professor of Management and Organization Studies, Department of Management, Faculty of Management and Economics, Sharif University of Technology, Tehran, Iran
✉ shadnam@sharif.edu

Rossabi, M. (2015). *From Yuan to modern China and Mongolia: The writings of Morris Rossabi* (Vol. 6). Brill.

Rowe, W. T. (2009). *China's last empire: The Great Qing*. Harvard University Press.

Sima Qian. (1994). *The Grand Scribe's Records* (Vol. 7). Indiana University Press.

Steinhardt, N. S. (2018). *China's early mosques*. Edinburgh University Press.

Wain, A. (2016). Islam in China: The Hān Kitāb tradition in the writings of Wang Daiyu, Ma Zhu and Liu Zhi, with a note on their relevance for contemporary Islam. *Islam and Civilisational Renewal, 7*(1), 27–46.

Wang, D. (1999). *Qingzhen daxue* [The Great Learning of Islam]. Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Wang, D. (1999). *Zhengjiao zhenquan* [A true explanation of the orthodox teaching (Islam)] (Y. Zhengui & T. Dajun, Trans.). Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Yuxiu, M., & Feng, C. Q. (2013). The study of Islam and Islamic economic thought in China. *World Journal of Islamic History and Civilization, 3*(1), 21–27. https://doi.org/10.5829/idosi.wjihc.2013.3.1.3103

Zhang, C. E. (2020). *Performing filial piety in Northern Song China: Family, state, and native place*. University of Hawai'i Press.

Zong, Y. (2016). Between praise and prohibition: How the Ming state coped with extreme filiality. *Ming Studies, 73*, 30–50. https://doi.org/10.1080/0147037X.2016.1142178

Li, Q. H., Ma, Y. H., Wang, N., Hu, Y., & Liu, Z. Z. (2020). Overview of the plague in the late Ming dynasty and its prevention and control measures. *Traditional Medicine Research, 5*(3), 136–144. https://doi.org/10.12032/TMR20200222166

Lin, C., Peach, T., & Fang, W. (Eds.). (2014). *The history of ancient Chinese economic thought*. Routledge.

Mills, J. V. G. (2020). *Ma Huan's travel account: Wonders of the Silk Road from China to Iran based on the Fengqingchun manuscript* (Saeid Karimpour, Trans.; 2nd ed.). Tehran, Iran: Qoqnoos Publishing.

Murata, S. (2000). *Chinese gleams of Sufi light: Wang Tai-yü's Great Learning of the Pure and Real and Liu Chih's Displaying the Concealment of the Real Realm, with a new translation of Jāmī's Lawā'iḥ by William C. Chittick*. State University of New York Press.

Murata, S. (Ed.). (2017). *The first Islamic classic in Chinese: Wang Daiyu's Real commentary on the true teaching*. State University of New York Press.

Murata, S., Lee, C. Y., Liu, Y., Ma, M., & Yang, G. (2023). *The Islamic-Confucian synthesis in China*. Bloomsbury Academic.

Petersen, K. (2013). The heart of Wang Daiyu's philosophy: The seven subtleties of Islamic spiritual physiology. *Journal of Sufi Studies, 2*(2), 177–201. https://doi.org/10.1163/22105956-12341254

Petersen, K. (2018). *Interpreting Islam in China: Pilgrimage, scripture, and language in the Han Kitab*. Oxford University Press.

Radice, T. (2017). Confucius and filial piety. In A. K. L. Chan (Ed.), *A concise companion to Confucius* (pp. 185–207). Wiley Blackwell. https://doi.org/10.1002/9781118783863.ch9

Ramharmazi, N. S. (1969). *The wonders of India* (M. Malekzadeh, Trans.). Tehran, Iran: Iran Culture Foundation.

Rawski, T. G., & Li, L. M. (Eds.). (2018). *Chinese history in economic perspective* (Vol. 13). University of California Press.

Reid, A. (1993). *Southeast Asia in the age of commerce, 1450–1680: Vol. 2. Expansion and crisis*. Yale University Press.

Ricci, M. (2008). *The China book* (M. Zaman, Trans.; Lu Jin, Introduction, Editing, and Comparison with earlier Chinese, English, and Italian translations; Mozafar Bakhtiar, Foreword). Tehran, Iran: Center for Research on Written Heritage.

Robert Andre LaFleur. (2016). *Books that matter: The Analects of Confucius*. The Great Courses.

BIBLIOGRAPHY

Anderson, N. A. (2015). Reinhart Koselleck on the history of concepts. In Heidari et al. (Eds.), *Theory and reality*. Tehran, Iran: Tisa Publications.

Baishouyi. (1992). *Baishouyi minzu zongjiao lunji* [Collected essays on ethnicity and religion]. Beijing Shifan Daxue Chubanshe. [In Chinese]

Bayani, S. (1992). *Religion and state in Iran during the Mongol period: From the formation of the regional Mongol rule to the establishment of the Ilkhanid state* (Vol. 1; Hadi Alamzadeh & Reza Farrokhfal, Eds.). Tehran: University Publishing Center.

Ben-Dor Benite, Z. (2005). *The Dao of Muhammad: A cultural history of Muslims in late imperial China* (Vol. 248). Brill.

Ben-Dor Benite, Z. (2008). The Marrano emperor: The mysterious bond between Zhu Yuanzhang and the Chinese Muslims. In S. Delivré (Ed.), *Long live the emperor: Uses of the Ming founder across six centuries of East Asian history* (pp. 275–308). Harvard University Asia Center.

Broomhall, M. (1910). *Islam in China: A neglected problem*. Morgan & Scott.

Chan, A. K. L., & Tan, S.-H. (Eds.). (2004). *Filial piety in Chinese thought and history*. RoutledgeCurzon.

Chen, H. (1911). *The economic principles of Confucius and his school*. Longmans, Green & Co.

Constant, F. (2013). *The mandate of Heaven and the Great Ming Code*.

Du, S., & Chen, J. (1998). *Huihui tianwenxue shi yanjiu* [A study of the history of Hui astronomy]. Ningxia Renmin Chubanshe. [In Chinese]

Elman, B. A. (2000). *A cultural history of civil examinations in late imperial China*. University of California Press.

Farmer, E. L. (Ed.). (1995). *Zhu Yuanzhang and early Ming legislation: The reordering of Chinese society following the era of Mongol rule* (Vol. 34). Brill.

Jiang, Y. (2005). *The Great Ming Code (Da Ming lü)*. University of Washington Press.

Jinbo, L., & Huihua, N. (2012). Confucian filial piety, economic growth and divergence among civilizations. *Social Sciences in China, 33*(4), 69–88. https://doi.org/10.1080/02529203.2012.731802

Koselleck, R. (2022a). *Conceptual history: Foundations of the new theory of history* (Isa Abdi, Trans.). Tehran, Iran: Farhaneh Publishing.

Koselleck, R. (2022b). *Introduction to fundamental historical concepts: The history of the transformation of the concept of crisis* (Bahram Joodi, Trans.; 1st ed.). Tehran, Iran: Gam-e Now Publishing.

NOVELTY

The novelty of this research lies in its pioneering effort to move beyond the traditional theological and philosophical interpretations of Wang Daiyu's works, offering instead the first systematic reconstruction of his political-economic worldview during the late Ming crisis. By uniquely applying Reinhart Koselleck's methodological framework of Conceptual History to the Han Kitab tradition, the study reveals how Wang transformed the ethical-ritual concept of Filial Piety (Xiao) into a foundational political-economic category that links Islamic monotheism with Confucian social management. This innovative approach demonstrates how Wang creatively subordinated imperial sovereignty to divine authority while simultaneously identifying the provision of public livelihood as both a religious mandate and a state responsibility. Furthermore, the research provides a rare interdisciplinary bridge between Sufi spiritual anatomy and Neo-Confucian governance, marking a significant scholarly advancement in understanding the historical participation of Muslims within the Chinese imperial structure as active contributors to its economic and political discourse.

Conflict of Interest

The authors declare that there is no conflict of interest regarding this research.

Funding

This Article received no specific grant from any funding agency in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

Hoarding and Usury: Wang condemned the hoarding of grain during famines as a sin more egregious than usury. He argued that while the usurer merely seeks profit, the hoarder actively prays for the misery of the people to drive up prices.

Agricultural Preservation: In a strategic move to maintain social harmony and preserve agrarian productivity, Wang suggested restricting the slaughter of cattle. He argued that cattle should be reserved for labor and religious sacrifice rather than the "pleasure of the palate," reflecting a pragmatic adaptation to the Chinese agrarian economy.

Resource Allocation: He critiqued the production of alcohol, suggesting that land used for "sweet rice" (for wine) should be diverted to regular rice production to eradicate hunger and poverty.

CONCLUSION

Wang Daiyu, as a Confucian literatus and Muslim theologian, extricated the foundational concept of *xiao* (filial piety) from its purely ethical-ritual context and transformed it into a basis for a simultaneous political and economic formulation. By placing loyalty and obedience to God above obedience to both the ruler and one's parents, he preserved the vertical structure of Confucian loyalty while binding its ultimate legitimacy to the will of the Creator. Consequently, the emperor's responsibility—as the "Son of Heaven"—to organize economic affairs and secure the people's livelihood was redefined not as an autonomous political right but as a duty owed to God. This, precisely, constitutes the answer to the fundamental research question: Wang's economic outlook, amid the politico-economic crises of the late Ming, consisted of a reconfiguration of the concept of filial piety into a politico-economic concept wherein ensuring the welfare and sustenance of society was simultaneously a duty to the parent-ruler and an act of worship before God. This outlook aligns fully with the premodern Chinese pattern in which the "economy" was not understood as a domain independent of politics and ethics but was instead interwoven into social, political, and cultural life. Like other Confucian thinkers, Wang holds the state, and at its head the emperor, responsible for economic coordination, the establishment of distributive justice, and the satisfaction of the people's essential needs. His fundamental divergence lies in linking this responsibility to a theological obligation; in other words, service to parents and loyalty to the ruler only acquire meaning when they are deployed in the service of the Creator and directed toward meeting the needs of His creatures. In this manner, the concept of "filial piety" in Wang's thought transcends a purely ethical concept and becomes a "fundamental politico-economic concept" that simultaneously binds together political legitimacy, social cohesion, and the public livelihood of Muslims.
It is worth noting that Wang Daiyu's work represents the sole surviving written source by a Chinese Muslim thinker that presents a coherent politico-economic formulation grounded in the Confucian conceptual heritage and its monotheistic reinterpretation.

Xiao interacts with its contemporary counter-concepts, particularly *Zhong* (Loyalty to the ruler).

3. **Spatio-Temporal Analysis:** Utilizing Koselleck's categories of "Space of Experience" (the present past) and "Horizon of Expectation" (the present future), the research evaluates how Wang's personal and generational experience as a Chinese Muslim informed his expectations for a stable, just, and economically viable society. This includes the study of his specific metaphors, such as the "Heart and Body," which bridge Neo-Confucian physiology with Sufi Islamic spiritual anatomy.

FINDGINS

The research identifies that Wang Daiyu utilized Confucian terminology not merely for linguistic convenience, but as a systematic foundation for an Islamic political economy. His findings can be categorized into four primary areas:

A. The Redefinition of Political Loyalty and Sovereignty: Wang adopted the Confucian structure of sovereignty, accepting the Emperor as the "Son of Heaven" responsible for the world's order. However, he introduced a critical theological shift by subordinating the Emperor to the "One True God" (Allah). In Wang's hierarchy, true loyalty (*Zhong*) to the state is only possible if one is first loyal to the Creator. He argued that the state is a "common house" where different groups must coexist peacefully, and he positioned the Islamic "Pure and True Teaching" as the most effective path to achieving the Confucian goal of "Great Harmony."

B. The "Heart and Body" Metaphor as a Governance Model: Influenced by the Neo-Confucianism of Wang Yangming and the Sufi teachings of the *Kubrawiyya* order, Wang employed the metaphor of the "Heart and Body" to describe the state. He posited that the King is the "Heart" of the body politic; just as a sincere heart ensures a healthy body, a virtuous and just ruler ensures a stable and prosperous nation. This tied the success of the economy and social security directly to the moral and spiritual integrity of the political leadership.

C. Filial Piety as a Political-Economic Concept: Wang transformed the ethical-ritual definition of *Xiao* into a "fundamental political-economic concept." In the context of pre-modern China, where economics was not an independent discipline but was embedded in social management (*Jing-ji*), *Xiao* served as the mechanism for ensuring the "livelihood" of the family and the state. Wang identified specific "non-filial" behaviors that were economic in nature, such as the failure to provide for the physical sustenance of parents and the neglect of education for future generations. By framing the provision of food, goods, and knowledge as a religious and filial duty, Wang linked Islamic charity with Confucian social stability.

D. Economic Ethics and Resource Management in Crisis: Reflecting the dire conditions of the late Ming period, Wang addressed specific economic behaviors:

INTRODUCTION

The intellectual history of Muslims in China represents a unique case of cross-cultural synthesis, where Islamic monotheism encountered the deeply rooted social and ethical structures of Confucianism. Historically, the socio-political and economic conduct of Chinese Muslims has been under-researched due to a scarcity of primary sources written by the community itself during the medieval period. This changed significantly during the Ming Dynasty (1368–1644) with the emergence of the *Han Kitab* school—a movement of Chinese-speaking Muslim scholars known as the *Hui-Ru*. These scholars translated and interpreted Islamic concepts using the vocabulary of Confucianism, Taoism, and Buddhism, effectively facilitating the integration of Muslims into the Chinese imperial structure as loyal subjects rather than resident aliens.

Wang Daiyu (c. 1580–1660), recognized as the inaugural figure of this tradition, lived during a period of profound upheaval marked by the collapse of the Ming Dynasty and the rise of the Qing. His era was defined by systemic crises, including internal rebellions, famine, plague, and economic volatility. Writing as a descendant of imperial astronomers, Wang sought to reconcile the "Pure and True Teaching" (Islam) with the prevailing Confucian socio-economic order. The primary focus of this research is to investigate how Wang reformulated the fundamental concept of *Xiao* (Filial Piety) and its counter-concept *Zhong* (Loyalty) as a multi-layered political-economic framework to address the challenges of his time.

Interdisciplinary Studies in the Humanities
32
Volume 18
Issue 4
Autumn 2026

METHODOLOGY

This study employs an interdisciplinary interpretive approach, drawing heavily on the "Conceptual History" (*Begriffsgeschichte*) formulated by the German historian Reinhart Koselleck. The methodology is built upon the distinction between mere words and "fundamental concepts," which are characterized by their multi-layered meanings and their role as sites of semantic struggle between competing social or religious groups.

The analytical framework consists of three levels:

1. **Diachronic Analysis:** This involves rtracking the historical evolution of the concept of *Xiao* from the Western Zhou dynasty through its legalistic and political transformations in the Han, Tang, and Song periods. It examines how Filial Piety evolved from a ritualized ancestral cult into a state-sponsored ideology for maintaining social order.

2. **Synchronic Analysis:** This examines the "semantic field" within Wang Daiyu's major works, specifically *The Real Commentary on the True Teaching* (1642), *The Great Learning of Islam*, and *Real Answers to Important Questions*. It analyzes how

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 93-125, Autumn 2026

Nazari, K., & Aghajari, S. H. (2026). Economic attitudes of a Chinese muslim literatus in the middle Period: Wang Daiyu's formulation of the concept of Filial Piety within the framework of Confucian Cultural beliefs. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 93-125. doi: 10.22035/isih.2026.5718.5285

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5718.5285 URL: https://www.isih.ir/article_586.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

Economic attitudes of a Chinese muslim literatus in the middle Period: Wang Daiyu's formulation of the concept of Filial Piety within the framework of Confucian Cultural beliefs

Koohsar Nazari [1], Seyyed Hashem Aghajari[2]*

Received: Aug. 1, 2025; Accepted: Feb. 13, 2026

ABSTRACT

The concept of filial piety, as one of the foundational concepts of traditional Chinese thought, has long been a source of political and economic debate due to its conceptual ambiguity and multiple layers of meaning. Drawing on an interdisciplinary approach and employing the framework of Conceptual History, inspired by the work of Reinhart Koselleck, this study examines the following question: How did Wang Daiyu, in the context of the political and economic crises of the late Ming dynasty, understand economic life through the conceptual relationship between filial piety and its counter-concept, loyalty? The findings demonstrate that Wang Daiyu appropriated the Confucian concepts of filial piety and loyalty and incorporated them into Islamic religious discourse as well as the social and political life of Chinese Muslims. While he did not adopt every dimension of the Confucian understanding of filial piety, he reconfigured the relationship between these concepts by placing loyalty and obedience to God above obedience to the ruler and to one's parents. At the same time, he accepted the Confucian conception of political authority and the emperor's status as the "Son of Heaven." Like Confucian thinkers, Wang regarded the state, with the emperor at its apex, as responsible for regulating economic affairs and securing the livelihood and material welfare of the people. In his thought, therefore, filial piety was not merely an ethical virtue but also a fundamental politico-economic concept. His political-economic outlook substantially converged with the Confucian understanding of economic governance and with the broader premodern Chinese conception of the relationship between politics and the economy.

Keywords: Ming period, Confucianism, Islam, filial piety, loyalty, politics, economy

1. PhD Candidate, Department of History, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
✉ kohsarnazari@gmail.com
2. Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
✉ h_aghajari@yahoo.com
*Corresponding Author

Voegelin, E. (2024). *ʿElm, siyāsat va gnōsīsm* [*Science, Politics and Gnosticism*] (A. Salgi, Trans.). Tehran, Iran: Pileh. [In Persian]

Yamani Doozi Sorkhabi, M. (2016). University Development Planning as an Interdisciplinary Area. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *1*(2), 1-24. https://doi.org/10.7508/isih.2009.02.001

Zokaei, M. (2024). Memory policymaking: Issues, disputes, and priorities. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *17*(1), 77-112. https://doi.org/10.22035/isih.2025.5343.5056

Kermani, M. A. (2000). *Se maktub* [Three Letters] (B. Choubineh, Ed.). Tehran, Iran: Vima Volgar Publications. [In Persian].

Khorsandi Taskooh, A. (2009). Variety of Typologies in Interdisciplinary Education. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *1*(4), 57-83. https://doi.org/10.7508/isih.2009.04.003

Khosrowpanah, A. (2009). Gate-keeping Theory, a Method to Discover Interdisciplinary Sciences. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *1*(1), 57-76. https://doi.org/10.7508/isih.2009.01.004

Kroll, J. P. (2020). *Pāyān-e bashari-ye tārīkh* [The End of Human History] (Z. Ebrahimi, Trans.). Tehran, Iran: Pāgāh-e Rūzgār-e Now. [In Persian]

Löwith, K. (2021). *Maʿnā dar tārīx* [Meaning in History] (Trans. Z. Ebrahimi). Tehran, Iran: Elmī Farhangī.

Malkum Khān, M. (2002). *Risāleh-hā* [Treatises] (H. Asīl, Ed.). Tehran, Iran: Nashr-e Ney. [In Persian]

Mehrmohammadi, M. (2009). Key Consideration on the Policy Making for Interdisciplinary Sciences in Higher Education from the Standpoint of Development Process. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *1*(3), 1-18. https://doi.org/10.7508/isih.2009.03.001

Mostashar al-Dowleh, Yusof Khan (n.d). *Yak kalameh* [A Word] (S. Sajjadi, Ed.). Tehran, Iran: Nashr-e Tārīx. (Original work published 1985) [In Persian]

Moṭahari Ṭabāṭabā'ī, M. (n.d.). *Majmūʿe-ye āsār-e Mīrzā Malkam Xān [Collected Works of Mirza Malkam Khan]*. Tehran, Iran: Entešārāt-e ʿElmī.

Motahhari, M. (1986). *Khedmāt-e Motaqābel-e Eslām va Īrān [Mutual Services of Islam and Iran]*. Tehran, Iran: Sadra. [In Persian]

Motamedi, A., Yamani Doozi Sorkhabi, M., Khorsandi Taskoh, A., & Arefi, M. (2018). The Evolution of the Typology of Interdisciplinary Research: A Historical-genealogical Study. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *11*(1), 1-32. https://doi.org/10.22035/isih.2019.2929.3266

Pakatchi, A. (2009). Linguistic Requisites of Interdisciplinary Studies. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *1*(1), 111-135. https://doi.org/10.7508/isih.2009.01.007

Schmitt, C. (1985). *Political theology: Four chapters on the concept of sovereignty* (G. Schwab, Trans.). The MIT Press. (Original work published 1922)

Talebof, A. R. (1893). *Kitāb-e Aḥmad (Safīna-ye Ṭālebī)* [*The Book of Ahmad*]. Istanbul: Akhtar Press. [In Persian]

BIBLIOGRAPHY

Adamiyat, F. (1977). *Andiše-ye taraqqi va hokumat-e qānun* [*The Idea of Progress and the Rule of Law*]. Tehran, Iran: Khwarazmi Publishing. [In Persian]

Akhundzadeh, M. F. (1978). *Alefbā-ye jadīd va maktūbāt* [*The New Alphabet and Writings*] (H. Mohammadzadeh, Ed.). Tabriz, Iran: Ehya Publications. [In Persian]

Akhundzadeh, M. F. (1978). *Naqd-e Mostašārod-Dowleh* [*Critique of Mostashar al-Dowleh*]. Tehran, Iran: (publisher unknown). [In Persian]

Alavipour, S. M., & Nematpour, A. (2009). The Psycho-political: Erich Fromm and the Crisis in Modern Society. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 1(3), 141-167. doi: https://doi.org/10.7508/isih.2009.03.007

Aubes, J. (2020). *Elāhiyyāt-e siāsi-ye Pūlus* [The Political Theology of Paul] (Z. Ebrahimi, Trans.). Tehran, Iran: Daman. [In Persian]

Bahrani, M. (2019). A theory of interdisciplinarity; Introduction and report of a research. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *12*(1), 1-28. https://doi.org/10.22035/isih.2020.3738.3899

Blumenberg, H. (2015). Interdisciplinarity as repetition of protohistory. In *The laughter of the Thracian woman: A protohistory of theory* (S. Hawkins, Trans., pp. 130–132). Bloomsbury Academic. (Original work published 1987)

Blumenberg, H. (2021). *Mashrūʿiyyat-e ʿasr-e jadīd* [*The Legitimacy of the Modern Age*] (Z. Ebrahimi, Trans.). Tehran, Iran: Pāygāh-e Rūzgār-e Now. [In Persian]

Blumenberg, H. (2022). *The readability of the world* (R. Savage & D. Roberts, Trans.). Cornell University Press. (Original work published 1981)

Blumenberg, H. (2024). *Mafhūm-e vāqeʿiyyat* [*The Concept of Reality*] (M. Bahrani, Trans.). Tehran, Iran: Qasideh-Sara. [In Persian].

Cassirer, E. (1953). *Substance and function and Einstein's theory of relativity*. Dover Publications. (Original work published 1923)

Darzi,G . (2018). Metaphor and interdisciplinarity: Explaining the metaphors application in the interdisciplinary research. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *10*(2), 1-26. https://doi.org/10.22035/isih.2018.277

Freud, S. (2025). *Tamaddon va malālat-hāyeš* [*Civilization and Its Discontents*] (M. Mobasheri, Trans.). Tehran, Iran: Māhī. [In Persian]

Javedani, H., & Tofighi, J. (2010). The Structures, Process and Effective Factors in Developing Interdisciplinarity. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, *2*(1), 37-56. https://doi.org/10.7508/isih.2010.05.002

3. The phenomenological approach, which emphasizes the university's responsibility toward the world and seeks to mitigate the shortcomings of disciplinary specialization.

According to the author, Iranian academia has largely fallen into the second category: a form of interdisciplinarity that is neither committed to problem-solving nor to human responsibility, but rather to projects of civilizational prestige and institutional power.

CONCLUSION

The article concludes that one of the principal obstacles to the functional development of interdisciplinarity in Iran is the dominance of intellectual frameworks shaped by the Secularization Theorem. By insisting on the reinterpretation and transmission of tradition, this theorem cultivates a nostalgic attachment to the past and inhibits the emergence of genuinely modern intellectual curiosity. Concepts such as ijtihād, the revival of tradition, and reconnection with roots cease to be productive when they replace the task of responding to actual problems.

NOVELTY

A viable interdisciplinary knowledge system requires a theoretical and functional discontinuity from the arche of tradition and from the expectation that definitive answers can be found in the past. Without such discontinuity, neither disciplinary knowledge nor interdisciplinarity can fulfill their modern function.

Conflict of Interest

No conflict of interest has been declared by the author.

Funding

This research received no specific grant from any funding agency in the public, private, or not-for-profit sectors.

1. Those who regard discontinuity as destructive and unethical, prescribing a return to the past .

2. Those who distrust both continuity and discontinuity and remain suspended in a condition of intellectual indecision .

3. Those who interpret modernity itself as a continuation of Gnosticism and therefore as a form of intensified otherworldliness .

According to the author, all three positions ultimately evade the full acceptance of modern subjectivity and responsibility.

The Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, established in the mid-2000s as one of the principal theoretical forums for interdisciplinary scholarship in Iran, provides a revealing example of what the author calls substantialist continuity. Many articles published in the journal portray interdisciplinarity not as a modern phenomenon but as an extension of older intellectual traditions.

Examples include:

1. Tracing interdisciplinarity back to “applied philosophies” or historical traditions of linguistic;

2. Relating interdisciplinary planning to prehistoric human hunting practices;

3. Describing interdisciplinarity through metaphors such as “the string of prayer beads,” “bridge-building,” or “an archipelago”;

4. Emphasizing that no fixed or foundational definition of interdisciplinarity exists.

In the author's view, such approaches obscure the meaning of interdisciplinarity and distance it from its actual function. Interdisciplinarity emerges only where a certain rupture in memory and tradition has occurred, not where the past is preserved as a sacred and uninterrupted continuum.

Among the articles published in the journal, the author identifies only one significant exception: “A Theory of Interdisciplinarity as It Might Serve Our Needs” (Bahrani, 2019). This article distinguishes three approaches to interdisciplinarity:

1. The positivist approach, which regards interdisciplinarity as a practical instrument for solving real societal problems.

2. The postmodern approach, which either labels any discipline supplemented by a few theoretical additions as interdisciplinary or lapses into the illusion of total interdisciplinarity, ultimately producing intellectual stagnation.

INTRODUCTION

Interdisciplinarity is a modern phenomenon and cannot be found, in the strict sense of the term, within the premodern tradition. Traditional forms of encyclopedic learning, however extensive, bore no functional resemblance to modern interdisciplinarity. Yet in contemporary Iran, the expansion of interdisciplinary studies has often been justified through appeals to traditional roots. This tendency forms part of a broader pattern in Iranian intellectual life: the assumption that Western modernity is merely a secularized form of theology and that Iranian modernization must therefore proceed through the reinterpretation and transmission of traditional concepts. The author refers to this pattern as the Secularization Theorem.

PURPOSE

The purpose is to show that the theorem has exercised considerable influence within Iranian academic discourse. Despite more than half a century of discussion concerning interdisciplinarity and nearly a quarter century of its institutionalization within universities, the practical achievements of this project remain unclear. No major social problem has been resolved through interdisciplinary inquiry, no significant theoretical conflict has been satisfactorily organized, and no genuinely new horizon of intellectual curiosity has emerged. Through an analysis of the dual concepts of substance/function and continuity/discontinuity, this article seeks to explain why interdisciplinarity in Iran has become trapped in a form of continuity-oriented substantialism.

METHODOLOGY

This argument is developed through a critical examination of some of the most important articles published in the Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities between 2006 and 2019.

FINDINGS

Interdisciplinarity is a product of modern consciousness—a form of consciousness that validates itself through its functions. The Enlightenment, grounded in reason and progress, represented the theoretical articulation of this self-legitimating process. In the modern world, human beings assume responsibility for their own lives and their shared world rather than awaiting final answers from the past.

Discontinuity, in this sense, is not merely a break with history. It is an ethical and intellectual project: the willingness to distance oneself from inherited answers and to formulate new responses to actual crises. The past is not abolished; its questions and concepts remain present. Yet modern answers acquire distinct functions and meanings.

Against this perspective, three major secular positions are identified:

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 73-91, Autumn 2026



Bahrani, M. (2026). Interdisciplinarity and the Secularization Theorem. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 73-91. doi: 10.22035/isih.2026.5770.5317

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5770.5317 URL: https://www.isih.ir/article_575.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

Interdisciplinarity and the Secularization Theorem

Morteza Bahrani[1]

Received: Oct. 7, 2025; Accepted: Feb. 10, 2026

ABSTRACT

Interdisciplinary research and education are legitimate only within a sphere that has affirmed the legitimacy of the modern age. One indication is a functional rupture with traditional forms of knowledge. The question is whether interdisciplinarity in Iran have fulfilled such a condition. It appears that two decades of interdisciplinary contributions in Iran still remain distant from the functions emerging from rupture. An examination of works that take interdisciplinarity itself as their subject, as well as works that discuss various subjects through an interdisciplinary approach, demonstrates that their authors maintain a continuity-oriented will toward tradition and the past. The resistance of Iranian writers and researchers to rupture with the past may be discussed under the category referred to as the secularization theorem. This theorem assumes that modern consciousness is the secularized form of ancient Christian or pagan consciousness. Iranian authors likewise, generally within the framework of the same theorem, seek to bring about an indigenous modernity through the rereading, transmission, and transformation of tradition. One sign of the failure of this mode of contribution is precisely the interdisciplinary arrangement of knowledge in Iran. Through a concise analysis of the secularization theorem by way of explaining the categories of substance/function and continuity/rupture, this article elucidates the pathology of continuity-oriented essentialism in the articles published in the Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies. It then, by focusing on one rupture-oriented article among them, prepares the ground for further discussions. Without continuity being called into question, and without a will toward rupture from the essences of tradition, neither the disciplinary system of knowledge nor the interdisciplinary system can fulfill their proper function.

Keywords: function, continuity, dis-continuity, progress, tradition, modernity, improvement of life

1. Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies (ISCS), Tehran, Iran

✉ mortezabahrani@yahoo.com

Machin, D., & Mayr, A. (2012). *How to do critical discourse analysis: A multimodal introduction*. London: Sage.

Mahmoud, A. (1996). *Hamsāyehā* [The Neighbors]. Tehran, Iran: Amir Kabir.

Mir-Abedini, H. (1998). Sad sāl dāstānnevisi-ye Irān (Vols. 1 & 2) [One Hundred Years of Iranian Fiction, Vols. 1 & 2]. Tehran, Iran: Cheshmeh Publishing.

Mir-Sadeqi, M. (2018). Romānhā-ye moʿāser-e Fārsi: Pirang, sharh va tafsir [Contemporary Persian novels: Plot, description and interpretation]. Tehran, Iran: Niloufar Publications.

Mozaffari, A., & Tabiei, M. (2023). Tahlil-e goftemān-e enteqādi-ye *Shāzdeh Ehtejāb* [Critical discourse analysis of *Prince Ehtejab*]. *Journal of Social Studies in Persian Literature, 2*(3), 17–28.

Saberpour, Z., & Gholaminezhad, M. A. (1388/2009). Ravabet-e Qodrat dar Roman-e Shazdeh Ehtejab.(power relations in the prince Ehtejab) *Pazhuhesh-e Zaban va Adabiyat-e Farsi(*Research in Persian Language & literature), (12), 99-124.

Simpson, P. (1993). *Language, ideology and point of view*. London: Routledge.

Zarei, A. (2013). Baztāb-e farhang-e pushāk va lebās dar adabiyāt-e Irān: Bā negāhi be *Divān-e Hāfez* [The reflection of clothing culture in Iranian literature: With a look at *Divan of Hafez*]. *Quarterly of Art, Science and Culture, 1*(3), 45–66.

Zinali, P. (2018). Realism-e sosiyālisti dar do romān-e Hamsāyehā va Dāstān-e Yek Shahr az Ahmad Mahmoud [Socialist realism in two novels, The Neighbors and The Story of a City, by Ahmad Mahmoud]. Quarterly of Persian Language and Literature, 10(37), 95–127.

BIBLIOGRAPHY

Aghagolzadeh, F. (2006). *Tahlil-e goftemān-e enteqādi* [Critical discourse analysis]. Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Aghajari, H. (2017). Rahyāft-e pasāmodernisti be tārikh-e Hayden White [Postmodernist approach to the history of Hayden White]. *Kheradnameh*, 18, 13–34.

Asadi, F. (2022). Moqayese va tahli-e jahānbini-ye shā'eran-e Mashrute bar mabnāye tabaqe-ye ejtema'i-ye ānhā [Comparison and analysis of the worldview of Constitutional poets based on their social class]. *Quarterly of Research in Persian Language and Literature*, 67(1), 41–63.

Ashrafi, M., Shahbadizadeh, M., & Ashrafzadeh, R. (2022). Barresi-ye modernism va neveshtār-e zanāneh (Barresi-ye hoviyat-e zanāneh dar roman-e modernisti-ye Shāzdeh Ehtejāb [Investigating feminine identity in the novel *Prince Ehtejab*]). *Specialized Quarterly of the Persian Language Studies, 5*(11), 41–56.

Baghinejad, A. (2019). Ahmad Mahmoud: Rāvāyat-e tārikh va dāstān dar romān-e Hamsāyehā [Ahmad Mahmoud: Narration of history and story in the novel The Neighbors]. *Persian Language and Literature*, 72(240), 47–66. https://doi.org/10.22034/perlit.2020.10295

Ebrahimitabar, E., Mansourian, H., & Ebrahimitabar, N. (2016). Barresi-ye anasor-e dastani dar roman-e Hamsayeha-ye Ahmad Mahmoud [Investigating narrative elements in the novel The Neighbors by Ahmad Mahmoud]. *Baharestan-e Sokhan*, 13(34), 61–78.

Fairclough, N. (1989). *Language and power* (Language in social life). London: Longman.

Fairclough, N. (2000). Tahlil-*e enteqādi-e goftemān* [Critical discourse analysis]. (F. Shayestehpiran et al., Trans.; M. Nabavi & M. Mohajer, Eds.). Tehran, Iran: Media Studies and Research Center.

Fairclough, N., & Wodak, R. (1997). Critical discourse analysis. In T. A. van Dijk (Ed.), *Discourse as social interaction* (pp. 258–285). London: Sage.

Golshiri, H. (2005). Shāzdeh Ehtejāb [Prince Ehtejab]. Tehran, Iran: Niloufar.

Heidari, F., & Alborzi, R. (2017). Khandesh-e pasāestemāri-ye Hamsāyehā dar partow-e nazarāt-e Spivak [Postcolonial reading of The Neighbors in light of Spivak's views]. Quarterly of Research in Contemporary World Literature, 22(2), 337–352. https://doi.org/10.22059/jor.2017.126258.1224

Khatib, R., & Yaghoubi, A. S. (2020). Barresi va moqāyeseh-ye janbehā-ye tasviri dar revāyat-hā-ye zanāneh va mardāneh dar do romān-e *Hamsāyehā* az Ahmad Mahmoud va *Parandey-e Man* az Fereydoun Vāfi [Investigating and comparing visual aspects in female and male narratives in two novels, *The Neighbors* by Ahmad Mahmoud and *My Bird* by Fereydoun Vafi]. *Literary Aesthetics,* 11(44), 155–173.

tier analysis—for future studies in the sociology of Persian literature, while enriching literary criticism through the application of critical discourse analysis and material-culture studies.

NOVELTY

The principal novelty of this study lies in selecting dress as an independent analytical axis for rereading two classic novels of Persian literature—an approach that has not previously been pursued in an independent and systematic manner in scholarship on *Prince Ehtejab* and *The Neighbors*, which has chiefly focused on narrative structure, feminine identity, socialist realism, or postcolonial readings. A further innovative dimension is the use of a quantitative coding method for vestimentary vocabulary, including the compilation of frequency and percentage-frequency tables for dress, personal adornments, and social classes, alongside Fairclough's three-tier qualitative analysis. This combination makes it possible to assess the symbolic representation of class from both statistical and interpretive perspectives. Finally, the comparative reading of these two novels—one examining dress from the vantage point of the decline of the dominant class and the other from the vantage point of subaltern resistance—makes possible the formulation of a unified dialectic of power and subalternity in Iranian society during a period of transition, a dialectic that has not hitherto been articulated so explicitly in the research literature on these two works.

ACKNOWLEDGMENTS

This article is based on the master's thesis of Elmira Rezaei at the University of Science and Culture. Elmira Rezaei extends her special gratitude to her thesis supervisor, Alireza Moradi, for his guidance and continuous support throughout this research. No external funding was received for this research.

AUTHOR CONTRIBUTIONS

Elmira Rezaei was responsible for data collection, note-taking, coding, thematic analysis, and the preparation and revision of the original draft. Alireza Moradi was responsible for the research design and supervised the theoretical framework. He also carried out the critical revision of the various stages, in addition to scholarly editing, and approved the final manuscript.

CONFLICT OF INTEREST

The authors declare that there is no conflict of interest regarding this research.

FUNDING

This Article received no specific grant from any funding agency in the public, commercial, or not-for-profit sectors.

differentiated between two archetypes: the "coquettish woman" and the "domestic, supportive woman." At the explanatory level, these patterns are linked to the social and economic inequality of Khuzestan in the 1950s (1330s AH) and to the structural critique of the dependent regime.

In the concluding comparative reading, the authors demonstrate that both novels, despite their divergent narrative styles, depict dress as a terrain of class struggle, albeit through two distinct strategies. In *Prince Ehtejab*, aristocratic attire is not a token of living power but a reminder of the gradual demise of a historical class. In *The Neighbors*, by contrast, dress serves as an instrument for the structural critique of the reproduction of deprivation and the repression of the working class. Golshiri narrates the crisis of the dominant class's subjective legitimacy, whereas Ahmad Mahmoud depicts the material crisis involved in the reproduction of the subaltern's livelihood. One looks from above at the decline of power, while the other looks from below at the suffering produced by domination.

CONCLUSION

The findings indicate that, in both novels, visual markers of class—including dress, dwelling, possessions, and comportment—work together to construct a coherent image of social norms and economic realities. For instance, the combination of unadorned attire and a humble dwelling in *The Neighbors*, as well as the combination of jewelry, a long gown, and domestic pedigree in *Prince Ehtejab*, together provide an integrated representation of the characters' class positions. In response to the third research question, the findings show that *The Neighbors* is more explicit in its critique of social reality, with its thematic focus centered primarily on the subaltern, whereas *Prince Ehtejab*, despite its innovation in narrative form through the use of stream of consciousness, remains predominantly reflective and comparatively muted in its treatment of the subversion of class norms. This conclusion is based on specific textual evidence, including direct quotations and lexical frequencies, and neither privileges one novel over the other nor reflects any bias toward either work.

The results of this study are consistent with the preceding studies cited in the article, such as Zarei's study of vestimentary symbols in the *Divan* of Hafez and Asadi's study of social class and Constitutional-era poetry, in affirming that Persian literature has considerable capacity to encode social inequality through material signifiers. However, none of the previous studies on these two novels has specifically addressed dress, and the present study seeks to fill precisely this lacuna. As a strategy and recommendation for future research, this analytical framework could be extended to other novels of the Pahlavi era or the post-revolutionary period, or combined with comparative analyses of gender and dress. The contribution of these findings to the advancement of knowledge lies in providing a methodological framework—combining the frequency coding of vestimentary vocabulary with Fairclough's three-

The data-analysis method follows Fairclough's three-stage model, operationalized in four procedural steps: first, an initial reading and selection of text to identify passages related to dress and class; second, linguistic analysis at the descriptive level, carried out through open coding of vestimentary and adornment-related vocabulary, followed by the tabulation of frequencies and percentage frequencies in tables and charts; third, textual interpretation, which links the descriptions of attire to the historical-social context of Iran; and fourth, socio-cultural explanation, which clarifies the relationship between linguistic practice and the social, political, and ideological context. The data-analysis instrument consists of manual text coding and the frequency counting of vocabulary related to dress and social class, presented in the form of frequency tables and bar/pie charts. The research questions are formulated around three axes: the depiction of class through dress, the narrative function of attire in reinforcing or contesting norms, and the reflective versus critical stance of the two novels.

FINDINGS

The descriptive-level analysis of *Prince Ehtejab* showed that, among a total of 105 vestimentary terms, *pirāhan* (gown) is the most frequent, occurring 43 times (41%). In the domain of personal adornment, out of 54 terms, spectacles are the most recurrent, with 38 instances (70%). Both terms occur predominantly in descriptions of Fakhr-ol-Nesā, the Qajar aristocratic woman. At the level of social class, 67% of the class-coded lexical frequency is attributed to upper-class characters (Fakhr-ol-Nesā, the Prince, the grandfather, and the aunts), while the middle class is essentially absent. At the interpretive level, the contrast between Fakhr-ol-Nesā, with her white lace gown and spectacles, and Fakhri, the household maid, whose attire includes a *lachak* headscarf, apron, and *chador-namāz*, vividly embodies class distinction through the women's clothing. The Prince's insistence on dressing Fakhri in aristocratic garments does not erase the class boundary; rather, it accentuates her psychological dissonance and the incongruity of those garments with her identity. At the explanatory level, this function of dress is linked to the historical decline of the Qajar aristocracy and the crisis of legitimacy of the dominant class.

In *The Neighbors*, among a total of 238 vestimentary terms, trousers are the most frequent, occurring 40 times (17%), followed by *rakht/lebās* (garment, 14%), *chador* (13%), and *nim-taneh* (short overtunic, 13%). In the domain of personal adornment, out of 28 terms, timepiece accounts for the largest share, at 39%. At the level of social class, 64% of the frequency is attributed to the lower class, 20% to the middle class, and 16% to the upper class. At the interpretive level, the patched and unadorned garments of the characters, including the *nim-taneh* and torn trousers, reflect chronic poverty, while military uniforms, work attire, and prison garb delineate distinct social types associated with repression and struggle. Women's attire is likewise

INTRODUCTION

The point of departure for this study is the observation that scholarship on the Persian novel has predominantly focused on narrative technique, characterization, and language, while paying insufficient attention to the semiotic function of dress in representing society and social class. In the Persian novel, attire exceeds mere ornamentation; it signifies social class, cultural affiliation, and individual identity. In this sense, the pattern of characters' dress throughout the narrative is regarded as a reflection of the cultural, social, and economic dynamics of society. Nevertheless, no systematic understanding of this function exists within the tradition of the Persian novel, and this very lacuna constitutes the origin of the research problem.

To fill this lacuna, two novels—*Prince Ehtejab* by Hushang Golshiri and *The Neighbors* by Ahmad Mahmoud—were selected, since, despite their manifest divergence in class positioning and narrative style, both works offer nuanced representations of the intersection of power, tradition, and modernity in Iranian society. *Prince Ehtejab* is narrated from the vantage point of a declining aristocracy, in which attire is entwined with a lost heritage and lost prestige, whereas *The Neighbors* is narrated from the perspective of the working and subaltern classes, in which dress serves as an instrument of social struggle. The research problem has three dimensions: first, how dress signals the class attributes of individuals, families, and social groups; second, how characters' attire functions as a narrative device, either reinforcing or contesting social norms; and third, whether the two novels, in confronting class distinctions, merely perform a reflective function or also participate in the critique of social reality. The ultimate aim is to clarify that dress is not merely a reflection of individual identity but also an instrument for the symbolic representation of Iran's broader socio-political hierarchy and cultural norms. The value of this aim lies in situating novel studies within the broader discourse of social critique and resistance.

METHODOLOGY

In terms of purpose, this research is applied-analytical, and in terms of nature, it is qualitative and documentary/library-based. That is, the data were gathered not through fieldwork or questionnaires but through the close reading and re-reading of the texts of the two novels. The research population comprises the entire text of the two novels, *Prince Ehtejab* and *The Neighbors*, while the research sample consists of passages, scenes, dialogues, and descriptions within the two works that relate—explicitly or implicitly—to dress, appearance, and class markers. The theoretical framework of the study is Norman Fairclough's critical discourse analysis (CDA), which, owing to its interdisciplinary character, provides an effective instrument for examining the relationship among language, power, and social structure in literary texts; according to this approach, literary texts both shape discourses and are shaped by them.

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 39-72, Autumn 2026

Moradi, A., & Rezaei, E. (2026). Social classes reflected in attire: epresenting Social Distinctions in the novels Prince Ehtejab and The Neighbors. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 39-72. doi: 10.22035/isih.2026.5696.5265

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5696.5265 URL: https://www.isih.ir/article_582.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

Social classes reflected in attire: epresenting Social Distinctions in the novels *Prince Ehtejab* and *The Neighbors*

Alireza Moradi[1]*, Elmira Rezaie[2]

Received: Apr. 24, 2026; Accepted: Aug. 1, 2026

ABSTRACT

Focusing on the two novels *Prince Ehtejab* and *The Neighbors*, this study examines the role of dress in reflecting the class structures of Iranian society within these narratives. The principal aim of the research is to analyze how dress is employed to depict class differences, reinforce or contest social norms, and attain a deeper understanding of the structures of power within society. To examine the relationship among language, power, and social structures in the two novels, this study employs a critical discourse analysis approach. The findings reveal that dress is not merely a superficial element but a potent instrument for representing and critiquing class structures. In both novels, dress is deployed to differentiate among distinct social classes, reinforce social norms, and signal historical-social transformations. In *Prince Ehtejab*, for instance, attire clearly delineates the divide between the aristocracy and the subaltern classes, whereas in *The Neighbors*, dress functions as a symbol of poverty and deprivation. This study demonstrates that both novels, through dress, engage in the representation of existing socio-class structures, albeit with differing intensities and methods. Overall, the present study underscores the significance of dress as a symbolic instrument for a deeper understanding of the social and class structures within modern Persian literature.

Keywords: critical discourse analysis, *Prince Ehtejab*, *The Neighbors*, dress, social classes

1. Assistant Professor of Sociology, Department of Cultural Studies, Institute for Social and Cultural Studies. Tehran, Iran
✉ moradi@iscs.ac.ir
* Corresponding Author

2. Master of Textile and Clothing Design, University of Science and Culture, Tehran, Iran
✉ rezaei.elmira@gmail.com

Shamsi, M. (2026). *Naqqāshi, Sūżeh, Enqiyād: Dalālat-hā-ye Siyāsi-ye Naqqāshi-hā-ye Qājār* [Painting, Subject, Subjection: Political Implications of Qajar Paintings] (Unpublished doctoral dissertation in Sociology). Allameh Tabataba'i University.

Sharifzadeh, R. (2018). *Mozākereh bā Ashyā: Bruno Latour va Nazariyeh-ye Koneshgar–Shabakeh* [Negotiating with Objects: Bruno Latour and Actor-Network Theory]. Tehran, Iran: Ney.

Star, S. L. (1999). The ethnography of infrastructure. *American Behavioral Scientist, 43*(3), 377–391.

Tajbakhsh, A. (2003). *Tārikh-e Tamaddon va Farhang-e Īrān (Doreh-ye Qājāriyeh)* [History of Iranian Civilization and Culture (The Qajar Period)]. Shiraz, Iran: Navid-e Shiraz.

Wolfe, C. (2010). *What is posthumanism?* University of Minnesota Press.

Zarghni, E. (2009). Rakhsh va Viżegihā-ye u dar Shāhnāmeh-ye Ferdowsi [Rakhsh and Its Characteristics in Ferdowsi's Shahnameh]. *Fasl-Nāmeh-ye Takhassosi-ye Adabiyāt-e Fārsi-ye Dāneshgāh-e Āzād-e Eslāmi-ye Mashhad*, 19, 166–186.

Zokaei, M. S., & Veisi, S. (2022). Understanding the emotional structure of Iranian society through the lens of cyberspace: towards presenting a theory. *Sociological Cultural Studies*, 13(1), 27-55. https://doi.org/10.30465/scs.2022.39137.2492

Eslami Nodushan, M. A. (1991). *Nāmeh-ye Nāmvar: Gozide-ye Shāhnāmeh-ye Ferdowsi* [The Book of the Famous: Selected Passages from Ferdowsi's Shahnameh]. Tehran, Iran: Sokhan.

Ghasem, F. (2016). *Barrasi-ye Sonnat-hā-ye Qessekhāni-Naqqāli va Sakhtār-e Revāei-ye Dāyere-i dar Hemāseh-hā-ye Shafāhi-ye Bonyād* [An Examination of Storytelling–Naqqāli Traditions and Circular Narrative Structure in Foundational Oral Epics]. *Kohan-Nāmeh-ye Adab-e Fārsi*, 7(4), 101–132.

Grossberg, L. (1988). Postmodernity and affect: All dressed up with no place to go. *Communications, 10*(3–4), 271–293.

Haraway, D. (1991). A cyborg manifesto. In *Simians, cyborgs, and women* (pp. 149–181). Routledge.

Haraway, D. (2016). *Staying with the trouble: Making kin in the Chthulucene*. Duke University Press.

Hasanzadeh, E., & Yahaqqi, M.-J. (2024). *Qodrat-e Jādūyi-ye Ashyā dar Shāhnāmeh: Tabaqehbandi va Tahlil* [The Magical Power of Objects in the Shahnameh: Classification and Analysis]. *Pazhūheshnāmeh-ye Adab-e Hemāsi*, 20(1), 33–56.

Homayi, S. J., Youzbashi, M., & Sarmad, Z. (2024). *Falsafeh-ye Jang va Zedd-e Jang dar Shāhnāmeh-ye Ferdowsi bā Negāhi Digar* [The Philosophy of War and Anti-War in Ferdowsi's Shahnameh from Another Perspective]. *Sabk-Shenāsi-ye Nazm va Nasr-e Fārsi*, 17(9), 197–228. http://10.0.86.18/bahareadab.2024.17.7552

Kiyani Bidegli, S., & Fatehi, A. (2019). *Moqāyeseh-ye Anāsor-e Ejrāei dar Naqqāli va Taʿziyehkhāni* [A Comparison of Performance Elements in Naqqāli and Taʿziyeh Recitation]. *Olum-e Adabi*, 15, 193–229.

Kohn, E. (2013). *How forests think: Toward an anthropology beyond the human*. University of California Press.

Latour, B. (1993). *We have never been modern* (C. Porter, Trans.). Simon & Schuster.

Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An introduction to actor-network-theory*. Oxford University Press.

Patton, M. Q. (2003). *Qualitative research & evaluation methods* (3rd ed.). SAGE.

Rastgar Fasayi, M. (2021). *Peykargardāni dar Asātir* [Metamorphosis in Mythology]. Tehran, Iran: Institute for Cultural Studies and Research.

Rāvandi, M. (2003). *Tārikh-e Ejtemāʿi-ye Irān* [Social History of Iran] (3rd ed.). Tehran, Iran: Negāh.

Richard, F. (2013). Composite figures in the *Hadīqat al-haqīqa va sharīʿat al-tarīqa* of Sanāʾī. In R. Hillenbrand, A. C. S. Peacock, & F. Abdullaeva (Eds.), *Ferdowsi, the Mongols and the history of Iran: Art, literature and culture from early Islam to Qajar Persia*. I. B. Tauris.

BIBLIOGRAPHY

Abdolhosseini, A., & Hamedi, M. H. (2020). *Naqqāshi-ye Qahvehkhāneh (Gozideh-ye Maqālāt va Goftogu-hā)* [Coffeehouse Painting (Selected Articles and Interviews)]. Tehran, Iran: Ketāb-e Ābān.

Afzaltousi, E., & Mohajeri, M. (2021). An Hypertextuality Analysis of Animal's position in the Miniatures of the «Rakhsh fights the Lion» in the tenth century AH. *Negarineh Islamic Art*, 8(21), 36-51. https://doi.org/10.22077/nia.2021.4295.1455

Ahmed, S. (2014). *The cultural politics of emotion* (2nd ed.). Edinburgh University Press.

Alipour, R., & Sheikhezadeh, M. (2016). *Nembādshenāsi-ye Negāh-e Rostam-e Khofteh va Nabard-e Rakhsh va Shir az Manzar-e Kherad va Ostureh* [The Symbolism of the Gaze in the Sleeping Rostam and the Battle of Rakhsh and the Lion from the Perspective of Wisdom and Myth]. *Peykareh*, 5(10), 5–15.

Allen, M. (2017). *The SAGE encyclopedia of communication research methods*. SAGE.

Aydenloo, S. (2010). Introduction to NaqqÃ¢li in Iran. *Research on Mystical Literature*, *3*(4), 35-64.

Aydenloo, S. (2012). Features of Scrolls and Tales of Naqqâli (Narration). *Journal of Poetry Studies*, 3(1), 1-28. doi: 10.22099/jba.2012.287

Bennett, J. (2010). *Vibrant matter: A political ecology of things*. Duke University Press.

Berlant, L. (2016). The commons: Infrastructures for troubling times. *Environment and Planning D: Society and Space, 34*(3), 393–419.

Callon, M., & Law, J. (1995). Agency and the hybrid "collectif." *South Atlantic Quarterly, 94*(2), 481–507.

Caracciolo, M. (2014). *The experientiality of narrative: An enactivist approach*. De Gruyter.

Caracciolo, M., & Kukkonen, K. (2021). *With bodies: Narrative theory and embodied cognition*. Ohio State University Press.

Coleman, R. (2018). Infrastructures of feeling: The materiality of affect in digital spaces. *Theory, Culture & Society, 35*(4–5), 100–122.

Dabashi, H. (2015). *Persophilia: Persian culture on the global scene*. Harvard University Press.

Davis, D. (Trans.). (2016). *Shahnameh: The Persian book of kings*. Penguin.

DeLanda, M. (2006). *A new philosophy of society: Assemblage theory and social complexity*. Continuum.

DeLanda, M. (2016). *Assemblage theory*. Edinburgh University Press.

Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus* (B. Massumi, Trans.). University of Minnesota Press.

distributed network. While the *Shahnameh*'s Simorgh maintains animal nature, Attar's is the pinnacle of posthumanist thought: fusion of identities, the goal of assemblage being to realize its distributed nature. Attar's trans-humanist ontology is a method for moral transcendence.

CONCLUSION

The *Shahnameh* and Attar's masterpiece are premodern formulations of posthumanism. Distributed agency, relationality, non-human individuality, and affective assemblage are reflected before the consolidation of the Western humanist subject. This does not mean Ferdowsi's posthumanism in the contemporary sense, but that posthumanist concepts are not new; what is new is the modern forgetting of these premodern ontologies. Ferdowsi did not write posthumanist theory, but posthumanist concepts help us see what was narrated centuries ago. Temporal incongruity does not make modern theory application moot: posthumanism critiques the human/non-human dualism as a construct of Western modernity, so premodern and non-Western texts that lack such dualisms gain legitimacy in a posthumanist reading.

The *Shahnameh* case study provides an ideal example for delineating distributed narrative agency and critiquing cultural studies' presentism, showing how canonical texts can be seen as actors in Iranians' daily lives. Sensitivity to the precedence of posthumanist over humanist concepts opens new readings of Iranian literary and artistic heritage. Methodologically, non-Western texts should not be mere raw data for Western theory: the *Shahnameh* is a framework for Iranian cultural theory. Its logic poses questions back to Western posthumanism—what happens to distributed agency when the non-human actor is a sacred bird? How does relationality operate within a monotheistic framework? The Western tradition finds no way to these questions; answering them requires authentic dialogue with Persian epic and localization of the posthuman.

The *Shahnameh* is a living assemblage, an army of words exciting Iranians' feeling and action. Recognizing this posthuman logic helps us understand why a thousand-year-old work still throws a feather into the fire in the darkness.

Conflict of Interest

The authors declare that they have no conflict of interest.

Funding

No financial support was received for the research, authorship, or publication of this article.

AI Use Statement

ChatGPT was used to indentify some theoretical refrences (Perticularly on Montage Theory) and to assist with the translation of the extended abstract into English. The author take full responsibility for the content, accuracy, and final version of the manuscript.

upbringing: his habits, language, and loyalty take on avian nature, and his relational ethics of care contrasts with Sam's warrior dignity. Even demons acquire individuality—Zahhak, and the demons who tempt Kavus as a youth, a minstrel, or natural phenomena—complicating the good/evil binary.

4. Assemblage and Affective Infrastructures

Williams (1977) classically conceptualized structures of feeling—residual, dominant, emergent emotions—but saw actors only in human and social terms. Berlant's (2016) affective infrastructure is a posthuman revision: active patterning of social norms that accommodates difference and enables coexistence (Berlant, 2016: 395). Our habits, norms, and affective assemblages connect us to each other and the world; humans maneuver among commonalities as affective infrastructures. In the recent war, emotional structures embedded in Iranian myth provided a stable, patterned, collectively agreed template for hope and meaning-making, aiding resilience. The *Shahnameh* contains a full set of emotional formulations—anger, resentment, revenge, pride, love, hope, forgiveness, altruism—narrated under wars whose main purpose is justice, not conquest. Islami Nodushan (1370: 24) calls "dad" (justice) the life-glass of the Iranian people. The recent war revealed intermingling of national and religious emotional systems; Ravandi (1382: 689) notes Qajar narrators linked Sohrab's death to Ali Akbar's martyrdom. The *Shahnameh*'s cyclical, non-linear temporality moderates Iranians' understanding of trauma and sustains hope for justice, taking resilience beyond individual psychology into historical logic.

These infrastructures ground what I call "national emotional literacy"—the historical sediments of a society's emotional apparatus, the product of cognitive, sensory, behavioral, normative, and embodied reserves accumulated through traumatic events. It is the melting point of social groups' emotions at historical junctures, providing readiness for action. Dabashi (2015: 152) notes the *Shahnameh* was a transnational royal heritage with a fair share for postcolonial nations; despite nationalist reductions, it remains the greatest unifying epic heritage regulating Iranians' emotions.

The *Shahnameh* extends infrastructure from the human social realm to trans-human myth and narrative. Its meter, characters, and modes of publication and memorization create a durable structure pre-shaping Iranians' feeling and reaction to catastrophe. Meter conditions the body: reading aloud regulates breathing, harmonizes groups, and transmits emotion through sound before meaning. Caracciolo and Kukkonen (2021) show reading involves the whole body. Poetic meter becomes a non-human actor in an assemblage shaping lungs, memory, and collective trauma. The Simorgh's feather is a material-semiotic node in an assemblage of hope.

Attar's *Conference of the Birds* is the clearest assemblage: thirty birds realize they are the Simorgh; the reader is an assemblage; the seeker and the sought form a

and Rudabeh's body. No single component controls the outcome—precisely Latour's actor-network. The *Shahnameh* presents a premodern model of distributed agency that challenges the humanist fantasy of the independent, self-made hero. The mode of narration reinforces this: in coffeehouse recitation, the narrator, audience, wall paintings, and the physical field co-produce emotion. Aydenlu (1388, 41) reports that officials threatened narrators for killing Sohrab, and audiences asked painters not to plunge Tahamtan's dagger into his son's flank—evidence that the scene of consumption is itself a field of distributed agency.

2. Relationality: Beyond Species and Matter

Haraway (1991, 2016) rejects fixed boundaries between human and animal, culture and nature, organic and technological. Her emblem is the cyborg. Unlike pessimistic readings of boundary-breaking, the *Shahnameh*'s hybrid figures are tangible, lovable, and trustworthy. Zal has human form but white hair, is raised by a bird, speaks her language, and carries a feather that is neither talisman nor tool. The Simorgh speaks Persian, makes moral arguments, performs surgery, and grieves—neither animal, god, nor human, but a hybrid of animal, healer, mother, and divine agent. Rostam and Rakhsh are so fused they form a single combat unit; neither can be imagined without the other. Rakhsh understands human speech, fights alongside Rostam, and dies of grief. Deleuze and Guattari's becoming-animal applies fully: Rostam's identity is incomplete without Rakhsh; when the horse is stolen, Rostam is helpless; when Rakhsh dies, the epic collapses toward tragedy. This evokes Haraway's companion species. In Qajar coffeehouse painting, Qollar Aghasi's depiction of Sohrab's death shows simultaneous human and animal grief—Rakhsh enraged, Samand head-lowered—continuing a Persian tradition of human-animal dialogue for moral instruction.

3. Non-human Individuality and Becoming-Animal

Non-human individuality (Kohn, 2013; Wolfe, 2010) holds that intentionality, social life, and moral standing are not monopolized by humans; many indigenous and premodern ontologies recognize animals, forests, and landscapes as persons. Becoming-animal (Deleuze and Guattari, 1987) places a human at adjacency with an animal through shared affects and territories—a transformation of configuration and personality. While Western posthumanism is indebted to its own indigenous ontologies, the *Shahnameh* offers a textual archive of non-human individuality grounded in a literate, royal, Islamic context with a different genealogy—Avestan thought, plateau myths, and post-Islamic history—placing Iranian posthumanism in harmony with the monotheistic worldview. The Simorgh is the clearest instance: she possesses language, moral agency, emotional depth, and social bonds; she is not a symbol of maternal love, and Western allegorical reductions misunderstand the text. Ferdowsi treats her as a winged individual. Becoming-animal is evident in Zal's

elite cultural heritages—the *Shahnameh* being a clear instance—are strategies of affective empowerment and its location. The *Shahnameh* gives Iranians a shared emotional geography.

Extending these formulations to emotions evoked by epic texts, mythological heroes (Rostam, Arash, the Simorgh) are invoked during national traumas as affective infrastructures serving cohesion and consolation. These characters possess "non-human individualities," not merely imaginary beings or metaphors. The Simorgh is a pure other, an ideal with which humans across generations communicate. Attributing non-human individuality to mythological characters extends narrative logic into a posthuman space where humans and narratives co-evolve. Stories are not passive; in unison with Caracciolo (2021), they form part of our embodiment. Humans physically inhabit stories. The appeal of oral narration by traditional narrators derived partly from the metrical, rhythmic forms of the *Shahnameh* and the deep penetration of narratives into bodies and souls.

METHODOLOGY

The method is predominantly textual analysis based on close reading—meticulous analysis of text parts, examining "the relationship between the internal functions of discourse" to discover what shapes a text's persuasive power (Allen, 2017). Focus is on themes consistent with posthumanist ontology: human-animal bonds, metamorphoses, hybridizations. Selected stories and characters (Zal and the Simorgh; Attar's *Conference of the Birds*) are analyzed. Findings from related research are reviewed for validity. Other important themes—material agency, temporality, environmental bonds, trans-embodiment—are referred to implicitly due to word limitations. Another consideration is the extension of selected stories to contemporary experience, specifically the recent war. Given sample limitations, analyses should be interpreted with caution.

FINDINGS

1. Distributed Agency: Simorgh's Feather

Distributed agency (Latour, 2005; Bennett, 2010) rejects a single intentional human subject as the origin of action; agency circulates through networks of human and non-human actors. Unlike Western theory, focused on science and new ontology, the *Shahnameh* shows ancient distributed agency as ordinary and narrative—the stories themselves act. In Zal's story, Sam abandons his albino son; the Simorgh nurses and raises him, later giving him a feather to summon her. When Rudabeh's childbirth becomes difficult, Zal burns the feather; the Simorgh appears, teaches a primitive cesarean, and heals the wound with her wing. Agency is distributed among the feather (a non-human object with summoning power), fire (elemental actor), the Simorgh's knowledge and wing, Zal's decision (conditioned by avian upbringing),

discuss four constructs (distributed agency, relationality, non-human individuality, becoming-animal/assemblage) as components of Iranians' affective infrastructure, then use close readings of *Shahnameh* stories and Attar's *Conference of the Birds* to show instances and implications. The final section critiques the posthumanist tradition and its applications in Iranian cultural studies.

The posthumanist tradition is closely linked to actor-network theory (Latour, 2005; Callon and Law, 1995), which treats humans and non-humans symmetrically, without eliminating either's agency (Sharifzadeh, 1397, p. 13). Heterogeneous networks traverse society, nature, and technology. Accordingly, the *Shahnameh* is not merely a literary work of symbolic importance but a network of non-human actors—narrators, listeners, the text, digital pages, poetic meters—that co-create this heritage without privileging human intentionality. The humanist reduction of the *Shahnameh* to individual and collective narratives is reductive. To understand the efficacy of its material forms (paper book, digital performances, statues, wall paintings), Bennett's (2010) vibrant matter is inspiring: these objects become influential material forces during war and catastrophe.

Assemblage theory (Deleuze and Guattari; DeLanda, 2006) provides another key concept. All assemblages are singular, historical, and unique (DeLanda, 2006, p. 6). DeLanda's (2016) flat materialist ontology examines the role of non-material actors on human collectives; the only unifying element is a common task, symbiosis, or convergence (2016, p 1). An assemblage encompasses social and non-social entities from individual, natural, and mythological levels and is not static (ibid., pp. 19–22). In the *Shahnameh* assemblage we can distinguish materiality (books, paintings, videos), expressive role (Ferdowsi's descriptions), territorializing aspect (plot and events sustaining identity), deterritorializing aspect (invasions, defeats, deaths, traumas), and discursive aspect (preserving myths for national cohesion or neglecting them). The *Shahnameh* is not a fixed text but a multiplicity entering temporary alliances with other assemblages (state, family, battlefield).

To analyze affective infrastructures, I draw on recent affect theories. Sara Ahmed's (2014) cultural economy of affect is a posthumanist reading: emotions acquire materiality and circulate between bodies as objects. Brian Massumi's autonomy of affect views affects as pre-individual, non-human categories. The pre-individual aspects, materiality, and persistent circulation of affects justify conceptualizing them as "infrastructure" (Berlant, 2016; Star, 1999). Star considers relationality and ecologicality as key characteristics; infrastructures carry meanings for different groups and are essential to our activities (Star, 1999, p. 377). Grossberg's (1988) "economy of affect" shows how affective investments internalize ideologies and how power structures exploit emotional energies; affect "forms part of the power relations involved in governing people's behavior" (Star, 1999, p 282). Popular and

INTRODUCTION

The posthumanist turn offers cultural studies powerful conceptual tools. Agency is not monopolized by humans; non-humans and nature participate in it. Distributed agency de-centers human subjectivity; relationality dissolves nature/culture dualisms; non-human individuality recognizes the agency of animals, objects, and environments. Posthumanism is an experience both before and after humanism: human evolution has always intersected with environments and tools, and, as Wolfe (2010, XV) notes, it marks a historical moment when the de-centering of the human and its entanglement in technological, informational, and economic networks can no longer be ignored.

Yet posthumanist conceptualizations are invariably introduced through Western theoretical traditions, while premodern non-Western literature is treated as raw data or mere case study. Critiquing this Eurocentrism, I read the *Shahnameh* as a premodern form of posthumanist thought. Ferdowsi's epic (11th century CE) and, to a degree, Attar's Simorgh narrative (12th century CE) provide clear instances of radical deconstruction of humanist subjectivity. Reading the Simorgh, Zal, Rostam, and Attar's thirty birds (*Simorgh*) along the lines of Haraway, Latour, and Deleuze, I anticipate a method I call "posthumanism before humanism." Its postcolonial implication is the localization of the posthuman turn.

Mythological non-humans in the *Shahnameh* have shaped affective structures in contemporary Iran, especially during war. Conventional humanist studies treat emotions as psychological experiences of human individuals or populations, leaving no place for mythological non-humans in organizing, directing, or sustaining emotions. The humanist paradigm also assumes the human narrator alone constructs and owns emotional narratives, ignoring the larger historical, cultural, ecological, and trans-individual field in which the narrator already operates. In a posthumanist reading, narrative belongs not to the individual but to the collective and to a long historical heritage—a reserve of emotional capital and resilience.

In the recent war, these mythological figures repeatedly inspired and regulated Iranians' emotions, offering resilience, hope, and cohesion. The *Shahnameh*'s wars aim at defending the homeland, repelling evil, and rejecting foreigners, all grounded in moral and rational logic. Patriotism, anti-evil, anti-greed, vengeance, and defense of religion and justice constitute the philosophy of Iran's wars (Homayi et al., 1403, p. 225). Despite this richness, cultural studies has attended to the *Shahnameh*'s emotional themes mainly symbolically—reading the Simorgh as a mere metaphor for hope or unity—neglecting their acting, infrastructural role in Iranians' daily lives.

The central question is: what posthumanist constructs can be recognized in the *Shahnameh*, and how do its mythological non-humans, as affective infrastructure, shape patterns and frameworks for Iranians' sensory experience and resilience? I

Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities, 18(4), 5-37, Autumn 2026

Zokaei, M. S. (2026). Tracing Iranian affective infrastructures in Persian epic: A Posthumanist reading. *Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 18(4), 5-37. doi: 10.22035/isih.2026.5940.5430

https://doi.org/10.22035/isih.2026.5940.5430 URL: https://www.isih.ir/article_585.html

2008-4641 / © The Authors. This is an open access article under the CC BY 4.0 license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

Research Paper

Tracing Iranian affective infrastructures in Persian epic: A Posthumanist reading

Mohammad Saeid Zokaei[1]

Received: Apr. 27, 2026; Accepted: Aug. 1, 2026

ABSTRACT

Core concepts of the posthumanist turn—distributed agency, relationality, non-human individuality, assemblage—are usually presented as late twentieth-century Western conceptualizations. This paper argues that traces of these constructs appear as affective infrastructures in Ferdowsi's *Shahnameh* (4th century AH). A close reading of the Simorgh in Zal's upbringing, Rostam's symbiotic bond with Rakhsh, and Attar's *Conference of the Birds* shows that Persian epic contains an early articulation of posthumanism with deep effects on Iranians' affective infrastructures and resilience. Drawing on Latour, Haraway, and Bennett, I argue that heterogeneous human and non-human elements of Iranian epic display agency in various forms. The recent invocation of Rostam and the Simorgh as sources of resistance and national cohesion in war demonstrates the enduring vitality of premodern posthumanist frameworks in Iran. By reversing the temporal and geographical hierarchy of Western theory, the paper reveals diverse genealogies of posthumanist thought from a postcolonial perspective. Reading the *Shahnameh* as an independent theory opens new opportunities for Iranian cultural studies and for localizing posthumanist thought. The central claim is that attention to forgotten premodern, non-Western articulations of posthumanism, and to the living, affective subjectivity of the *Shahnameh*, is essential.

Keywords: Posthumanism, Shahnameh, affective infrastructure, distributed agency, non-human individuality, relationality

1. Professor of Sociology and Cultural Studies, Faculty of Social Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran
✉ zokaei@atu.ac.ir

Contents

Tracing Iranian affective infrastructures in Persian epic: A Posthumanist reading
Mohammad Saeid Zokaei / 5

Social classes reflected in attire: epresenting Social Distinctions in the novels Prince Ehtejab and The Neighbors
Alireza Moradi, Elmira Rezaie / 15

Interdisciplinarity and the Secularization Theorem
Morteza Bahrani / 23

Economic Attitudes of a Chinese Muslim Literatus in the middle Period: Wang Daiyu's Formulation of the Concept of Filial Piety within the Framework of Confucian Cultural Beliefs
Koohsar Nazari, Seyyed Hashem Aghajari / 31

The institutionalization process of innovation in creative industries: A case study of musical styles in contemporary Iran
Amirhossein Kariman, Masoud Shadnam / 39

An interdisciplinary analysis of attitudes and values in the 'Water and Nationalization' and 'Fair Distribution of Water' Acts from the perspective of appraisal theory
Mohsen Nobakht / 47

Quarterly Journal of
Interdisciplinary Studies in the Humanities
Volume 18, Issue 4, Autumn 2026

Director-in-Charge: Mohammd Taghi Karami, PhD
Editor-in-Chief: Hossein Ebrahimabadi, PhD
Editorial Office Co-ordinator: Mahnaz Shahalizade
Publisher: Institute for Cultural, Social and Civilization Studies

Editorial Board

Morteza Bahrani, Associate Professor of Political Thought, Institute for Social and Cultural Studies; **Saeed Beheshti,** Professor of Education Philosophy, Tarbiyat Modarres University; **Micheal Cook,** Professor of Islamology, Princeton University; **Hossin Ebrahimabadi**, Associate Professor of Psychology, Institute for Social and Cultural Studies; **Eckart Ehlers,** Professor of Geography, Bonn University; **Maghsoud Farasatkhah,** Professor of Higher Education Planning, Institute for Research and Planning in Higher Education; **Hadi Khaniki,** Professor of Communications, Allame Tabatabaei University; **Reza Mahoozi,** Associate Professor of Science Philosophy, Institute for Social and Cultural Studies; **Mohammad Ali Mazaheri,** Professor of Psychology, Shahid Beheshti University; **Moahmoud Mehrmohammadi,** Professor of Curriculum Planning, Tarbiyat Modares University; **Hosein Mirzaei,** Associate Professor of Sociology, University of Tehran; **Fathollah Mojtabaie,** Professor of Religion, Tehran University; **Dariush Rahmanian,** Associate Professor of History, Tehran University; **Mohammad Taqi Rahnamaie,** Associate Professor of Geography, Tehran University; **Mohammad Roshan,** Associate Professor of Private Law, Shahid Motahari University; **Abbas Manoochehri,** Professor of Political Science, Tarbiat Modares University; **Mohammad Hadi Zahedi Vafa,** Associate Professor of Economy, Imam Sadiq University.

Referees of this Issue

Abbas Ahmadvand, Associate Professor of Shahid Beheshti University; **Abdollah Bicharanloo,** Assistant Professor of University of Tehran; **Abdollah Karimzadeh,** Assistant Professor of Institute for Social and Cultural Studies; **Ali Akbar Alikhani,** Professor of University of Tehran; **Alireza Moradi,** Assistant Professor of Institute for Cultural and Social Studies; **Ebrahim Ekhlasi,** Assistant Professor of Allameh Tabataba'i University; **Faajollah Ahmadi,** Associate Professor of University of Tehran; **Keyvan Aghamohseni,** Assistant Professor of University of Guilan; **Masoud Dehghan,** Assistant Professor of University of Kurdistan; **Masoud Kosari,** Professor of University of Tehran; **Younes Azizian,** Assistant Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz

Indexing Databases



● For further information, please visit: www.isih.ir
● All rights reserved for publisher

Address:
No. 124, Momen Nejad St. (1st Golestan), Pasdaran Ave., Tehran, Iran
P.O Box: 1666914711
Tel: +98 21 22570719 **Fax:** +98 21 22570722
Email: journalsoffice@iscs.ac.ir **Website:** http://www.isih.ir

ISSN: 2008-4641

72 Interdisciplinary Studies in the Humanities
Volume 18, Issue 4, Autumn 2026

Tracing Iranian affective infrastructures in Persian epic: A Posthumanist reading
Mohammad Saeid Zokaei

Social classes reflected in attire: epresenting Social Distinctions in the novels Prince Ehtejab and The Neighbors
Alireza Moradi, Elmira Rezaie

Interdisciplinarity and the Secularization Theorem
Morteza Bahrani

Economic Attitudes of a Chinese Muslim Literatus in the middle Period: Wang Daiyu's Formulation of the Concept of Filial Piety within the Framework of Confucian Cultural Beliefs
Koohsar Nazari, Seyyed Hashem Aghajari

The institutionalization process of innovation in creative industries: A case study of musical styles in contemporary Iran
Amirhossein Kariman, Masoud Shadnam

An interdisciplinary analysis of attitudes and values in the 'Water and Nationalization' and 'Fair Distribution of Water' Acts from the perspective of appraisal theory
Mohsen Nobakht

Institue for Social and Cultural Studies